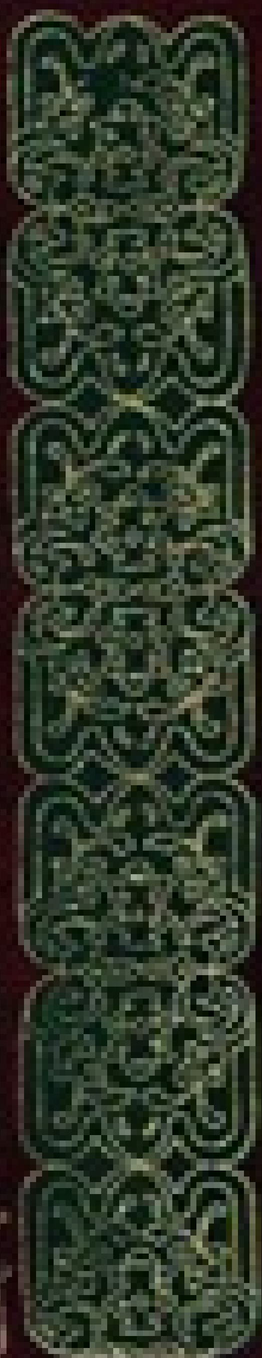



تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی





ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ۳-۱۶۱-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۳) :) ۱-۱۶۲-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۴) :) -۱۶۳-۴۴۴-۹۶۴ ISBN xج. ۱۵) :) ۸-۱۶۴-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۶) :) ۶-۱۶۵-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۷) :) ۴-۱۶۶-۴۴۴-۹۶۴ ISBNج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورۀ نساء

فضیلت سوره:

در مصباح کفعمی از امام صادق(ع)روایت است که:«کسی که این سوره را بخواند همچون کسی است که صدقه داده است به هر که ارثی برد و پاداشی به دست آورد همچون کسی که حرّی را خریده و آزاد کرده و از شرك رهایی یافته است و از کسانی خواهد بود که ارادۀ خداوند به عفو ایشان تعلّق گرفته».

(تفسیر نور الثقلین،ج ۱،ص ۴۲۹) از زرّ بن حبیش به نقل از امیر المؤمنین آمده است که فرمود:«هر که هر جمعه سورۀ نساء را بخواند از فشار قبر در امان خواهد بود».

(تفسیر عیاشی،ج ۱،ص ۲۱۵)

ص:۷

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

الف-نام سوره:

قرآن برای این سوره نام(النساء)(یعنی زنان)را برگزید زیرا در آغاز آن از حقوق زن و سپس از رابطهٔ زن با مرد و از جنبه های مختلف زندگی زن سخن رفته است.

زن آینهٔ تمدّن بشری است که ارزشهای والای تمدّن را منعکس می کند، ارزشهایی که بر نگهبانی از حقوق ضعیفان تأکید دارد.

از آنجا که اسلام زن را سخت مورد توجه خود قرار داده ضروری می نمود که در یکی از سوره های قرآن به مسائل زنان پردازد و سورهٔ النساء به سبب جنبه های اجتماعی آن بهترین موضع برای بحث دربارهٔ زنان است.

ب-موضوعات این سوره:

در این سوره از آیهٔ نخست تا آیهٔ(۲۵)،سپس از آیهٔ(۳۳)تا(۳۵)،آن گاه از آیهٔ(۱۲۷)،تا(۱۳۰)و در آخرین آیه از حقوق زن سخن رفته است(و به مناسبت از حقوق یتیمان و سفیهان)و نیز از شیوهٔ تقسیم ارث میان مرد و زن و شهادت باطل -به اکراه-در نزد وارث زن و سلب حقوق زن ۲/ در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله است زن پدر.

ص: ۸

آن گاه سخن در باب سیطرهٔ مرد است بر زن در حدود شریعت و در باب زنان فاضله و صلح میان زن و شوی و رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث.

موضوع دیگری که در آیات(۲۶-۳۲)از آن بحث می شود مربوط است به احترام و ارزش مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی که آدمیان را وا می دارد که به مال و یا جان دیگری دست تطاول دراز کند،چون جهل و حسد.

سومین موضوع که در این سوره،در آیات(۳۶-۴۰)مورد بحث واقع شده ضرورت احسان است در حق ضعفا،و حرمت بخل و انفاق مال از روی ریاء.

امّا موضوع اصلی که بیشتر آیات سورهٔ نساء از آن سخن می گوید موضوع حکومت اسلامی است در وجوه مختلف آن،مثلا در آیات(۴۱ و ۴۲)می بینیم که سخن از این است که رسول بر امت خود شاهد،یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

و در آیات(۴۴-۵۷)به طور تفصیل از نقش علم در اقامهٔ حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف و نیز جریمه دروغ بستن بر خدا،همچنین بیان صفات نکوهیدهٔ این کسان.در این آیات پرده از روی تقلّبشان برداشته می شود و نیّات فاسدشان به رسوایی می کشد.

در آیات(۵۸-۷۰)سخن قرآن از ارزشهایی است که سیاست اسلامی بر آن متّکی است و برجسته ترین آنها اداء امانت(ادای حقوق مردم)است و داوری به عدالت.

آن گاه در همین آیات از فرمانبرداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمانبرداری از طاغوت و صفت کسانی که از /۲ طاغوت پیروی می کنند سخن گفته شده.قرآن این گروه را که پیرو طاغوت اند منافقان نامیده،زیرا منافقان همواره از فرمانبرداری رسول در جنگها سر بر می تافتند و می گریختند.

سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است در سیاست اسلامی.آیات (۷۷-۷۹)و نیز آیات(۸۰-۸۷)دو موضوع را در بردارند.

ص :۹

اول:ضرورت انضباط در جنگ و فرمانبرداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می شود.

دوم:نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمانها.

در آیات(۸۸-۹۱)می بینیم که سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است.قرآن طبیعت اهل نفاق و انواع آنها را معین می کند و می گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت.

در خلال آیات(۹۵-۱۰۰)بحث از مجاهدین و قاعدین یعنی کسانی که از جنگ سر بر می تابند و نیز سخن از مهاجران است به عنوان طبقات مشخصی در جامعهٔ اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات(۱۰۵-۱۱۱)به بحث در ارزشهای سیاسی اسلامی باز می گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون است و از فساد اداری به دور.

رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را -به خیال خود-دارند نهی می فرماید.

در آیات(۱۱۷-۱۲۶)قرآن جنبه های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می دهد.از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است در آن با آن وعده های دلربا و دروغش و افسانه های بی محتوایش.

۲/ قرآن پس از آنکه در آیات(۱۳۱-۱۳۴)ضرورت تقوی و تعهد و اقامهٔ عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیهٔ نفس از عوامل نفاق،بیان داشت بار دیگر در آیات(۱۳۶-۱۴۶)باز می گردد تا معنی ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید،بدین معنی که کسانی که در ایمان خود اندیشه های دیگری را نیز دخالت می دهند کافرند و در زمرهٔ منافقانی هستند که خویشتن را می فریبند زیرا کافران را به دوستی می گیرند و اینان در درک اسفل در درون آتش جای دارند.

آن گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده اند نشان

می دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نگشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.

قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می آورد و در آیات(۱۵۰-۱۶۰)بیان می دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقناع ایمان نمی آورند،مردمی دروغگویند.اینان همانند بنی اسرائیل اند آن گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آنکه نشانه های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد گوساله پرستیدند و پیمان بشکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.

قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسول او به شکلی کامل حکایت می کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می خواند و به عنوان نمونه ای از این ایمان احکامی دربارهٔ ارث بیان می کند و سورهٔ نساء بدان پایان می پذیرد.

این نگرش کلی و موجز در بیان موضوعات سورهٔ نساء آن رشته ای را که آن موضوعات اصلی را به هم ربط می دهد،آشکار ساخت و مراد از آن جامعه اسلامی است با ارزشهایی که برای حق و دادگری و پرهیزگاری قایل است و نیز توجه خاص به حقوق زن و یتیم و سفیه و فقیر و دفاع از مستضعفان و محرومان و نیز رهبری روشن دولتی و سیاسی منبعث از اراده های /۲ استوار و از روی حزم و احتیاط و متکی بر ستونهای استوار ایمان امت به رسول و بعد از او به اولو الامر.

طبعا قرآن جامعهٔ اسلامی را فقط به شیوهٔ علمی مورد بحث قرار نمی دهد، بلکه جنبه های تربیتی آن را نیز در نظر دارد.ما از خلال مباحث مبارک او درمی یابیم که این جامعه را چگونه بنا کنیم و چه عواملی ما را به اختیار کردن آن وادار می کند.

ص :۱۱

[سوره النساء (۴): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِي تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (۱)

معنای واژه ها

۱[بثّ]

:پراكند.

[رقيبا]

:از ترقّب گرفته شده كه به معنای انتظار است و نيز به معنای نگاهبانی است كه چيزی از او پنهان نمی ماند.

ص :۱۲

زمینۀ کلّی سوره

اشاره

شرح آیات:

اشاره

جامعۀ اسلامی بر پایۀ توحید بنا شده شعار توحید نام اللّه است و جامعۀ جاهلی مبتنی بر فریب طاغوت است و علامت ایشان نام طاغوت است.

یکتا دانستن خداوند به جامعه اسلامی فضیلتی الهی ارزانی داشته و نیز رحمتی گسترده و همگانی و پیوسته.نشانۀ رحمت گستردۀ همگانی(الرحمن) است و نشانۀ رحمت پیوسته(الرحیم)است.

و این بدان معنی است که جامعۀ اسلامی مستقر و مستمر تکامل یافته و دایم است و آن برای همۀ مردم در همۀ اعصار رفاه و خیر به ارمغان می آورد.

تعهّد اساسی

[۱]

خط کلی که دیگر خطوط ممیزۀ جامعۀ اسلامی از آن منشعب می شود این است که جامعۀ اسلامی متعهد به روش و شیوۀ«اللّه»است قرآن از این اندیشه در این آیه وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْویٰ تعبیر کرده،پس جامعه اسلامی جامعه ای اصلی و اساسی است وقتی که می گوییم جامعۀ اصلی و اساسی دو شرط اساسی را در نظر داریم:

ص: ۱۳

۲/ (الف)اسلام در هیچ یک از حوزه های جامعهٔ خود به هرج و مرج معتقد نیست بلکه همواره خواستار نظم و انضباط است در همهٔ ابعاد فردی یا همگانی.

(ب)اسلام در تشکیلات خود از رهنمودهای آسمانی مایه می گیرد که در آن محدودیتهای قومی،یا اقلیمی و یا نژادی و امثال آن وجود ندارد،زیرا این رهنمودها را باری تعالی وحی و الهام کرده است.

از اینجاست که نخستین کلمه ای که در این سوره خطاب به مردم آمده است،این است که از خدا بترسد و بر مبنای تقوی و ترس از خدا جامعهٔ فاضلهٔ خود را بنا نهند.

«یَا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ -ای مردم بترسید از پروردگارتان.» روشن است که این خطاب به مردمی واقعی است که بر روی زمین واقعی راه می روند.خطاب به انسان یا بشر به عنوان یک سلسله صفات تجریدی نیست.

این خطاب حاکی از این است که دید اسلامی یک دید واقعی است و به تبع آن، نظر اسلام به زندگی نیز نظری واقعی است بدون توجه به مسائل نظری پیرامون آن.

اکنون می پرسیم چرا خدای تعالی گفت«ربکم»:پروردگارتان؟ جواب این است که کلمهٔ«ربّ»دلالت بر معنی تربیت یا پرورش دارد و آن به آیینی که خداوند بندگانش را به پیروی آن فرمان می دهد،نزدیکتر است،از این رو می بینی که قرآن به واژهٔ پروردگار بسنده نکرد و در پی آن افزود:

« اَلَّذِی خَلَقَکُمْ -آنکه شما را بیافرید.» تا فراياد ما آورد که آنکه شما را پس از آفریدنتان پرورش داد شایسته تر است که مردم از آیین او پیروی کنند و در زندگی خویش از او بترسند.

۲/

توحید خاستگاه قانونگذاری

از مشخصات اساسی در قانونگذاری الهی این است که در اینگونه قانونگذاری قانون از اصل توحید نشأت گرفته،به عبارت دیگر از ارتفاعی فراتر از همهٔ موانع و قید و بندهایی که در جوامع انسانی وجود دارد.و ما امروز به خوبی

درمی یابیم که همهٔ گرفتاریهایی که بشر بدان دچار شده و تا به امروز با آنها دست بگریبان است از همین قید و بندها پدید آمده.(مانند تعصّبات نژادی و قومی و اقلیمی و طبقاتی و غیر آن)ما به خوبی دریافته ایم که اینها موانع و گردنه هایی است در راه آدمی که رسیدن او را به سعادت و پیشرفت دشوار می نماید.

و از این رو است که همهٔ توجه قرآن به این است که بگوید همهٔ مردم-از زن و مرد-از یک تن آفریده شده اند:

« اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً کَثِیراً وَ نِسٰاءً -آن که شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را و از آن دو،مردان و زنان بسیار پدید آورد.»

زنان همانند مردان

سؤال این است که چگونه خداوند همسر او را از آن یک تن بیافریده است؟آیا بدین معنی است که انسان نخستین دارای طبیعتی دوگانه بوده،سپس در نسلهای بعد طبیعت مرد از طبیعت زن جدا شده است.

یا بدین معنی است که خداوند آدم را خلق کرد،سپس از پهلوهای او پاره گلی برگرفت و از آن حواء را آفرید؟ درست نمی دانم.ولی این تعبیر اندیشه ای علمی به ذهن می آورد و آن این است که قرآن مرد و زن را یک جنس می داند و شأن و مرتبهٔ زن کمتر از مرد نیست نه در طبیعت و نه در آیین الهی.این اندیشه در آیات قرآن بارها تکرار شده. ۲/ از جمله این عبارت:« خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً -برای شما از خودتان همسران بیافرید.» قرآن این اندیشهٔ«نژادپرستی جنسی»را(آن سان که من نامیده ام)طرد کرده که معتقد است مرد بر زن سلطهٔ مطلق دارد،زیرا از جنس برتر است.یا معتقد است که فرق میان مرد و زن درست مانند فرق میان انسان و حیوان است! آری قرآن این طرز فکر را مطرود دانسته و بروشنی بیان داشته که این

دیوارها و موانع در میان مردم همه ساختگی است و هیچگونه اعتباری ندارند.

خانواده،تشکیلات مثبت

قرآن روشن ساخته که اندیشه تساوی میان مردم به معنی لجام گسیختگی و هرج و مرج نیست و باید در اجتماع نظم و انضباط محکمی وجود داشته باشد.ما آن دیوارها و موانع را تا آنجا که سبب نظم و انضباط جامعه باشند می پذیریم.مثلا خانواده به عنوان چارچوبی که رابطهٔ یک مجموعهٔ بشری را با مجموعهٔ دیگر تنظیم کند تا یاری و همکاری میان آنها بیشتر گردد...پذیرفتنی و ضروری است،ولی خانواده به عنوان چارچوبی جهت فروکوفتن خانوادهٔ دیگر و اشاعهٔ تعصب قبیلگی در جوامع بشری از اصل مردود است.از این رو قرآن دربارهٔ خانواده تأکید می کند که:

« وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحٰامَ -و بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و زنهار از خویشاوندان مبرید.» این تقوی هم دربارهٔ خداوند است و هم خویشاوندان.

همکاری و همدردی با خانواده باید در چارچوب آیین خدا باقی بماند و وسیلهٔ فساد و رشوه و غصب حقوق و اشاعهٔ فحشاء نگردد.از این رو نخست از /۲ تقوای خدایی سخن گفت و آن را مرکز سازمان و سامان اجتماعی قرار داد،سپس به بیان اهمیت خویشاوندان و نزدیکان پرداخت.تعبیر قرآن در عبارت(تساءلون به)بدین معنی است که خدا مقیاس نهایی و آخری است که می توان آن را مرکز تعاون اجتماعی قرار داد.پس هر گاه یکی از دیگری چیزی بخواهد و نداند که آن را برآورده می سازد یا نه،چگونه می تواند به اثبات رساند که آنچه خواهد گفت درست است یا دروغ می گوید.

در اینجا راهی نیست جز آنکه به خدا سوگند خورد و ضمیر و فطرت مؤمن او با خدا مشورت کند و از خود برای خود نگهبانی قرار دهد.

جامعهٔ انسانی که از ایمان بهره یافته می تواند میان فرزندان خود بر اساس

عـدالت و مساوات،تعاون حقیقی ایجاد کنـد ولی اگر جامعه ایمان نداشـته باشد هر گونه سازمان و سامانی چیزی جز نقشـی بر روی کاغذ نخواهد بود که بازیچه دست مردم است همانند توپی در دست بازیکنان.

از اینجاست که می گوییم باید جامعهٔ اسلامی بر بنیان ایمان و تقوی بنا شود.

« إِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً -هر آینه خدا مراقب شماست.»

ارزشهای جامعه اسلامی

این آیه سخن از جامعهٔ اسلامی آغاز کرد و به طور ایجاز به بیان ارزشهای جامعه پرداخت:

(الف)پروای از خدا یا پرهیز گاری.

(ب)مساوات کامل میان همهٔ بندگان خدا از مرد و زن.

(ج)اتّکاء و اعتماد تشکیلات خانواده(و غیر آن)به ترس و فرمانبرداری از خداوند.

۲/

۲/

[سوره النساء (۴): آیات ۲ تا ۱۰]

اشاره

وَ آتُوا اَلْیَتامی أَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلی أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً (۲) وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تُقْسِطُوا فِی اَلْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ اَلنِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْنی أَلاّ تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا اَلنِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۴) وَ لا تُؤْتُوا اَلسُّفَهاءَ أَمْوالَکُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّهُ لَکُمْ قِیاماً وَ اُرْزُقُوهُمْ فِیها وَ اُکْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۵) وَ اِبْتَلُوا اَلْیَتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا اَلنِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللّهِ حَسِیباً (۶) لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً (۷) وَ إِذا حَضَرَ اَلْقِسْمَةَ أُولُوا اَلْقُرْبی وَ اَلْیَتامی وَ اَلْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸) وَ لْیَخْشَ اَلَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اَللّهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۹) إِنَّ اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ اَلْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً (۱۰)

ص:۱۷

معنای واژه ها

۲[حوبا]

:گناه و حوبه به معنای غم است.

۳[تقسطوا]

:عدالت و انصاف در پیش گیرید.

[تعولوا]

:یعنی از حق دور شوید و ستم در پیش گیرید و گفته شده به معنای احتیاج و فقر نیز هست.

۴[صدقاتهن]

:مهر آن زنان.

[نحله]

:بخشش بدون قیمت گذاری.

[هنیئا مریئا]

:هنیء به معنای طیّب و پاک و گوارا است

ص :۱۸

و مریء خوش عاقبت است.گفته می شود:«هنأنی الطّعام و مرأنی»یعنی آن خوراک برای من دارو و علاج و بهبود بخشنده است.

۵[قیاما]

:عماد و تکیه گاه.

۶[آنستم]

:ایناس به معنای دیدن است و گفته شده به معنای احساس یعنی دریافت است.

[اسرافا]

:درگذشتن از مرز مباح به آنچه روا نیست.

[بدارا]

:شتاب.

[حسیبا]

:محاسبه گر و شاهد.

۲/

قوانین مالی در اسلام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نظام اقتصادی یکی از چهره های بارز جامعه است از این رو قرآن به هنگام سخن از جامعهٔ اسلامی به بیان نظام اقتصادی در این جامعه پرداخت.نظام اقتصادی اسلامی نظامی است که مالکیت فردی را در چارچوب رقابت اجتماعی تضمین می کند و مردم را به کار و تولید و استفاده از نعم زندگی در سایه فعالیتهای شخصی تحریض می نماید.

همهٔ اینها از طریق کفالت مالکیت فردی است،همان طور که مواظب نقش سازندهٔ ثروت است تا به صورت صخره ای بر سر راه آزادی اجتماعی و ارزشهای والای جامعه قرار نگیرد.

از اینجاست که می بینیم نخستین آیه به ضرورت حفاظت حقوق یتیمان و زنان تأکید می کند،زیرا این دو،دو عضو ناتوان جامعه هستند و همین ناتوانی انگیزه

ص :۱۹

توجه خاص به آنها شده است.در جامعه ای که حقوق ضعفاء محفوظ ماند طبعا حقوق اقویا نیز محفوظ خواهد ماند.

قرآن در آیه پنجم حدود مالکیت فردی را بیان می دارد و از سپردن اموال جامعه به دست /۲ سفیهان منع می کند،زیرا سفیهان از فلسفهٔ مال که تنظیم حیات جامعه است غافلند و با آن مخالف.و از این جاست که به حد رشد رسیدن یتیم را شرط واگذاری اموال او به او می داند.

قرآن آن گاه از ارث به اعتبار آنکه از توابع مالکیت فردی است سخن می آورد.و باز هم به محافظت از حقوق ضعفاء(یعنی زنان و یتیمان و خویشاوندان و مساکین)تأکید می کند.

در خلال سخن،در آیه های ۳ و ۴ مسئله ازدواج را پیش می کشد و تا باز هم از حقوق زن سخن گوید مسئلهٔ ملکیت او و مهر خود و ضرورت حفظ این حقوق را، مطرح می نماید.

شرح آیات:

اشاره

[۲]

یتیم ضعیفترین حلقه از حلقه های زنجیر اجتماع است اما سرپرست او یا وصی قویترین این حلقه ها است زیرا می تواند همه اموال او را بدون هیچ رادع و مانع اجتماعی بخورد.از این رو است که«سرپرستها»را از ستم در حق یتیم چه در آشکار و چه در نهان منع می کند.ستم نهانی تبدیل مال یتیم است به بدترین صورت به سود سرپرست یا وصی.

کسی که اموال یتیمان را می خورد عادتا مبذّر و اسرافکار می شود.زیرا مالی در دسترس خود می بیند که برای تحصیل آن رنجی بر خود هموار نساخته از این رو بدون اندیشه و تدبیر دست بدان می گشاید و چون اموال یتیم به پایان رسید،او که به تبذیر و اسرافکاری عادت کرده به حیف و میل کردن اموال خود می پردازد و اموال حلال خود را نیز به نابودی می کشاند.از این روست که خدای تعالی می فرماید:

« وَ آتُوا الْيَتَامىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لاٰ تَأْكُلُوا

أَمْوٰالَهُمْ إِلىٰ أَمْوٰالِكَمْ

-مال یتیمان را به یتیمان دهیـد و حلال را با حلال مبادله مکنیـد و اموال آنها را همراه با اموال خویش مخوریـد.» ۲/ یعنی شما نخست به تباه کردن مال یتیم آغاز می کنید و کارتان به تباه کردن اموال خویش می انجامد:

« إِنَّهُ کٰانَ حُوباً کَبِیراً -این گناه و ظلم بزرگی است.»

چارهٔ کار یتیم

[۳]

اسلام برای مسئلهٔ یتیم یک راه حل اجتماعی قرار داده و آن ازدواج است با بیوه زن«صاحب بچه های یتیم»است.

از اینجا در می یابیم که فلسفهٔ تعدد زوجات راه حل برخی مشکلات اجتماعی است.

البته جوانی که می خواهـد زناشویی کنـد هرگز به پیر زن بیوه نمی پردازد،مگر به عنوان زن دوم خود تا او را در حمایت خود گیرد و حقـوق او و فرزنـدانش را حفـظ کنـد،زیرا ازدواج بـا مـادر برای شـوی او انگیزه ای اسـت کـه بـه حفـظ حقـوق او و فرزنـدانش(یتیمان)قیام کنـد،به اعتبار اینکه آنان نیز چون فرزندان نسبی او خواهند شد و در بزرگی او را سودمند خواهند افتاد و او را در نزد مردم بلندآوازه خواهند ساخت.

از اینجاست که قرآن میان خوف از ستم بر یتیم و تعدد زوجات رابطه ای ایجاد می کند:

« وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تُقْسِطُوا فِی الْیَتٰامیٰ فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکُمْ مِنَ النِّسٰاءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ -اگر شـما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید از زنان هر چه شـما را پسند افتد،دو دو و سه سه و چهار چهار به نکاح درآورید.» سپس باز می گردد و مردان را از ازدواجهایی که با سوء نیت همراه است یا مرد قادر به ادای حق زناشویی نیست منع می کند:

۲/ « فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً -پس اگر بیم آن دارید که به عدالت

رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید.» عدم رعایت عدالت این است که به یک زن خود بیشتر توجه کند و دیگران را سرگشته رها کنـد آن سـان که نه از حقوق جنسـی بهره منـد گردنـد و نه حقوق اقتصـادی و اجتمـاعی و نه آنهـا را طلاـق گویـد که با مرد دیگری ازدواج کنند.

برخی از مردم با بیوه زنی ازدواج می کننـد به قصد خوردن اموالش.و سـپس او را در رنج رها می سازند.قرآن چنین کسانی را از ارتکاب چنین اعمالی بر حذر داشته و فرمان داده که تنها به یک زن بسنده کنند.

« أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ -یا هر چه مالک آن شویـد.» یعنی همخوابگی با کنیزان به قصد خالی کردن شـهوت جنسـی و در فساد نیفتادن.این یکی از جنبه های واقع گرایی قانونگذاری اسلامی است که از هرج و مرج جنسی بشدّت ممانعت می کند.از سوی دیگر راه لذت حلال را به ازدواج یا مالکیت می گشاید.

« ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَلاّٰ تَعُولُوا -این راهی بهتر است تـا مرتکب سـتم نگردیـد.» اکتفاء به یک زن یا همخوابگی با کنیزان آدمی را از گرایش به باطل باز می دارد در حالی که تعدد زوجات گاه ممکن است موجب ظلم و فقر و مسکنت گردد.

مهر حق زن است

[۴]

پس از سـخن از یتیم در باب حقوق زن و از جملـهٔ آن حقوق از مهر که مهمترین آنهاست بحث می شود.مهر،مال ثابتی اسـت که اغلب زنـان مالـک آن می شوند.اسـلام فرمـان داده که بایـد مهر زنـان پرداخت گردد و بیان داشـته که زن نیز اعم از اینکه دارای شوی باشد یا شویش را از دست داده باشد،مالک آن می شود.

دیگر نظامات بشری حق تملک زن را بویژه اگر دارای شوی باشد نفی کرده اند.

اخیرا زنان غربی توانسـته اند برخی آزادیهایی به دست آورند و پس از ازدواج حق تملک پیدا کنند و حال آنکه /۲ اسلام این حق را از همان روزهای آغاز ظهور خود به

زن اعطا کرده است.

واقع این است که جاهلیت جز ستم به ناتوانان کاری از دستش برنمی آید و زن نیز عضو ناتوان جامعه بود،ولی هنوز هم جهان غرب بر او ستم روا می دارد و شخصیت و حقوق او را مورد تهاجم قرار می دهد.

قرآن از مهر به واژه«صداق»تعبیر می کند تا به فلسفهٔ آن که«مصادقت»در تعهد زوجیت است تأکید نماید.زیرا مردی ممکن است زنی را به رؤیاهای شیرین ازدواج بفریبد و چون به کام دل خود رسید به دست فحشایش رها سازد.

مرد باید برای اثبات صداقت خود در محبت زن و حسن نیتش در ادعاء زناشویی مالی بر عهده گیرد و این مال همان مهر است.خدای تعالی بدین سبب می فرماید:

« وَ آتُوا النِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً -مهر زنان را به طیب خاطر به آنها بدهید.و اگر پاره ای از آن را به رضایت به شما بخشیدند بگیرید که خوش و گوارایتان باد.» در این آیه«نحله»به معنی عطا و بخشش است.یعنی آن مال را به آنان عطا کنید و بازپس مگیرید و«هنیء»چیزی است که سبب راحت و رضایت نفس گردد و«مریء»چیزی است که سبب راحت و خوشی جسد شود.

تردید نیست که مال حلالی را که آدمی به گوارایی می خورد سبب راحت جسمی نیز می گردد زیرا میان جسم و جان رابطه و علاقه است.

جنبهٔ اجتماعی حق تملک

[۵]

مال یکی از حقوق فرد است ولی ملک همهٔ مردم است.بر مردم است که مواظبت کنند تا مال وسیلهٔ فساد نگردد.سفیهان از حق تصرف در اموالشان محروم شده اند زیرا این اموال پیش از آنکه متعلق به سفیه باشد متعلّق به اجتماع است.

سرمایه باید که در فعّالیتهای اجتماعی نقش خود را بخوبی ایفاء کند و

انگیزهٔ کوشش و تلاش مردم باشد، /۲ اگر صاحب سرمایه آن را در راه هرج و مرج و فساد و اعمال ناشایست و اسراف و تبذیر به کار گیرد آن وقت سرمایه نقشی به خلاف آنچه می باید داشته باشد،خواهد داشت و از آن مردم را ضرر و زیان زاید.

تصوّر کنید سفیهی کالایی را به چند برابر بهای آن بخرد،مسلّم است که در موازین بازار خلل خواهد افتاد و در نتیجه بسیاری از نیازمندان به آن کالا،دچار زیانهای سخت خواهند شد.

از اینجاست که اسلام میان سرمایه داری و کمونیسم خط فاصلی کشیده:

حقوق فرد را محترم می دارد و برای تولید او را برمی انگیزد و برای گزینش و فعالیت راهش را می گشاید.در مقابل حقوق جامعه را نیز رعایت می کند و به مقتضای مصلحت عموم و سازندگی و شکوفایی راهنمایی اش می کند.

از اینجاست تعبیر قرآنی که تأکید می کند که مال ملک همه است هر چند که متعلّق به یک سفیه باشد.آن گاه فلسفهٔ این امر را چنین بیان می کند که:

« وَ لاٰ تُؤْتُوا السُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً -اموالتان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به دست سفیهان مدهید.» توانگری که اموالی را که در واقع متعلق به جامعه است و باید در راه اجرای برنامه های عمرانی و انسانی صرف شود،صرف لذتجوییها و عیاشیهای خود می کند یا با دایر کردن اماکن فساد در شیوع زشتکاریها و آلوده ساختن جوانان به مواد مخدر می پردازد یا ما یحتاج مردم را در انبارهای خود احتکار می کند با این عمل خود اقتصاد جامعه را مختل می سازد،پای از حدودی که برای او معین شده بیرون می نهد و به مصالح اجتماع لطمه می زند،بنا بر این نباید او را به حال خود رها ساخت،باید در برابر او ایستاد و از تصرف در اموالش منع کرد،البته نه بدان گونه که حکم به مصالح اموالش داده شود،زیرا این حکم بهانه به دست سودجویان می دهد تا با این اتهام دست به تاراج اموال مردم زنند،بلکه باید اموال ایشان تحت نظر هیئتی نیکخواه و درستکار قرار گیرد تا آن هیئت آن اموال را در طریق منافع جامعه و مصالح عام به کار اندازند و سودی را که حاصل می شود، /۲ پس از آنکه به عنوان

حق الزحمه مبالغی از آن را برداشتند به حساب آنان بگذارند.این هیئت در عین حال از تربیت آنها غافل نیست و با تجارت سالم آشنایشان می نماید و چون به صلاح آمدند اموالشان را به آنان باز می گرداند.بدین سبب می بینیم که قرآن در آیهٔ « وَ ارْزُقُوهُمْ فِیهٰا وَ اکْسُوهُمْ »کلمه«فی»به کار می برد و حال آنکه همه،در انتظار کلمهٔ«من»هستند.تغییر«من»به«فی»دلالت بر ضرورت صرف این اموال در مصلحت سفیهان دارد.مراد از«رزق»نیازهای طبیعی است و مراد از«کسوه» نیازهای کمالی یا اجتماعی است.

آن گاه پروردگار ما از جنبهٔ تربیتی در حق اینان می فرماید:

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً -و با آنان سخن به نیکی یاد کنید.» تا شخصیتشان خرد نشود و همواره در راه مصالح زندگی جامعه قدم بردارند.

این نکته باقی ماند که بگوییم که:سفیه کسی است که بر حسب دید شریعت و مقیاس عرف صالح در طریق مصالح خویش نیست.واژهٔ«قیام»در قرآن به معنی«نظام»یا چیزی که باعث استمرار و بقای شیء باشد به کار رفته است.

سن بلوغ فکری،ریشهٔ سفاهت

[۶]

سفاهت گاه به سبب آفت عقلی یا نفسی است که عارض شخص می شود و گاه به سبب رسیدن به سن بلوغ است و از این دومی است که در آیه:

۶/ « وَ ابْتَلُوا الْیَتٰامیٰ حَتّٰی إِذٰا بَلَغُوا النِّکٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ -یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن زناشویی رسند، پس اگر در آنها رشدی یافتید،اموالشان را به خودشان واگذارید.» اموال یتیم را پس از آنکه مورد آزمایش قرار گرفت به او بازمی گردانند.این آزمایش بدین منظور است که معلوم گردد به سن بلوغ و ازدواج رسیده و برای تصرف اموال خود و صرف آن در مصالح خود و مصالح اجتماعی خود از رشد کافی برخوردار است یا نه.

قرآن در اینجا بار دیگر به ضرورت حفظ حقوق یتیمان تأکید می کند و

می گوید:

« وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا -و از بيم آنكه مباد به سن رشد رسند،اموالشان را به ناحق و شتاب مخوريد.» زيرا كسى كه مال يتيم را مى خورد،در خوردن اسراف مى كند و در كار خود شتاب مى ورزد تا مباد پيش از آنكه آن اموال به پايان رسد يتيم بزرگ شود و دارايى خود را مطالبه كند.ولى با همهٔ اين احوال ولىّ و سرپرست يتيم حق دارد كه در برابر نگهدارى اموال او اجرتى اخذ كند بويژه اگر خود فقير و نيازمند به آن اجرت باشد:

« وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللّهِ حَسِيباً -هر كه توانگر است عفت ورزد و هر كه بينواست به آن اندازه كه عرف تصديق كند بخورد.

و چون اموالشان را تسليمشان كرديد،كسانى را بر آنان به شهادت گيريد و خدا براى حساب كشيدن كافى است.» مراد اين است كه مهمتر از به شهادت گرفتن ديگران،عامل و جدان و ايمان است كه صاحب آن مى داند كه خدا از او در روز شمار حساب خواهد كشيد و همين امر او را از خوردن مال يتيم بازمى دارد.

ارث،چرا؟براى چه كسى؟چگونه؟

[٧]

از مظاهر آن اقتصاد موجه كه مورد تأييد اسلام است يكى حقوق ارث است اين حق افراد را به كار و توليد ترغيب مى كند،انگيزهٔ آن علاقه و عشق آدمى است به فرزندان خود كه چون نيازهاى خود را از حاصل كار و دسترنج خود برآورد براى خوشبخت كردن /٢ فرزندان خود،بعد از خود نيز چيزى بر جاى گذارد.

آدمى هر لحظه در معرض مرگ است و گاه ممكن است چنين فكر نابجايى از خاطره اش بگذرد كه براى چه كسى اين رنج و تلاش را بر خود هموار سازد؟ قانون ارث به اين سؤال پاسخ مى دهد.

علی رغم برخی عادات و نظامات جاهلی که زن را از ارث محروم می ساخت قرآن چنین می گوید:

« لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً –از هر چه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می گذارند مردان را نصیبی است و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می گذارند،چه اندک و چه بسیار زنان را نیز نصیبی است، نصیبی معین.» یعنی هر مرد و زن را از ترکۀ مرده ای که از لحاظ رحمی به او نزدیک است سهمی مقرر است.

[۸]

جامعه را نیز از ترکۀ میت حق معینی و معلومی است...

« وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً –و چون به هنگام تقسیم خویشاوندان و یتیمان و مسکینان حاضر آمدند به آنان نیز چیزی ارزانی دارید و با آنان به نیکویی سخن گویید.» در اینجا کسانی هم که با میت رابطه و پیوند خویشاوندی ندارند در ارث حقی می یابند.

«قولا معروفا»در این آیه و در هر مناسبتی که با مسئلۀ ارث شباهت داشته باشد،به معنی ضرورت عمل است به خاطر بالا آوردن سطح طبقات محروم هم از جنبۀ روحی و هم از جنبۀ تربیتی تا احساس حقارت نکنند بلکه بالا آوردن سطح طبقاتی آنان،آنان را به کوشش و تلاش برای اصلاح وضع و حالشان مساعدت می کند.

یتیمی که نیاز موقّت او را مجبور کرده که به هنگام تقسیم ارث مردگان در آن مجلس حاضر باشد و اکنون به چشم خود می بیند که مردگان چه بر جای نهاده اند،فردا خود جوانی نیرومند خواهد شد که اگر ۲/ ناسازگاریهای روزگاران بی نوایی،شخصیت او را درهم نشکسته باشد و به حیثیت او در نزد مردم،لطمه ای

وارد نیاورده باشد که بعدها در زمرهٔ فرومایگان و رانده شدگان از اجتماع درآید، می تواند دست به کاری سازنده زند و عضو فعال جامعه گردد.از این رو قرآن علاوه بر تأکیدی که به رفع نیاز محرومان دارد توصیه می کند که از تقویت روحیهٔ آنان نیز غفلت نشود تا بتوانند در برابر واقعیتی که با آن دست به گریبانند مقاومت ورزند.

هر چه به این دست بدهی به آن دست می گیری

[۹]

قرآن به مناسبت سخن از ارث بار دیگر به مسئلهٔ یتیمان می پردازد.

بسیاری هستند که چون چشم از جهان فرو می بندند فرزندانی خردسال بر جای می گذارند.حقوق این یتیمان گاه مورد تعرّض سودجویان قرار می گیرد.قرآن از این بیم که در دل همگان ریشه دارد-که بمیرند و فرزندانی خرد بر جای گذارند و حقوق آنان دستخوش تجاوز و تعدی برخی گردد-استفاده کرده و می گوید که اگر جامعه حقوق یتیمان را رعایت نکند هر فردی در معرض تهدید خواهد بود که چون بمیرد حقوق بازماندگانش رعایت نشود،هم چنان که او امروز حق یتیمان را غصب کرده است.بنا بر این اگر نمی خواهیم برای خدا کاری کنیم برای منافع خود حافظ حقوق یتیمان باشیم.

« وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَيْهِمْ -باید بترسند کسانی که اگر پس از خود فرزندانی ناتوان بر جای می گذارند و از سرنوشت آنان بیمناکند.» کسانی که خود فرزندانی دارند و پس از مرگ از وضع آنان نگرانند نباید به بازماندگان خردسال دیگران ستم روا دارند.آیا این مثل را نشنیده اند که هر چه به این دست دهی به آن دست می ستانی.

« فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً -باید از خدای بترسند و سخن عادلانه و به صواب گویند.» ۲/ پس نباید در حساب ارث برای میراث بران حساب سازی کنند و چنان تقسیمش کنند که بر یتیمان ستم رود.

آن گاه قرآن حکیم کسانی را که اموال یتیمان را می خورند مورد تهدید قرار می دهد و می گوید:

« إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً -آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند،شکم خویش پر از آتش می کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد.» این آتشی که این گروه می خورند چیست؟آیا همان چیزهای حرامی است که به قدرت خداوندی در روز قیامت به آتشی سوزان تبدیل می شود؟یا مراد آلام نفسانی است و در نتیجه آلام جسمانی است که به سبب ظلم در حق یتیمان گریبانگیرشان شده است؟یا انحرافات اجتماعی است که بعدها تمدنشان را به کام خود خواهد کشید و دیر یا زود هر چه ساخته اند ویران خواهد ساخت؟ مهم این است که آن،آتش دنیا و سعیر آخرت است و این خود رادع و مانعی است در برابر کسانی که می خواهند به اموال یتیمان تطاول ورزند.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

یُوصِیکُمُ اَللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ کُنَّ نِساءً فَوْقَ اِثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱) وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ اَلرُّبُعُ مِمّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ اَلرُّبُعُ مِمّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ اَلثُّمُنُ مِمّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ اِمْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی اَلثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اَللّهِ وَ اَللّهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ (۱۲) تِلْکَ حُدُودُ اَللّهِ وَ مَنْ یُطِعِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۳) وَ مَنْ یَعْصِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۴)

۲/

ص :۲۹

معنای واژه ها

۱۲[کلاله]

:اصل کلاله به معنای احاطه است و تاج را از این رو اکلیل گفته انـد که سـر را احاطه می کند و کلّ نیز از آن است چون همهٔ اعداد را در بردارد و کلاله به اصل نسبی احاطه دارد که همان پسر و پدر است.

ص :۳۰

ارث:هدفها و تعهدات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات پاره ای از احکام ارث آمده است و از دیدگاههای اسلام دربارهٔ قشرهایی که در یک خانواده جای گرفته اند و حقوقی که نسبت به یکدیگر دارند پرده برمی گیرد.

ارث به طور کلی به منزلهٔ ریسمان محکمی است که افراد یک خانواده را سخت به یکدیگر مرتبط می سازد هم چنان که در اقتصاد اسلامی راهی است برای توزیع ثروت در جامعه.

مهمترین حکمی از احکام ارث که در این آیات بیان شده و نیز جدال برانگیزترین آنها،آن برتری است که در اغلب موارد به مردان داده شده است،اسلام برای مردان نقش بیشتری در اداره خانواده عطا کرده است.بار نفقه و هزینهٔ خانواده بر دوش اوست بنا بر این باید نصیب او از ارث دو برابر باشد با وجود این چون به عمق مطلب بنگریم می بینیم که زن در ارث مرد با او شریک است،ولی مرد در ارث زن شریک نیست پس بهرهٔ مرد و زن هر دو معادل یکدیگرند.حتی می توان گفت که کفهٔ زن قدری هم می چربد و سهم الارث بیشتری نصیب او می شود.

آیه نخستین از نحوهٔ ارث بردن فرزندان خانواده که از یک پدر و مادر به وجود آمده اند و نیز نحوهٔ ارث بردن پدر و مادر و برادران سخن می گوید، ۲/ در حالی که آیهٔ دوم رابطه زوجیت و کیفیت ارث بردن زن و شوی را از یکدیگر بیان می کند.و اما آیهٔ سوم و چهارم از ضرورت رعایت دقیق احکام خدا که قرآن از آنها به حدود تعبیر می کند سخن رفته است و کسانی را که آن احکام و حدود را رعایت نکنند به عذاب شدید وعده داده.

ص :۳۱

شرح آیات:

اشاره

حکمت ارث

[۱۱]

از آنجا که مرد طبعا در زندگی معمولی و زندگی زناشویی مسئولیتهای بزرگتر و سخت تری بر عهده دارد و در واقع هزینه زندگی و راه بردن آنها بر عهدهٔ اوست،قرآن سهم او را از ارث دو برابر سهم زن قرار داده و این حکم را چنین بیان فرموده است:

« یُوصِیکُمُ اللّٰهُ فِی أَوْلاٰدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ -خدا دربارهٔ فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسر دو برابر سهم دختر است.» این تعبیر بیش از آنکه یک قاعدهٔ قانونی باشد یک دید حیاتی است.

بهرهٔ مرد به مقتضای طبیعتش و به مقتضای نقشی که فطره برای ایفای آن آفریده شده؛در عرصهٔ فعّالیتهای اقتصادی دو برابر زن است هم چنان که بهرهٔ زن نیز در عرصهٔ فعالیتهای دیگر چون فعالیتهای عاطفی و پرورش فرزند دو برابر مرد است.

در آیه به جای واژهٔ«امر می کند»«فرمان می دهد»واژهٔ«سفارش می کند» به کار رفته تا بیان دارد که این مسئله پیش از آنکه یک فرمان باشد حاوی یک فایدهٔ عظیم است.

این در صورتی است که فرزندان هم پسر باشند و هم دختر ولی اگر همه دختر بودند دو سوم ترکه را میان خود به طور تساوی تقسیم می کنند.

۲/ « فَإِنْ کُنَّ نِسٰاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثٰا مٰا تَرَکَ وَ إِنْ کٰانَتْ وٰاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ -و اگر دختر باشند و بیش از دو تن دو سوم میراث از آن آنهاست و اگر یک دختر بود،نصف برد.» امّا بقیهٔ مال:اگر مرده را پدر و مادر باشد یک سوم ارث از آن اوست در صورتی که دو دختر یا بیشتر باشند،و مادر،یک ششم و پدر،بقیه را به ارث می برد،در صورتی که تنها یک دختر بود و آن دختر،نصف ترکه را به ارث

می برد.بدین طریق زن و شوی با آن دو بر حسب تفصیلی که پیش از این دادیم شریک اند.

اما اگر مرده را نه پدر و مادر باشد و نه زوج،بقیهٔ مال به دختران یا یک دختر رد می شود.

« وَ لِأَبَوَیْهِ لِکُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمّٰا تَرَکَ إِنْ کٰانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوٰاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ -و اگر مرده را فرزندی باشد هر یک از پدر و مادر یک ششم میراث را برد و اگر فرزندی نداشته باشد هر یک از پدر و مادر یک سوّم میراث را برد.» پدر سهمش غیر محدود است او بقیه میراث را هر چه باشد چه کم و چه زیاد می برد.اگر دختر بمیرد ارث مادر از او یک سوم است هر گاه میّت را مادر باشد و فرزند هم نداشته باشد و پدر دو سوم باقی را.اما اگر مرده زن باشد شوهرش نصف میراث او را می برد و مادرش یک سوم آن را و برای پدر تنها یک ششم باقی می ماند.

« فَإِنْ کٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ -اما اگر برادران داشته باشد سهم مادر یک ششم است.» زیرا برادران مرده مادر را از یک ششم ارث مانع می شوند.همهٔ این تفاصیل و فروضات در صورتی:

« مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهٰا -انجام وصیتی است که کرده است.» مرده فقط می تواند در یک سوم مالی که بر جای نهاده تصرف کند،نه بیشتر مگر در صورتی که وارثان رضایت دهند که سهم کسی را که دربارهٔ آن وصیتی کرده است بپردازند و بقیه ترکه را پس از ادای قروض او تقسیم کنند.

« أَوْ دَیْنٍ -پرداخت وام،» /۲ زیرا وام متعلق به میت است و بر وصیت مقدم و بر ورثه واجب است که نخست قروض او را ادا کنند،اگر چه به قدر همه دارایی او باشد.

هر کس باید دارایی خود را به فرزندانش میراث دهد،نه پدر و مادرش.زیرا پدر و مادر در راه رفتن اند و حال آنکه فرزندان روی در زندگی دارند،با همهٔ

مشکلات و سختیهای آن.در اینجا سؤالی پیش می آید،پس چرا برای پدر و مادر هم حقی معین شده؟قرآن خود چنین پاسخ می دهد:

« آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً -شما نمی دانید که از پدران و پسرانتان کدامیک شما را سودمندتر است.» پدرانتان برای شما سودمندتر از فرزندان باشند که اگر جهد و کوشش آنان نبود و اگر داروی تربیت ایشان نبود یا اگر آگاهی آنها در رهنمودهای زندگی نمی بود،چه بسا زندگی جهنمی سوزان می شد پس باید پاداش آنان نیز داده شود.

« فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً -اینها حکم خداست که خدا دانا و حکیم است.»

موارد ارث

[۱۲]

پس از سخن از خویشاوندان نسبی اینک نوبت به خویشاوندان سببی می رسد.قرآن بیان می کند که شوی نصف ترکۀ زنش را-اگر آن زن فرزند نداشته باشد-به ارث می برد و اگر فرزند داشته باشد یک چهارم آن را.زن نیز اگر فرزند نداشته باشد یک چهارم و اگر فرزند داشته باشد یک هشتم دارایی شوی خود را به ارث می برد.

در تمام موارد تأکید آیه بر این است که باید دین میت ادا شود و وصیت او را محترم دارند و این تأکید در این آیه پیش از آیۀ پیش است.

« وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ ۲/ الرُّبُعُ مِمّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ - اگر زنانتان فرزندی نداشتند،پس از انجام دادن وصیتی که کرده اند و پس از پرداخت دین آنها نصف میراثشان از آن شماست و اگر فرزندی داشتند یک چهارم آن و اگر شما را فرزندی نبود،پس از انجام دادن وصیتی که کرده اید و پس از پرداخت وامهایتان یک چهارم میراثتان از آن زنانتان است و

اگر دارای فرزنـدی بودیـد یـک هشـتم آن.» امـا میراث برادر و خواهر که قرآن آنهـا را«کلاله»نامیـده از این قرار است برادران مـادری چنین ارث می برنـد:اگر مرده را یـک برادر باشـد یـک شـشم ترکه را به میراث می برد ولی اگر دو یا سه برادر داشـته باشـد یـک سوم مال مخصوص آنهاست که بایـد به تساوی میان خود تقسـیم کننـد.در اینجا فرقی میان مرد و زن یعنی برادر و خواهر نیست.

« وَ إِنْ کَانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ –و اگر مردی یا زنی بمیرد و میراث بر وی نه پـدر باشد و نه فرزند او،اگر او را برادری یا خواهری باشد هر یک از آن دو یک شـشم برد.» مرده ای که خویشاوندان او به طریق«کلاله»از او ارث می برند ممکن است مرد باشد یا زن.در اینجا فرقی میان آنها نیست.

در این بخش از آیه از موردی یـاد شـد که میّت را یـک وارث باشـد یعنی یـک برادر یـا خواهر.اما اگر بیش از یک برادر و یا یک خواهر بود حکم فرق می کند.

« فَإِنْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذَلِکَ فَهُمْ شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصَی بِهَا أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ –و اگر بیش از یکی بودند،همه در یک سوم مال پس از انجام دادن وصیتی که کرده بی آنکه برای وارثان زیانمند باشد و نیز پس از ادای دینش شریک هستند.» در ایـن آیـه وصـیت را بر وام مقـدم داشـت زیرا بیشـتر مردم وصـیت می کننـد در حـالی کـه بسـا می شـود که وامی بر گردن ندارند،و گر نه دین از آنجا که مربوط به حقوق مردم می شود بر وصیت مقدم است.

وصیت باید به قصد زیان رسانیدن به وارثان نباشد.وصیت در چنین صورتی ۲/ بر حسب قانون«لا ضرر و لا ضرار»خود به خود ملغی و باطل می شود.از قبیل آنکه کسـی برای زیان رسانیدن به ورثه ادعا کند که دینی بر گردن دارد.به اعتراف چنین کسـی وقعی نمی نهند و قاضی خود به تحقیق می پردازد تا مشخص شود که آیا وامدار است یا نه؟

« وَصِیَّةً مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَلِیمٌ این اندرزی است از خدا به شما و خدا دانا و بردبار است.» یعنی داناست به ستمی که بندگان بر یکدیگر روا می دارند ولی برای مدتی بردباری می کند بی آنکه آن ستمگران را فراموش کند تا روز بازخواست فرا رسد آن گاه ستمگر بدکار را به سخت ترین وجهی کیفر دهد.

[۱۳]

قرآن از احکام دین به«حدود»تعبیر کرده.می خواهد به دقت مرزهای احکام الهی را معین کند.مرزهایی که باید مؤمن پای از آنها بیرون ننهد و به اجتهاد خود یا بر حسب مصالح زودگذر بر آن نیفزاید و از آن نکاهد که این افزودن و کاستن عقوبت تجاوز از حد و مرز احکام را در پی دارد.

« تِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ -اینها احکام(حدود)خداست.

هر کس که از خدا و پیامبرش فرمان برد،او را به بهشتهایی که در آن نهرها جاری است در آورد و همواره در آنجا خواهند بود و این کامیابی بزرگی است.» [۱۴]

« وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِیهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِینٌ -و هر که از خدا و رسولش فرمان نبرد و از احکام(حدود)او تجاوز کند،او را داخل در آتش کند و همواره در آنجا خواهد بود و برای اوست عذابی خوارکننده.» بی اهمیت شمردن حدود خدا به خواری منتهی می شود زیرا به درجهٔ معصیت خدا و بی اهمیت شمردن احکام او منجر می گردد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]

اشاره

وَ اَللاّٰتِی یَأْتِینَ اَلْفٰاحِشَةَ مِنْ نِسٰائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی اَلْبُیُوتِ حَتّٰی یَتَوَفّٰاهُنَّ اَلْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اَللّٰهُ لَهُنَّ سَبِیلاً (۱۵) وَ اَلَّذٰانِ یَأْتِیٰانِهٰا مِنْکُمْ فَآذُوهُمٰا فَإِنْ تٰابٰا وَ أَصْلَحٰا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمٰا إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ تَوّٰاباً رَحِیماً (۱۶) إِنَّمَا اَلتَّوْبَةُ عَلَی اَللّٰهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولٰئِکَ یَتُوبُ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷) وَ لَیْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ اَلسَّیِّئٰاتِ حَتّٰی إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ إِنِّی تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّٰارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً (۱۸) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا اَلنِّسٰاءَ کَرْهاً وَ لاٰ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مٰا آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاّٰ أَنْ یَأْتِینَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ عٰاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اَللّٰهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً (۱۹) وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اِسْتِبْدٰالَ زَوْجٍ مَکٰانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْدٰاهُنَّ قِنْطٰاراً فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (۲۰) وَ کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضیٰ بَعْضُکُمْ إِلیٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْکُمْ مِیثٰاقاً غَلِیظاً (۲۱)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۹[تعضلوهنّ]

:عضل یعنی ایجاد تنگنا با جلوگیری از ازدواج و اصل آن همان امتناع است.

ص :۳۷

۲۰[قنطارا]

:مال فراوان.

[بهتانا]

:دروغ.

۲۱[افضی]

:رسیدن به چیزی از طریق لمس.

۲/

زن و اجتماع،حقوق و روابط

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یکی از حقوق ثابت زن در امان ماندن اوست از تهمت و افتراء.زیرا سرمایهٔ زن نام نیک و عفت و پاکدامنی اوست و باید که این نام نیک از زبان مشتی بیهوده گویان در امان بماند.

زن چون حجاب عفت را پاره نمود و چنان به آشکارا مرتکب اعمال زشت گردید که انظار چهار شاهد مؤمن را به خود جلب نمود باید او را از دسترس شهوت پرستانی که او را به مثابهٔ یک کالای ارزان مورد خرید و فروخت قرار می دهند،دور نگهداشت.

دور داشتن زن از ارتکاب فحشاء و پرداخت هزینهٔ زندگی او از بیت المال یکی دیگر از حقوق اجتماعی اوست.

به سبب سخن از تهمت و افتراء-و از آنجا که این امر یکی از جرایم آشکار جوامع جاهله است-قرآن سخن از توبه به میان آورده است و می گوید:در توبه برای کسانی که می خواهند از آن داخل شوند باز است ولی بدان شرط که پیش از فرا رسیدن مرگ آدمی بدان بشتابد زیرا هر گاه مرگ فرا رسید، ۲/ توبهٔ کس پذیرفته نیاید.

پس از آنکه مقرر شد که در امان ماندن زن از تهمت و افتراء حق اجتماعی اوست قرآن بار دیگر در باب مالکیت زن و حرمت خوردن میراث او به زور،یا در

فشار گذاشتن او برای صرف نظر کردن از بخشی از مهرش،سخن می گوید هم چنان که حق او را از برخورداری از یک زندگی متعادل و نیکو بیان می کند.

قرآن می گوید که به مجرد احراز زوجیت زن نسبت به مهری که برای او مقرر شده صاحب حق می شود و شوی او حق ندارد اگر خواست طلاقش گوید مهری را که برای او به عهده گرفته است بازپس ستاند.

شرح آیات:

اشاره

قوانین به منزلهٔ حصار و دژ جامعه

[۱۵]

اهمیتی که اسلام به خانواده می دهد از هر رابطهٔ دیگر اجتماعی برتر است.زیرا خانواده چهارچوب طبیعی و استواری است برای هر گونه همکاری و همیاری برای بنای تمدن انسانی و اسلام برای آنکه خانواده را در دژ استوار نظامات و تعلیمات خود جای دهد مؤکّدا هر فحشاء یا تهمت به فحشاء را حرام کرده است.

پس زن به هیچ وجه حق ندارد از حدود خانواده و خانه اش که خانهٔ شوی اوست در روابط جنسی و عاطفی تجاوز ورزد و پای بیرون نهد.

هر گاه زن از روابط جنسی مشروع سرباز زد،مرد ناچار است که در پی یافتن یک ازدواج مشروع برآید ولی در این راه باید گذشتهایی بکند از جمله آنکه شؤونات و حیثیت زن را رعایت کند و نگذارد در ارکان خانواده تزلزلی پدید آید.

۲/ هر گاه زن گرفتار فحشاء شد،عقوبتش را قرآن در این آیه معین کرده که او را در خانه محبوس دارند.چرا؟ زیرا هنگامی که به او آزادی عطا شده از حدود و قوانین خانه تجاوز کرده پس طبیعی است که او را جبرا به موقعیت و وضعی که حرمت آن را شکسته است بازگردانند.از سوی دیگر اگر او را در جامعه آزاد رها کنند چه بسا موجب سقوط مردانی که نمی توانند یا نمی خواهند ازدواج کنند،در ورطهٔ جرم و گناه شود و در نتیجه بسیاری از زنان که می توانند برای خود همسری برگزینند از نعمت ازدواج محروم بمانند و خانواده های زیادی زیر صخرهٔ صمّای فحشاء و زشتکاری خرد و

نابود گردند.

از این رو بهترین وسیله محبوس داشتن زن زناکار است در خانه.

« وَ اللاّتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً –و از زنان شما آنان که مرتکب فحشاء می شوند،از چهارتن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید،اگر شهادت دادند،زنان را در خانه محبوس دارید،تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد.» در این آیه قرآن دو تعبیر به کار برده که حایز اهمیت اند:یکی«مرتکب فحشاء شوند»و دیگری«شهادت بخواهید».مراد آن است که مرتکب چنین عملی را به مجرد وجود ادلّهٔ غیر مشهود نباید معاقبت کرد،بلکه نیاز به ادلّهٔ آشکار است پس باید از چهارتن از مؤمنان شهادت خواست یعنی از آنان طلب کرد که آنچه را دیده اند بیان کنند تا معاقبت پس از احراز دلائل ظاهر و آشکار انجام پذیرد.

شهادت چهار مرد در این جرم که عادتا از جرایم نهانی است.بویژه در جوّ جامعهٔ اسلامی،در حق آن زن زمانی میسر است که به عیان مرتکب شود،اما زنی که یک بار در این ورطه سقوط کرده و سپس توبه نموده معمولا عمل او را چهار مرد نتوانند مشاهده کرد.

راهی که قرآن در پایان آیه بدان اشارت دارد«یا خدا راهی پیش پایشان نهد». ۲/ اقامه حد است بر آنان و آزاد کردنشان و این حد در عرض زندانی کردن آنها در خانه هاست.

حرمت تهمت و افتراء

[۱۶]

قرآن برای آنکه خانواده و زن را از آلودگی مصون دارد و برای آنکه لغزشهای جنسی را که گاه برخی زنان شریف بدان دچار می شوند نهان دارد و برای آنکه زبان بعضی خبیثان را که گفتگو در این مقولات نقل مجلسهای شبانهٔ آنهاست،ببندد حرمت«قذف»یعنی تهمت و افتراء را پیش کشیده است.و برای

تهمت به زنا هم در صورتی که چهار تن مرد بدان شهادت ندهند عقوبتی مقرر کرده و گوید:

« وَ الَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكُمْ فَآذُوهُما فَإِنْ تابا وَ أَصْلَحا فَأَعْرِضُوا عَنْهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ تَوّاباً رَحِيماً –و آن دو تن را که مرتکب آن عمل شده اند بیازارید و چون توبه کنند و به صلاح آیند از آزارشان دست بردارید،زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.» این آزار دادن گاه بدین گونه است که آن دو را در برابر مردم بدارند و رسوا کنند یا آن دو را شلاق زنند یا به امر حاکم به زندان کنند یا سرشان را بتراشند و یا سخت ملامتشان کنند.

توبه برای که؟و چگونه؟

[۱۷]

از آنجا که تهمت و افتراء زدن در امور جنسی در جامعه فراوان است و بسیاری از مردم گاهگاه مرتکب آن می شوند،قرآن مؤمنان را مورد نواخت خویش قرار داده و آنان را به توبه دعوت کرده.

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولئِكَ يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً جز این نیست که توبه از آن کسانی است که به نادانی مرتکب کاری زشت می شوند و زود توبه می کنند.خدا توبهٔ اینان را می پذیرد.زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.» ۲/ [۱۸]

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ –توبهٔ کسانی که کارهای زشت می کنند و چون مرگشان فرا می رسد می گویند که اکنون توبه کردیم پذیرفته نخواهد شد.» در اینجا دو دسته مردمند:دسته ای که روحیهٔ ایمانی دارند و عذاب خدا را یاد می کنند و از آن می ترسند و می پرهیزند از این رو چون مرتکب خطایی شوند فورا توبه می کنند و کسانی که روی به توبه نمی آورند مگر آن گاه که به توبه مجبور شوند.

خداوند توبهٔ دستهٔ اول را می پذیرد.

در اینجا دستهٔ سومی وجود ندارد و کسانی که توبه را از امروز به فردا می افکنند هرگز نمی توانند تضمین کنند که عمرشان یک پایان می یابد و پیش از مرگشان توبه کنند.آری اینان وقتی به مرگ یقین می کنند که مرگ حلقومشان را بفشارد و در چنین حالتی توبه سود نکند.

اینان همانند کافرانی هستند که لحظاتی چند پیش از مرگ خود ایمان می آورند از این رو است که قرآن آنان را با کافران به یک چوب می راند:

« وَ لاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفّٰارٌ أُولٰئِکَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً و نیز آنان که کافر بمیرند.برای اینان عذابی دردآور مهیا کرده ایم.»

پاره ای از حقوق زناشویی زن

[۱۹]

در حصن خانواده باید عدالت حکمفرما باشد زیرا اگر عدالت در خانواده حکمفرما باشد می تواند در سراسر اجتماع هم حکمفرما باشد.بارزترین مظاهر عدالت حفظ حقوق زن است در ایام حیات و بعد از مرگ او.بنا بر این نباید حساب زن و مرد با یکدیگر خلط شود،آن سان که مرد بتواند پس از مرگ زن اموالش را بلع کند.مرد اندکی از دارایی زن خود را به ارث می برد،دارایی که از ۱/۴ کل اموال تجاوز نمی کند.بنا بر این حق ندارد چنگ بر روی همهٔ اموال او اندازد.

همچنین جایز نیست که زن را تحت فشار قرار دهد آن سان که پاره ای از حقوق خود یا همهٔ آن را بپردازد /۲ تا بتواند خویشتن را از دام وحشت یک شوهر وحشی خوی نجات بخشد.(البته نوعی قانون در طلاق هست که به«خلع»معروف است.

این گونه طلاق بدین معنی است که زن در برابر آزادی خویش از قید زوجیت،از مهر خود صرف نظر کند)همچنین مرد حق ندارد زنان را-آن گونه که در عصر جاهلیت رسم بود-به ارث ببرد.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسٰاءَ کَرْهاً وَ لاٰ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مٰا آتَیْتُمُوهُنَّ -ای کسانی که ایمان آورده اید شما را حلال نیست که زنان را بر خلاف میلشان به ارث ببرید.و تا قسمتی از آنچه را به آنها داده اید

باز پس ستانید بر آنها سخت مگیرید.» به نظر من می رسد تعبیر«لتذهبوا ببعض»بر طلاق اشاره دارد،زیرا تعبیر بردن دلالت بر دور کردن چیزی دارد مثل بردن مال از سوی سارق.

« إِلّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ -می دهد که زن خود را به زور وادارد تا از بخشی از مهر خود صرفنظر کند و او را طلاق گوید و این کیفر خیانت اوست به شوی خود.

دیگر از حقوق زن این است که مردان با آنان به نیکی رفتار کنند و حقوقی را که عرفا به او تعلّق می گیرد به او بپردازند و برای انتقامجوئیها یا خشم و کینهای موقت آن را زیر پای نگذارند.

« وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً -و با آنان به نیکویی رفتار کنید و اگر شما را از زنان خوش نیامد چه بسا چیزها که شما را از آن خوش نمی آید در حالی که خداوند خیر کثیری در آنها نهاده باشد.» نظام اسلامی در بسیاری از تشریعات خود به عرف عام تکیه می کند،البتّه پس از آنکه آن را در یک چارچوب کلّی بر مبنای نبوت قرار می دهد.در باب زندگی زوجه و حقوق او قانونگذاری اسلامی بر عرف متکی است و یک زندگی یا طرز معاشرت خوب همان است که عرفا چنان باشد.

[۲۰]

صداق یا مهر چیزی است که شوی به هنگام عقد ازدواج به زن می پردازد.آیا صداق در دست زن در مقابل استمرار عقد ازدواج یک گروگان است و هر گاه زن یا شوی بخواهند رابطهٔ زوجیت را نسخ کنند،شوی می تواند مهر را پس بگیرد؟ ۲/ البته،نه.صداق یا مهر تصدیق صدق ادعای شوی است در ازدواج و بنای اساس خانواده.مهر ملک کامل زوجه است به مجرد انجام عمل جنسی و شوی حق ندارد به هنگام طلاق دادن زن خود مهری را که به او داده بازستاند هر چند مبلغ آن

بسیار باشد.

« وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً -اگر خواستید زنی به جای زن دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده اید،نباید چیزی از او باز ستانید.آیا به زنان تهمت می زنید تا مهرشان را باز پس گیرید این گناهی آشکار است.» [۲۱]

« وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً -و چگونه آن مال باز پس می گیرید و حال آن که هر یک از شما از دیگری بهره مند شده است و زنان از شما پیمانی استوار گرفته اند.» یعنی چگونه به خود حق می دهید که بعد از اتمام عمل زوجیت و تمتع جنسی که در عقد ازدواج در برابر مهر است و زنان از شما پیمانی استوار گرفته اند، مهر را از او باز پس گیرید.

۲/

۲/

۲/

[سوره النساء (۴): آیات ۲۲ تا ۲۸]

اشاره

وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبِيلاً (۲۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اللاّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اللاّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللاّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳) وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ كِتابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲۴) وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَناتٍ غَيْرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (۲۷) يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً (۲۸)

معنای واژه ها

۲۳[ربائبکم]

:ربائب جمع ربیبه است که او دختر همسر مرد است از مرد دیگری و به این نام آمده زیرا که مرد او را تربیت می کند.

[حلائل]

:حلائل جمع حلیله به معنای روا که از حلال گرفته شده است.

۲۵[المحصنات]

:یعنی زنهایی که خویشتن را از فسق و فجور حفظ می کنند و گفته می شود«احصن الرجل زوجته»یعنی او را از فساد بازداشت.

[مسافحات]

:از سفاح گرفته شده به معنای زنا و اصل آن از«سفح»است به معنی ریختن آب،زیرا او به باطل آب می ریزد.

[طولا]

:طول به معنی غناست و آن گرفته شده از طول است در برابر کوتاهی و غنا بدان تشبیه شده زیرا به وسیلهٔ آن به کارهای بزرگ دست می یابند.

[اخدان]

:جمع خدن که همان دوست است.

[العنت]

:تلاش و سخت گیری از جهت ترک ازدواج.

۲/

محرمات زناشویی و مفهوم زناشویی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این درس حاوی قوانین و نظامات قرآنی است در باب روابط زناشویی

ص :۴۶

میان مرد و زن.زنانی را که زناشویی با آنان حرام است برمی شمرد و مطلب را از زن پدر آغاز کرده و به جمع میان دو خواهر پایان داده است.همچنین از ازدواج با زنی که دارای شوی باشد سخن می گوید.

آن گاه از روابط مشروع میان مرد و زن که از راه ازدواج به وسیلهٔ عقدی که دو طرف از انعقاد آن راضی باشند سخن به میان آورده،تأکید می کند که همه بندها و مواد این قانون لازم الاجراست به عبارت دیگر-چنان که در عهد جاهلیت می پنداشتند-زوجیت تملک زن از طرف شوهر نیست.

همچنین سخن از ازدواج کنیزان است.و اینکه با آنان چه روابطی باید داشت تا در اثر نیازهای مالی یا از آن جهت که در جامعهٔ اسلامی زنی غریبه است.

تحت حمایت اجتماع قرار گیرند تا کارشان به فساد نکشد.اسلام تأکید می کند که /۲ این احکام و قوانین که برای شما آورده ایم پایه و اساس تمدن شماست و سهل شمردن و بی اهمیت دانستن آنها پایه های موجودیت شما را سست و ای بسا کارتان را به نابودی کشد،آن سان که پیشینیان شما را به نابودی کشید،و معلوم می دارد که قانونگذاری اسلامی یک قانونگذاری واقعی است و در آن ضعف و ناتوانی انسان و حدود تواناییهای او معلوم شده و اگر نه واقع گرایی این قانونگذاری بود،بسیاری از مردم در کورهٔ فساد و پیروی شهوات فرو می غلتیدند.

شرح آیات:

اشاره

زنانی که ازدواج با آنها حرام است

[۲۲]

در عصر جاهلیت رسم بر آن بود که چون پدری می مرد،زن او به صورت یک کالا به پسر بزرگش به ارث می رسید،در آیه نخست از مجموعهٔ این آیات این قاعده را نفی کرده است.

«وَ لاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ النِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ -با زنانی که پدرانتان به عقد خویش درآورده اند،زناشویی مکنید مگر آنکه پیش از این چنان کرده باشید.»

یعنی اگر کسی در عصر جاهلی چنین عمل حرامی را انجام داده باشد و نکاح او در عرف آن زمان درست بوده باکی نیست و فرزندانی که حاصل این زناشویی هستند زنازاده نخواهند بود،اما اکنون باید میان چنین زن و شویی جدایی افتد.

قرآن می گوید:این گونه نکاح یک عمل جنسی حرام است و از آن به «فاحشه»تعبیر کرده است که موجب خواری و سرافکندگی است و راه درست زناشویی راهی است غیر این.

« إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبِيلاً -زیرا این کار زنا و مورد خشم خداست و شیوه ای است ناپسند.» نیاز جنسی در آدمی چون سیل سرکشی است که از همهٔ وجود او می جوشد.

اگر برای تنظیم مسیر این سیل جویهایی نباشد از همه سو سرریز می کند و از آن /۲ فتنه ها و فسادها زاید و اساس خانواده را درهم می کوبد.

خداوند در آدمی به موازات نیازهای هولناک جنسی موانعی هم به ودیعت نهاده است.

یکی از این موانع،شرم و آزرم فطری است و برای اینکه این شرم و آزرم را استحکام بخشد برای این نیاز قوانین و نظاماتی وضع کرده است و حرام بودن ازدواج با زن پدر یکی از این قوانین است.این قانون زن پدر را تا درجهٔ مادری ارتقاء می دهد و هم چنان که مادر در حریم تحریم مصون است زن پدر نیز چنین است از سوی دیگر او را از صورت یک کالا که از ترکهٔ متوفی به میراث بران به ارث می رسد بیرون آورده است.

از این رو است که از چنین ازدواجی به«مقت»تعبیر کرد،و مقت عملی است که خداوند آن را معصیت و ناپسند دارد و موروث غضب و خشم او شود و کرامت زن درهم شکند و حق پدر را به هدر دهد.

[۲۳]

قرآن زنانی را که بر مردان حرامند می شمارد.اینان خویشاوندان و نزدیکان طبقهٔ اول و دوم اند.فلسفهٔ تحریم چنین ازدواجی تهدید خانواده است به اختلافات داخلی و سبب شیوع روابط فحشا و در میان نزدیکان یک خانوادهٔ واحد می شود و نیز موجب انتقال بیماریهای ارثی است به شکلی فظیع در نسلهای بعد و سرانجام ناتوانی نسل بشر را تا درجه ای هولناک در پی دارد و از این روست که پروردگار ما می فرماید:

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اللاَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللاَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادران و دختران خواهرانتان و زنانی که شما را شیر داده اند و خواهران شیریتان و مادران زنانتان بر شما حرام شده اند.و دختران زنانتان که در کنار شما هستند،هر گاه با آن زنان همبستر شده اید بر شما حرام شده اند ولی اگر همبستر نشده اید گناهی مرتکب نشده اید.» دختر زن که از پدری دیگر است در صورتی که مرد با مادر آن دختر همبستر شده باشد بر او حرام است و جایز نیست ۲/ که دختر زوجهٔ خود را که از پدر دیگری است پس از آنکه بزرگ شد و صلاحیت زناشویی پیدا کرد خود به زنی گیرد.

این خود اهانتی است در حق زن زیرا مرد می خواهد تنها از او به عنوان وسیله ای برای اطفاء غرایز جنسی اش استفاده کند و چون از مادر به مقصود خود رسید اکنون روی به دختر او نهاده است.

اما اگر هنوز با آن زن همبستر نشده جایز است که به جای او با دخترش ازدواج کند زیرا دیگر مشمول حکم فلسفهٔ منع این عمل نخواهد بود.

ص :۴۹

همچنین جایز نیست انسان با زن پسر خود(عروس خود)ازدواج کند،زیرا اینان در حکم دختران او هستند و نباید پدر دخترش را به چشم شهوت بنگرد.تا مباد که در خانواده دشمنی ریشه گیرد و منجر به کشمکشهای خانوادگی شود.

« وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلابِکُمْ –و نیز زنان پسرانی که از نسل شما هستند بر شما حرام شده اند.» اما زوجهٔ پسرخوانده را جایز است که هر گاه شویش طلاق گوید بر خلاف عرف زمان جاهلی به زنی گرفت.آن سان که در قصهٔ«زید»پسرخواندهٔ رسول خدا آمده است.که چون زید پسرخواندهٔ پیغمبر زن خود را طلاق گفت رسول خدا با او ازدواج کرد.

« وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ –و نباید دو خواهر را در یک زمان به زنی گیرید.» این حکم نیز برای دوری از آشفتگیهای خانوادگی است زیرا میان دو «هوو»به سبب علاقه ای که به شوهر خود دارند یا هر یک می خواهند به جای دیگری محبت او را به خود جلب کند،همواره کشاکش و جدال درگیر خواهد شد و این کشاکش و جدال به خانواده هم سرایت خواهد کرد.

« إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ –مگر آنکه پیش از این چنان کرده باشید.» یعنی در زمان جاهلیت.

« إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً –هر آینه خدا آمرزنده و مهربان است.» [۲۴]

برای انسان جایز نیست که از روی ریبت و با نیت بد به زنان مردم /۲ که در حریم محترم ازدواج جای گرفته اند نظر کند.این نگاهها بنای خانواده را در اجتماع مورد تهدید قرار می دهد و سبب آشفتگی و کشاکش می شود.

مردی که به پشتگرمی مال و جمال خود می خواهد زنان مردان دیگر را بفریبد لا بد می داند که در اجتماع مردان بسیار دیگری هستند،که به مال از او بیشند و به جمال از او برتر و به شهرت از او فراتر.آیا راضی می شود که آنان نیز در زن او طمع کنند؟

« وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکَمْ کِتابَ اللّهِ عَلَیْکَمْ –و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند مگر آنها که به تصرف شما در آمده باشند.از کتاب خدا پیروی کنید.» یعنی کتاب خدا بر علیه شما شهادت می دهد،هر گاه از حدود احکام خدا در روابط با زنان تجاوز کردید و مرتکب حرام شدید.زیرا تنها و تنها در محدودۀ احکام خدا به عقد ازدواج یا به ملک یمین(یعنی تصاحب زن هنگامی که در جنگ با کفار به اسارت افتاده باشد)می توان با زنان روابط جنسی برقرار کرد.

« وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُم أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِکُمْ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسافِحِینَ –جز اینها زنان دیگر هر گاه در طلب آنان از مال خویش مهری بپردازید و آنها را به عقد نکاح درآورید،نه به زنا،بر شما حلال شده اند.» مراد این است که ایجاد روابط جنسی با هدف تشکیل خانواده و دخول در حریم زوجیت–نه به هدف زنا و سقوط در سطح نازل حیوانات–برای شما حلال است.آیا آب زندگی در زمینی صالح ریخته خواهد شد یا در زمینی ناصالح.

هدف هر عملی بیانگر طبیعت و صبغه و حسن و قبح و حرام بودن و حلال بودن آن عمل است.و در امر ازدواج هدف تکوین خانواده است،اگر چه ازدواج، ازدواج موقت و منقطع باشد مانند متعه که جماعتی از مفسران از این آیه جواز آن را استنباط می کنند.

مشروعیت ازدواج موقت:

ازدواج موقت یا متعه از این رو با زنا تفاوت دارد که متعه دارای هدفی شریف است و همانند ازدواجی است که پس از چندی به عللی و عواملی به طلاق می انجامد.منتهی در متعه آن علل و عوامل را ٪ از قبل در نظر می گیرند مانند اینکه مرد مسافری که(یا برای تحصیل و یا کار)به شهر دیگری رفته و به سبب موقعیت خاصی که دارد نمی تواند زن خود را نزد خود ببرد زیرا نمی خواهد یا نمی تواند در آن شهر برای همیشه زندگی کند مثلا اگر بخواهد مدت پنج سال در آن شهر بماند بهتر

است که ازدواج کند،آن هم به قصد تشکیل خانواده و داشتن فرزند و تربیت آنها ولی این ازدواج را محدود به مدتی معین می کند،و به جای آنکه زن را به بازیچه گیرد و او را وعدهٔ ازدواج دائم دهد و عاقبت در اثر آن علل و عوامل او را رها کند،از همان آغاز حقیقت امر را به صراحت با او در میان می گذارد تا او هم تکلیف خود را بداند.

قانون اسلامی که طلاق را مقرر کرده نمی تواند ازدواج موقت را که در محتوی شبیه ازدواج و پس از آن اجرای طلاق است مشروع نداند.از این رو می فرماید:

« فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً و زنانی را که از آنها تمتع می گیرید،واجب است که مهرشان را بدهید.» پس بنا به تفسیر ابن عباس و سری و ابن سعید و جماعتی از صحابه و تابعین مشروعیت ازدواج موقت از این آیه معلوم می شود ولی در آن رعایت دو شرط ضروری است:

نخست آنکه قصد ازدواج داشته باشد نه زنا به عبارت دیگر قصد تشکیل خانواده داشته باشد.

دوم آنکه مرد همهٔ مهر را به زن بپردازد و برای او مهری معین کند که ادای آن بر او واجب باشد.آری اگر زن به میل و خواست خود از مهر صرفنظر کرد جایز است.

« وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً -و پس از مهر معین در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهید گناهی نیست.هر آینه خدا دانا و حکیم است.»

فلسفهٔ بردگی:

[۲۵]

قانون بردگی در اسلام با آن مراسم و قوانین که در عصر جاهلی معمول بوده اختلاف /۲ بسیار دارد.بارزترین موارد این اختلاف این است که در قانون

ص :۵۲

اسلامی به بردگی گرفتن آزادگان خواه به زور و جبر یا به دلخواه حرام است.تنها در یک صورت جایز است و آن هم در باب اسیران جنگی.اسلام راه بردگی را پیش پای آنان نهاده تا بتدریج در جامعهٔ اسلامی حل شوند.

کسی را که به وطن اسلامی تجاوز کرده ضد مسلمانان جنگیده و اکنون اسیر شده،نمی توان در بلاد اسلامی آزاد رها کرد تا مرتکب هر فسادی بشود؛بلکه باید او را تحت تربیت اسلامی قرار داد تا در آینده به صورت یک شهروند صالح در بلاد اسلامی زندگی کند و برای اجتماع مسلمانان عضوی فعّال و سازنده باشد.

این دورهٔ تربیتی در کجا تواند بود؟آیا دولت اسلامی می تواند هزارها اردوگاه درست کند و این اسیران را در آنجا نگاهدارد؟آیا اگر این روش اعمال شود نتیجه ای خواهد داد؟نه،بهترین روش همین است که به اسیر بخشی از آزادی اش اعطاء شود و او را به دست یک مسلمان بسپارند و به آن مسلمان حق دهند که آن اسیر را به راه آورد تا به درجه ای رسد که بتواند آزادی کامل خود را به دست آورد.برای رسیدن به این منظور با سفارشهای مؤکّد از مولای او خواسته شده که حقوق بنده را رعایت کند.حتی در این باب چندان سفارش شده که برای سرپیچی و سهل انگاری از آن عقوبتهای قانونی هم مقرر گردیده است.

بدین طریق امت اسلامی می تواند مللی را که بلادشان را فتح کرده رهبری کند و هر چند شمارشان بسیار باشد در مدت نه چندان درازی جزئی از امت اسلامی گردند تا بتوانند خود در آینده رسالت اسلامی را به آفاق تازه ای ببرند.

حتی آن جنگجویی که در این سال خود بر بلاد اسلامی تاخت آورده می تواند در سال دیگر به عنوان سردار سپاه اسلام در فتوحات دیگری شرکت جوید، چه بسا این جنگ در همان موطن قدیم او و با همقطاران پیشین او باشد.این امر چگونه میسّر تواند بود،اگر اسیر در داخل خانه ها و میان خاندانهای مسلمان تربیت نشود؟ ۲/ آری در چنین شرایطی است که اسیر معاند و محارب پیشین به صورت مؤمن صادق امروز تحول می یابد.

طبیعه این تربیت وقتی به نتیجهٔ قطعی می رسد که مربی بر همهٔ شؤون

کسی که به تربیتش همت گماشته اشراف داشته باشد.هدف اسلام از اعطای حقوقی به صاحب برده نسبت به او،همین امر است.یکی از این حقوق این است که صاحب کنیز می تواند او را به هر که صلاح می داند به زنی دهد.ولی از سوی دیگر ازدواج با زنان اسیر برای شوهر مشکلاتی ایجاد می کند و گاه روابط زناشویی و تشکیل خانواده را به خطر می اندازد.از این رو اسلام توصیه می کند که ازدواج با کنیزان تنها باید از روی اضطرار و ناچاری باشد.

« وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلاً أَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ مِنْ فَتَیٰاتِکُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ هر کس را که توانگری نباشد،تا آزاد زنان مؤمنه را به نکاح خود درآورد،از کنیزان مؤمنه ای که مالک آنها هستید به زنی گیرید.» درست نیست که تصور شود که کنیز از روی صدق و حقیقت ایمان نمی آورد،و ایمان او ظاهری است و به خاطر منافعی است که از آن عایدش می شود.قرآن می گوید که این تصور صحیح نیست،زیرا خداوند است که به حقیقت ایمان هر کس آگاه است.

اما اگر بخواهند با این مقیاس با یکدیگر معامله کنند،این شک و تردید به هر انسان دیگری هم تسری می یابد و با وجود چنین جوّ آکنده از بدبینی زندگی آدمیان با یکدیگر دشوار می گردد.از این رو می گوییم آنچه بر عهده ماست نگریستن در ظواهر ایمان است یعنی کسی که به ظاهر اظهار اسلام و ایمان کرد ما را بسنده است.همچنین از اعتقادات باطل و نادرست این است که اسیری را که از نژاد عرب نباشد فروتر از کسانی که نژاد عربی دارند به حساب آوریم.زیرا خداوند همه را از یک تن بیافریده و مردم همه اعضای یک پیکرند.

« وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِیمٰانِکُمْ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ -خداوند به ایمان شما آگاهتر است و همه از جنس یکدیگرید.» ازدواج کنیزان باید به اجازهٔ سرورانشان باشد زیرا اینان بندگان و مملوک سروران خویش اند،و نیز به این اعتبار که آنان با رسوم اسلامی به تازگی آشنا

شـده انـد چه بسا در بلادی که پیش از این می زیسـته اند رسم /۲ روسـپی گری معمـول بوده و بیم آن است که برخی از اهل فسق و فسـاد بخواهنـد از آنـان به عنوان وسـیلهٔ عیاشـی سود ببرنـد و فحشـاء را در بلاـد اسـلامی رواج دهنـد تـا به وسـیله آنان درآمدی حاصل کنند.از این رو اسلام این حقیقت را مورد توجه قرار داده و می گوید:

« فَانْکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنٰاتٍ غَیْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ -پس بنـدگان را به اذن صاحبانشـان نکـاح کنیـد و مهرشان را به نحو شایسـته ای بدهیـد و بایـد که پاکـدامن باشـند نه زناکار و نه از آنها که به پنهان دوست می گیرنـد.» اسـلام بر حـذر می دارد که اسـیران در جامعهٔ اسـلامی به دام هوی و هوس افتنـد و از سوی دیگر هر گاه مرتکب گناهی از این قبیل شدند از آن رو که با ارزشـهای اسـلامی بتازگی آشنا شده اند و نیز به خاطر وضع خاص معیشتی و اجتماعیشان که آنها را گاه به ارتکاب چنین اعمالی یاری می دهد کیفر آنان را نصف آزاد زنان مقرر کرده:

« فَإِذٰا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَیْنَ بِفٰاحِشَهٍ فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَی الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ -و چون شوهر کردنـد،هر گـاه مرتکب فحشاء شونـد شـکنجهٔ آنـان نصف شـکنجهٔ آزاد زنـان است.» و بـار دیگر باز می گردد تا بازگویـد که ازدواج با زن اسـیر محـدود به موقعیتهای اضطراری است.

« ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنْکُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ -این برای کسانی است از شما که بیم دارند که به رنج افتند،با این همه اگر صبر کنید،برایتان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.»

چگونه به تاریخ می نگریم

[۲۶]

اینها قوانین و شـرایع خداوند است که برای مردم بیان می دارد تا چشمانشان را بگشایند و به راه خود آشکارا بنگرند.این همان راهی است که

پیشینیان صالح در آن قدم نهادند و به اهداف خود رسیدند و فاسقان از آن منحرف شدند و در دوزخ سرنگون گردیدند.

نتیجه گیری از تجارب تاریخ و با دیدی حیاتی به حقایق تاریخ نگریستن مهمترین چیزی است که قرآن تعلیم می دهد.زیرا هم چنان که پیغمبر /۲ اکرم فرموده است در قرآن اخبار ملل پیش از ما،آمده است.

بنا بر این بر مؤمن است که با عینک قرآن،بدقت حوادث تاریخ را بنگرد تا به فلسفهٔ احکام دین آگاه شود و خود را به اعمال صالح پرورش دهد و از اعمال زشت خویش به درگاه خداوند توبه نماید.

« يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ -خدا می خواهد برای شما همه چیز را آشکار کند و به سنتهای پیشینیان راه بنماید و توبهٔ شما را بپذیرد که خدا دانا و حکیم است.» [۲۷]

این چیزی است که خدا می خواهد،اما گمراهان که از هوای نفس خود پیروی می کنند و بی هیچ حکمت و دانشی دستخوش شهوات خویشند و به تجارب پیشینیان نمی نگرند تا از آن عبرت گیرند و پند بیاموزند در طریق دیگر گام می زنند و چیز دیگر می خواهند.می خواهند که آدمیان از طریق مستقیم به چپ یا راست منحرف شوند و از مقصد و مقصود خدایی دور گردند.

« وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً -خدا می خواهد توبهٔ شما را بپذیرد ولی آنان که از پی شهوات می روند می خواهند که شما به کجروی عظیمی افتید.»

امتیازات قانونگذاری اسلامی

[۲۸]

چون در آدمی میل و انحراف فراوان پدید آید چه بسا متحمل رنجها و مصیبتهایی شود بیشتر از حد طاقتش و حال آنکه آدمی ناتوان است و تاب تحمل سختیها را ندارد،اما راه خدا راهی است بی هیچ میل و انحراف و هرگز بر انسان تکلیفی فراتر از طاقتش تحمیل نمی کند.

« يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً -خدا می خواهد بار شما را سبک کند،زیرا آدمی ناتوان آفریده شده است.»
در این سه آیه خدای تعالی خصوصیّات و امتیازات قوانین اسلامی را بطور خلاصه بیان فرموده است.از این قرار:

۲/ الف/قانونی است واضح و روشن.

ب/قانونی است وضع شده با توجه بسیار به تجارب تاریخی.

ج/انسان را تربیت می کند و او را از منفی بافیهایش رهایی می بخشد.

د/قانونی است متین و دور از انحراف.

ه/قانونی است واقع گرا که در آن ناتوانی انسان در نظر گرفته شده است.

[سوره النساء (۴): آيات ۲۹ تا ۳۳]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيراً (۳۰) إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً (۳۱) وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اَللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اَللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اَللّٰهَ كانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۳۲) وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ اَلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۳۳)

۲/

معنای واژه ها

۳۳[موالی]

:اصل مولی از«ولی الشیء یلیه ولایه»است که به معنای پیوستن چیزی است به چیز دیگر بدون فاصله.

۲/

انسان و خاستگاههای عمل

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نخستین حلقه در جامعهٔ اسلامی خانواده است که در آیات پیشین در آن سخن گفته شد.حقوق خانواده و تشکیلات و نظامات آن بیان گردید.حلقهٔ دوم حلقه ای است پیوسته به دیگر افراد اجتماع که قرآن در سوره های خود در باب ارتباط آنها با یکدیگر بحث کرده است.در اینجا به برخی از آنها اشارت دارد تا سخن منحصر به حقوق خانواده و در چارچوب کوچک آن نباشد بلکه از آن پای بیرون نهد و به خانوادهٔ بزرگتر یا اجتماع برسد.

حقوق اجتماعی عبارتند از:

حرمت مال،حرمت خون،وفاء به عهد و پیمان،همدستی و تعاون و احترام به امتیازات...

قرآن ابتدا از حرمت مال(احترام به مالکیت خصوصی)سخن می گوید، سپس از حرمت خون،زیرا تجاوز به مال غالبا تجاوز به جان را در پی دارد.

۲/ قرآن می گوید گناه محرمات اجتماعی،مهمتر و بزرگتر از گناه محرمات دیگر است و هر که از آنها اجتناب کند خداوند گناهان دیگر او را خواهد بخشید.

زیرا التزام به این جنبۀ دین بسی دشوارتر از التزام به جوانب فردی و شخصی است.

از این رو بعضی کسان هستند که می خواهند دین را از محتویات اجتماعی اش خالی کنند،و خداوند به این کسان هشدار می دهد...

در آیه دیگر خداوند سخن از ارث می گوید به اعتبار آنکه ارث سببی از اسباب برتری نهایی در جامعۀ اسلامی است.

شرح آیات:

اشاره

حرمت مال و جان

[۲۹]

انسان محترم است و هر چه به نحوی وابسته به او باشد نیز محترم است.مال حاصل کوشش انسان است و در نتیجه جزئی از انسان است.تجاوز به مال دیگری حرام است زیرا تجاوز به کرامت انسانی اوست و هر که به کرامت مردم تجاوز کند باید آماده باشد که دیگران نیز بر او تجاوز ورزند.از این جهت است که در تعبیر قرآنی خطاب متوجه همگان است و خداوند همگان را به احترام حقوق یکدیگر فرمان می دهد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوٰالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبٰاطِلِ -ای کسانی که ایمان آورده اید اموال یکدیگر را به ناحق مخورید.» زیرا اگر افراد اجتماع حرمت مال و ارزش آن را درنیابند بسا که هر روز یکی مورد تجاوز و تطاول دیگری قرار گیرد و در نتیجه اموال مردم به باطل تلف شود.

طرق باطل،همان طرقی است که دین آنها را مردود شمرده و بر طبق تجارت یا معاملات مرضی الطرفین نباشد.مثلا خوردن مال به قمار یا خرید مشروبات الکلی یا مواد مخدره یا به حیله گری ۲/ و سرقت و غارت باطل و حرام است.

تنها یک استثناء هست و آن هم تجارت یا معاملات مرضی الطرفین است و مراد دو

چیز است:

یکی:از راه تجارت یعنی گردش مال به طریق مشروع(خرید و فروش و اجاره و رهن)بنا بر این،خوردن مال به غصب یا از روی حیله گری و حقه بازی جایز نیست.

دوم:این معامله باید از اکراه و اجبار به دور باشد و در آن غش و خدعه نباشد،زیرا با وجود اینگونه امور شرط تراضی از میان می رود.

از اینجا برمی آید که عقود و قراردادهای تجاری باید مورد رضایت دو طرف باشد مگر آنکه برای حرمت آن علت دیگری وجود داشته باشد مثلا چیزی که مورد معامله قرار می گیرد حرام باشد.

« إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ -مگر آنکه تجارتی باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشند.» پس از ذکر مال نوبت به ذکر جان می رسد که باید از آسیب مصون ماند، اگر حقوق مالی در مبادله و معامله رعایت گردد.پس توانگری که حقوق فقراء را حفظ می کند هرگز زندگی اش در معرض خطر واقع نمی شود،زیرا بهانه ای برای شورش و سرکشی فقیر به دست او نمی دهد.

« وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و خودتان را مکشید.» انسان به ورطه تجاوز به جان دیگران اندک اندک فرو می غلطد و این از تجاوز به مال آغاز می شود.تجاوز به مال کینه توزی و اضطراب را در آدمی پدید می آورد به حدی که کارش به جریمهٔ قتل می کشد.بسیار اتفاق می افتد که ارتکاب قتل برای آن است که راه رسیدنش را به دستبرد در اموال دیگران باز کند.

/۲ « إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً -هر آینه خدا با شما مهربان است.» پس حرام شد بر شما تجاوز به مال و جان تا خداوند بر شما رحمت آرد و شما را از عذاب یکدیگر نجات دهد.

[۳۰]

هر کس به حقوق مردم اعم از مال و جان ایشان تجاوز کند در صورتی که این تجاوز به عمد بود و در آن اصرار ورزد خداوند او را به عذابی دردناک

معذب خواهد کرد...

« وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ عُدْوٰاناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نٰاراً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً -و هر که این کارها از روی تجاوز و ستم کند،او را در آتش خواهیم افکند و این بر خدای آسان است.»

اجتناب از ستم آمرزش گناه است

[۳۱]

ستم اجتماعی بدترین ستمهاست و اجتناب از این ستم شفیع دیگر گناهان آدمی است.مثلا کسی که نماز نمی خواند در عین حال به مال و جان مردم هم تعدی نمی کند همین احترام به حقوق مردم سبب غفران و آمرزش گناه او می شود.زیرا هدف اصلی و والای نماز زیادت ایمان و احترام به حقوق مردم است، اما کسی که نماز می خواند و اموال مردم را می خورد یا آنان را می کشد نمازش او را سود ندهد و شفیع او نخواهد شد.

عمل صالح آدمی شفیع اوست در کارهای زشتی که مرتکب شده ولی به شرطی که آن عمل صالح بزرگتر از آن کار زشت باشد و خدای تعالی گوید:« إِنَّ الْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ -کارهای نیک کارهای بد را می زدایند.» « إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ -اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند اجتناب کنید.» مانند شرک به خدا و ستم به مردم و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده...الخ.

« نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ -از دیگر گناهانتان درمی گذریم.» ۲/ یعنی آنها را به عمل صالح و کار نیک شما می پوشانیم تا در باب آنها مورد بازخواست قرار نگیرید،هم چنان که زارع تخم را در زمین می افشاند و در زیر خاک می پوشاند...

« وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً -و شما را به مکانی نیکو درمی آوریم.» این مکان نیکو همان رستگاری در دنیا و سعادت در آخرت است.زیرا

انسانی که بتوانـد بر اهواء و گناهان کوچک خود غلبه یابد خداوند او را موفق می دارد تا بر گناهان بزرگ پیروز شود آن گاه زنـدگی او یک زنـدگی نیکو خواهـد شد که هم نیازهای جسـمی اش را تأمین می کند و هم نیازهای روحی را،و این زندگی است که صاحب خود را در رسیدن به بهشت یاری می دهد.

مدخل:به معنی دری که خدا بندگانش را از آن داخل می کند،نیز آمده است.

بر دیگران رشک مبر

[۳۲]

یکی از عوامل بـدبختی انسان رشک و حسـد است.این بیماری روحی از کوته نظری و کم اندرونی می زاید،حسود می پندارد که نعمتهای خداوندی محدود است و فرصـتهای زندگی به پایان رسیده است...و از این رو است که آرزو می کند که دیگران را نعمت از دست برود تا به چنگ او افتـد،در حالی که باید بکوشد تا از آن راه مشـروع که دیگران آن نعمت فراچنگ آورده اند او هم فراچنگ آرد.

خواه و ناخواه حسد سبب عقده های روحی دردناکی می شود که در رفتار حسود منعکس می شود زیرا او نیز دوست دارد که با دیگران پیش تازد و از مواهب و تمتعات زندگی بهره یابد.

بازرگـان محتکر و پادشـاه دیکتـاتور و رئیس مسـتبد و دانشـمند عنود کینه توز /۲ و بینوای تنبـل که همواره آه می کشـد،همه حاسدانی هستند که می خواهند آنچه را که در دست مردم است تصاحب کنند.

خداونـد برای اینان یک نوع معالجهٔ روانی مقرر کرده از جمله آنکه خداست که برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داده و خداوند عادل است و ستم نمی کند و از هر کاری که می کند بازخواست نمی شود.

خداونـد کسـی را برتری نـداده مگر به آنچه به نیروی کوشـش خود اکتساب کرده خواه مرد باشـد یا زن و تو نیز اگر دست به کوشش و تلاش زنی آنچه را که

دیگران حاصل کرده اند حاصل خواهی کرد.

چرا به جای آنکه در آرزوی چیزی باشی که در نزد مردم است،آنچه را که در نزد خداوند است تمنّا نمی کنی و تو نیز همانند کسانی که خداوند آنان را به فضل خود نواخته است در جنبش نمی آیی.خداوند کوشش و جدیت تو را می داند و به تو نیز همان عطا می کند که به آنان عطا کرده است.

«وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ لِلرِّجٰالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسٰاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً -آرزو مکنید آن چیزهایی را که بدانها خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است.مردان را از آنچه کنند نصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی و روزی از خدا خواهید که خدا بر هر چیزی آگاه است.» اگر جامعه بتواند برای همهٔ افراد خود فرصتهای یکسان فراهم کند از این قرار که هر کس کاری می کند برابر کارش بهره مند شود مسلما خشم و کینه و حسد ورزی افراد جامعه به رقابت در خدمت به جامعه تبدیل خواهد شد.

ارث عامل برتری جویی

[۳۳]

گاه فرد خود به کوشش خود چیزی حاصل نکرده است ولی پدرش به نیروی سعی و کوشش خویش مالی فراهم آورده و برای او به میراث گذاشته است.

خداوند این فرزند را در رزق بر دیگران فضیلت نهاده البته به پایمردی پدرش.همین عمل او و دیگران را دلیر می کند که کار کنند و برای تولید،فعالیت نمایند.

۲/ از اینجا قرآن بازمی گردد و از ارث به اعتبار آنکه از عوامل برتریهای اجتماعی است سخن می گوید:

« وَ لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مَوٰالِيَ مِمّٰا تَرَكَ الْوٰالِدٰانِ وَ الْأَقْرَبُونَ -برای همه،در آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به میراث می گذارند،میراث برانی قرار داده ایم.» یعنی میراث هر کس را به موالی او یعنی کسانی که از همهٔ مردم به او

نزدیکترند عطا کرده ایم این کار سبب می شود که آدمیان بیشتر به کار و تلاش بپردازند.

« وَ اَلَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ -و بهرهٔ هر کس را که با او قراری نهاده اید بپردازید.» این گروه کسانی هستند از طریق تحالف به خانواده پیوسته اند.قرآن فرمان می دهد که بر حسب عقد تحالف باید آنان را نیز از ارث نصیبی دهید در اصطلاح فقهی این گروه را«ضامن الجریره»گویند.اینان بر حسب موافقت و قراردادی که بسته اند ارث می برند و ارث می گذارند.

در میهن بزرگ اسلامی بسا اتفاق می افتد که مردم از وطن اصلی خود جدا افتند،پس به خاندانی نیاز دارند که بدان بپیوندند و در شؤون مختلف زندگی از دوستی و همکاری آنان بهره مند شوند در اینجا اسلام قانون«تحالف»را وضع کرده است.در این آیه سخن از جنبهٔ اقتصادی این قانون است که فردی که به خاندانی می پیوندد همانند یکی از افراد آن خاندان مشمول قانون ارث می شود.قانون «تحالف»برای افراد یک پایگاه اجتماعی است که به هنگام مواجهه با دشواریهای زندگی به آن پناهنده شوند.

از آنجا که ممکن است که برخی در پیمان تحالف با این ناتوانان خیانت کنند و آن را درست به جا نیاورند،قرآن آنان را بر حذر می دارد که:

« إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیداً -خدا بر هر چیزی گواه است.» پس ای انسان مباد در اندیشهٔ پیمان گسلی باشی و آن عهد که بسته ای بشکنی.

۲/

۲/

[سوره النساء (۴): آیات ۳۴ تا ۴۲]

اشاره

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ بِما فَضَّلَ اَللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اَللّهُ وَ اَللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اُهْجُرُوهُنَّ فِی اَلْمَضاجِعِ وَ اِضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً (۳۴) وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اَللّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً (۳۵) وَ اُعْبُدُوا اَللّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی اَلْقُرْبی وَ اَلْیَتامی وَ اَلْمَساکِینِ وَ اَلْجارِ ذِی اَلْقُرْبی وَ اَلْجارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اَللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً (۳۶) اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۳۷) وَ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ اَلنّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ اَلشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً (۳۸) وَ ما ذا عَلَیْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اَللّهُ وَ کانَ اَللّهُ بِهِمْ عَلِیماً (۳۹) إِنَّ اَللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً (۴۰)

فَکَیْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً (۴۱) یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا اَلرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰی بِهِمُ اَلْأَرْضُ وَ لاٰ یَکْتُمُونَ اَللّٰهَ حَدِیثاً (۴۲)

ص: ۶۴

معنای واژه ها

۳۴[نشوزهنّ]

:نشوز یعنی سرپیچی در برابر شوهر.

[اهجروهنّ]

:ترک کنید آنها را.

[المضاجع]

:جمع مضجع که محلّ خواب است و اصل ضجوع به معنای دراز کشیدن است.

۳۵[شقاق]

:اختلاف.

۳۶[الجار ذی القربی]

:نزدیک.

[الجار الجنب]

:غریب.

[مختالا]

:اصل مختال از تخیّل است که به معنای تصوّر می باشد زیرا او حالت سرمستی را در خود تصوّر می کند و مختال،انسان پست و ره گم کرده است.

۲/

حقوق اجتماعی در قرآن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس قرآن به بیـان حقـوق و واجبـات اجتمـاعی می پردازد.از حقـوق زن و شوهر نسـبت به هم آغـاز کرد تـا به حقوق خویشاوندان و محرومین رسید و به حق اجتماع در ثروت توانگران پایان یافت.

در درس آینده بحث را به حق علم و وظایف اهل علم بطور کلی و علمای

ص: ۶۶

دینی بطور اخص،در برابر علم و در برابر اجتماع ادامه می دهد.

در خلال سخن از حقوق اینان،قرآن ما را به ضرورت محدود کردن آن در چارچوب ارزشهای اسلامی سفارش می کند تا مباد یکی از آنها به یک طاغوت اجتماعی بدل شود که جز از خدا اطاعت کند.

شوهر دارای حقوقی است ولی در محدودهٔ اطاعت از خدا و پیامبرش و اولو الامری که خداوند ما را به اطاعت از فرمان آنها فرمان داده است.

۲/ همچنین پدر و مادر نیز دارای حقوقی هستند ولی نه به آن معنی که فرزند مسلمان-چنان که پاره ای پنداشته اند-باید در تمام اعمال و افکارش از آنان متابعت کند اگر نه چنین باشد احسان به والدین به پرستش ناپسند آنها و شرک آشکار تبدیل می گردد.

همچنین توانگران نیز در خور احترامند،ولی اگر در انفاق اموال خود بخل ورزند بدترین مردمند و بر جامعه است که آنان را از چشم بیندازد تا مباد به صورت طبقه ای که مردم دیگر را بندهٔ خود می خواهند تبدیل شوند و بر دیگران ستم روا دارند.

همچنین مردان علم و دین را حقوقی است ولی باید توجه داشت که به صورت طبقهٔ طاغیه ای که در عوض ذات باری مورد پرستش قرار گیرند در نیایند.

شرح آیات:

اشاره

سرپرستی مرد،چرا؟

[۳۴]

جامعه را به نظم و انضباط نیاز است و برای این نظم نیاز به کسی است که آن را بر پای دارد و تحت فرمان خویش گیرد و از طغیان و تعدی و تجاوز ممانعت به عمل آرد،معمولا نظم و انضباط از خانواده آغاز می شود آن هم در ارتباط زوجیت که یکی سکّان کشتی را به دست دارد.

نبودن یک رهبر سبب هرج و مرج می شود و اسلام هرج و مرج را مردود می دارد،آن سان که طبیعت هم مردودش دارد.از آنجا که خداوند مرد را آفریده و

حبّ قیادت و رهبری از ویژگیهای ذاتی اوست همچنین فرمانبرداری نیز از خصایص ذاتی زن است و خصیصه ای است که در وجود او به ودیعت نهاده شده.

بسا از سوی مرد تجاوزات و تعدّیاتی به حقوق زن می شود،ادیان آسمانی آمده اند تا جلوی این تجاوزات را بگیرند و برای فرمانروایی مرد و فرمانبری زن حد و مرزی معین کنند.

از اینجا می توانیم مؤکّدا بگوییم که اسلام وقتی حق رهبری را در داخل ۲/ خانواده به مرد اعطاء می کند وضعی را که بر مبنای فطرت آدمیان رایج بوده می پذیرد و تأیید می کند.در واقع اسلام آن را ابداع نکرده بلکه آن را پذیرفته است تا زیربنای نظم و انضباط خانواده مستحکم گردد ولی برای آن محدوده ای قرار داده که مرد حق تجاوز از آن را ندارد.

قرآن نظام را«قیام»می نامد و نظام دهنده را«قیّم»و«قائم بالامر»و «قوّام»صیغهٔ مبالغهٔ قائم است...(مثل ضارب و ضرّاب و صائم و صوّام)،قرآن واژه«قوّامون»را به کار برده تا بیان دارد که تنظیم امور زنان به گونه ای مستمر بر عهدهٔ مردان است،به عبارت دیگر حاکی از مسئولیت تام آنهاست در کاری که بر عهده دارند.

« اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّسٰاءِ بِمٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ وَ بِمٰا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوٰالِهِمْ -مردان از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می دهند بر زنان تسلط دارند.» قرآن در پاسخ می گوید به دو سبب:

۱-به سبب کوششی که مبذول می دارند،در اثر این کوشش برخی بر برخی دیگر در مراتب اجتماعی برتری می یابند.بعضی توانگر می شوند و بعضی فقیر، بعضی اهل علم و تفکر می شوند و بعضی کارگر و کارگزار...بدین سبب که مردان را سعی و تلاش بیشتر و کارهایی که می کنند سخت تر است،بار مسئولیت را هم آنان به دوش می کشند،نه زنان.

از آن جا که ما تفاوتهای میان افراد را بر حسب تلاشهایی که به کار

می بندند قبول داریم پس به همین سبب باید برتری مردان بر زنان را بپذیریم.

۲-سبب دوم که از آن به انفاق تعبیر شده همان تقبل هزینهٔ زندگی زن است از طرف مرد.بر مردان است که هزینهٔ زندگی زنان را تأمین نمایند،زیرا طبیعت و فطرت صافیهٔ مردان آنان را وامی دارد که خرجکش زنان باشند.شرایع آسمانی نیز این طبیعت را ارج نهاده اند و از این رو انفاق به زنان را بر مردان فریضه ساخته اند.

در یک کلام:مسئول(رهبر و تنظیم دهنده)که همان مرد است باید بیش از زنان بکوشد و باید بیش از زنان بتواند تحمل هزینه کند و از این روست که مردان مسئولان طبیعی خانواده هستند و اگر روزگاری از کار و فعالیت بازمانند و از پرداخت هزینه درمانند،این مسئولیت از آنان سلب می شود.

۲/ اگر سمت رهبری از آن مردان است پس بر زنان واجب است که اطاعت کنند.زن صالحه بیش از دیگر زنان فرمانبردار اوامر خداوند و شوی خود است و بیش از دیگران پاسدار عفت خویشتن است.خدای تعالی به زن شرم و آزرم فطری عنایت کرده و او را به شوی خود مهربان ساخته و فرمان داده است که خود را از تعلق به مرد دیگری جز شوهرش نگهدارد.

« فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ -پس زنان شایسته فرمانبردارند و در غیبت شوی عفیفند و فرمان خدای نگاه می دارند.» یعنی در غیاب شوهران خود را از زنا محفوظ می دارند.

اما اگر زن پای از حد خود بیرون نهاد و حقوق شوی را رعایت ننمود و به آن سوی حصار و دژ زوجیت نگران شد،در این هنگام اسلام به شوی حق می دهد که نظم و انضباط را به کشور خود-داخل خانه-بازگرداند ولی بتدریج و مدارا.

نخست زن را اندرز دهد،سپس در بستر از او دوری جوید تا احساس تنهایی کند.

سپس او را بزند ولی به نرمی(در حدیث آمده است که او را با مسواک بزند)همهٔ اینها برای آن است که انزجار و خشم خود را از رفتار او اعلام دارد.

معلوم است که زن عادی و معمولی به این اندازه عقوبات تنبیه می شود و بر

ص :۶۹

شوی هم واجب است که از این انــدازه فراتر نرود و بایـد بدانـد کـه خـدا بزرگـتر از اوسـت،و اگر بـه زن خـود سـتم روا دارد،خداوند انتقام او را خواهد گرفت.

« وَ اللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً –و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید،اندرز دهید و از خوابگاهشان دور کنید و بزنیدشان.اگر فرمانبرداری کردند،از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید و خدا بلندپایه و بزرگ است.»

مسئولیت اجتماع از کی آغاز می شود؟

[۳۵]

چون حـدود اختیاراتی که به شوی داده شـد معین گردیـد،اکنون سـخن از مسـئولیت اجتماع به میان می آیـد،و این به هنگامی است که میـان زن و شوی اختلاف حاد و اساسـی پدیـدار گردد،البتّه نه چنان است که برای هر قصور انـدکی که زن در انجام وظایف زناشویی خود مرتکب شـد،چنین وضـعی پیش می آیـد بلکه این قصور ممکن است از جانب شوهر باشد، ۲/ یعنی آن چنان توجهش به امور دیگر منزل معطوف گردد که از ادای وظایف خود نسبت به زن بازماند.در این هنگام ضروری است که پیش از آنکه کشاکش بالا گیرد و کار به طلاق کشد،از سوی زن داوری و از سوی مرد نیز داوری برگزیده شوند و در آن امر با یکـدیگر به گفتگو پردازنـد و چون به راه حلی دست یافتند،زن و شوی باید که بدان داوری گردن نهند.اما آن دو داور باید نیتی پاک داشته باشند و همه سعیشان آن باشد که زندگی در حال فروریختن و گسستن را بار دیگر سامان دهند مراد از پاکی نیت این است که حقیقه خواستار اصلاح باشند.

« وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً – اگر از اختلاف میان زن و شوی آگاه شدیـد،داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینیـد.اگر آن دو را قصـد اصـلاح باشد،خدا میانشان موافقت پدید می آورد،که خدا دانا و آگاه

است.» [۳۶]

جامعهٔ اسلامی بر بنیان توحید و حریت بنا شده است.مسلمان جز به خدا ایمان ندارد و جز در راه او قدم نمی نهد و هیچ نیرویی بازدارنده یا مانع در راه او را از پیروی شرایع الهی منحرف نمی سازد.

پرستش خداوند تسلیم در برابر اوست،و شرک به خدا عبارت است از خضوع در برابر قوای دیگر جز خداوند،خواه اجتماعی باشد یا غیر آن.

تسلیم در برابر پدر و مادر-تسلیم مطلق-و پیروی بدون قید و شرط از آنان شرک و عبودیت در برابر غیر خداوند است و مانعی است در طریق تقدّم انسان و تحوّل او.

تسلیم در برابر ارادهٔ خانواده نیز چون تسلیم بدون قید شرط در برابر ارادهٔ پدر و مادر شرک است.تسلیم در برابر توانگران نیز در شمار شرک است و مانع راه است،همچنین تسلیم در برابر رجال دین یا رجال علم شرک است و بندگی است و مانع راه است.

جامعهٔ اسلامی جز در برابر خداوند تسلیم نمی شود ۲/ و با ابراهیم،پدر روحانی همه جوامع یکتاپرستی همصدا می گوید:(نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من تنها برای خداست،آن پروردگار جهانیان).

در این آیات و آیات که زین پس می آید قرآن نوع روابطی را که باید میان آدمی و دیگر افراد جامعه برقرار باشد معین می کند این روابط از خویشاوندان آغاز می شود و به رجال دین پایان می یابد و در ضمن از محرومان و توانگران نیز سخن رفته است.

قرآن نخست آدمی را از شرک منع می کند.بریدن علاقه از شرک یعنی تسلیم مطلق در برابر پروردگار یکتا و بلافاصله سخن از احسان می گوید.میان این دو چگونه رابطه ای است؟ کسانی که از پدران خود اطاعت می کنند تنها به این علت که آنها پدرانند و اینان فرزند بدون اینکه توجه کنند که آیا پدرانشان هدایت یافته اند یا گمراه،چنین کسان را گویی قدرت تعقل نیست،صفت انسانیّت را از دست داده اند و به آلتی

ص :۷۱

بی اراده تبدیل شده اند.

اما کسانی که به پـدران خود احسان می کننـد بـدون اینکه کورکورانه مطیع فرمانهای آنان باشـند و به آنان انفاق می کنند بی آنکه از حریت خـویش به یـک سو شونـد اینـان به اصـالت خویش تحقق می بخشـند،و حرّیت خود به اثبـات می رساننـد و از استقلال خود بهره مند می شوند.

از اینجاست که خدای تعالی عبادت و احسان را در این آیه قرین هم قرار داده و گفته است که:

« وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً خـدای را بپرستید و هیچ چیز شـریک او مسازید و با پدر و مادر نیکی کنید.» /۲ بنـا بر ایـن آنچـه از آن خداونــد است عبـادت و اطـاعت اوسـت و آنچـه از آن پــدر و مـادر و دیگر افراد اجتمـاع است،احسان است.

« وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ -و به خویشاونـدان و یتیمـان و بینوایـان.» «ذی القربـا»یعنی خویشاونـدان،و مراد کسانی هسـتند که آدمی با آنان در خانواده یا عشیره واحد شریک است.تو باید به آنان احسان کنی خواه غنی باشند یا فقیر ولی بدون اینکه آنهـا را بنـدهٔ خود کنی و این بـدان معنی است که نبایـد راه خود با راه آنان یکی کنی و سـرنوشت خویش به سرنوشـت آنـان پیونـد زنی،بـدون اینکه از خود اسـتقلال فکری نشـان دهی.که این جـاهلیت است و شـرک است و نیز نبایـد تأییـد تو از خویشاونـدان مخالف نظام اسـلامی باشـد یا آنان را بر ضد مظلومان یاری رسانی و از عقیده و روش باطل ایشان دفاع کنی آن سان جاهلیین امروز در اجتماعات فاسد ما معمول می دارند.

نظام عشایری در جامعه اسلامی مطلوب است به شرط آنکه چهارچوبی برای همکاری سازنده و تأثیر متقابل فکری و اجتماعی باشد،نه وسیله تعصبات قومی و پایمال کردن حقوق مردم و تجاوز از ارزشهای دینی.

پس از خویشاوندان نوبت به یتیم می رسد.بر افراد جامعه است که یتیم را

فقیر یا مسکین به حساب نیاورند که تنها نیازمند کمک مادی است،بلکه باید یتیم را مورد رحمت و عطوفت خویش قرار دهند آن سان که گویی یکی از خویشاوندان نزدیک است و به همین جهت در این آیه او را از مساکین جدا کرده است.

در مرحلهٔ سوم نوبت به مسکین می رسد و آن کسی است که فقر زمینگیرش کرده است باید هم چنان که از روی رضا و رغبت در حق والدین احسان می کنی به یتیم هم احسان کنی و او را به دیدهٔ یک توانگر بنگری و میان احسان به توانگر و یتیم فرقی قایل نشوی.

مرحله چهارم همسایهٔ نزدیک است،و همسایهٔ دیوار به دیوار.رابطه میان همسایگان-که غالبا میانشان نزدیکی،دیر ساله است-چون بر مبنای نیکخواهی و احسان باشد،همکاری و همفکری میان ایشان امری سهل و ساده خواهد بود.

آن گاه این مجموعه در درون اجتماع به صورت یک نیروی سازنده اظهار وجود خواهد کرد.

۲/ جامعهٔ اسلامی به خاطر استوار شدن ریشه های همکاری و تعاون در نفوس افراد خود و تبدیل خود به یک صخرهٔ استوار مقاوم در برابر انحرافات از همه علاقات و روابط طبیعی چون خویشاوندی و همسایگی و غیر آن سود می برد.ولی در همه حال باید از لوث هر گونه ناپاکی مبرّا باشد.

« وَ الْجٰارِ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْجٰارِ الْجُنُبِ -همسایهٔ خویشاوند و همسایهٔ بیگانه.» در معنی الجار الجنب بعضی همسایهٔ دیوار به دیوار نوشته اند.آن گاه نوبت رفاقت می رسد چه در راه،چه در مدرسه یا در کار.این نیز چارچوب خوبی است برای همکاری و همدستی سازنده.جز آنکه عواملی چون حب ذات و بخل و حرص که موانعی در راه تعاون هستند،راه پیشرفت آن را می گیرند.اسلام از طریق احسان این موانع را از میان برداشته است.

پس هنگامی که تو به همسایه یا همکار و همشاگردیت نیکی کنی محبت او را به خود جلب کرده ای و می توانی در راه تعاون سازندهٔ اجتماعی از این محبت

استفاده کنی.

«وَ الصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ -و یار مصاحب.» غریبی که مال خود را از دست داده است بر ما است که او را مهمان کنیم و یاری اش نماییم تا به شهر خود بازگردد.اسیرانی که در جنگ به دست ما می افتند باید در حقشان نیکی کنیم و نباید به همین بهانه که ما فرادست ایشان هستیم بر آنان فخر بفروشیم.

«وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً -و مسافر رهگذر و بندگان خود.هر آینه خداوند متکبران و فخرفروشان را دوست ندارد.»

بخل بیماری توانگران

[۳۷]

کوه سرفراز،سیل با شدّت و قوّت تمام،از آن فرو می غلتد بی آنکه صخره های سخت آن از قوت یا غرش سیل متأثر شوند.

همچنین است مؤمن،که احسان /۲ از همهٔ جوانب زندگی او همانند سیل جاری است بی آنکه خم به ابرو بیاورد.

مؤمن بر فقراء فخر نمی فروشد و در همان حال اجازت نمی دهد که اغنیاء هم بر او برتری جویند.در برابر رجال علم سر تسلیم و خضوع فرو نمی آورد ولی خود را از علم آنان نیز محروم نمی کند.مؤمن به فقیر و غنی یکسان احسان خویش ارزانی می دارد.

اما توانگرانی که بخواهند قدرت و سلطهٔ خویش را بر آنان تحمیل کنند مؤمن بر آنان برمی آشوبد.مؤمن هرگز در برابر دارایی آنان خضوع نمی کند و از عقابشان هم بیمی به دل راه نمی دهد.

ولی از آن جهت که اغلب توانگران در حق ناتوانان و بینوایان به اشکال مختلف اعمال قدرت می کنند قرآن در جنبه های منفی این طبقه سخن آغاز می کند تا آنان را از چشم مردم بیفکند،مگر آنکه ملتزم به شروطی باشند چون اطاعت

پروردگار عالم و پیامبر او و رهبری اسلامی و انفاق در راه خدا از روی اخلاص تام.

(زیرا خداونـد هیـچ متکبر خودخواهی را دوست نـدارد.) « اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ –آنان که بخل می ورزنـد و مردم را به بخل وامی دارنـد و مالی را که خدا به آنها داده است پنهان می کنند.» مختال در این آیه به معنی کسـی است که به ثروت خویش مغرور است یـا به هر امتیـاز دیگر.و فخور کسـی است که به این ثروت تظاهر می کنـد و بر مردم دیگر فخر و تکبر می فروشـد.این صـفت نفسـانی ناشـی از احسـاس ضـعف و نقص است که صاحب چنین صفتی می خواهد آن را با خودپسندی و مفاخرت جبران نماید.

انسـان با نعمتهایی که خداونـد به او ارزانی داشـته می خواهـد بر دیگران فخر فروشـی کنـد و به نیروی آن نعم خـدایی دسـت تطـاول بر دیگری دراز کنـد.توانگران بیش از هر طبقـهٔ دیگر در معرض خطر این بیمـاری هسـتند.یکی از عـوارض این صـفت ناپسـند و نکوهیده بخل است.زیرا کسـی که به مال خود مفاخرت می کند و باد غرور در سـرش افتاده همواره بیم آن دارد که این مال نقصان یابد یا از دسـتش به در رود، آن وقت شخصـیت خود را از دست بدهد پس حرص و آزمندی او به مال،حرص و آزمندی اوست به بقای زندگی و شخصیت خود.بنا بر این مال دنیا برای او معنی دیگری در بردارد.

بخیل خودپسـند فخر فروش می بیند که دیگران که اموال خود را انفاق می کنند /۲ در نزد مردم شهرت و اعتبار فراوان کسب کرده انـد،پس دیگران را از انفاق نهی می کنـد تا آنان نیز از شـهرت و اعتبار محروم مانند و همانند او شوند.از این روست که یکی از وظایفی که بخیل برای خود قایل شده این است که نیکوکاران را از انفاق منع کند.

و چون مردم بر او فشار می آورنـد که دستی برآورد مالی انفاق کنـد می بینیم که ثروت خویش پنهان می دارد و به فقر تظاهر می کند در بعضی مواقع هم ثروت خود را پنهان می کند،مباد در خطر افتد یا از همه کسانی که با او کوس رقابت می زنند

آسیبی بدان رسد.

اما بخیل به آنچه از آن می ترسد گرفتار می آید.مگر نه این است که او از فقر و عوارض آن می ترسد و به نظرش می آید که فقیران از شؤونات و اعتبار زندگی بی بهره اند؟اکنون او خود مورد نکوهش و کراهت مردم است.از سوی دیگر هنگامی که ثروت خود را،یعنی نعمتی را که خدا به او ارزانی داشته پنهان می کند،این خود یک نوع فقر آن هم فقری بدتر و شدیدتر از فقر گدایان است.در حدیث آمده است که«بخل خود فقر موجود است».

وقتی قرآن در ضمن این آیه می گوید:

« وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً -و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته ایم.» می خواهد بگوید که کتمان نعمتهای خداوند و بخل به آن و خودپسندی و فخرفروشی چیزی جز کفر به خدا و کفران نعمی که به آدمی ارزانی داشته نیست و این عذاب برای اینان مهیا شده به کیفر تطاول به مردم و تکبر به آنها.

ریاکار و خودنما شیطان ناطق است

[۳۸]

آری طبقهٔ اغنیا مال خود انفاق می کنند ولی به چه کسی؟و چرا؟ آنان اموال خود را به همان جماعت چاپلوسی که در دکّه خویش چیزی جز متاع ستایش و ثنای باطل ندارند می بخشند تا چهره های کریهشان را به رنگ و لعاب مدح و ثنای خود بیارایند و آنها نیز بتوانند مردم را بفریبند و حقوقشان را تباه کنند و خونشان را بمکند.

۲/ قرآن این متملّقان هرزه درای را شیطان نامیده،زیرا هم چنان که شیطان دیگران را می فریبد و از راه راست منحرف می سازد و اعمال ناپسند و نکوهیدهٔ ایشان را در چشمشان می آراید،اینان نیز چنین می کنند.

« وَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً -و نیز کسانی که اموال خویش برای

خودنمایی انفاق می کنند و به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و هر که شیطان قرین او باشد،قرینی بد دارد.» [۳۹]

از اینان باید پرسید:چرا به خداوند کفر می ورزند و اموال خویش را برای خودنمایی و از روی ریا انفاق می کنند؟آیا این اموال نعمت نیست که خداوند به آنان ارزانی داشته؟آیا سزاوار نیست که به شکرانه نعمت خدای آن اموال را در راه خدا انفاق کنند؟چه چیز اینان را از ایمان و انفاق می ترساند؟آیا می ترسند که خداوند نعمتی را که به آنان عطا کرده است و اگر آن را در راه او انفاق کنند، از ایشان بازخواهد گرفت؟یا می ترسند که خدای تعالی در برابر احسانی که می کنند به آنان پاداش ندهد؟ « وَ مٰا ذٰا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِيماً –چه زیان داردشان اگر به خدا و روز قیامت ایمان آورند و از آنچه خدا به آنها روزی داده است انفاق کنند و خدا به کارشان داناست.» [۴۰]

« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ –خدا ذره ای هم ستم نمی کند.» باری تعالی همه را جزا می دهد،بی کم و کاست.هر کس به قدر سنگینی یک ذرهٔ کوچک کفر و کفران ورزد خداوند او را به قدر کفرش جزا می دهد.ولی اگر به همان اندازه کار نیک انجام دهد خداوند به رحمت خود بیش از آنچه مستحق پاداش است پاداشش خواهد داد.

« وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً يُضٰاعِفْهٰا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً –اگر نیکیی باشد آن را دو برابر می کند و از جانب خود مزدی کرامند می دهد.» در دنیا آن را دو برابر می کند و در آخرت اجر عظیم می دهد.

رهبر کیست؟

[۴۱]

طبقه ثروتمند،از روی باطل و به ناحق بر مردم برتری یافته است، حتی می خواهد بر رهبری ۲/ شرعی نیز اعمال برتری کند و در مقابل آن تمرّد ورزد، بویژه از پرداخت حقوق شرعی و وجوه شرعی سر برتابد.

ص: ۷۷

از اینجاست که در آیه به اعتبار رهبری شرعی از رسول اللّه(ص)یاد می شود.خداوند بیان می دارد که رسول(ص)رهبر واقعی مردم است.هر کس در این جهان از او اطاعت نکند در آخرت بر او شهادت خواهد داد.در این هنگام این شخص آرزو می کند که ای کاش در زیر خاک مدفون می بود و خدا را معصیت نمی کرد و نعم خدا را کتمان نمی نمود.

« فَکَیْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم.» [۴۲]

« یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّیٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لاٰ یَکْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِیثاً -در آن روز کافران و آنان که بر رسول عصیان ورزیده اند آرزو کنند که با خاک زمین یکسان می بودند و هیچ سخنی را از خدا پنهان نتوانند کرد.» (با خاک زمین یکسان می بودند)تعبیری زیبایی است حاکی از آنکه دوست دارند در زیر خاک بودند آن سان که از ایشان اثری بر روی زمین نمی بود.

[سوره النساء (۴): آیات ۴۳ تا ۵۰]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِی سَبِیلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَفُوًّا غَفُوراً (۴۳) أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ اَلْکِتٰابِ یَشْتَرُونَ اَلضَّلاٰلَةَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا اَلسَّبِیلَ (۴۴) وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدٰائِکُمْ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَلِیًّا وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ نَصِیراً (۴۵) مِنَ اَلَّذِینَ هٰادُوا یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا وَ اِسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ وَ رٰاعِنٰا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی اَلدِّینِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اِسْمَعْ وَ اُنْظُرْنٰا لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لٰکِنْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِکُفْرِهِمْ فَلاٰ یُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۴۶) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلیٰ أَدْبٰارِهٰا أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ اَلسَّبْتِ وَ کٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً (۴۷) إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَریٰ إِثْماً عَظِیماً (۴۸) أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اَللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۴۹) اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ وَ کَفیٰ بِهِ إِثْماً مُبِیناً (۵۰)

۲/

معنای واژه ها

۴۳[لامستم]

:با زنان گرد آمدید.

[صعیدا]

:سطح زمین.

۴۶[لیّا]

:لوی یلوی،هر گاه تحریف و اماله کند و«لیّ اللسان»یعنی به حرکت واداشتن زبان برای تحریف کلام.

۴۷[نطمس]

:طمس،از میان رفتن اثر است.

ص :۷۹

۴۸[افتری]

:دروغ و کذب در پیش گرفت.

۴۹[یزکون]

:به معنای پاکی و پاکیزگی است.

[فتیلا]

:نوار بسیار نازک روی هستهٔ خرماست.

۲/

مسئولیت علم و خطر انحراف

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نخستین آیه دربارهٔ طهارت است و این سؤال را برمی انگیزد:چرا قرآن در اینجا به بیان طهارت جسمانی پرداخت؟آیا نمی بایست که در ضمن-مثلا- نماز،از طهارت هم سخن گوید.

پاسخ این است که میان طهارت جسمانی(که موضوع این آیه است)و طهارت روحی(که موضوع آیات پیشین و بعدی است)نسبتی هست و در این مضمار جنبهٔ دیگر اساسی تری است که از لحن قرآن آشکار می شود و آن جنبهٔ اجتماعی طهارت است.هم چنان که آدمی باید برای رعایت حال دیگران نظافت را رعایت کند،هنگامی هم که به مسجد می رود و با جماعتی که در آنجاست مواجه می گردد باید از مستی و جنابت پاکیزه باشد،حتی در چنین موارد اگر آب نیابد،بر اوست که به خاک تیمم کند تا پلیدی جنابت یا قضای حاجت را از خود دور کند.

پس از بحث در این مسئله قرآن به مسئولیت علم می پردازد،از آن رو که علم ابزار /۲ فعالی است برای بنای جامعه،البته اگر از روی امانت به کار گرفته شود و نیز ابزار مخربی است اگر صاحب علم این امانت را رعایت نکند.

علم دین بارزترین مظاهر علم است.اینان که مدعی علم دین هستند(و در واقع جز اندکی از آن نمی دانند)و به خاطر مصالح ناپایدار و بی ارزش به امانتی

که حفظ آن را بر گردن دارنـد،خیانت می ورزند و مردم را به جای هدایت گمراه می کنند و کلام خدا را تحریف می نمایند و با پیامبران راه نفاق می پیمایند، سرانجامی جز لعنت در دنیا و عذاب آخرت ندارند،در دنیا مردم از آنان رویگردان می شوند و در آخرت خداوند ایشان را چنان به محاسبه می کشاند که مشرکان را.

از جمله صفات اینان یکی آن است که خویشتن را بی عیب جلوه می دهند و خود را برتر از همه می دارند و بر خدا دروغ می بندند و رهبری ظالمان(طاغوتان)را بر رهبری خدا و رسولانش ترجیح می نهند.

از صـفات دیگر ایشان این است که اینان مردمان بخیلی هسـتند،در دربارهای طاغوتان مناصبی دست و پا می کنند،تا بتوانند بر مردم تسلط یابند و آزادیهایشان را محدود کنند و از روی بخل و حسد مردم را بچاپند.

اینها که برشـمردیم برخی از صـفاتی است که اینان یعنی این دانش آموختگان دسـتخوش آن هسـتند:اینان که در امانت کتاب خدا خیانت می کنند و برای دست یافتن به پشیزی چند تن به تحریف و انحراف می دهند.

شرح آیات:

اشاره

شستشو زکات بدن

[۴۳]

وضـوء یـا شسـتشو مؤمن را جسـما و روحـا آمـاده می کننـد که به محراب عبـادت داخـل شود.کسـی که در معرکه تجـارت یا کشـاکش کارهـای دشـوار است نیازمنـد اسـت که پـاره ای از وقت خـود از حـوزه تجـارت و کـار دور گردد و آمـاده دیـدار پروردگارش شود.وضوء یا شسـتشو این فرصت را به او ارزانی می دارد و او را برای اندك مدتی از آشوب زندگی برکنار می سـازد و این فرصت را در اختیـار او قرار می دهـد که بطـور جـدی و بـا آگـاهی و تعقـل در حوادث و پدیـده هـای این جهـان بیندیشد.

۲/ علاوه بر این آمادگی شسـتشو و وضوء مؤمن را زیبایی و ظرافتی عطا می کند که تبادل محبت با برادران و همکاری با آنان را در کارهای نیك و پرهیزگارانه میسر می سازد.

ص :۸۱

کسی که همواره چشمانش خواب آلود و دهانش بدبو و آثار خواب و کسالت بر سر و رویش آشکار است مشکل است که بتواند با دیگر مسلمانان در کارها تفاهم داشته باشد یا محبت آنان را به خود جلب کند یا حتی محبت خود را به آنان عرضه دارد.

همچنین کسی را که در جسم خود آثار معاشرت جنسی را حمل می کند یا پلیدی«حاجت طبیعی را»از خود دور نساخته ظاهری کریه و ناخوشایند دارد و حاکی از اینکه چنین کسی به دیگران قصد اهانت دارد و وظایف خود را در احترام به دیگران انجام نمی دهد.

از این رو است که قرآن در ضمن برشمردن وظایف اجتماعی افراد وظیفهٔ غسل و وضو و تیمم را مطرح می نماید و می گوید:

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ -ای کسانی که ایمان آورده اید آن گاه که مست هستید گرد نماز نگردید.» نماز عاده در مسجدها و به شکل دسته جمعی(جماعت)گزارده می شود.

نزدیک شدن به نماز همان نزدیک شدن به برادران مؤمن است.دلیل بر این عبارت بعدی است(مگر آنکه راهگذر باشد)یعنی کسی که از میان مسجدها بگذرد.

مستی(سکر)در اینجا ممکن است خواب آلودگی باشد یا مستی از شراب، البته پیش از آنکه حرام شود.اما از آن پس که حرام شده نزدیک شدن مست به مجامع مسلمانان حرام است زیرا اهانت به مقدّسات امت است.

سکر خواب با گرفتن وضوء از میان می رود و فرد عقل و آگاهی خود را بازمی یابد و سخنش آگاهانه می شود.مسلمانان از کشمکشهای مبتذل که به سبب خواب آلودگی پدید می آمد /۲ یا پاره ای سخنان بی معنی که از دهان برخی در چنین حالی بیرون می آید،اجتناب می کنند.این وضع ممکن است به سبب مستی و بی خبری هم باشد که در اثر استعمال مسکرات حاصل می شود.قرآن تأکید می کند که هوشیاری شرط مقدم است برای کسی که می خواهد نماز بگذارد و می فرماید:

« حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ -تا بدانید که چه می گویید.» سپس ضرورت طهارت از جنابت را به اعتبار آنکه یک پلیدی جسمانی و

نفسانی است به میان می آورد.زیرا ارتباط با مسلمانان یا راز و نیاز با خدا در حالی که هنوز جوّ معاشرت جنسی-جوی که فرورفتن آدمی است در شهوت و دور شدن موقت از شرم و آزرم انسانی-موجود است،شایسته نیست.

از این رو غسل مقرر شده تا بدن از پلیدی جنابت پاک شود و روح برای دخول در آفاق دیگر انسانی آمادگی یابد.

« وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِی سَبِیلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوا -و نه در حال جنابت،تا غسل کنند.» جنب فقط می تواند از مسجد بگذرد،یعنی از دری داخل شود و از در دیگر بیرون رود.از این رو در مجامع مسلمانان نمی تواند شرکت کند مگر به صورت رهگذر.

هر گاه وضو یا غسل دشوار باشد،خاک را به عنوان یکی از مطهرات معین فرموده است تا هم جسم،پاک شود و هم روح،مهیّا.زیرا خاک پاک کننده است و شخص را بسنده است تا ده سال هم اگر هم چنان عذر بر جای باشد.

« وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا -اگر بیمار یا در سفر بودید یا از مکان قضای حاجت بازگشته اید یا با زنان جماع کرده اید و آب نیافتید با خاک پاک تیمم کنید.» «تیمموا»یعنی به زمین توجه کنید و« صَعِیداً طَیِّباً -یعنی زمینی که از پلیدیها پاک باشد.» « فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ -و روی و دستهایتان را با آن خاک مسح کنید.» ۲/ یعنی با آن خاک پاک دستها به خاک زنید و پیشانی را تا بینی مسح کشید سپس پشت هر دو دست را.

« إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَفُوًّا غَفُوراً -هر آینه خداوند آمرزنده و مهربان است.» که کار دین بر شما آسان کرده و به جای آب برایتان خاک را قرار داده تا

خود را با آن پاکیزه سازید.

گمراهی نتیجهٔ خیانت

[۴۴]

این گروه از مردم به علم که چونان امانتی در دست آنهاست خیانت می کنند.

علم خود می دهند و متاع این جهانی می ستانند ولی این متاع به دستشان نمی رسد مگر آمیخته و مقرون به گمراهی و انحراف از راه راست.مرد عالمی که در برابر جرایم ظلمه سکوت می کند تا سلامتش در خطر نیفتد و به خاطر پشیزی چند دم برنمی آورد خواه و ناخواه شیوهٔ عمل ظلمه را تأیید می کند و در نتیجه توانایی خویش را در تمییز میان حق و باطل از دست می دهد و حتی با ظلمه در دعوت به باطل هم آواز می گردد.

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ -آيا كسانى را كه از كتاب خدا بهره اى داده شده اند،نديده اى كه گمراهى مى خرند و مى خواهند شما نيز گمراه شويد؟» قرآن از اين به اصطلاح علماى دين به«كسانى كه از كتاب خدا بهره اى داده شده اند»تعبير مى كند تا ايشان و عقولشان را حقير شمارد.يعنى اينان درس خواندگان متوسطى هستند نه علماى كاملى.

خدا یار مؤمنان است

[۴۵]

راهبان و احبار و علمای خائن دین تظاهر به صلاح و دوست داشتن مردم و پاکدلی در خیرخواهی ایشان می کنند در حالی که اگر به مقیاس خدایی بسنجیم جز مشتی خائنان بیش نیستند.و از خائنان ایمنی نیست.زیرا اینان در برابر جرایم سرکشان در حق ملّتشان مهر سکوت بر لب نهاده اند دیگر در حق دیگران چه انتظاری از آنان توان داشت؟ ۲/ انسان مسلمان هوشمند با امور به سادگی و ساده دلی برخورد نمی کند.او

می خواهد ارزش هر چیز را با مقیاس خداوندی بسنجد زیرا خداوند به دوست و دشمن از هر کس آگاهتر است.

بر ماست که از این دجالان نقاب دین بر چهره زده،نترسیم و نگوییم که شاید در درگاه خداوند مقرب باشند.واجب است که خود به خدا راهی بجوییم و ارزیابی ماهیت اینان را از او بخواهیم که او ما را از شرشان حفظ خواهد کرد.

« وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدٰائِكُمْ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ نَصِيراً -خدا دشمنانتان را بهتر می شناسد.و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»

چگونه عالم دروغین شناخته می شود؟

[۴۶]

اگر بخواهیم این دسته از مردم را بشناسیم بر ماست که نظری به صفات آنان بیفکنیم که بارزترین آنها تحریف کتاب خداست و تأویل آیات است در غیر معانی درست آنها.مثلا اگر آیه ای در شأن پادشاه ستمکار نازل شده چنان تحریفش می کنند تا با سلطان عادل تطبیق کند یا بر ملتهایی که حقوق خود را مطالبه می کنند.مثلا معنی کلمۀ«فتنه»را از معنی حقیقی اش که«ظلم»است به شورش ضد ظلم منحرف می سازند و به جای آنکه حکّام را اهل فتنه بخوانند و احکام قرآن را در حق ایشان اجرا کنند می بینی که بر شورشگران علیه ستم تطبیقش می کنند و اینان را اهل فتنه می نامند.

این منافقان،تصمیمات رهبری را کمرنگ و کم اثر می کنند و ایستارهای آکنده از ترس خود را توجیه می کنند،آن هم توجیهاتی سبک که حاصلی ندارد.

« مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ -بعضی از یهودان کلمات خدا را به معنی دگرگون می کنند و می گویند شنیدیم و عصیان می ورزیم و بشنو و کاش ناشنوا گردی.» /۲ یعنی ایشان پس از اعتراف به عصیان می کوشند صورت حق به جانب به خود گیرند و می خواهند که دیگران به آنان گوش فرا دهند،جز اینکه سخنانشان

درخور شنیدن نیست.

« وَ راعِنا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی الدِّینِ و«راعنا»به لغت خویش زیان می گردانند و به دین اسلام طعنه می زنند.» کلامشان و عذر خواستنشان از خاستگاه توبه نیست بلکه از خاستگاه نفاق است و بی ارج شمردن قرارات و مخالفت با آنها و در نتیجه طعنه در دین و اصول آن.

مصلحت آنان را شایسته تر آنکه از خدا اطاعت کنند تا چون دنیا آنان را فریب داد و از طاعت حق بازداشت بار دیگر توبه کنند و بر خود مقرر دارند که از این پس راه عصیان در پیش نگیرند.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا -اگر می گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و«انظرنا»برایشان بهتر و به صوابتر بود.» یعنی می طلبیدند که به عذرهایشان گوش دهند و مهلت می طلبیدند تا در آینده بر طبق روش حق قدم بردارند.« لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ -در چنین صورتی برای نظم زندگی شان بهتر بود.»(اقوم در آیه از قیام گرفته شده یعنی چیزی که شیء بدان قائم است).

اینک سؤالی باقی می ماند:چرا اینان با اوامر خدا مخالفت می ورزند؟ جواب این است که اینان در واقع به خدا کافرند و به دروغ اظهار ایمان می کنند و خداوند کافران را از درگاه خود می راند.

« وَ لکِنْ لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً -ولی خداوند آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده و جز اندکی ایمان نمی آورند.» /۲

سرانجام خائنان چیست؟

[۴۷]

سرنوشتی که این خائنان انتظارش را می کشند این است که اعتماد مردم را از دست می دهند.چهرهٔ انسانی شان محو می شود و به گونه ای مسخ می شوند که شناخته نمی شوند و به زمانی بازمی گردند که هنوز هیچ نیاموخته بودند و گویی

اصلا درس دین نخوانده اند.

علاوه بر این،اینان ملعونند،از سوی خداوند صاعقه ای بر آنان فرود خواهد آمد هم چنان که خداوند بر کسانی که او را معصیت کرده بودند و حرمت تعطیل روز شنبه را شکسته بودند عذاب فرستاد و آنان را به صورت بوزینگان و خوکان درآورد با این خائنین نیز چنین خواهد کرد.

« یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها،أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً -ای کسانی که شما را کتاب داده شده،به کتابی که نازل کرده ایم و کتاب شما را نیز تصدیق می کند ایمان بیاورید،پیش از آنکه نقش چهرههایی را محو کنیم و رویهایی را به قفا برگردانیم.یا هم چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم،شما را هم لعنت کنیم و فرمان خدا شدنی است.»

شرک پایان راه:

[۴۸]

پایان دردناکی که اینان بدان می رسند،شرک به خداوند است.و آن تسلیم در برابر طاغوتهاست.

قرآن به عنوان مقدمه در شرح این موضوع به دو حقیقت توجه می دهد:

یکی:آنکه شریک برای خدا قرار دادن افتراء بزرگی است به خداوند و خداوند هرگز آن را نخواهد آمرزید.

دوم:اینان که همواره خود را بی عیب جلوه می دهند و خود را مقیاس حق و باطل می شمارند و بدین سبب انتقاد کس نمی پذیرند و هرگز به بررسی جوانب اعمال و افعال خود نمی پردازند،مسلم است که پایان مسیرشان،که با گمراهی توأم است به شرک می رسد.

« إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد.»

ص: ۸۷

۲/ یعنی پهنهٔ آمرزش خداوندی گسترده است و با وجود این مشرکان را نمی آمرزد.

« وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً –و هر که به خدا شرک آورد، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است.» با آنکه شرک دروغ بزرگی است ولی اعتقاد به شرک و آن را در حوزه عمل درآوردن گناه بزرگ است.از این رو در قرآن نخست تعبیر«افتری»را می بینی که از جنبهٔ روانی و فکری آن حکایت دارد،سپس به«اثم»بر می خوری که جنبهٔ عملی قضیه است.

اللّه مقیاس حق است

[۴۹]

یکی از صفات اینان این است که خود را از هر عیبی مبرا می دانند و خود را مقیاس حق و باطل قرار می دهند،در حالی که درست این است که آدمی پروردگار خود را مقیاس قرار دهد و خود را آن سان بسنجد و به خود چنان ارزشی دهد که مطابق ارزشها و اوامر خداوندی باشد.

« أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّهُ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ –آیا آنان را ندیده ای که خویشتن را پاک و بی عیب جلوه می دهند.آری خداست که هر کس را که خواهد از عیب پاک گرداند.» خداوند در تعیین ارزش اعمال انسانی،عادل است از این رو بهتر است که آدمی خود از بیم خروج از جادهٔ عدالت در این ارزیابی دخالت نکند و کار را به خدا واگذارد.

« وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً –به هیچ کس حتی به قدر رشته ای که در شکاف هستهٔ خرماست ستم نشود.» [۵۰]

خود را از هر عیب مبرا دانستن دروغ بستن به خداست و ادعاء است که او این گروه را از هر گناهی پاک داشته و از هر زلّت و خطایی در امان.

این خیانت پیشگان از میان علمای دینی از این دروغ و افتراء پرهیز

نمی کنند و این خود گناهی آشکار است ۲/ زیرا سبب افساد در مقیاسها و ارزشها می شود و چشم مردم را بر حقایق می بندد و سبب ضلالت آنان می شود.

« اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ وَ کَفی بِهِ إِثْماً مُبِیناً -بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ گناهی آشکار را بسنده است.» افترا به خداوند مفتری را از اعتبار می افکند و شخصیّت اجتماعی او را پایمال می کند..

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۷]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ اَلْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ اَلطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ اَلَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً (۵۱) أُولئِکَ اَلَّذِینَ لَعَنَهُمُ اَللّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اَللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِنَ اَلْمُلْکِ فَإِذاً لا یُؤْتُونَ اَلنّاسَ نَقِیراً (۵۳) أَمْ یَحْسُدُونَ اَلنّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ اَلْکِتابَ وَ اَلْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً (۵۵) إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا اَلْعَذابَ إِنَّ اَللّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً (۵۶) وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِیلاً (۵۷)

۲/

شروط رهبری علماء

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مباد که رجال دین با رژیمهای فاسد دست به دست هم دهند و با مقدرات امت بازی کنند،کتاب خدا اعتماد از ایشان بریده و بر ایشان شروطی معین کرده است(در آیات به طور غیر مستقیم به این شروط اشاره شده).که چون آن شروط در علمای دین موجود باشد امت را پیروی از ایشان جایز است و گرنه واجب است که بر آنان بشورند و بیم و آزرم به یک سو نهند.

از این شروط است:

اولا:مبارزه با طاغوتان و ایستادگی در برابر ستم ایشان بر مردم.اما زمانی که علمای دین خود به دامان رژیمهای فاسد افتادند و بدان ایمان آوردند و پنداشتند که راه آنان از راه معارضان آنها یعنی مؤمنان به خداوند درست تر است،اعتبار خود را از دست می دهند و مستحق لعنت و عذاب خداوند می شوند.

ثانیا:باید همهٔ مردم را دوست بدارند،قلبشان از حسد پاک باشد و تسلیم حق شوند هر چند این کسان که بر حق اند رقبای ایشان باشند.اما علمای سوء بر عکس اینان هستند،چون به آستان قدرتها رسند خود را می بازند و آهنگ /۲ آن می کنند که از روی حسد و بخل و فرومایگی آنان را از انجام هر خیری بازدارند.بر یکدیگر حسد می ورزند و برای معارضه با یکدیگر از قدرتها یاری می جویند و آن قدر به خدا ایمان ندارند که او را روزی دهندهٔ بندگان شناسند.بر آنهاست که خود بکوشند تا بر فضل و نعمت خدایی همان فضل و نعمتی که پروردگار ما آن را به خاندان ابراهیم عطا کرد و بعضی بر آنان حسد بردند و به روی برتافتن و انحراف از

آنان آغاز کردند.

جزای کسی که از روی حسد از راه هدایت رخ برمی تابد عذاب الیم آتش است اما پاداش کسی که با حسد در وجود خویش مبارزه می کند و تسلیم ذات پروردگار می شود و به رسولان او ایمان می آورد و عمل صالح به جای می آورد باغهای خوش و نیکوی بهشت است.

شرح آیات:

اشاره

معنی جبت چیست؟

[۵۱]

جبت،شیطان نهانی است که می خواهد که انسان را از طریق آراستن اعمال منکر در چشم و دل او بفریبد.همچنین جبت افکار خبیثی است که شیطان از آنجا به فاسد کردن ضمیر بشر اقدام می کند و آن همان عذرهایی است که آدمی به دامن آنها می آویزد و از اجرای اوامر خداوندی شانه خالی می کند.نیز همان فرهنگهای گوناگونی است که دلبستگان تن آسایی قضا و قدر یا پیروان جبر به انکار آن به لاابالیگری می گرایند و شانه از زیر بار هر مسئولیتی خالی می کنند.

در نتیجه جبت همان عواملی است که فرد و اجتماع انسانی را به خمول و انحراف سوق می دهد.

طاغوت کیست؟

طاغوت شخص یا نظامی است که به نام جبت و به سبب جبت بر مردم مسلط شده است.پس دیکتاتور ناسزاوار ناخراشیده ای است که مقدّرات ملتی را در دست گرفته و می کوشد تا مردم را ۲/ به جبت سوق دهد و در نتیجه او را به عقب ماندگی و تن آسانی و بی تفاوتی در برابر ظلم و دشمنی وادارد.

علماء دین هستند که از فرمان جبت سر برمی تابند و زنجیرهای خوف و جبر و تنبلی را از مردم می گشایند و آنان را به فعالیت و فداکاری ترغیب می کنند و در مقابل طاغوت به مقاومت وامی دارند و جنبش مردم را علیه او رهبری می کنند.

ص: ۹۱

علمای سوء کسانی هستند که خود را به طاغوت می فروشند و به جبت ایمان می آورند و مردم را گمراه می سازند و در برابر کسانی که می خواهند با جبت و طاغوت مبارزه کنند جبهه می گیرند و همهٔ اینها برای این است که موقعیت خود را نزد طاغوت حفظ کنند بر این عالمان لعنت باد و هر چه بیشتر مطرود و مردود باشند.

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً -آیا آنان را که نصیبی از کتاب داده شده اند،ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان می آورند و دربارهٔ کافران می گویند که راه اینان از راه مؤمنان به هدایت نزدیکتر است؟» [۵۲]

« أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً اینان آن کسانند که خدا لعنتشان کرده است و هر کس را که خدا لعنت کند برای او هیچ یاوری نیابی.» این گروه می خواهند هم در میان مردم پایگاهی داشته باشند و هم در نزد طاغوت.ولی خداوند پایگاه آنان را در میان مردم ویران می کند و نزد مردم رسوایشان می سازد.در این هنگام طاغوت هم آنان را به چیزی نمی گیرد.زیرا طاغوت از آن جهت آنان را ارج می نهاد که پایگاه مردمی داشته باشند و بتوانند آنان را فریب دهند.و حال آنکه مردم نقاب از چهرهٔ آنان برگرفته اند و قیافه های کریهشان را آشکار ساخته اند و چون طاغوت هم آنان را می راند،از آن پس دیگر نه یاوری در زمین دارند و نه در آسمان.

[۵۳]

برخی از اینان چنان وانمود می کنند که نزدیک شدنشان به طاغوت کاری است به مصلحت مردم و برای تمشیت نیازهای آنهاست.ولی اینان دروغ می گویند.چون به درگاه پادشاه برسند،مردم را از یاد می برند /۲ و هر چه خیر و نعمت است تنها برای خود می طلبند.

« أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً -یا از پادشاهی

نصیبی برده اند؟که در این صورت به قدر آن گودی که بر پشت هستهٔ خرماست به مردم سودی نمی رسانند.» آری حتی به اندازهٔ آن گودی که بر پشت هستهٔ خرماست به کسی سودی نمی رسانند.

[۵۴]

اینان حسودانند.خود را به قدرتها نزدیک می کنند تا موقعیت خویش را در مواجهه با دیگر علما که با آنان رقابت می ورزند مستحکم نمایند.آن دسته از علما که هم علمشان از آنان بیشتر است و هم وجههٔ مردمی شان.

سؤال این است:چرا حسد؟در حالی که خداست که آن علما را برایشان فضیلت داده زیرا در آنها پایداری و فعالیت و نیک اندیشی بیشتر یافته است؟! بهتر آن است که ایشان به فضل ائمّه(علیهم السّلام)اعتراف کنند و تسلیم آنها گردند نه آن که انکارشان کنند و به دشمنان نزدیک شوند.

« أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً -یا به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می برند؟در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی داشتیم.» در حالی که خداست که هر خیری را عطا می کند،چرا به او متوسّل نشویم تا همان نیکها و فضیلتها که دیگران را داده به ما نیز عنایت فرماید.

جزای ایمان و خیانت

[۵۵]

فضل خداوندی بزرگ است و عطای او گسترده و بی پایان.خیر انسان در این است که پیوسته به خاطر رسیدن به این فضل و عطا از راه درست و مستقیم،بکوشد.اولین شرط آن،اعتراف به کسی است که خداوند او را فضیلت داده یعنی ایمان بی تردید به پیامبران.

۲/ « فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً بعضی بدان ایمان آوردند و بعضی از آن اعراض کردند.دوزخ آن آتش افروخته

ایشـان را بس.» دوزخ،شـعله می کشـد و علمـای سوء را که از روی حسـد بر انبیـاء کافر شدنـد و مردم را از رسالتشان منحرف ساختند،می بلعد.

[۵۶]

جزای این فریق و کفار پیروانشان آتشی است که آنان را می سوزاند و عذاب می دهد.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً -آنـان را که به آیـات مـا کـافر شدنـد به آتش خواهیم افکنـد.هر گاه پوسـتشان بپزد پوستی دیگرشان دهیم تا عـذاب خـدا را بچشـند.خدا پیروزمنـد و حکیم است.» زیرا پوست تـازه از پوست سوخته بیشتر احسـاس درد و رنـج می کنـد.این علماء در این جهان پوست عوض کردنـد و پس از ایمان کفر را اختیار کردنـد تا از لذایـذ زنـدگی بیشتر برخوردار شونـد،اکنون بایـد آماده عوض کردن پوست در آخرت باشند تا به کیفر سر برتافتنشان،عذاب خداوندی را بچشند.

[۵۷]

با آنکه مقاومت در برابر حسـد دشوار است و پیروی از صاحب حق کار آسانی نیست،انسانهایی هسـتند که این دشواریها را بر خود هموار می سازند تا در عوض از خداوند بهشت را به پاداش گیرند.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً -و آنان را که ایمان آورده انـد و کارهای نیکو کرده انـد به بهشـتهایی که در آن نهرها جاری است درآوریم.تا ابد در آنجا خواهند بود و در آنجا صاحب زنان پاك و بی عیب شوند و در سایه های درختان پیوسته و خنك جایشان می دهیم.» آری بهای دوری کردنشان از نعمتهای سـتمکاران و خشـنودیشان به همان زنـدگی دشوار خود در سایه حق،رسـیدن به خیرات بهشت است و انس با همسـران پاکیزه و سایـهٔ پیوسـته و خنك خداونـد.چنین است که خـدا پاداش هر کس را که کاری نیکو انجام دهد تباه نمی کند.

[سوره النساء (۴): آيات ۵۸ تا ۷۰]

اشاره

إِنَّ اَللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ اَلنّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اَللّهَ نِعِمّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اَللّهَ كانَ سَمِيعاً
بَصِيراً (۵۸) يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اَللّهِ وَ اَلرَّسُولِ إِنْ
كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً (۵۹) أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى اَلطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ اَلشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً (۶۰) وَ إِذا قِيلَ
لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اَللّهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ رَأَيْتَ اَلْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً (۶۱) فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاّ إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً (۶۲) أُولئِكَ اَلَّذِينَ يَعْلَمُ اَللّهُ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ
قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً (۶۳) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اَللّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّهَ وَ
اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّهَ تَوّاباً رَحِيماً (۶۴) فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۶۵) وَ لَوْ أَنّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اُقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اُخْرُجُوا مِنْ دِيارِكُمْ ما فَعَلُوهُ إِلاّ قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ
أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتاً (۶۶) وَ إِذاً لَآتَيْناهُمْ مِنْ لَدُنّا أَجْراً عَظِيماً (۶۷) وَ لَهَدَيْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً
(۶۸) وَ مَنْ يُطِعِ اَللّهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَداءِ وَ اَلصّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ
رَفِيقاً (۶۹) ذلِكَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ عَلِيماً (۷۰)

۲/

ص :۹۵

اطاعت از رهبری دینی واجب و ضروری است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از سخن از مسئولیت اجتماعی مال و علم و نقش آن دو در اصلاح یا افساد جامعه و پس از آنکه محقق ساخت که مال و علم وقتی دارای ارزش واقعی هستند که دارای هدف دینی و خدایی باشند و به صورت دو وسیله در خدمت جامعه در آیند.اینک به بیان مسئولیت ارباب قدرت حاکمه می پردازد.ارزش این قدرت یک ارزش ذاتی نیست بلکه قدرت باید وسیلۀ تحقّق عدالت باشد،یعنی حق هر کس را بی کم و کاست به او دهد.

ص: ۹۶

این ارزش را سلطهٔ خداوندی به روی زمین،مجسّم و بر رهبری رسول اللّه(ص)و اولو الامر بعد از او تحقق می بخشد.اولو الامر بعد از مقام رسالت کسانی هستند که رسالت او را تداوم می بخشند اینان در زمانی اهل بیت او بودند و اما اکنون حاملان رسالت الهی-به تمام معنی کلمه-هستند.

قدرتهای دیگر یعنی طاغوت را شیطان یاوری می کند و ما را فرمان داده اند که به آنان کافر شویم و در برابرشان تمرد ورزیم.

۲/ مخالفت با رسول و اولو الامر بعد از او،عمل منافقان است.اینان بزودی درخواهند یافت که رهبری رسول برایشان بهتر بوده است و این به هنگامی خواهد بود که به سبب انتساب به طاغوت گرفتار مصایب گردند.بر پیامبر است که آنان را فرصت دهد و موعظه کند.

همهٔ رسولان پروردگار آمده اند تا رهبری مردم را به دست گیرند و چون مردم به پیروی رسولان گردن نهند و مسیر خویش تصحیح کنند خداوند زندگی ایشان را اصلاح خواهد کرد و گناهانشان را خواهد بخشید.

اما کسانی که با رسولان خدا مخالفت می ورزند،مؤمن نیستند،زیرا اینان اساسا با هدف رسالت مخالف اند.رهبری رسول محصور در نماز و روزه نیست، بلکه در تمام شؤن است و بر مسلمان است که موضوعات را فرق ننهد و اطاعت از رسول را منحصر به قضایای ساده ننماید.بلکه اگر خداوند او را فرمان دهد که خویشتن به کشتن بر اوست که اطاعت کند زیرا خیر و صلاح او در این کار نهفته است.

و از این رو برای او بهتر است که از این فرمانبرداری او را اجر عظیم رسد و او را به صراط مستقیم راه می نماید و با پاکان و نیکان در محضر عدل الهی حاضر خواهد ساخت اینان پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان اند.این همان جلوه و جلال برتری است که آدمی باید برای رسیدن به آن بکوشد.

این آیات برای ما ضرورت اطاعت از رسول را به جهت تحقق مسئولیت اجتماعی یعنی عدالت،بیان می دارد.

ص :۹۷

شرح آیات:

اشاره

میان خود و جامعه

[۵۸]

هر کس باید واعظ خویش باشد و نگهبان و مواظب نفس خود. ۲/ مثلا-اگر مالی را به او سپارند نگهداشت آن سهل نینگارد،تا آن را به صاحبش باز گرداند.

بر هر مسلمانی است که واعظ مردم باشد و نیز نگهبان و مراقب آنها،و بکوشد تا حقوقشان را از روی عدالت به آنها بازگرداند.

« إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ سَمِیعاً بَصِیراً خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانشان بازگردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید.خدا شما را چه نیکو پند می دهد،هر آینه او شنوا و داناست.» در اینجا ارتباط استواری است میان ادای امانت و اقامهٔ عدل،زیرا کسی که حقوق مردم را ادا نمی کند،چگونه می تواند دیگران را در ادای حقوقی که به گردن دارند یاری دهد؟در نتیجه چگونه می تواند در جامعه پاسدار عدالت باشد؟ واجب نیست که داوری در میان مردم به صورت دولتی و رسمی باشد بلکه بیشتر به صورت همکاری اجتماعی است برای حل مشکلات و مسائلی که افراد اجتماع با یکدیگر دارند،پیش از رجوع به محاکم.

هنگامی که میان دو شریک نزاعی پدید آید،نخستین کاری که هر یک از آن دو باید بکنند این است که به نزدیکان چشم دوزند تا آنان به داوری پردازند.و اگر آنان بحق مؤمن باشند،موارد خطا را به خطاکار خواهند نمود و حق را به حقدار خواهند داد و خاطی را قبل از آنکه دعوا به محکمه ارجاع شود مجاب می کنند.اما اگر بر خلاف شیوهٔ مؤمنان در حکمیت عدالت نورزند و هر یک از حاکمان جانب خود را تقویت کند و مدعی را به گرفتن مدعایش دلیر سازد اعم از اینکه بر باطل باشد یا بر

حق.آن وقت باید قضیّه به دادگاه کشیده شود و مسائل و مشکلات از نو مطرح گردد.از اینجا معلوم می شود نگهبانی و مراقبت اجتماعی در ادای حقوق مظلومان بر عدالت تأثیر شگرفی دارد.

حکومت و فیصله دادن دعاوی

[۵۹]

نظارت و کنترل اجتماعی نمی تواند بسیاری از مردم را از تجاوز به ۲/ حقوق دیگران بازدارد،به عبارت دیگر برندگی چندانی در بسیاری از مسائل پیچیده ندارد،زیرا هر طرف از طرفین دعوا می پندارد که حق با اوست و برای این پندار دلایل بسیار در ذهن خود پرورده است.در اینجا وجود یک حاکمیت شرعی نیرومند ضروری به نظر می رسد که هر دو طرف را ملزم به حکم خود سازد.این حاکمیت شرعی در وجود پیامبر و اولو الامر بعد از او تجسم می یابد.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ای کسانی که ایمان آورده اید،از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید.» اولو الامر امتداد طبیعی رسول اللّه است و اینان اهل بیت او بعد از او هستند و نیز عالمان باللّه،امناء او در حلال و حرامند که از هر کس دیگر به راه و روش رسول خدا نزدیکترند.اینان امروز حاملان رسالت الهی هستند در هر جای زمین که بوده باشند.

«فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً -چون در امری اختلاف کردید،اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.به خدا و پیامبر رجوع کنید و در این خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد.» یعنی رفع دعاوی به رسول اللّه برای شما بهتر است زیرا او نزاعها را فیصله می دهد و چون سبب آشتی و وفاق شما در آینده خواهد شد،سرانجامی نیکوتر خواهد داشت.

اطاعت طاغوتان ضلالت است

[۶۰]

از داوری رسول روی آوردن به داوری حکام جائر یعنی طاغوتان ضلال شیطانی است.زیرا خداوند مؤمنان را فرمان داده که فرمان طاغوت نبرند و در برابر سلطهٔ او سر فرود نیاورند،پس چگونه جایز است که او را حکم قرار داد تا در امور داخلی مؤمنان دخالت کنند؟! ۲/ « أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً -آیا نمی بینی که می پندارند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان آورده اند.ولی می خواهند که بت را حکم قرار دهند،در حالی که به آنان گفته شده که بت را انکار کنند.شیطان می خواهد گمراهشان سازد و از حق دور گرداند.» آیا ادعای ایمان آن گروه که ساده ترین قواعد ایمان یعنی مخالفت با طاغوت را برنمی تابند،ایمانی درست است؟اینان چون به سوی طاغوت می روند هر چه بیشتر از طریق هدایت دور می گردند.

خداوند پیامبرانش را فرستاد تا مردم به یاد پروردگارشان باشند و او را به یکتایی بپرستند و از پرستش طاغوت رهایی یابند پس چون مردم به پرستش طاغوت روی آرند همه چیز پایان یافته و جز پوسته ای از ایمان باقی نمی ماند.

[۶۱]

در حالت آسودگی اینان از رهبری رسول خود را به یک سو می کشند و دلی پر کین دور می شوند و به طاغوت پناه می جویند.بدین پندار که این عمل،بیشتر به سود آنهاست ولی بزودی در می یابند که طاغوت آنان را فریب داده و قصد آن دارد که طوق بندگی خویش به گردنشان نهد.پس نزد رسول باز می گردند و از کردار پیشین خویش پوزش می خواهند،که اگر چنان کرده اند در کار خود نیتی نیکو داشته اند و می خواسته به مردم خدمت کنند و اختلافات میان آنها را حل کنند.

طبیعه این معاذیر،باطل و سخیف است ولی بر پیامبر است که آنان را یکسره طرد

نکند و اندرزشان دهد شاید که خداوند آنان را به ایمان واقعی راه نماید.

« وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ چون ایشان را گوینـد که به آنچه خـدا نازل کرده است و به پیامبرش روی آرید.» یعنی به کتاب خدا و رهبری رسول بازگردید.

« رَأَیْتَ الْمُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً –منافقان را بینی که سخت از تو رویگردان می شوند.» ۲/ [۶۲]

« فَکَیْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ –پس چگونه است که چون به پاداش کارهایی که مرتکب شده اند،مصیبتی به آنها رسد.» یعنی به گناهی که مرتکب شده اند و آن اطاعت از طاغوت است.

« ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاّ إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً –نزد تو می آیند و به خدا سوگند می خورند که ما جز احسان و موافقت قصد دیگری نداشته ایم.» یعنی در این داوری خواستن از طاغوت(یا قدرتهای ستمگر)هدفی جز نیکی کردن به مردم نداشته ایم و این هم به سبب نزدیکی ما با قدرتهای حاکمه بوده است.و می خواستیم میان مردم وفاق پدید آوریم و اختلافاتشان را حلّ کنیم یا می خواسته ایم جوّ خصومت آمیزی را که میان قدرت ظالم و یاران رسالت بوده است به جوی دوستانه بدل نمائیم.

[۶۳]

« أُولئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ خداوند از دلهایشان آگاه است.از آنان اعراض کن.» یعنی به سبب کاری که از ایشان سرزده و طاغوت را به حکمیت گرفته اند عقوبتشان مکن.

« وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً –و انـدرزشان بده به چنان سخنی که در وجودشان کارگر افتد.» اندرزی نافذ از این گونه که آنان از طاغوت جز بردگی و ستم و خیانت طرفی نخواهند بست،پس اگر خود را دوست می دارند،باید که از طاغوت دوری گزینند.

منافقان خواستار مصالح خود هستند،مقام رسالت آنان را با این منطق به راه راست می آورد.

هدف بعثت پیامبران

[۶۴]

هدف مهم بعثت پیامبران آزاد ساختن مردم از رهبری طاغوت است.

بنا بر این بر مردم واجب است که از رسول اطاعت کنند تا از درگاه خداوندی مشمول فضل و مغفرت شوند.

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ ۱/ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً -هیچ پیامبری را نفرستادیم،جز آنکه دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند،و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود،خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» خداوند توبهٔ بندگانش را می پذیرد و رحمت خویش ارزانیشان دارد،اگر بندگان به درگاهش روی توبه بر زمین نیاز نهند و از نمایندهٔ او در زمین یعنی رسول اطاعت کنند.اطاعت رسول شفیع گناهان کوچک آدمیان است زیرا همین اطاعت اطاعت از خداوند است.در بزرگترین چیزی که بدان امر فرموده است.و حسنات بزرگ شفیع سیئات کوچک است،هم چنان که سیئات بزرگ(چون شرک و اطاعت از طاغوت)حسنات کوچک را نابود می کنند.

مفهوم شفاعت در قرآن

بیان درست شفاعت این است که پیامبر برای هر کس که از او اطاعت کند و به درگاه خداوند به اخلاص توبه کند،آمرزش می خواهد.آمرزش خواستن رسول برای کسی به این نیست که خداوند هم حتما گناهان او را ببخشد زیرا در نص کلام خدا آمده است که:(اگر هفتاد بار هم برای ایشان آمرزش خواهی خداوند ایشان را نخواهد آمرزید)هم چنان که خداوند شفاعت نوح را در حق فرزندش و

شفاعت ابراهیم در حق پدرش نپذیرفت.

فرق شفاعت در اسلام و دیگر ادیان بت پرستی و مسیحیت و یهود که از راه خدا منحرف شده اند در همین است.شفاعت اسلامی حتمیت نمی شناسد و چیزی جز درخواست پیامبر از پروردگارش برای نزول رحمتش نیست.با آنکه پیامبر مستجاب الدعوه است ولی در این مورد چنان نیست که خداوند حتما دعای او را مستجاب نماید.بلکه گاه آن را رد می کند،زیرا اوست که دانا و حکیم است.

اما شفاعت یا فداء در نزد بت پرستان و یهود و مسیحیان چیز دیگری است، آمیخته به خطا،زیرا آنها به تعدد خدایان و وجود شریکانی برای خدای یکتا که گاه با هم نزاع و همچشمی بر سر بندگان خود دارند،معتقدند.به عبارت دیگر اعتقاد به تعدد مراکز قدرت ٪ در ادارهٔ عالم وجود.و هر مرکزی می تواند ساز خود را بزند و فرمانروای عرش(ذات باری تعالی)را مجبور کند که هر چه او می گوید،چنان کند.

این اندیشه در قرآن رد شده،زیرا با نظریهٔ توحید و یکتا پرستی مخالف است.اهمیت اجتماعی شفاعت در این است که جامعهٔ اسلامی را بیش از بیش منسجم و استوار می گرداند.زیرا رسول به منزله محوری است که همهٔ نیروها به گرد آن می چرخند نه تنها به انگیزهٔ مادی،بلکه به انگیزهٔ غیبی و ایمانی.

امامان که اوصیاء رسول اند و پس از ایشان رهبران دینی که نیروی اجتماعی خود را از توجه و روی آوردن مردم به آنها-البته به رغبت نه به اجبار- به دست می آورند در این باب همانند رسول اند.هر یک از مردم امید می دارد که رهبر برای او در نزد خدا شفیع شود و پروردگارش او را بیامرزد.

نتیجهٔ آن وجود انعطاف در قانونگذاری اسلامی است بدین گونه که هدفهای بزرگ بر هدفهای جنبی تقدم می یابد و وصول به این یک موقتا شفیع دست نیافتن به آن دیگر می شود،بلکه راه رسیدن به آن را در آینده پیش پای او می گشاید.

تصور کنیم که یک رهبر دینی با دشمنان دین سرگرم یک پیکار سرنوشت

ساز است،جوانی را می بیند که حاضر است تا سر حد مرگ در این نبرد مطیع فرمان او باشد.بدون تردید این جوان در درگاه خداوندی از صالحان است حتی اگر مثلا در گرفتن روزه قدری سهل انگار باشد.اطاعت او از امامش و فداکاری او در پیکار گاه ممکن است شفیع او در سهل انگاری اش در امر روزه داشتن شود.زیرا پیروزی در این نبرد سرنوشت ساز چه بسا موجب اقامهٔ شعایر دینی از جمله روزه داشتن گردد ولی /۲ نباید این مسئله موجب شود که در انجام واجبات مهمتر و از آن جمله اطاعت امام قصور ورزیم.زیرا این واجبات گاه در این مورد شفاعت نمی کنند و گاه خداوند دعای رسول را مستجاب نمی سازد،پس در این حال چه بایدمان کرد.

اسلام که حتمیت قبول شهادت را رد می کند یکی از فوایدش این است که مسلمان خود را به ورطهٔ گناه نمی افکند.هم چنان که وجود اندیشه شفاعت اساسا او را کمک می کند که بر واجبات مهمتر اهتمام ورزد حتی اگر به حساب واجباتی باشد که از اهمیت کمتری برخوردارند.

پیچیدگی مسئله شفاعت و اختلافات بزرگی که میان اصحاب مقالات وجود دارد ما را وادار می کند که به مناسبت این آیه پیرامون آن بحث کنیم.زیرا در این آیه از مسئلهٔ شفاعت مستقیما سخن رفته است و هم چنان که ملاحظه می شود مسئلهٔ شفاعت در سیاق آیاتی آمده است که در آنها از ضرورت اطاعت از رسول بحث شده است.و این امر فرایاد ما می آورد که ذکر شفاعت از آن رو به میان آمده تا هر چه بیشتر اطاعت از رهبری اسلامی را پابرجاتر و استوارتر گرداند.

اطاعت دلیل ایمان است

[۶۵]

اگر مؤمن را صفت اطاعت از رسول نباشد پس از ایمان چه دارد؟آیا ایمان همان تسلیم در برابر خداوند نیست،تسلیم بدون اطاعت پیامبر چه معنی دارد؟و ارزش رهبری که نتواند اختلافات میان مردم را برطرف سازد چه خواهد بود؟ ایمان،آرامش دل است و صاحب ایمان را وامی دارد تا تسلیم خداوند شود

حتی در مصیباتی که بر او وارد می شود یا اموری که خلاف مصالح و آراء او باشد.

اگر فرد انسانی قلبا راضی به حکم خداوند نباشد به عبارت دیگر به قضاوت رسول که نماینده خداست در حل اختلافات اجتماعی میان خود و دیگر برادران رضایت ندهد در این صورت ابدا نمی تواند دعوی ایمان کند.

« فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ ۲/ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً -نه سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند،مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را حکم قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.» نزاع،یعنی اختلافاتی که میانشان پدید می آید و هیچ ناخشنود نشوند،یعنی حتی اگر این حکم رضایت کاملشان را جلب نکند.و سراسر تسلیم آن گردند، یعنی به دل و به عمل.

اطاعت همه جانبه

[۶۶]

اطاعت رسول باید همه جانبه باشد و همهٔ قضایا را از خرد و کلان در برگیرد حتی اگر با مصالح اساسی انسان نیز مخالف باشد.

« وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِکُمْ مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِیلٌ مِنْهُمْ -اگر به آنان فرمان داده بودیم که خود را بکشید،یا از خانه هایتان بیرون روید،جز اندکی از آنان فرمان نمی برند.» این شمار اندک مؤمنان حقیقی هستند و ایناننند که به خیر و هدایت عمل می کنند.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا یُوعَظُونَ بِهِ لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً -و حال آن که اگر اندرزی را که به آنان داده شده است به کار می بستند،برایشان بهتر و بر اساسی استوارتر بود.»

ص: ۱۰۵

اطاعت،تأثیر و پاداش

[۶۷]

چگونه اطاعت خیر است؟ اطاعت خیر است،زیرا خداوند اطاعت کنندگان را اجری بزرگ می دهد.

این اجر در دنیا به صورت پیروزی و پیشرفت و رفاه است و در آخرت بهشت جاویدان است.

« وَ إِذاً لَآتَیْناهُمْ مِنْ لَدُنّا أَجْراً عَظِیماً -آن گاه از جانب خود به آنان مزدی بزرگ می دادیم.» [۶۸]

چرا اطاعت در استحکام ایمان اطاعت کننده و هدایت او مؤثر است؟ /۲ جواب این است که عامل انحراف در نزد انسان فشار شهوات و ترس از مرگ و عشق به وطن و علاقه به زن و فرزند و راحت و آرامش و امثال اینهاست.این امور هر یک ما را وامی دارد که وارونه بیندیشد و حقایق این عالم را وارونه ببیند.

اما اگر انسان در راه اهداف خود از خود بگذرد و آماده فداکاری شود در این صورت سببی برای انحراف او وجود ندارد.

« وَ لَهَدَیْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً -و آنان را به راه راست هدایت می کردیم.» [۶۹]

راهی این راه راست که رونـدگان خود را به بندگان صافی دلان برگزیدهٔ خدا می پیوندد و چه نیکو پیوستنی! « وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً -و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند،همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است،چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینان چه نیکو رفیقانند.» [۷۰]

این است آن درجهٔ رفیعی که آدمی بـدان نرسـد مگر به جهد فراوان و به توفیق خداوندی.آری به دست آوردن جواز ورود به این درجه نه ارزان است و نه

ص :۱۰۶

آسان.درجهٔ یاران پیروزمند خداوند.

« ذٰلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفیٰ بِاللّهِ عَلِیماً -این فضیلتی است از جانب خدا و کافی است خدای دانا.» خداوندی که به راز درون مردم آگاه است و تنها آنان را که دارای نیتی پاک هستند اجازت ورود به این مقام پیوند و انتساب خواهد داد.

[سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۶]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ اِنْفِرُوا جَمِیعاً (۷۱) وَ إِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً (۷۲) وَ لَئِنْ أَصٰابَکُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّهٌ یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً (۷۳) فَلْیُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّهِ اَلَّذِینَ یَشْرُونَ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا بِالْآخِرَهِ وَ مَنْ یُقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً (۷۴) وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ اَلْقَرْیَهِ اَلظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً (۷۵) اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِیٰاءَ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطٰانِ کٰانَ ضَعِیفاً (۷۶)

۲/

معنای واژه ها

۷۱[انفروا]

:اصل آن هراس است.

[ثبات]

:گروهکهای پراکنده که مفرد آن«ثبه»است.

۷۲[لیبطئن]

:التبطئه،عقب ماندن از کاری است.

۲/

جهاد مظهر اطاعت و رهایی مستضعفان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

شرکت در جهاد بارزترین مظاهر اطاعت است و کسی که رسول را در امر جهاد اطاعت کند انجام دیگر واجبات دینی برای او دشوار نیست،زیرا هیچ یک از آنها به صعوبت جهاد نیست که در جهاد حیات آدمی در خطر می افتد.

قرآن،چون از اطاعت رسول و نافرمانی نسبت به طاغوت سخن گفت، اکنون موضوع دیگر را که مظهر اطاعت حقیقی است به میان می آورد و آن موضوع جهاد است.چون امت اسلامی تکوین یافت و از جامعهٔ جاهلی و آن طاغوت که خواستارش می بودند،جدا افتاد و مشخص گردید،و کشاکش میان جاهلیت و امت اسلامی آغاز شد بر یک یک افراد امت خوض در این مبارزه واجب آمد،بدین گونه که سلاح خود برگیرند و فوج فوج یا یکباره رهسپار کارزار شوند.

آن گاه فرمان داده شد که در امر جهاد شتاب کنند تا مسلمان همانند آن واماندگانی نباشد که آن قدر در کار درنگ می کند تا جنگ پایان گیرد.اینان چنان پندارند که اگر در پیکار شرکت نکنند سودی برده اند و چنان سرمست کار خویشند

که از شرکت نکردن در جهاد ذره ای احساس ناکامی و حسرت نمی کنند،گویی ۲/ هرگز از فرزندان این امت نبوده اند.

شتاب در جنگ بعد از آن می آید که مسلمان به این امر ایمان داشته باشد که آخرت از دنیا بهتر است و خداوند جنگجویان را که در پهنهٔ نبرد زیان دیده اند پاداشی بزرگ خواهد داد.

هدف از قتال رهایی دادن مستضعفان است از چنگال طاغیان و ستمکاران.قتال مسلمانان به خاطر خداوند است و حال آن که قتال کفار به خاطر تثبیت رژیم طاغوت و سرکوبی مردم است.

شرح آیات:

اشاره

لزوم آمادگی جنگی

[۷۱]

لزوم آمادگی جنگی بدین معنی است که امت اسلامی همواره آماده گسیل به رزمگاه باشد،رزمی برای دفاع از ارزشهای دینی و آن منتهای کوشش در زندگی و عمل و اطاعت از رهبری است.

مراد این نیست که چون طبل جنگ کوفته شد مسلمانان به لشکرگاهها شتابند،بلکه مراد این است که در ایام صلح هم که مردم سستی گرفته اند و به خواب خوش امن و راحت رفته اند و می پندارند که زندگی جز لهو و لعب چیز دیگری نیست در اندیشه پیکار آینده باشند.

در این ایام مسلمانان خود را برای جنگهای احتمالی آماده می کنند تا چون ساعت جنگ فرا رسید به صورت لشکرهای بزرگ یا دسته های کوچک در نظام خاص و آماده عملیات رزمی را به میدان جنگ روی نهند.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً -ای کسانی که ایمان آورده اید،سلاح بگیرید،آن گاه هوشیارانه،فوج فوج یا یکباره به جنگ روید.»

ص:۱۰۹

این تشکیل دهندهٔ پایگاه یک ارتش مکتبی است،پیش آمادگی و ایثار و سازماندهی(احتیاط،بسیج،استواری یا همهٔ این ویژگیها).

۲/

مصلحت گرایی درد جهاد...

[۷۲]

ای مؤمنان،همانند آن بزدلانی که در جنگ سستی می کنند و خود را واپس می دارند و چشم به راه نتیجهٔ پیکار در خانه های خویش غنوده اند،مباشید.

اینان چون آسیاب جنگ،ضد مسلمانان به چرخش می افتند،شماتت می کنند و شادمانی می نمایند که همراه پیکار جویان مسلمان نبوده اند،بدین پندار که سبب این شکست سر بر تافتن آنان از جهاد بوده است.اینان برای خود در این مبارزه حسابی باز نمی کنند و همواره دیگر مسلمانان را مسئول می شمارند و چنان میان خود و آنان فاصله می افکنند و خود را از آنان جدا می پندارند که گویی از قومی دیگرند نه از مسلمانان.هنگامی هم که مسلمانان پیروز شوند و به غنایم دست یابند دلهایشان لبریز از حسرت و حسد می شود و از آن همه غنایم که به دست مسلمانان افتاده به رشک می آیند.

خدای تعالی این گروه را نکوهش می کند،تا مبادا یکی از ما هم خود را چنان بیند که گویی از جرگهٔ مسلمانان بیرون است و مسئولیت پیروزی و شکست جهاد را به گردن نگیرد.

« وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً -از میان شما کسی است که در کارزار درنگ می کند و چون به شما بلایی رسد می گوید:خدا در حق من انعامی کرد که در آن روز همراهشان نبودم.» ای سپاس پروردگار را به جای می آورد که به حضور در معرکه توفیق نیافته، در حالی که سبب عدم شرکت او چیزی جز مصلحت اندیشی او و گریز از جنگ نبوده است و خداوند در روز قیامت به حساب او خواهد رسید.

[۷۳]

« وَ لَئِنْ أَصٰابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ

وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً

-و چون مالی از جانب خدا نصیبشان شود-چنان که گویی میانشان مودتی نبوده است-گوید:ای کاش من نیز با آنها می بودم و به کامیابی بزرگ دست می یافتم.» گویی او خود از یک امت است و مسلمانان امتی دیگر در حالی که می دانند سودی که به مسلمانان رسیده به او نیز چون یکی از افراد جامعهٔ مسلمین خواهد رسید،زیرا این پیروزی سبب پیشرفت اقتصادی و رفاه عمومی خواهد شد.

۲/

چگونه اراده را بسازیم

[۷۴]

این گروه که از آنان سخن رفت نمونه ای از مردم هستند که به یک ارادهٔ دینی نیاز دارند تا خود در زمره پیشروان درآیند نه آن که منتظر دیگران باشند.

نتیجه این ایمان صادق در روز بازپسین آشکار خواهد گردید زیرا اینان دنیا و نعم مادی را داده اند تا در آخرت به پاداش بزرگ خداوندی دست یابند.

« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ -پس آنان که زندگی دنیا را داده اند و آخرت را خریده اند،باید در راه خدا بجنگند.» وقتی که قرآن می گوید«باید در راه خدا بجنگند»می خواهد بیان کند که اینان خود را برای جنگ،جنگی که تنها برای رضای خدا باشد،نامزد کرده اند.

« وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً -و هر که در راه خدا بجنگد،چه کشته شود و چه پیروز گردد،مزدی بزرگ به او خواهیم داد.»

هدفهای جهاد

[۷۵]

هدف معنوی قتال در راه خدا دست یافتن به اجر عظیم است،در آخرت.

اما هدف ظاهری جنگی که در راه خدا انجام می گیرد،آهنگ رهایی محرومانی است که نیروهای قاهر طاغوتی آنان را مورد ستم قرار داده و دفاع از خود

نتوانند.

« وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً -چرا در راه خدا به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می گویند:ای پروردگار ما،ما را از این قریهٔ ستمکاران بیرون آر و از جانب خود برای ما یاوری و مددکاری قرار ده،نمی جنگید؟» مستضعفان یا ناتوانان کسانی هستند که قدرتهای ستمکار آنان را ناتوان ساخته است و استثمار کرده و اراده و معنویات نفوسشان را لگدکوب ساخته ولی با وجود این در برابر ظلم پایداری می کنند بدین امید که خداوند تعالی روزی برایشان رهبرانی فرستد و آنان را از یوغ ستم آزاد نمایند.

۲/

[۷۶]

هدف رزمجویان مسلمان آزادی بندگان خداست از جامعه ستم و رژیم طاغوت.اما جنگجویان کافر جنگشان به خاطر برده ساختن آدمیان است و کشاندن ایشان در زیر یوغ طاغوت.طبیعه طاغوت،ناتوان است،زیرا می خواهد در برابر ارادهٔ مردم و فطرت حیات مقاومت کند.طاغوت برای پیروزی خود هر نقشه ای که بکشد راه به جایی نمی برد،زیرا اعمال او خلاف زندگی انسانی است که خدایش آزاد آفریده است.

« اَلَّذِينَ آمَنُوا يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِيٰاءَ الشَّيْطٰانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰانِ كٰانَ ضَعِيفاً -آنان که ایمان آورده اند،در راه خدا می جنگند و آنان که کافر شده اند در راه شیطان.پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است.» اولین چیزی که مردم مستضعف و آنان که به خاطرشان می جنگند و باید از آن متمتع شوند،آزادی از خوف طاغوت است زیرا بزرگترین عواملی که طاغوت به هنگام استثمار مردم بدان تکیه می کند ترساندن مردم است و درهم شکستن قدرت معنوی آنهاست.و گرنه طاغوت هم انسانی است مثل دیگر افراد انسان.پس چگونه می تواند دیگران را برده سازد؟قدرت طاغوت در ترس مردم است از او،ترس از قدرت

باطل او:قدرتی که می خواهد هر چه بیشتر آن را در نظر مردم بزرگتر جلوه گر سازد.

چون مردم از بیم طاغوت رهایی یافتند و دریافتند که او نیز چون دیگر افراد بشر است و ناتوان است و نقشه ها و حیله هایش واهی است،آن وقت می توانند در برابر آن بایستند و او را برانند و درهم کوبند.

امروز ملتهای مقهور از قوای بزرگ طاغوت بیمناکند زیرا طاغوتان مغزهای آنان را شستشو داده اند،بنا بر این اولین اقدام این است که خود را از وحشت آنان برهانند تا بر او پیروز شوند.از این رو است که قرآن در این آیه تأکید می کند که کید اینان ناتوان است و بر ملتهاست که از آنان نهراسند.

[سوره النساء (۴): آیات ۷۷ تا ۷۹]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ اَلنّٰاسَ كَخَشْيَةِ اَللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا اَلْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۷) أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ اَلْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً (۷۸) مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اَللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنٰاكَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً (۷۹)

۲/

ص :۱۱۳

۲/

عوامل انهزام و فواید التزام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موقعیتهایی است که امت بایـد در آن موقعیتها خود را برای جنگ آماده سازد بـدون آنکه جنگ را آغاز کنـد.این آمادگی به نماز و روزه است در حالی که موقعیتهایی پیش می آیـد که در آن موقعیتها امت باید به جنگ پردازد.بنا بر این مسـلمانان باید همواره تحت انضباط باشند و دست به جنگ نگشایند مگر هنگامی که آنها را بدان فرمان دهند.ولی برخی گروه ها هستند که در زمـانی که وظیفـهٔ آنهـا آمـادگی برای جنـگ است خواسـتار جنـگ می شونـد و در عوض به هنگام جنگ چون آنان را به رزمگاه فرا خواننـد خود را به عقب می کشند.مسـئلهٔ اینان ترس است ولی ترس از چه چیز؟آیا این ترس،ترس از مردن است؟و حال آنکه مرگ خواه و ناخواه می آید و در آن تردیدی نیست.یا گریز از مسـئولیت است در برابر حوادثی که ممکن است در جنگ پیش آید و منجر به هزیمت شود؟و حال آنکه مسئولیت شکست بر عهده رهبری دینی است؟واقع این است که عدم فهم حیـات گـاه سـبب این واپس نشسـتن از ادای واجبات آن می شود.قرآن در این درس بخشـی از عوامل روانی واپس نشسـتن و شـانه خـالی کردن از جهاد را بیان می کنـد،تا آن را از دل آدمی ریشه کن سازد.و محیط را برای رهبری از دودلی و تردیـد و ضعف خالی گرداند.

۲/

شرح آیات:

اشاره

انضباط و ایمنی

[۷۷]

جنگ،به تهور و عمل و تلاش و کوشش نیاز دارد ولی بر طبق یک

ص: ۱۱۴

نقشهٔ درست.اگر نقشه جنگی درست نباشد تهور و عمل و تلاش و کوشش به هدر می رود و بی معنی می شود.یک اشتباه استراتژی بسیاری نیروها را در یک لحظه تباه می کند.

نقشهٔ درست هم نیازمند به یک انضباط آهنین است،انضباط سربازان در برابر فرمان فرماندهان.این انضباط که قرآن از آن سخن می گوید تنها ویژهٔ زمان جنگ نیست،در زمان صلح هم لازم و ضروری است.

این امر مطیع خواست و میل این و آن نیست بلکه تنها مطیع نقشهٔ فرماندهی است.آنچه به مردم مربوط می شود این است که همواره آماده نبرد باشند تا چون آنان را فراخوانند واپس نمانند.

بعضی مردم اند که در زمان لزوم صلح خواستار جنگ اند ولی چون زمان جنگ فرا رسد و آنان را به جنگ فرا می خوانند از بیم مرگ،تن زنند و از فرماندهی می خواهند که فعلا جنگ را به عقب اندازد،پندارند که این امور مطیع ارادهٔ آنهاست.واقع این است که مسئلهٔ اینان یک مسئلهٔ روانی است که در دلبستگی آنان به دنیا و زیب و زینت آن ریشه دارد.

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكاٰةَ -آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد که اکنون از جنگ باز ایستید و نماز بخوانید و زکات بدهید.» از جنگ بازایستید،زیرا هنوز زمان جنگ فرا نرسیده،بلکه اکنون موعد نماز است که رمز خودسازی است و زمان دادن زکات است که رمز بنای اجتماعی است.

« فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّٰاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ /۲ خَشْيَةً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ -که چون جنگیدن بر آنان مقرر شد گروهی چنان از مردم ترسیدند که باید از خدا می ترسیدند،حتی ترسی بیشتر از ترس از خدا و گفتند ای پروردگار ما،چرا جنگ را بر ما واجب کرده ای و ما را مهلت نمی دهی تا به مرگ خود-که نزدیک

است-بمیریم.» اینان می خواهند که جهاد به تأخیر افتد،حتی یک زمان اندک.زیرا دلهایشان لبریز از وحشت شده است.

« قُلْ مَتٰاعُ الدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً -بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزگاران است و به شما حتی به قدر رشته ای که در میان هستهٔ خرماست ستم نمی شود.»

چگونه از ترس رهایی یابیم؟

[۷۸]

رهایی از ترس مرگ میسر نشود مگر زمانی که تسلیم آن شویم و ایمان بیاوریم که مرگ ما روزی فرا خواهد رسید،در هر جا که باشیم.و به حقیقت ایمان روی بیاوریم که مرگ مرگ است و فرقی نمی کند چه در عرصهٔ پیکار باشد و یا در بستر بیماری.

« أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ -هر جا که باشید و لو در حصارهای سخت استوار مرگ شما را درمی یابد.» حصارهای سخت استوار:همان بناهای مرتفعی است که بر ارتقاء تمدن دلالت دارند.آدمی،می خواهد از زمین فرا رود،شاید از عوامل فنا برهد.قرآن می گوید:حتی زمانی هم که به آن حصارهای بلند فرا رفته باشید باز هم مرگ به سراغتان خواهد آمد و به حیاتتان پایان خواهد داد.ترس از مرگ آدمی را از اقدام در تحمل مسئولیتهای زندگی بازمی دارد ولی عامل دیگر هم وجود دارد و آن شانه خالی کردن از بار مسئولیت خود و انداختن آن بر دوش دیگران است.

« وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ -و اگر خیری به آنها رسد می گویند که از جانب خدا بود.» به بیانی ادا می کنند که گویی خود را در آن مسئولیتی نبوده است.

« وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ -و اگر شری به آنها رسد می گویند از جانب تو بود.»

ص: ۱۱۶

اینـان خود از زیر بار مسـئولیت شانه خالی می کننـد و در مقابل،رهبری را بـدنام می سازنـد و در کفایت و لیاقت او مردم را به شک می اندازند.این است صفت این گروه ضعیف الاراده.

۲/ « قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً بگو:همه از جانب خداست.چه بر سر این قوم آمده است که هیچ سخنی را نمی فهمند.» آری،عقدهٔ خوف از مرگ و فرار از مسئولیت نمی گذارد فهم سخن کنند و به حقایق آشنا شوند.

ترس،بزرگـترین حجـاب میـان انسـان و حقـایق است.بســیاری از مردم اصــلا گـوش خـود بر هر تـوجیه و تـوجیه گری برمی بندند.مبادا چیزی بفهمند و مسـئولیتی بر عهدهٔ آنان آید.بسـیاری دیگر مردان خدا را از پیامبران و صدیقان تکذیب می کنند تا از مسئولیت اطاعت آنها برهند.

از حسنات تا سیئات

[۷۹]

سرچشـمهٔ حسـنات و سـیئات خـدای تعـالی است که حکیم و علیم است.بنـا بر این هر نیـک و بـد که به مردم رسـد جز بر وفق حکمت بالغهٔ خداوندی نیست و هدف آن نیز معین است و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

این انـدیشه که در آیه پیشـین مطرح شـده بیانگر این اصل است که جهان بر وفق عقل و خرد بنا شده و بر طبق یک تدبیر متین اداره می شود و متوجه به هدفی حکیمانه است.

سؤالی باقی می ماند که چرا برخی به بعضـی مصایب،گرفتار می آیند و بعضـی از خوبیها و خوشـیها متمتع می شوند؟چرا ما را زمانی بدیها و گرفتاریها و شوربختیها می رسد و گاهی خوشیها و راحتیها؟ قرآن در این آیه به این سؤال پاسخ می دهد:

اما حسنات،خدای تعالی چون مردم را بیافرید می خواست به آنان رحمت

آورد نه عذابشان کند،از این رو همهٔ وسایل راحت و سعادت و رفاه را برای ایشان به فراوانی مهیا ساخت.خداوند در برابر این همه نعمتها از ما بهایی نمی طلبد پس همهٔ حسنات از جانب خداوند است و ما باید او را بر این همه نعمتها که به ما ارزانی داشته سپاس گوییم.اما سیئات هر چند از جانب خدا می آیند،از خدا نیست بلکه از خود آدمی است.انسان ۲/ خود برای خود عذاب می طلبد و آفرینش خدا را دگرگون می سازد و با سنن حیات و طبیعت اشیاء مخالفت می ورزد.در این صورت است که خداوند نیز برای او عذاب مقرر می دارد و این عذاب از سوی خداوند می آید.

«مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً -هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است.تو را به رسالت به سوی مردم فرستادیم و خدا به شهادت کافی است.» این اندیشه ما را وامی دارد که به زندگی با نظری مثبت بنگریم که زندگی همه خوشبختی و رفاه است و آدمی در طریق پیشرفت و تعالی.

در دو آیهٔ مذکور باید به کلمهٔ(من)یعنی«از»و(عند)یعنی«از نزد»توجه داشت تا تناسب میان آن دو مشخص گردد.بنا بر این معلوم می شود که شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و ترک اطاعت رسول و اعتقاد به اینکه این اطاعت موجب مصیبات می شود بهانه ای سخیف است.

[سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۳]

اشاره

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰی فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً (۸۰) وَ یَقُولُونَ طٰاعَةٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَیْرَ اَلَّذِی تَقُولُ وَ اَللّٰهُ یَکْتُبُ مٰا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً (۸۱) أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلاٰفاً کَثِیراً (۸۲) وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ اَلْأَمْنِ أَوِ اَلْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی اَلرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّیْطٰانَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۸۳)

۲/

اطاعت از رهبری، امتداد اطاعت خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نیاز امت به اطاعت اصولی و اساسی از هر نیاز دیگر او بزرگتر و مهمتر است.زیرا همکاری و بسیج و رویارویی با دشمن و سازندگی و آمادگی در جبهۀ داخلی و غیر آن همه نتیجۀ مستقیم اطاعت است.تقدم و پیشرفت ملتها با میزان مقاومت و اتحاد و تهور و وحدت مسیر و هدف او نسبت مستقیم دارد و همه اینها از اطاعت سرچشمه می گیرند.

در اینجا قرآن باز می گردد تا ما را به ضرورت اطاعت-در سیاق سخن از انضباط در جامعۀ مسلمان بخصوص به هنگام بحرانها-هشدار دهد.آنچه از این آیات برمی آید:

نخست:اطاعت از رسول اطاعت از خداوند است نه در میان آنها اختلافی است و نه تناقضی.زیرا رسول موکل امت نیست بلکه رهبر اوست.

سپس شکل واقعی اطاعت را معین کرده است و آن را در رفتار منافقان

ص: ۱۱۹

باز نموده و آن رفتاری است که باید مؤمنان از آن اجتناب کنند.این رفتار منافقانه در برابر رسول تظاهر به اطاعت است و در غیاب او دست زدن به توطئه به زیان او در مجالس /۲ شبانه.بر رهبری است که به اینان اهمیت ندهد بلکه از مقامات مهم دولت اسلامی بر کنارشان کند و بر خدا توکل نماید و روی به اهل صدق و صفا آورد.

اطاعت از خدا و اطاعت رسول خدا یکی است.زیرا رسول خدا تعالیم خداوند را بیان می کند و اگر اطاعت از رسول نباشد بنای توحید روی به ویرانی نهد این یکپارچگی در اصول اسلامی و این تکامل و وحدت در آن،دلیل بر این است که از سوی خداست،زیرا هر آیینی که نه از جانب خداوند باشد،میان ایدئولوژی و قانونگذاری آن و در مواد خود ایدئولوژی و قوانین آن تناقضاتی خواهی یافت.

قرآن به بیان صورت واقعی اطاعت بازمی گردد و هنگامی که فرد مسلمان با پدیده های اجتماعی چون جنگ و صلح رو به رو می شود مأمور به اطاعت است.از این قرار که در این موارد نباید سخنی گفت مگر پس از آگاه شدن از عقیدهٔ رهبری شرعی که در رسول خدا(ص)متمثل است و در علمایی که احکام خدا را از قرآن استنباط می کنند.

سپس به بیان صعوبت آن می پردازد که این کار جز با توکل به خداوند برنیاید زیرا اگر فضل و رحمت خداوند نباشد مردم- جز اندکی از آنان- دستخوش اغوای شیطان گردند.

شرح آیات:

اشاره

امتداد اطاعت

[۸۰]

رسول اللّه(ص)و خلفای او یعنی امامان و علما بتانی نیستند که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرند،بلکه بندگان خدایند و اطاعت آنان واجب است زیرا امتداد اطاعت خداوند است.این اطاعت همان اجرای مراسم و اوامر شرعی است.

هر کس از رسول خدا(ص)اطاعت نکند بدین بهانه که او تنها به خدا

ایمان دارد،چنین ایمانی به حالش سود نکند و بر پیامبر واجب نیست که اطاعت خویش را به او به اسلوب دیگری فریضه گرداند:

« مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً -هر که از پیامبر اطاعت کند،از خدا اطاعت کرده است و آنان که سرباز زنند،پس تو را به نگهبانی آنها نفرستاده ایم.» /۲

دورویی مکن

[۸۱]

زیرا اطاعت از پیامبر به انگیزهٔ مادی نیست،یعنی نفاق و دورویی ورزیدن با پیامبر و تظاهر به فرمانبرداری او حرام است همچنین توطئه کردن بر ضد او.

« وَ یَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ -می گویند:فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون روند.» یعنی تو را ترک گفتند و از خانهٔ تو بیرون آمدند، « بَیَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ -شب هنگام خلاف آنچه تو می گویی اندیشه ای در دل می پرورانند.» یعنی در دل خلاف با تو را نهان می دارند و توطئه می کنند.

« وَ اللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ -و خدا آنچه را در شب در خاطر گرفته اند می نویسد.» تا در روز جزا آنان را به محاسبه کشد و تا زمانی که خدا خود گناه آنان را ثبت می کند مسئولیت آنان بر عهدهٔ تو نیست.

« فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً -پس از ایشان اعراض کن و بر خدای توکل کن که او کارسازی را کافی است.» رهبری رسول اللّه،رهبری روحی است که کسانی که گرد او را گرفته اند هر یک بسته به شخصیت خویش از آن پیروی می کنند.چنین دستگاه رهبری را جایز نیست که مجمع منافقان باشد،که چون کار به سختی کشد یا از گرد آن

پراکنده شوند یا آهنگ تغییر مسیر آن در دل بپرورانند.

رهبری،سمبل امت

[۸۲]

رهبری سیاسی خلاصهٔ نظام سیاسی است و نظام سیاسی به نوبهٔ خود تجربهٔ فرهنگ و تمدن امت و نمونهٔ سلامت دید و صحت قانونگذاریهای اوست.

چون ترکیب واقعی رهبری،با شعارهای سیاسی یا با افکار /۲ و فرهنگ امت تناقض پیدا کند،دلیل تناقض در قانونگذاری یا دلیل انحرافات در ارزشها و فرهنگی است که امت مدعی التزام آنهاست.

مثلاـ اگر امت مدعی دفاع از آزادی باشد و رهبری سیاسی اعمالش بر اساس دیکتاتوری یا چیزی شبیه دیکتاتوری،در این صورت آزادی را چه معنی تواند بود.

یا مثلا اگر نظام ادعا کند که خود را به تقوی ملتزم می دارد و در رأس حاکمیت مردی فاسق و فاجر قرار داشته باشد،یا ادعا کند که ارزش دادن به علم سبب تعالی فرهنگ امت می شود،آن گاه حکّام مجموعه ای از جاهلان باشند این ادعا بیهوده است،آیا ممکن است که امت برای علم ارزش قایل شود بدون آنکه رهبران به حیله و دانش آراسته باشند؟ بدین گونه ترکیب رهبری سیاسی نمونهٔ زنده ای است از حقیقت امت و نوع تمدن آن و طبیعت ارزشهای حقیقی آن.

امت اسلامی از آن گونه رهبری متابعت می کند که نمایندهٔ روح اسلام یعنی پیامبر و خلفای او،پیشوایان تقوی و یقین باشد.پیروی از اینان برای حصول مصالح زودگذر نیست،بلکه به خاطر خدا و تحقق ارزشها و قوانین اوست و این سالم ترین راهنما بر طبیعت حقهٔ اسلام است و دور از هر تناقضی.

« أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً -آیا در قرآن نمی اندیشند؟هر گاه از سوی دیگری جز خداوند می بود در آن اختلاف بسیار می یافتند.» تناقضات ادیان و اصول و مبادی آنها و انسجام اسلام،فقط در حوزهٔ رهبری

یا رژیم سیاسی امت آشکار نمی شود،بلکه در دیگر تشریعات نیز چنین است.مثلاـ در اقتصاد نیز همان ارزشهایی را که در سیاست وجود دارد چون عدالت و حریت و استقلال می بینی.همچنین است در /۲ اخلاق و تربیت و اجتماع.در عبادات ارزشهای واحدی می یابی که نه در آنها اختلاف است و نه تناقض و این خود دلیل است که از سوی خداوندی دانا و آگاه وحی شده اند.آن سان که محال می نماید که مانند قرآن کتابی یافته شود که همه دستورهای زندگی را-در همهٔ ابعادش-در برداشته باشد،آن گاه از چنین انسجام و دقت و آهنگی برخوردار باشد.

منزه است خداوندی که چنین کتابی از مصدر وحی او صادر شده است.

رهبری مرجع امت

[۸۳]

از نشانه های صدق رسالت و اینکه کتاب آن-قرآن-حق است و در آن تردیدی نیست،رهبری امت است که نمایندهٔ کتاب آن امت باشد بر افراد امت واجب است از دستگاه رهبری اطاعت کنند،اطاعتی کامل و شامل.خواه در امر صلح و خواه در جنگ.مثلا اگر یکی از آنها به خبری دست یابد باید خود را به دستگاه رهبری برساند و بیش از انتشار آن خبر،رهبری را از آن آگاه سازد تا اقدامات لازم را به عمل آورد.این خبر ممکن است یک شایعهٔ کاذب باشد یا در ورای آن حقیقتی نهفته باشد.بر دستگاه رهبری واجب است پیش از افشاء و انتشار آن دست به اقدام مناسب زند.و از این قبیل.

« وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ -چون خبری چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد آن را در همه جا فاش می کنند.» اینان که چنین می کنند اهل تقوی و یقین نیستند و گرنه چسان خبر را پیش از بررسی حقیقت آن افشاء می کنند.این خبر گاه ممکن است به امور مهم مربوط باشد که قرآن از آن به«امر»تعبیر می کند.

« وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ -و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع

ص:۱۲۳

می کردند،حقیقت امر را از آنان درمی یافتند.» «استنباط»عبارت است از استخراج حکم شریعت از خلال نصوص صحیح.

در میان مردم کسانی یافت می شوند که به خوبی قادرند مسائل جزئی را به ارزشهای کلی و قوانینی پیوند دهند که نصوص و متون بر آن دلالت دارند.چنین کسی می تواند پیامدهای یک خبر و حکم شرعی آن را دریابد.

۲/ « وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً -اگر فضل و رحمت خدا نبود،جز اندکی،همگان از شیطان پیروی می کردید.» خداوند برای شما راه پیروی از حق را نشان داده است بدین معنی که چون از آسمان کتاب نازل کرده و آن را به پیامبرش و اولو الامر بعد از او که می توانند احکام دین را از کتاب استنباط کنند،تعلیم کرد بر شما واجب است که به آنها رجوع کنید تا از حق متابعت کرده باشید،نه از شیطان.

[سوره النساء (۴): آيات ۸۴ تا ۹۱]

اشاره

فَقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ لاٰ تُكَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اَللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً (۸۴) مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً (۸۵) وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ حَدِيثاً (۸۷) فَمٰا لَكُمْ فِي اَلْمُنٰافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰاءَ حَتّٰى يُهٰاجِرُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۸۹) إِلاَّ اَلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (۹۰) سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمٰا رُدُّوا إِلَى اَلْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهٰا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولٰئِكُمْ جَعَلْنٰا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً مُبِيناً (۹۱)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۸۵[یشفع]

:اصل شفاعت از«شفع»است که ضد«وتر» می باشد.

[کفل]

:بهره.

[مقیتا]

:نیرومند.

۸۶[بتحیّه]

:سلام و درود.

۸۸[ارکسهم]

:ارکاس به معنای ردّ است.

ص :۱۲۵

نقش پیامبر و موضع امت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نقش رسول در میان امت نقش رهبر مطاع است و ناصح امین و انگیزانندهٔ به خیر و هدایت نه نقش کسی که باید همهٔ خطاهای امت و گناهان او را بر عهده گیرد.شکی نیست که نقش تحریر نقش مهمی است،و بسا کسی را که چنین نقشی به عهده داشته باشد پاداش نیکوکاران ارزانی خواهد داشت.وظیفهٔ ما در برابر پیامبر این است که درود و تحیت او را به درود و تحیتی بهتر پاسخ دهیم.و این سنت خداست در میان مردم که باید درودها و تحیتها را به وجهی بهتر پاسخ دهند.

مسئولیتهای ما از آنجا ناشی می شود که همگان باید روزی برای پس دادن حساب در برابر پروردگارمان بایستیم و در آن روز هیچ تردیدی نیست.بر ماست که همواره آن روز را در برابر خود احساس کنیم تا بتوانیم مسئولیتهای خود را در برابر خدای سبحان کاملا ـ احساس نماییم.سخن را به پیرامون این مطلب کشیدیم،زیرا سخن ما از امنیت در جامعهٔ اسلامی بود و نیز در پیرامون کسانی که این زلال را گل آلوده می کنند.

بر ماست که از رهنمودهای خداوندی و سنت رسول او برای مقابله و اعلام موضع در برابر اینان متابعت کنیم و تسلیم هوی نشویم.از این رو باید مواضع ما با مواضع اهل نفاق که سلامت امت را تهدید می کنند فرق داشته باشد،حتی با آنان دشمنی ورزیم زیرا آنها شما را کافر می خواهند تا همانند خودشان شوید و در حوزه های ایمان و تمدن بر آنان سبقت نگیرید. ۲/ این موضعگیری اهل نفاق ایجاب

ص :۱۲۶

می کند که وجودشان را از بن براندازید،مگر گروه هایی از ایشان را که عبارتند:

اولا:کسانی که با شما از راه پیمان ارتباط دارند.

دوم:ضعفای آنان که از نبرد شما می ترسند که میان شما و قومشان می خواهند موضع بی طرفی اتخاذ کنند ولی صلح و صفای با شما را ترجیح می دهند.

البته در این میان گروهی هستند که موضع بیطرفی منفی را اتخاذ می کنند، اینان باز هم برای برافروختن آتش فتنه تلاش می کنند ولی می خواهند آن آتش را چنان برافروزند که خود از آن در امان باشند.این گروه را نیز باید در زمرهٔ منافقان آورد و در نتیجه جنگ با ایشان امری ضروری است.

شرح آیات:

اشاره

نقش اجرایی رسول

[۸۴]

پیامبر تنها مبلّغ رسالتهای خود نیست،بلکه علاوه بر آن خود،قوّهٔ اجرایی رسالت نیز هست.خواه دیگران نیز در این کار یاری اش کنند یا نه و این ویژگی سبب می شود که مردم به ادیان آسمانی بیشتر اعتماد و اطمینان کنند و زودتر به ندای آن پاسخ دهند.زیرا آنان در برابر خود فقط مبلّغی که ندای او را می شنوند نمی بینند،بلکه مرد عمل را نیز مشاهده می کنند.

مثلا-قیام پیامبر در مکه برای آزاد کردن بردگان یا بطور مستقیم یا از راه دادن بهای آنان به برده داران و خریدن آزادی ایشان،در جامعه جاهلی انعکاسی بزرگ داشت.این سبب به وجود آمدن طبقه ای اجتماعی شد که اصل و اساس آن را آزادشدگان از بردگی تشکیل می داده این طبقه در زندگی اجتماعی مسلمانان اثر گذاشت.

اعلان جنگ رسول اللّه بر ضد کفار خود یک واقعیت بود که ۲/ در عملی ساختن دعوت اثری شگرف داشت.از این رو خداوند پیامبرش را چنین فرمان می دهد:

«فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ -پس در راه خدا نبرد کن.»

و نقش رسالت برانگیختن مردم و به کار گرفتن همه نیروی آنها است و کشاندن آنان است به راه راست.رسول خود در این مضمار به منزلهٔ چوپان است، رسالت خداوندی را به آنان ابلاغ می کند،سپس آنان را به اجرای این رسالت دلیر می گرداند.

« لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ -تو جز بر نفس خویش مکلف نیستی.» این اندیشه بنیان این باور ما را ویران می سازد که می پنداریم وجود پیامبر در میان ما و محبت ما به او و پیوستگی و انتساب ما به او و وجود کتاب اللّٰه در میانمان ما را بسنده است و همین ما را به درجات متعالی ترقی و تمدن خواهد رسانید و دیگر نیازی به عمل نیست.در اینجاست که رسول را به عمل و تحریض مؤمنان فرمان می دهد:

« وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ -و مؤمنان را به جنگ برانگیز.» و این به این معنی نیست که خداوند از تقویت مؤمنان به دور است بلکه یاری او بعد از آن می آید که آنان خود قدم در راه عمل نهند.

« عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً -شاید خدا آسیب کافران را از شما بازدارد و خشم خدا و عذاب خدا از هر خشم و عذاب دیگر سخت تر است.» خداست که می تواند خشم و کین کافران را از شما بازدارد و میان شما و قدرت و صولت آنان مانعی پدید آورد،بدین گونه که دلهایشان را از رعب و هراس شما بیاکند ولی نه آنکه حتما چنین کند.«شاید»چنین کند و این در صورتی است که در شما صلاحیت بیابد و لیاقت.خداوند چون بخواهد دوستان خود را یاری کند بس تواناست و قدرت و قوت او برتر از کفار است و اوست که می تواند دشمنان را به هزیمت فرستد.

۲/

عمل کن تا از شفاعت برخوردار شوی

[۸۵]

انگیزش رسول،همان شفاعت اوست در نزد خدا.به همان اندازه که

ص: ۱۲۸

مردم به ندای رسول پاسخ می دهند و در طریق رسول که به خدا می پیوندد گام برمی دارند،و به همان قدر که به ریسمان خدا چنگ می زنند،پیامبر در نزد خدا از آنان شفاعت می کند.

اما پیامبر،او اجر و پاداش خود از خدا خواهد گرفت و هر شخصی نیز هر گاه شفاعتی نیکو کند اجر آن را بازخواهد یافت.شفاعت مردم دیگر از این قبیل است که دیگران را به عمل صالح وادارد و بدین گونه شفیع او به درگاه خدا شود.اما اگر دیگران را به کارهای زشت وادارد و بدان تحریض کند،جزای او به قدر جزای عمل کسانی است که به کارهای زشت می پردازند،بدون کم و کاست.

« مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا -هر کس در کار نیکی میانجی شود او را از آن نصیب است و هر کس در کار بدی میانجی شود او را از آن بهره ای است.» خداوند دقیقا مقدار عمل این یک یا آن یک را حساب می کند.

« وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً -و خدا نگهبان هر چیزی است.» گاه من سخنی می گویم و مردم را در آن به عمل خیر تحریض می کنم،این سخن من از جایی به جایی می رود و از گوشی به گوشی می رسد،تا آنجا که میلیونها نفر آن را می شنوند و به آن عمل می کنند.خداوند برای من نصیبی معین از عمل اینان قرار می دهد،بدون اینکه من بدانم یا بتوانم مقدار ثوابی را که خداوند برای من نوشته است به حساب آورم.

نیکوکار باش

[۸۶]

چون سخنی پسندیده از کسی شنیدیم باید به سخنی پسندیده پاسخش گوییم. ۲/ زیرا خداوند می خواهد که با مردم به زبان خوش سخن گوییم و پاسخهای ما نیکوتر از سخن آنان باشد یا دست کم مناسب او حساب سخن خوش و ناخوش ما را خواهد داشت.

« وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ

كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً

-چون شما را به تحیتی نواختند به تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گویید،هر آینه خدا حسابگر هر چیزی است.» سلام مستحبّ است و جواب آن واجب.پاسخ تحیت تنها منحصر به سلام نیست در نامه هم،چنین است.کسی که تو را به فرستادن نامه ای گرامی می دارد بر تو است که پاسخش دهی،پاسخی نیکوتر.و هر کس در حق تو خدمتی کرد باید خدمت او به نحوی شایسته تر یا همانند آن جبران کنی.

[۸۷]

بر ماست که از تجاوز به حقوق مردم حذر کنیم و این بزرگترین حقی است که به گردن ماست حتی از حق پاسخ سلام بزرگتر.زیرا ما همگی در روز قیامت-روزی که در آن تردیدی نیست-به پیشگاه عدل الهی خواهیم ایستاد.

خدا نیز وعدهٔ خود خلاف نکند که هیچ کس از خدا راستگوی تر نخواهد بود.

« اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً -اللّه خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست.به تحقیق همهٔ شما را در روز قیامت-که هیچ شکی در آن نیست-گرد می آورد و چه کسی از خدا به گفتار راستگوتر است.» قرآن در این آیه إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ گفت:یعنی شما را گرد می آورد و به سوی آن روز می راند.تا ما از آن روز مهیب که همهٔ ما را در آن روز به محکمهٔ عدل الهی می رانند تصوری روشنتر داشته باشیم.محکمه ای که نیکوکاران و بدکاران را در آن روز در برابر اعمالشان پاداش می دهند.

ضرورت التزام در برابر مسئولیت

[۸۸]

قرآن بار دیگر به ضرورت التزام در برابر مسئولیت بازگردید.باید نسبت به منافقین چه موضع اجتماعی اتخاذ کرد؟ما را ملزم می دارد که در این باره اختلاف به یک سو نهیم و موضع واحدی برگزینیم که مبتنی بر اصولی که پذیرفته ایم باشد.این موضع،عبارت است از قتال با منافقان آن هم با حزم و احتیاط /۲ و همکاری نکردن با آنهاست به هر شکلی از اشکال.زیرا اهل نفاق در درگاه خداوند

لعنت شدگان و راندگانند و به سبب اعمالشان در لجنزار کفر غرقه شده اند.

«فَما لَكُمْ فِی الْمُنافِقِینَ فِئَتَیْنِ -چیست شما را که دربارۀ منافقان دو گروه شده اید.» یعنی چرا دو موضع انتخاب کرده اید؟ « وَ اللّهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا -و حال آنکه خدا آنان را به سبب کردارشان مردود ساخته است.» یعنی اعمالی که سابقا از آنها سرزده ایشان را به وادی ضلالت افکنده است.

از سفاهت است اگر تصور شود که نزدیکی با اهل نفاق سبب هدایتشان می شود.زیرا از آن زمان که از پیامبر فاصله گرفتند خداوند آنان را گمراه ساخت بنا بر این راهی برای اصلاحشان موجود نیست.

« أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً -آیا می خواهید کسی را که خدا گمراه کرده است،هدایت کنید؟تو راهی پیش پای کسی که خداوند گمراه کرده است نتوانی نهاد.»

هجرت جدایی و پیوند

[۸۹]

کار اینان به اینجا پایان نمی یابد.اینان می خواهند شما را گمراه کنند و به جبهۀ نفاق کشند تا همه مانند آنان گردید.

« وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیاءَ حَتّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ -دوست دارند هم چنان که خود به راه کفر می روند،شما نیز کافر شوید،تا برابر گردید.پس با هیچ یک از آنان دوستی مکنید،تا آن گاه که در راه خدا مهاجرت کنند.» مهاجرت در راه خدا راه جدایی از جامعۀ نفاق و پیوستن به جامعه نبوت و حل شدن در آن است.ولی اگر مهاجرت نکردند در هر جا که ممکن است به آنان ملحق شوید تا به حیاتشان پایان دهید.زیرا آنان بزودی و ناگهان بر سر شما خواهند

تاخت و بر شماست که به هیچ صورت با آنان همکاری و همدستی نکنید.

۲/ « فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً -و اگر سرباز زدند در هر جا که آنها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاری برمگزینید.»

صلح با چه کسی؟

[۹۰]

در اینجا برخی از دسته های اهل نفاق هستند که مشمول این حکم نمی شوند.نخست کسانی هستند که شما را با آنان پیمان است.پس اگر منافق از طایفه ای بود که با شما معاهده بسته اند به احترام آن معاهده نباید کشته شود.دستهٔ دیگر آنان که به سبب ضعف و ترس قصد تجاوز به شما را ندارند،بر اینان نیز نباید دست تجاوز گشود.

« إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ -مگر کسانی که به قومی که میان شما و ایشان پیمانی است می پیوندند،یا خود نزد شما می آیند در حالی که از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود دلهایشان تنگ شده،اگر خدا می خواست بر شما پیروزشان می ساخت و با شما به جنگ برمی خاستند.» ولی خداوند در دلهایشان بیم افکند.می خواستند شما را بترسانند و از قتال بازدارند.

در آیه حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ آمده تعبیری است نیکو و عمیق،زیرا شدت ترس سبب تندی زدن قلب می شود و دلهایشان تنگ شده گویی دلهایشان محصور گشته است.و این گروه تا زمانی که خود را از جنگ برکنار می دارند،آنان را به حال خود رها کنید.

« فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً -پس هر گاه کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما

پیشنهاد صلح کردند،خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است.»

جزای خدعه گران

[۹۱]

فرض بر این است که پیشنهاد صلح این گروه خدعه ای بیش نباشد.

اگر چنین باشد تعقیب آنان و مجاب کردنشان در برابر قانون واجب است.

۲/ « سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا -گروه دیگر را خواهی یافت که می خواهند از شما و قوم خود در امان باشند.اینان هر گاه به کفر دعوت شوند،بدان بازگردند.» این گروه با آن گروه پیشین در ترس شریکند.جز اینکه در دل کینه دارند و منتظر فرصت اند،در حالی که آن گروه دیگر به سبب ضعفشان راه تسلیم در پیش گرفته اند.

« فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ -پس اگر خود را به کناری نکشند و از اعمال خویش بازنایستند،آنان را هر جا که یافتید،بگیرید و بکشید.» یعنی اگر این گروه مانند گروه پیشین به خصومت خویش پایان ندادند و دست از توطئه چینی بر ضد امت برنداشتند از قتال با آنان چاره ای نیست.

« وَ أُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً مُبِيناً -که شما را بر آنان تسلط آشکار داده ایم.» این تسلّط آشکار به دو گونه است یا استدلال و برهان کوبنده یا قوهٔ قهریه.

زیرا این منافقان توطئه گرانی بر ضد سلامت امت اسلامی هستند و آن را بازیچهٔ اهواء خود ساخته اند.

این آیات برای ما حکم گروه های مختلفی را که امنیت دولت اسلامی را به خطر می اندازند بیان می دارند،یعنی گروه هایی را که در اخلال امنیت بلاد اسلامی سهیم اند.بنا بر این با گروه هایی که ضد رژیم حاکمهٔ طاغوتی فعالیت می کنند،تطبیق نمی کنند.زیرا فعالیت آنها از سرچشمهٔ نبوت مایه نگرفته است،

آن سان که نظام اسلامی که بر اساس حق و عدل و حریت قایم است،مایه گرفته است.

[سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۴]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ یَصَّدَّقُوا فَإِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلیٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ تَوْبَةً مِنَ اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۹۲) وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً (۹۳) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقیٰ إِلَیْکُمُ اَلسَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا فَعِنْدَ اَللّٰهِ مَغٰانِمُ کَثِیرَةٌ کَذٰلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۹۴)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۹۲[فتحریر]

:التحریر بر وزن تفعیل از حرّیت گرفته شده به

ص: ۱۳۴

معنای بیرون آوردن بنده و برده از بردگی به آزادی.

[دیه]

:دادن خونبها.

۹۴[عرض]

:به هر یک از کالاهای دنیا عرض گفته می شود و نیز به هر چه ماندگار نباشد عرض گویند.

۲/

امنیت فردی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن از امنیت اجتماعی در جامعهٔ اسلامی اینک آیات از امنیت فردی در درون جامعه سخن گویند و از جریمهٔ تجاوز به جان کسی خواه به غیر عمد یا عمد و پرداخت خونبها و ادای کفاره به گرفتن روزه،برای کسی که مرتکب قتل غیر عمد شود.اما کسی که مرتکب قتل عمد شود جزای او جهنم است و جاودانه در آن خواهد بود.

مسئلهٔ خون را بی اهمیت شمردن جایز نیست،حتی در عملیات نظامی باید بیش از حمله یقین کرد که طرف مقابل دشمن است و مسلح است.بنا بر این حمله به مردمی که از سوی آنها خطری احساس نمی شود،تنها به هدف به چنگ آوردن غنایم مادی،جایز نیست،و این عادت مردم عصر سیاه جاهلی است.

جان انسان در قانون اسلامی محترم است و تلف کردن آن به هیچ وجه جایز نیست زیرا جامعهٔ اسلامی باید در سایه امنیت زندگی کند تا هر یک از افراد جامعه در اطمینان کامل به سازندگی و عمران مشغول باشد.

شرح آیات:

اشاره

قتل غیر عمد:جواز و کفاره

[۹۲]

هیچ مؤمنی حق ندارد که به جان مؤمن دیگر تجاوز ورزد مگر آنکه در راه خطا بود.مثلا پرنده ای هدف قرار داده ولی تیرش به یک مؤمن(مسلمان) می خورد و او را می کشد.

اینها تنها صورتی است که مؤمنی ممکن است مؤمن دیگر را بکشد.اما دیگر مواردی که انسان جاهلی به خود حق می داد که کسی را بکشد مردود است.

حتی در قتل خطا یا غیر عمد نیز،اسلام برای قاتل مجازاتهایی معین کرده،هر چند به نظر می رسد که در عمل خطا و اشتباه تکلیف ساقط باشد و گناه آن نوشته نشود.

هم چنان که در حدیث شریف نبوی آمده است.این مجازات برای این است که مسلمان در هر کار که می کند جوانب امر را بنگرد تا به کسی از مؤمنان آسیب نرساند.مثلا در منطقه ای که ازدحام و رفت و آمد است به شکار پرنده نپردازد تا تیرش به خطا مؤمنی را به قتل نرساند.یا مثلا با عجله و بدون بررسی کامل دارویی را تجویز نکند که جان مؤمنی را بگیرد.آری کفارهٔ مقرر بر قتل خطا سبب می شود که مردم بیش از بیش احتیاط کنند و از اعمالی که موجب ریختن خون کسی می شود ولی اشتباها بپرهیزند.

این سؤال باقی می ماند که کفارهٔ قتل خطا چیست؟ قرآن پاسخ می دهد که بر دو نوع است:

نخست:آزاد کردن بندهٔ مؤمن فقط.و این به هنگامی است که خانوادهٔ مقتول کافر باشند.زیرا مسلمان خونبهای خون کافر را نمی دهد مگر در یک مورد و آن هم وقتی است که کافر را با مسلمانان پیمان بوده باشد.در این مورد برای رعایت پیمان پرداخت دیه واجب است.

دوم:آزاد کردن بنده و دادن دیه به خانوادهٔ مقتول و این به هنگامی است که مسلمان باشند یا با مسلمانان پیمان داشته باشند.

ص:۱۳۶

۲/ اگر قاتل نتواند بنده آزاد کند،اعم از اینکه فقیر باشد یا بنده پیدا نشود –چنان که در عصر ما چنین است–کفاره از آزاد کردن بنده به گرفتن روزه تبدیل می شود.

« وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ يَصَّدَّقُوا –هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد،باید که بنده ای مؤمن را آزاد کند و خونبهایش را به خانواده اش تسلیم کند مگر آنکه خونبها را ببخشند.» یعنی خانوادهٔ مقتول برای تقرب بخدا و تصدیق این وعدهٔ خداوند که به کسانی که از گناه مردم عفو کنند ثواب ارزانی می دارد،از گرفتن خونبها صرفنظر کند.

« فَإِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ –و اگر مقتول مؤمن و از قومی است که دشمن شماست.» یعنی مقتول مؤمن باشد ولی قوم او با شما مسلمانان در جنگ باشند،در این حال دیه ساقط می شود و تنها کفاره باقی می ماند، « فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ –فقط بندهٔ مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته اند خونبها به خانواده اش پرداخت شود و بندهٔ مؤمنی را آزاد کند.» زیرا در شریعت اسلامی عهد و پیمان محترم است حتی اگر طرف معاهده کافر باشد.

« فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً –و هر کس که بندهٔ مؤمنی نیابد،برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد و خدا دانا و حکیم است.» ملاحظه می شود که چسان عادلانه وضع قوانین شده.مثلا کسی که مرتکب

قتل نفسی-غیر عمد-شده بر او واجب است که انسانی را از بردگی برهاند.زیرا آزادی از بردگی همهٔ نیروهای مرد مؤمن را که تا آن زمان در قید رقیت بود آزاد می کند و او را به جای آن مقتول به زندگی اجتماعی بازمی گرداند.زیرا جامعه با قتل یکی از افرادش بخشی از نیروی فعال خود را از دست داده است.

اما روزه،در درجهٔ دوم است،و برای آن است تا آن قاتل را تربیت کند تا از آن پس در اعمال خویش جوانب کار را بهتر و بیشتر بنگرد تا بار دیگر راه خطا نپیماید و مؤمن دیگر را با اشتباهی که مرتکب می شود نکشد.

۲/ در این روزها به سبب بی باکی در رانندگی و عدم توجه به قوانین راهنمایی قتل غیر عمد بسیار اتفاق می افتد.اگر قوانین اسلامی چون دیه و کفاره در حق کسانی که مرتکب چنین قتلهایی می شوند اجرا گردد مردم به تعالیم رانندگی توجه بیشتر مبذول خواهند داشت و اینگونه حوادث کمتر خواهد شد.

همچنین پزشکانی هستند که مردم را به خطا،یعنی به سبب اشتباهاتی که مرتکب می شوند می کشند.اگر قانون دیه و کفاره رعایت گردد آنان نیز به تعالیم پزشکی توجه بیشتر خواهند نمود و بیش از پیش در فکر نجات جان بیماران هستند.

کیفر قتل عمد

[۹۳]

تجاوز به جان یک انسان از روی عمد کیفرش جاودانه در آتش ماندن است.زیرا قتل سبب پایان دادن حیات مقتول در این دنیاست پس جزای آن پایان دادن فرصتهای زندگی اخروی است.

«وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا -و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد،کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود.» اما جزای دنیوی اش این است که هرگز رستگار نخواهد شد و از رحمت واسعهٔ خداوندی دور خواهد گردید.

«وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً -و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد.»

قتل،قتل است اگر چه شیوه های مختلف دارد:کسی است که خود به دست خود مردم را می کشد،و کسی است که مردم را به کشتن محکوم می کند و کسی است که با افکار ویرانگر خود در قتل مردم شرکت می جوید.همهٔ اینها به جهنم می روند و در آنجا تا ابد عذاب می کشند.

جامعه ای که آدمکشـی در آن به صورت یک سـنت درآمده،جامعه ای است شقی و دور از رحمت خداوند و دور از زندگی آرام و گوارا و دور از ارزشهای والا،و نزدیک به ورطهٔ هاویه و درک اسفل.

زبان زور،زبانی است که برخی از مردم با آن تفاهم برقرار می کننـد و این نفرت انگیزترین زبانی است که درندگان بیشه ها با آن سخن می گویند و هرگز صلاحی به بار نیاورد و سوگمندانه /۲ جامعهٔ اسلامی این زبان نفرت انگیز را آموخته است.

قوانین حفظ خون مردم

[۹۴]

خون انسـان در قانونگـذاری اسـلامی در درون حصـاری اسـتوار از قوانین حفـظ می شود تـا کسـی را یـارای ریختن آن بناحق نباشـد.یکی از مواقع ضـرورت تحقیق،تحقیق در حـال کسـانی است که در صف کـارزار جـای گرفته انـد که آیا اینان آهنگ جنگ دارنـد یا قصد صـلح و پیش از آنکه یقین حاصل شود که آنان را قصد حمله است یا می خواهند در برابر حمله مقاومت کنند جایز نیست تیراندازی از سوی لشگر اسلام آغاز شود.

امت اسـلامی اگر از دسـتگاههای مخابرات جنگی اسـتفاده می کند تنها برای آن نیست که جای دشمن را بداند بلکه برای این منظور هم هست که بداند آیا جز جنگ راه دیگری هم در پیش هست؟یا برای مبارزه می توان طرق دیگر را هم انتخاب نمود.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ -ای کسانی که ایمان آورده اید چون برای جهاد رهسپر شوید.»

یعنی برای تحقق اهداف اسلام که همان آزادی ملتها و اقامهٔ عدل است قدم در راه نهادید.

« فَتَبَيَّنُوا -نیک تفحص کنید.» تا دقیقا دشمنان خود را بشناسید آن گاه با آنان پنجه درافکنید و هر کس را به تهمت عداوت مورد حمله قرار ندهید.واضح است که این رهنمودها برای امت اسلامی در تحقق اهدافش بس نافع است زیرا او را از تجاوز بر بی گناهان و برانگیختن دشمنی آنان بر ضد مسلمانان و اهداف مقدس آنان بر حذر می دارد.

چون مسلمانان نیک نگریست و خصم خود را شناخت و دریافت که او را قصد تجاوز نیست بلکه از در مسالمت جویی درآمده است،در این هنگام برای دست یافتن به غنایم هجوم بر او حرام است.

۲/ « وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا -و به آن کس که بر شما سلام گوید،مگویید که مؤمن نیستی.شما برخورداری از زندگی دنیا را می جویید.» بسا بهره جوییهایی اندک که زیانهای بسیار در پی دارد.بر انگیختن دشمنی با ملتها و غارت داراییهای آنان ستم است و ای بسا به سود دشمنان حقیقی امت اسلامی تمام شود.و آنان را در جلب محبت ملل مقهور،یاری دهد و بسا که ملل مقهور دست یاری به آنان دهند.و حال آنکه اگر این ملتها به حال خود رها می شدند ممکن بود در مواقع ضرورت به یاری امت اسلامی برخیزند و فوائد پیروزی مضاعف گردد از این رو خدای تعالی می فرماید:

« فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ -و حال آنکه غنیمتهایی بسیار،نزد خداست.» این غنایم همان پیروزی بر دشمن حقیقی است و غنایم مصالحه با ملل مسالمت جو است و غنایم نام نیک و ذکر خیر است در نزد ملل دیگر به اضافهٔ غنایم دیگر.

این توصیه ها از آن رو آمده است تا میان هدف و ارزش جنگ در اسلام و عصر جاهلی فرق بگذارد.در عصر جاهلی مردم فقط برای پر کردن جیب خود یعنی

دست یافتن به موفقیتهای موقت-که در قرآن از آنها به«عرض»تعبیر شده-به جنگ می رفتند.در حالی که جنگ در اسلام هدفش اشاعهٔ عدل است و تحقق حریت و برپا داشتن صلح.و این ارزشها به سختی به دست می آیند و از طرق دست یافتن به آنها،عاری کردن جنگ است از اهداف مادی.

« کَذٰلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ -شما پیش از این چنان بودید ولی خدا بر شما منت نهاد.» بر شما به اسلام منت نهاد و شما فواید ملموس را در اسلام در برابر خود می نگرید و می بینید که چگونه هر کس امنیت شخصی خود را احساس می کند.پس بر شماست که به وصایای اسلام گوش فرا دهید تا به آن فواید برسید.یکی از وصایا این است که قبل از تحقیق و تفحص حمله را آغاز نکنید.

« فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً -پس تفحص کنید که خدا بر اعمالتان آگاه است.»

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۱۰۰]

اشاره

لاٰ یَسْتَوِی اَلْقٰاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِینَ عَلَی اَلْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶) إِنَّ اَلَّذِینَ تَوَفّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِکَةُ ظٰالِمِی أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قٰالُوا کُنّٰا مُسْتَضْعَفِینَ فِی اَلْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِیهٰا فَأُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً (۹۷) إِلاَّ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً (۹۸) فَأُولٰئِکَ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹) وَ مَنْ یُهٰاجِرْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ یَجِدْ فِی اَلْأَرْضِ مُرٰاغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۰)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۹۵[الضرر]

:کاستی و آن هر چیزی است که زیان رساند اعم از تنگنا و بیماری.

۹۶[درجات]

:جمع درجه به معنای منزلت.

۱۰۰[یهاجر]

:جدایی.

[مراغما]

:مراغم یعنی کسی که در شهرها و مذاهب ثبات ندارد و اصل آن«رغام»است به معنای خاك.

۲/

هدفهای جهاد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از سخن از امنیت اجتماعی که به نوبهٔ خود به دنبال سخن از طبقات اجتماعی آمد،اینک سخن از برخی اهداف جهاد در اسلام آمده است و این هم به مناسبت سخن از یک طبقهٔ اجتماعی،طبقهٔ مهاجرین در درون امت اسلامی شده.

از آنجا که ارزش جنگهای اسلامی بسته به ارزش اهداف آنهاست،باید دانست که نخستین و مهمترین آنها این است که به ملل دیگر تحت این شعار یا آن

شعار نباید تجاوز کرد.

دوم اینکه،جنگ باید برای خدا باشد و رزمندگان در راه خدا در جامعه از مقامی ارجمند برخوردار باشند.

سوم اینکه از هدفهای این جنگ آزاد کردن ملتهای مستضعف باشد.امت اسلامی همان قدر که در این آزادسازی مسئول است،ملّتها نیز باید خود از سلطه طاغوتها،در راه آزادی خویش تلاش ورزند.این تلاش گاه به مهاجرت است تا در این مهاجرت خود را برای یک حملهٔ جانانه علیه جباران و سلطه گران مهیّا و تقویت کند.

۲/ فرمان مهاجرت از سوی اسلام،از این رو است که جبهه های دشمن از عناصر خوبی که به خاطر موقعیتشان مجبورند در برابر مسلمانانی که برای رهایی آنها آمده اند مقاومت ورزند،خالی گردد و نیز جبهۀ اسلام به عناصر،خوبی تقویت شود.از سوی دیگر هنگامی که اسلام به مهاجرت فرمان می دهد به همهٔ کسانی که بهانه می آورند که مجبور بوده اند در سمت دشمن بمانند،اتمام حجت می کند و دیگر عذری برای آنان باقی نمی گذارد.

شرح آیات:

اشاره

جامعه و جهاد

[۹۵]

در باب جنگ در راه خدا مردم بر سه گروه اند:گروهی اهل مجاهدت اند و گروهی به جهاد نمی روند،زیرا نمی توانند و گروهی در عین قدرت روحی و جسمی،از جهاد سر برمی تابند.دو دستهٔ نخستین در نزد خداوند گرامیتر از دستهٔ آخراند در نتیجه در درون جامعه هم از برتری خاصی برخوردارند و آنان را حقوق ویژه ای است که دیگران از آن محرومند.

« لاٰ یَسْتَوِی الْقٰاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِینَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقٰاعِدِینَ دَرَجَةً -مؤمنانی که بی هیچ رنجی و آسیبی از جنگ

سر برمی تابند،با کسانی که به مال و جان خویش در راه خدا جهاد می کنند برابر نیستند خدا کسانی را که به مال و جان خویش جهاد می کنند بر آنان که از جنگ سر برمی تابند به درجتی برتری داده است.» این درجه که از آن یاد شده این است که اموال امت قبل از قاعدین ویژهٔ مجاهدان است زیرا آنان را بیش از قاعدین در زندگی اجتماعی امت تأثیر است.و در آخرت ثواب بزرگ در انتظار آنهاست و خداوند صدقات آنان را پیش از پذیرفتن صدقهٔ قاعدین قبول می کند.

نماز مجاهدان در راه خدا به سرعت برق به آسمان برده می شود زیرا صاحب آن گفتار و کردار را قرین ساخته است.اما نماز قاعدین گاه به آسمان برده می شود یا اصلا برده نمی شود.و اگر برده شود با شرایط دشواری پذیرفته می آید.مانند نماز است عبادات دیگر.جهاد در راه خدا ابواب عقل مجاهد را می گشاید و او را هدایت و معرفت و ایمان ارزانی می دارد.خدای تعالی مجاهد در راه خدا را در زندگی بصیرتی روشن داده،زیرا او خودی خود را که چون گردنه ای بر سر راهش بود در هم شکسته و میان او و حقایق عالم وجود دیگر هیچ مانعی چون خوف و طمع و شک و دودلی باقی نمانده است.هر کس ۲/ حقایق عالم وجود در برابر او آشکار گردد ایمانش به خدا افزون گردد و در دل او پایداری و مقاومت و ثبات جایگزین شود.

در دل مجاهد در راه خدا نفاق لانه نمی کند و در نظر او میان دنیا و آخرت تناقضی نیست.او دنیا را داده و آخرت را خریده است.و جان خویش داده و بهشتی را که پهنایش به قدر همهٔ آسمانها و زمین است گرفته است.رزمنده به خود مطمئن است و به طریقه و مسلک خویش نیز اعتماد دارد.

ولی این بدان معنی نیست که قاعدین کفارند.آنان نیز موظف اند که به تهیهٔ مصالح بندگان مشغول باشند مانند کشاورزی که در مزرعه اش کشاورزی می کند یا کارگری که در کارخانه سرگرم کار است یا نویسنده ای که در دفتر کارش نشسته است و می نویسد یا کاسب و تاجری که سرگرم تهیهٔ ما یحتاج مردم اند.هر یک از اینان را وظیفه ای است و مسئولیتی است و نقشی است که باید در زندگی

ایفا کند و بر او واجب است که این وظیفه را بدون هیچ کم و کاست و بدون هیچ غشّ و تقلبی به پایان رساند.

غیر نظامیان در جامعهٔ اسلامی خود به نوعی در صف مجاهدان رزمندهٔ در راه خدا هستند.اگر افزونی تولید کشاورزی نباشد،اگر صنایع اسلامی از خوبی و استحکام برخوردار نباشند،اگر محققان و مکتشفان به کشفیات و اختراعات دست نیابند.اگر تاجر و کاسب معامله نکنند،چگونه سرباز می تواند کاملا وظیفهٔ خود را به انجام رساند؟از این رو است که قرآن ضمن برشمردن فضیلت مجاهدان غیر نظامیان را(که به وظیفهٔ خود عمل می کند)به کلی از درجهٔ اعتبار ساقط نمی کند و می گوید:

« وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ -و خدا همه را وعده های نیکو داده است.» و این به هنگامی است که ایمانی صافی داشته باشند و در زندگی از سنن الهی پیروی کنند ولی بار دیگر قرآن بازمی گردد و از فضیلت رزمندگان در راه خدا سخن می گوید:

« وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِینَ عَلَى الْقٰاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً - جهاد کنندگان را بر آنها که از جهاد سر برمی تابند به مزدی بزرگ برتری داده است.» مراد این است که خداوند رزمندگان را در این دنیا به درجتی فرا برده و در دنیا و آخرت هم اجری عظیم داده است.

۲/

پاداش مجاهدان

[۹۶]

گفتیم که رزمندگان در راه خدا از اجری عظیم برخوردار شوند،این اجر عظیم چیست؟ نخست آنکه:به قدر جهاد و فداکاری اش در نزد خداوند درجت یابد.این درجات در دنیا هم منعکس می شوند.مثلا خداوند مجاهد را عالم محسوب می دارد و او را درجهٔ علم می دهد.زیرا جهاد عقل جهاد کننده را می گشاید و به او چیزهایی

ص: ۱۴۵

می آموزد که قاعدین از آن بی خبرند.

مجاهـد در راه خدا علاوه بر درجهٔ علم به درجهٔ ایمان و تقوی و شـجاعت و اطاعت و انضـباط و طول عمر و تندرستی هم نائل می شود.

همه این آثار نیکوی جهاد با آنکه اخروی است در زندگی دنیا هم انعکاس می یابند.

دوم:مغفرت و توبهٔ پروردگار نصـیب اوست،زیرا خداوند گناهان پیشـین او را زدوده است و در آخرت او را بدان گناهان کیفر نخواهد داد هم چنان که در این جهان نیز از تأثیرات منفی آنها بر نفس خود نجات یافته است.

حسودان که سـر در گریبان خود برده،مردم ضـعیف الاراده،مردم بسیار گفتار اندک کردار،کسانی که بسیاری از وظایف خود را ترک کرده اند و ضـعف اراده و عدم کفّ نفس آنها را به وادی محرمات کشـیده،چون در زندگی سـربازی اسـلامی داخل شونـد به برکت خشونت و رنـج و رویـارویی با خطرات نظامی آن صـفات نکوهیـده در وجودشان دگرگون میشود.جهاد برای آنها به منزلهٔ مدرسه تربیتی است و با تأثیر کامل.این مغفرتی که رزمنده اسـلامی بدان دست می یابد،صیاغت جدیدی است از شخصیت و از ویژگیهای جهاد است.

سوم آنکه:خداونـد به رزمنـدهٔ در راه خود رحمت خویش عنـایت کرده.مراد از آن این است که در آخرت بـا او معاملتی نیکو خواهد شد ۲/ و اعمال صالح او را بدون تردید خواهد پذیرفت و در محاسبه و بازخواست بر او سخت نخواهد گرفت و در این دنیا نیز درهای زنـدگی به رویش گشاده می شود زیرا جهاد رزمنـده را چنان تربیت می کند که بتواند بر خود و زندگی فرمان رانـد.آنکه چنین باشـد،خـدایش در دنیا موفّق دارد و نام نیک او بر زبانها انـدازد،و از این رو مورد احترام و تقدیر همگان واقع شود.

این است آن دستاوردهای جهاد که از آنها به درجات و مغفرت و رحمت تعبیر شده:

« دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً -درجاتی از جانب خـدا و آمرزش و رحمتی و خـدا آمرزنـده و مهربان است.»

[۹۷]

بر ملل مستضعف که طاغیان طاغوتی با آنان به ظلم و استبداد رفتار می کنند و آزادیشان سلب کرده اند واجب است که علیه طاغیان بشورند.اگر نتوانند در سرزمین ستم به پیروزی رسند باید به سرزمین دیگری که آزادی آنان را ضمانت می کند مهاجرت کنند.طبعا در سایهٔ دولت اسلامی اراضی مسلمانان جایگاه حریت و مأوای مهاجران طالب حریت باشد.اینان از طریق مهاجرت موضع خود را مستحکم می کنند.زیرا امت اسلامی رهایی ملل مستضعف تحت ستم را به گردن گرفته است.این مهاجران آزادی خواه به زودی نیرومند می شوند و برای رهایی سرزمین خود از یوغ طاغیان و اشغالگران دست به کار خواهند شد.

آنان که در راه خدا مهاجرت نمی کنند و به موطن امن نمی روند و این را بهانهٔ خود در ارتکاب گناهان و شرکت در ستم و عدم مقاومت در برابر ستمکاران قرار می دهند جایشان در آتش جهنم است.زیرا ستمدیده و ستمگر در گناه یکسانند، زیرا مظلوم می توانسته از خود دفع ستم کند و نکرده است.

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ -کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند.» ۲/ این ستم کردن بر خود یا بدین گونه است که در برابر ستم ستمکارانی که بر آنها ستم می کرده اند مقاومت نکرده اند یا در زیر فشار ستمکاران مرتکب گناه شده اند.

« قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ -از آنها می پرسند:در چه کار بودید.» یعنی زندگی را چگونه و در چه حال می گذرانیدید.طبعا اینان در حالت رضا نمی زیسته اند و در طاعت خداوند هم نبوده اند،زیرا در سایهٔ حکومت حاکمی ستم پیشه می زیسته اند.ولی در پاسخ حالت خویش بیان نمی کنند تنها به اقامهٔ عذرها می پردازند و این عذرها بزودی مردود می شود.

« قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ -گویند ما در روی زمین مردمی

بوديم زبون گشته.» گويند،زبون گشته و نمى گويند ناتوان.زيرا خداوند هيچكسى را ناتوان نيافريده،بلكه مردم اگر ناتوانند خود در ناتوانى خود سهيم بوده اند يا يكديگر را به ورطه ناتوانى كشيده اند:

« قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها -فرشتگان گويند:آيا زمين خدا پهناور نبود كه در آن مهاجرت كنيد.» تا زمانى كه زمين از آن خداست و مردم بندگان خدايند،چرا بايد تنها در يک زمين زندگى كنند؟چرا بايد در برابر همانندان خود جبين عبوديت بر زمين سايند حتى اگر مورد ستم و سركوبى واقع شوند؟چنان كه على عليه السلام گفته است.

جزاى اينان شركت ايشان است در ستم ستمكاران بر آنان افزون بر جزاى گناهانشان.تا زمانى كه مى توانند از سرزمين ستم مهاجرت كنند،هرگز نمى توانند فشار ستمكاران را بهانۀ اعمال خود قرار دهند.

« فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً -مكان اينان جهنم است و سرانجامشان بد.»

مستضعفان و وظيفۀ هجرت

[۹۸]

آرى،گروهى از مستضعفان هستند كه نمى توانند مهاجرت كنند /۲ خداوند ايشان را از مهاجرت از سرزمين ستم معاف داشته است.

« إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً -مگر مردان و زنان و كودكان مستضعفى كه هيچ چاره اى نيابند و به هيچ جاى راه نبرند.» اينان مردان يا زنان،يا جوانانى هستند و اين بدان معنى است كه هجرت بر همۀ مردان و زنان و جوانانى كه قادر به هجرت هستند واجب است.بنا بر اين زنى كه خود به هجرت قادر است ولى شويش قادر به هجرت نيست بر او واجب است

ص :۱۴۸

که خود هجرت کند،یا جوانانی که می توانند هجرت کنند نباید به خاطر پدر و مادرشان که نمی توانند هجرت کنند از هجرت تن زنند.

زیرا خداوند هر یک از ما را به قدر عملش به صورت انفرادی جزا خواهد داد به عبارت دیگر دو نفر در یک قبر نمی خوابند.

خدای تعالی اینان را از هجرت معاف داشته،در صورتی که به دفع ستم قادر نباشند و نیز هجرت نتوانند و راه چاره ای برای منع ظلم از خود نشناسند و برای خروج از شهر ستمکاران هم راهی به جایی نبرند.

[۹۹]

اینان که یارای هجرتشان نیست چنان نیست که با هجرت نکردن از آنان اسقاط وظیفه شده باشد یا به وظیفهٔ خود عمل کرده باشند بلکه اینان را وظیفهٔ دیگری بر عهده می آید.باید برای مهاجران وسیله و نیرو مهیا کنند یا از خود منع ظلم نمایند.از این رو است که در قرآن واژهٔ«عسی»یعنی«شاید»«باشد»به کار رفته تا مظلومان بدانند که نباید تحت تأثیر داروی مخدر نومیدی به خواب روند و بهانه بیاورند که نمی توانسته اند در برابر ستم ستمکاران مهاجرت کنند یا دست به شورش زنند.

ای بسا که آدمی به خیال خود قادر به انجام کاری نیست ولی در واقع اگر بر خدای تعالی توکل کند قادر خواهد بود.

« فَأُولٰئِکَ عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوراً -باشد که خداشان عفو کند که خدا عفو کننده و آمرزنده است.» ۲/ عفو کامل خداوندی غیر از عفوی است که اینان را شامل می شود زیرا اینان مسئول عواقب سکوت خود و مسئول ماندن خود با ستمکاران هستند.

هجرت به چه معنی است

[۱۰۰]

هجرت به معنی بی نیاز شدن از وطن نیست،بلکه معنی آن انتقال از وطن صغیر است به وطن کبیر،از افقی تنگ به افقی گشاده.آنجا که آسایش و آزادی است.

خداوند زمین را پهناور آفریده و مهاجر را اگر در راه،مرگ فرانرسد به مأمن جدید خود خواهد رسید و اگر در راه مرگش فرا رسد در برابر خود رحمت واسعهٔ خداوندی را خواهد یافت.

« وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً -و آن کس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین برخورداریهای بسیار و گشایش خواهد یافت.» خاک بسیار خواهد یافت و خاک نیمی از تمدن انسان است.زیرا خاک جای سکونت است و زراعت و سیاحت و نیم دیگر آن آزادی است که قرآن از آن به «سعه»گشادگی«گشایش»تعبیر کرده است.در آنجا آدمی می تواند در سایهٔ حریت از نیروهای خاک بهره جوید و زندگی گوارایی داشته باشد.

« وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ -و هر کس از خانهٔ خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند آن گاه مرگ او را دریابد مزدش بر عهدهٔ خداست.» زیرا او مهاجرت کرده تا به استحکام بنیان رسالت کوشد.

« وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً -و خدا آمرزنده و مهربان است.» سخن آخر:یک نگاه به تاریخ ما را به نقش اساسی هجرت در تأسیس همهٔ تمدنهای بزرگ در اغلب جنبشهای /۲ اصلاح طلبانه و آزادی بخش در سراسر جهان آگاه می کند.اهمیت اسلام در این است که هجرت را یک وظیفهٔ مقدس دینی و قاعدهٔ اساسی در زندگی ایمان آورندگان قرار داده است.این امر بقاء و توسعه و قدرت یافتن حرکتهای اصلاح طلبانه را در برابر تجاوز طاغوتیان تضمین می کند و به نهضت،برد جهانی می دهد آن سان که توانایی خواهد یافت تا با نیرو گرفتن از ملل دیگر طاغوتیان طاغی را تسلیم خواست راهجویان طریق آزادی و پیشرفت گرداند.

ای کاش نیروهای آزادی بخش اسلامی امروز به نقش اساسی هجرت آگاه می شدند تا مبارزات خود را در سرزمینهای آزادی متمرکز کنند آن گاه برای رهایی ملتها از جای بجنبند و قدم در راه نهند.

ص :۱۵۰

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴]

اشاره

وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ اَلصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ اَلْکافِرِینَ کانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً (۱۰۱) وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ اَلصَّلاهَ فَلْتَقُمْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْیَکُونُوا مِنْ وَرائِکُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَهٌ أُخْری لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَهً واحِدَهً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ کانَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ أَوْ کُنْتُمْ مَرْضی أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ إِنَّ اَللّهَ أَعَدَّ لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۰۲) فَإِذا قَضَیْتُمُ اَلصَّلاهَ فَاذْکُرُوا اَللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُمْ فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِیمُوا اَلصَّلاهَ إِنَّ اَلصَّلاهَ کانَتْ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً (۱۰۳) وَ لا تَهِنُوا فِی اِبْتِغاءِ اَلْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اَللّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اَللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۰۴)

۲/

ص :۱۵۱

نماز خوف

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سه آیهٔ اولی پاسداری از احکام نماز را که به هجرت و قتال وابسته است بیان می دارد مانند کوتاه کردن نماز(قصر)در سفر و به هنگام خوف و طرز گزاردن نماز خوف به جماعت و وجوب مسلّح بودن به هنگام نماز خوف.

این آیات برای بیان حقایقی چند نازل شده اند:

نخست آنکه:هجرت یا قتال اهداف مقدسی هستند صرفا برای رضایت پروردگار و برپاداشتن فرمان او در زمین و بر ماست که این اهداف را از یاد نبریم هر چند که در اثناء هجرت و قتال متحمل مشکلاتی شویم و از آن جمله است اقامهٔ نماز در اثناء هجرت و قتال.قرآن می خواهد جامعه ای بنا کند کامل و تمام به گونه ای که همهٔ جوانب اسلام را اعم از مادی و معنوی در برداشته باشد.

دوم آنکه:بر مسلمان است که عبادات را اهداف نپندارد که تغییر پذیر نیستند بلکه-با وجود اهمیتی که دارند-خود وسائلی هستند برای اهدافی بزرگتر.

از این رو ۲/ به مقتضای تحقق آن اهداف،چون موفقیتهای جنگی یا مهاجرتی دگرگون می شوند.نماز که یکی از مهمترین عبادات است به سبب خوف یا هجرت مختصر می شود.

سوم آنکه:بر مسلمان است که به هنگام نماز از وظایف آمادگی مادی غافل نشود.باید همواره آماده و مسلّح و چابک و فعال باشد.بنا بر این در صورتی که آمادگی جنگی در حین نماز واجب است در غیر نماز چه حال دارد؟ بدین گونه قرآن برای ما بیان می کند که ضرورت تحقّق شرایط پیروزی بر

ص :۱۵۲

دشمن تا چه حد است و ما نباید نسبت به هیچ یک از آنها سهل انگاری کنیم،و بهانه آوریم که ما مسلمان هستیم و قضیّهٔ ما قضیّهٔ بر حقی است.

در آیهٔ چهارم این حقیقت را به گونهٔ دیگر بیان می دارد،آن گاه که ما را از مخاطرات جنگ و آلام هجرت آگاه می سازد و ضرورت آمادگی روحی را در برابر بروز آن حوادث بیان می کند که مبادا پنداریم که جنگ بازیچه است یا هجرت سیاحت است.زیرا چنین تصوری ما را به سستی می کشاند و به تنبلی و سهل انگاری وامی دارد تا دیگر در اندیشهٔ مراحل پایانی جنگ نباشیم و تنها به انجام وظیفه بسنده کنیم.

شرح آیات:

اشاره

نماز قصر،نماز خوف

[۱۰۱]

در حالت سفر و ترس از حملهٔ دشمن،همچنین وقتی که مهاجر را کفار تعقیب می کنند که بگیرند و بازگردانند نمازش را اگر به قصر ادا کند باکی نیست.بدین طریق که هر نماز چهار رکعتی دو رکعت خوانده می شود.آری نماز عبادتی است که در وقتهای معیّن واجب گردیده مسلمان باید آن را بدون کم و کاست به انجام رساند،اما به سبب سفر یا خوف نیمی از آن کاسته می شود.

« وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاٰةِ -و چون در زمین سفر کنید،گناهی نیست که اگر بیم آن داشتید که کافران به شما زیان رسانند،نماز خویش کوتاه کنید.» /۲ یک سؤال باقی می ماند که:آیا در این حالت کوتاه کردن(قصر)نماز واجب است؟ پاسخ:

آری!زیرا بر مسلمان حرام است که خود را عرضهٔ خطر سازد.پس اگر گفته شده که بر ما دو رکعت از چهار رکعت واجب است پس چهار رکعت خواندن در مواقع سفر و خوف حرام است.

از این روست که قرآن واژهٔ(لا جناح)یعنی گناهی نیست یا باکی نیست را به کار برده است.

حرمت برپا کردن این دو رکعت،به سکوت برگزار شده زیرا مسأله از خلال شرایط ترس که بخشی از نماز را اسقاط می کند روشن و واضح است و نباید زندگی یک مسلمان در نماز دستخوش زیاده روی شود.

« إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا -اگر بیم داشتید که کافران به شما زیان رسانند.» یا به عبارت دیگر شما را گول بزنند و شما را به سرزمین طاغوت بازگردانند یا به هنگام نماز بکشند.

« إِنَّ الْكافِرِينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِيناً -زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند.» پس بر شماست که شدیدا از آنان حذر کنید.

جنگ و نماز جماعت

[۱۰۲]

در حالت جنگ نماز به جماعت گزارده می شود.در اینجا مسلمانان به دو گروه می شوند گروهی به نماز می ایستند و گروهی در برابر دشمن می ایستند.

فرمانده،هر دو گروه را امامت می کند،بدین گونه که جلو ایشان می ایستد، پشت سرش گروهی هستند که با او نماز می خوانند.در رکعت اول امام هم چنان که نشسته است منتظر می ماند. /۲ مأمومان فورا برمی خیزند برای رکعت دوم و قیام و رکوع و سجود به جای می آورند،به هنگام سجود این گروه،گروه دوم که هنوز نماز نگزارده اند پشت سر نمازگزاران قرار می گیرند و به مجرد پایان یافتن نمازشان و رفتنشان به سوی دشمن اینان در مکانشان جای می گیرند،امام هم برمی خیزد و نماز خود را ادامه می دهد و بر این گروه دوم امامت می کند.آن سان که رکعت دوم امام برابر رکعت اول ایشان است-یعنی دستهٔ دوم-چون امام برای تشهد نشست اینان

برمی خیزند و رکعت دوم نماز خود را به جای می آورند و به نماز خود پایان می دهند.

نتیجه این می شود که امام دو رکعت نماز خوانده هر رکعت با یک گروه و هر گروه یک رکعت با امام نماز خوانده و یک رکعت به گونهٔ فرادی.

« وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْیَکُونُوا مِنْ وَرائِکُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ -و چون تو در میانشان باشی و برایشان اقامهٔ نماز کنی باید که گروهی از آنها با تو به نماز بایستند و سلاحهای خویش بردارند و چون سجده به پایان بردند برابر دشمن شوند تا گروه دیگر که نماز نخوانده اند بیایند و با تو نماز بخوانند.» نمازگزاران را واجب است که در حال نماز مسلح باشند و نماز آنان را از جنگ غافل نگرداند.

زیرا دشمن منتظر این فرصت است تا بر مسلمانان تازد و از میان برداردشان.در یک حالت،اجازه داده شده که در حال نماز سلاح از خود برگیرند و آن هم موقعی است که باران ببارد و مانع ادای نماز همراه با سلاح شود یا نمازگزار بیمار بود و نتواند با بار آهن و فولاد بایستد و نشیند و به سجده رود.

« وَ لْیَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ -آنان نیز هوشیار باشند و سلاحهای خویش بگیرند،زیرا کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید.» متاعهای میدان جنگ اسلحه و آذوقه است که از لوازم ضروری پیروزی هستند.

« فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ کانَ بِکُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ /۲ کُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً -تا یکباره بر شما بتازند و گناهی مرتکب نشده اید هر گاه از باران در رنج بودید سلاحهای خویش بگذارید ولی هوشیارانه مواظب دشمن باشید هر آینه خدای برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته است.»

ص :۱۵۵

طبعا گرمای شدید و بادهای طوفانزای و امثال اینها خود از مواردی است که حمل سلاح را دشوار می سازد و به منزلهٔ باران هستند.

یاد خدا بینایی و آگاهی مؤمن است

[۱۰۳]

چون نماز پایان یافت و جنگجویان به میدان کارزار بازگشتند بر آنهاست که یاد خدا را در هر حال که باشند از یاد نبرند.

« فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ -چون نماز را به پایان بردید خدا را ایستاده یا نشسته یا به پهلو خوابیده یاد کنید.» بسا یاد کردن خدا پس از نماز خوف برای جبران نقصان نماز است،زیرا کسی که نماز خود به قصر می خواند مدتی معادل دو رکعتی که به جای نیاورده ذکر خدا بگوید ولی واجب نیست که در گفتن ذکر حالتی و هیئتی چون نمازگزاران داشته باشد،بلکه همانطور که به کارهای عادی مشغول است زبانش نیز به ذکر خدا گویا باشد.

پس پایان نبرد و بازگشتن به زندگی معمولی نماز را همان چهار رکعت ادا خواهد کرد.

« فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً -چون از دشمن ایمن گشتید نماز را تمام ادا کنید که نماز بر مؤمنان در وقتهای معین واجب گشته است.» یعنی نماز یک امر ثابت و معین در اوقات معین است و هر چیزی وقتی چنین حالتی دارد که از اهمیت بسیار برخوردار باشد.

[۱۰۴]

اگر ادای نماز در جنگ با ادای آن در زمان صلح فرق داشته باشد یعنی در زمان جنگ ۱/۲ نماز قصر و نمازگزار مسلح به نماز می ایستد و در حین نماز هوشیارانه مواظب حرکت دشمن است پس بر آنها لازم است که در زمان صلح نیز چنین حالتی داشته باشند تا همواره بتوانند در مواجهه با همهٔ احتمالات،مستعد و بسیجیده باشند و این از شروط ضروری یاری کردن دین خداست.

ص :۱۵۶

در جنگ علاوه بر آمادگی نظامی به آمادگی روحی هم نیاز هست دلیری و اقدام بدون دودلی و بیم هراس همان است که در این آیه به آن اشارت رفته است:

« وَ لاٰ تَهِنُوا فِي اِبْتِغٰاءِ اَلْقَوْمِ -و در دست یافتن به آن قوم سستی مکنید.» در تعقیب دشمن و هجوم به سنگرها و پناهگاههایشان و جستجوی آنان اظهار سستی مکنید.به عبارت دیگر همواره آماده هجوم بر خصم باشید و از عواقب هجوم بیم به دل راه مدهید،زیرا دشمن نیز چون شما بشر است،او نیز خسته و آزرده می شود هم چنان که شما می شوید ولی شما که به خداوند امید می دارید خود را نیازید و واپس منشینید.

« إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَرْجُونَ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً -اگر شما آزار می بینید آنان نیز چون شما آزار می بینند.ولی شما از خدا چیزی را امید دارید که آنان امید ندارند و خداوند دانا و حکیم است.» خداوند به علم همه جانبهٔ خود از مقدار فداکاریهای شما آگاه است و به حکمت خود شما را به مقدار فداکاریتان پیروزی عطا می کند ولی حصول این پیروزی نیاز به صبر و پایداری دارد و بیهوده و بی سبب به دست نیاید.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰]

اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ بِمٰا أَرٰاكَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَكُنْ لِلْخٰائِنِينَ خَصِيماً (۱۰۵) وَ اِسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۶) وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ اَلَّذِينَ يَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً أَثِيماً (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مٰا لاٰ يَرْضىٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (۱۰۸) هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا فَمَنْ يُجٰادِلُ اَللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (۱۰۹) وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اَللّٰهَ يَجِدِ اَللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۱۰)

۲/

معنای واژه ها

۱۰۷[یختانون]

:خیانت می ورزند.

۱۰۸[یستخفون]

:می پوشانند و پنهان می کنند.

۲/

گناهکاران میان توبه و عصیان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در ضـمن سـخن کلی از طبقـات جامعـۀ اسـلامی،در این سوره،اینک سـخن طبقـۀ گناهکاران به میان آمـده است.اینان کسانی هسـتند که در امانات مردم خیانت می ورزنـد و اموالشان را به ناحق می خورند.یا در امانت خداوند خیانت می کنند و مرتکب خطاهایی می شوند که سـرانجام زیان آن به اجسام و عقول خودشان بازمی گردد.این طبقه می کوشد تا دسـتگاه رهبری را در کنـار خود داشـته باشـد تـا هر چه خواهـد کرد بتوانـد.از این روی خداونـد،رسول خود را فرمـان داده که از آنان دفاع نکنـد و حمـایت ننمایـد،زیرا رسول بایـد از حق متـابعت کنـد،حقی که در کتـاب آسـمانی اش بر او نازل شـده و آن را معیار و مقیاس حکومت و حکم خود بر مردم قرار

ص :۱۵۸

دهد و بر طبق آن با آنان رفتار نماید.

این طبقه بیمناک است که مبادا در نزد رهبری و مردم پرده از کارش برافتد و حال آنکه باید از عذاب خدا بترسد.حتی اگر رهبری منحرف شود و با آنان همنوایی کند و حتی اگر توده های مردم گمراه شوند و فریب بخورند هرگز از عذاب الهی در فردای قیامت نتوانند رست.

۲/ در برابر این طبقه تنها یک راه رهایی باز است و آن راه توبه است.اینان اگر توبه کنند و به ایمان بازگردند چنان شوند که گویی هرگز مرتکب گناهی نشده اند.

شرح آیات:

اشاره

اساسی بودن رهبری اسلامی

[۱۰۵]

رهبری اسلامی یک رهبری اصولی و اساسی است نه مصلحتی.از این رو کاری به آن ندارد که به مردم نزدیک می شود یا دور،بلکه همواره خدا را در نظر دارد و نزدیک شدن به خدا و دور شدن از خدا را وجههٔ همت خود قرار می دهد.

بدین سبب است که هرگز به میل طبقات بزرگتر یا طبقهٔ مفسدان از این نظر که طبقه ای نیرومنداند،کار نمی کند و باکی از آن ندارد که خلاف میل آنان ممکن است سبب سست شدن کار رهبری شود.هرگز.دستگاه رهبری اسلامی با این گونه طبقات مبارزه می کند تا به درگاه خدا توبه کنند.نیرومند غالب،در نزد رهبر اسلامی خوار و ناتوان است تا حق ضعیف را از او بستاند و خوار ناتوان،نیرومند و غالب است تا حقش را از قوی بگیرد و این سخن علی علیه السلام است.

قرآن مقیاس حکومت بر مردم است و آن را با مصلحت اندیشی و از پی هوی رفتن کاری نیست.

«إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ بِمٰا أَرٰاكَ اللّٰهُ - ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدانسان که خدا به تو آموخته است میان مردم داوری کنی.»

بـدین گونه در حکومت اسـلامی جـایی برای فسـاد اداری نیست جـایی برای توصـیه بازی و واسـطه آوردن و رشوت گرفتن و رشوه دادن نیست.و کس نتواند به حساب حقوق مردم برای خود دوست و رفیق بتراشد.

« وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً -به نفع خائنان به مخاصمت برمخیز.» یعنی برای مصلحت حال خائنان وارد کشاکش مشو و قدرت حکومتی را در اختیار اینان قرار مده، /۲ اینان که به مردم خیانت می کنند و حق ایشان را می خورند.

اینان که از خاندانهای بزرگ هستند و دارای جاه و ثروت بسیار.

حفظ استقلال مهمترین وظیفهٔ رهبری اسلامی است

[۱۰۶]

مهمـترین وظیفـهٔ رهـبری،حفـظ اسـتقلال رهـبری است در برابر خائنـان و نگهداشـتن رهـبری است از فریبهـا و رشوتهـا و حیله گریهای آنان تا بتواند در میان مردم بعدالت رفتار کند.

به سبب سنگینی بار گران رهبری خداوند او را به استغفار فرمان داده یعنی اگر در دام خائنان افتد بخشوده نمی شود مگر اینکه فورا باید مسیر خویش را تصحیح کند و به درگاه خداوند توبه نماید.

« وَ اسْتَغْفِرِ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً -و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است.» آمرزش خواستن رهبری از خدا مانع آن می شود که تحت تأثیر مراکز قدرت قرار گیرد و همچنین او را شـجاعتی ارزانی می دارد که بتواند در برابر مردم ایستادگی کند و تنها از خدا،آن پروردگار جهانیان بترسد و بس.

[۱۰۷]

« وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ -به خاطر کسانی که به خود خیانت می ورزند،مجادله مکن.» یعنی با ارتکاب گناهان بر خود خیـانت می ورزنـد.بر رهـبری اسـلامی واجب است که بـا اینـان از در آشتی درنیایـد و چهرهٔ زشـتشان را در برابر مردم نیاراید و خطاهایشان را موجّه جلوه ندهد.زیرا خداوند کسانی را که پیوسته در امانت خدا

خیانت می کنند دوست ندارد.خداوند اینان را فرمان داده که جسم و عقل و کرامت انسانی خود را از هر خطا و گناهی محفوظ دارند و اینان محفوظ نداشته اند.زناکار /۲ در امر جسم خود و نسل خود به خدا خیانت می کند و این دو امانتهای خدا هستند بر عهدهٔ او.شرابخوار،در امر جسم خود و عقل خود به خدا خیانت می کند و قمارباز در امر جسم خود و مال خود به خدا خیانت می کند.خلاصه هر گناهکاری در نعمتهای خدا که در نزد او امانت اند خیانت می کند،زیرا آن را به طریقی به کار می گیرد که خلاف فرمان خداوند است.

« إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوّاناً أَثِيماً –خدا خائنان گناهکار را دوست ندارد.»

گرفتاری دو شخصیّتی بودن

[۱۰۸]

اینان اعمال خود را کتمان می کنند تا مردم به حقیقت رفتارشان پی نبرند و حال آنکه نمی دانند که خدا از اعمالشان آگاه است و آن چنان که شایان آن هستند کیفرشان می دهد.

شراب و قمار و هر گناه دیگر را عواقبی دردناک به دنبال است،خواه مردم بدانند که فلان،مرتکب آن اعمال می شود یا ندانند.

از این گذشته خداوند پیش از آنکه اینان مرتکب آن اعمال شوند بدان آگاه است.حتی زمانی که قصد آن را در دل می گذرانند و شب هنگام که به گرد هم می آیند و قرار کار توطئه آمیز خود را می دهند،خدا با آنهاست.سخنشان را می شنود و اقوالشان را و نیاتشان ضبط می کند.آیا از خدا شرم نمی دارند.

« يَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضى مِنَ الْقَوْلِ وَ كانَ اللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطاً –از مردم پنهان می دارند و از خدا پنهان نمی دارند.زیرا آن گاه که شب هنگام سخنانی که خدا از آن خشنود نبود گفتند و خدا به هر چه می کنند احاطه دارد.» خدا می داند که چه می گویند و قادر است هر زمان که بخواهد آنان را از

ص: ۱۶۱

عمل بازدارد.هم چنان که قادر است که هر زمان که بخواهد آنان را فرو گیرد که او پیروزمند و مقتدر است.

[۱۰۹]

فرض کنیم که شما این گناهکاران را در این دنیا تبرئه کردید و چهره هاشان را در برابر مردم آراستید،چه کسی می تواند آنها را در آخرت از رسوایی در برابر مردم در روز قیامت نجات دهد؟چه کسی می تواند آنان را از حکم خدا خلاص کند؟کدام وکیل در دادگاه عدل الهی از آنان دفاع خواهد کرد؟ ۲/ « هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا فَمَنْ یُجٰادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلاً –هان این شمایید که در این جهان از آنان سخت جانبداری کردید،کیست که در روز قیامت از آنان در برابر خدا جانبداری کند یا چه کسی وکیل آنها خواهد بود؟» [۱۱۰]

برای رهایی اینان تنها یک در گشاده است و آن در توبه است، دری که اگر از آن داخل شوند در زمره مؤمنان و مردم شریف درآیند.خدا توبهٔ آنان را خواهد پذیرفت.

« وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِیماً –و هر که کاری ناپسند کند یا به خود ستم روا دارد آن گاه از خدا آمرزش خواهد،خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.»

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵]

اشاره

وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱) وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ اِحْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (۱۱۲) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَ مٰا یُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْءٍ وَ أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَکَ مٰا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کٰانَ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکَ عَظِیماً (۱۱۳) لاٰ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَیْنَ اَلنّٰاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً (۱۱۴) وَ مَنْ یُشٰاقِقِ اَلرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ اَلْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ اَلْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً (۱۱۵)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۱۴[نجواهم]

:نجوی یعنی پوشاندن،و نجوی در سخن میان دو نفر است یا دو گروه به شیوه ای پنهان.

۱۱۵[یشاقق]

:شقاق،اختلاف با دشمن است،و«شقّ العصا»به معنای جدایی از جماعت می باشد.

[نولّه]

:از«الولی»است به معنی نزدیکی.

۲/

مبرا دانستن خود دروازۀ نفاق است و راه انحراف

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بدترین صفتی از صفات نکوهیدۀ خائنان این است که نتایج اعمال خویش

را به گردن نمی گیرنـد و همواره می خواهند به هر طریق که شده پای دیگران را به میان بکشـند و خود را تبرئه کنند.مثلا می گویند حادثهٔ قتل را فلان مرتکب شد.یا اگر ما باده گسار شده ایم در اثر تربیت پدران ما بوده و ما از آنها تقلید می کنیم.

بنا بر این گناهکار پدران،هستند نه ما.

هنگـامی که خـود را تـبرئه می کننـد و مهر اتهـام به دیگران می زننـد می خواهنـد رهـبری را بفریبنـد و قـانعش کننـد که مثلا مرتکبان قتل فلانی،فلان و فلان بوده اند.

ولی این تلاـش در تبرئه و شانه از زیر بار مسـئولیت خالی کردن بر آنها تأثیر منفی می گـذارد زیرا این تصور که از هر گناهی مبرّا هستند در آنان قوت می گیرد و در نتیجه مانع آن می شود که به هدایت راه یابند.

پیـامبر فریب نمی خورد،زیرا خداونـد بر او کتـاب نـازل کرده و در آن رهنمودهاست، /۲ رهنمودهـایی که تکلیف هر کس را معین نموده،هم چنان که حاوی حکمت و اسلوب صـحیح رفتار و معاملت با مردم است بر حسب طبقات و اعمال ایشان.افزون بر اینها قادر است که حقایق را کشف کند و این خود فضیلتی بزرگ است.

برخی از اینـان خود را به پیـامبر نزدیـک می سازنـد و بـا او راز می گوینـد تـا خود را در نظر مردم موجه نشـان دهنـد و چنـان خودنمایی می کننـد که گویی نزد خـدا و پیامبرش از مقربانند.می آیند و با پیامبر به نجوا سـخن می گویند و حال آنکه چیزی برای گفتن ندارنـد و نجـوا بـا پیـامبر بایـد برای منظـور مهمی صورت گیرد.بعضـی نیز آشـکارا زبـان به بـدگویی از رسول می گشایند و با این عمل خویش کفر را بر ایمان اختیار می کنند و خدا نیز بر این اساس با آنان معامله می نماید.

شرح آیات:

اشاره

مسئولیت انسان

[۱۱۱]

تـا زمـانی که انسـان در اعمـال خـود آزاد است مسـئولیت اعمـال خـود را خود بر عهـده دارد.بنـا بر این صـحیح نیست که بـار مسئولیت خویش به این نام یا نام

دیگر بر دوش دیگری نهد.تربیت،اجتماع،دولت،دوستان هیچ یک از اینها به قدر خود فرد در ارتکاب خطا یا گناهی که از او سرزده است مسئول نیستند.

« وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما یَکْسِبُهُ عَلیٰ نَفْسِهِ -هر که گناهی کند،آن گناه به زیان خود کرده است.» یعنی چون مرتکب گناه شد ضررش به خودش بازمی گردد.

« وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً -و خدا دانا و حکیم است.» یعنی خداوند در این میان کسی را مسئول می شناسد که مرتکب آن گناه شده باشد.

۲/

[۱۱۲]

هنگامی که کسی مرتکب خطای بزرگ یا گناهی شود،سپس بخواهد که دیگران را مقصر قلمداد کند و مدعی شود که دیگران مسئول آن هستند یا به دروغ ادعا کند که آنان خود مستقیما مرتکب آن شده اند،این خود گناهی تازه است که به گناه پیشین افزوده می شود.

« وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً -هر که خطا یا گناهی کند،آن گاه بیگناهی را بدان متهم سازد هر آینه بار تهمت و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است.» بازگشت چنین کسی به راه درست دشوارتر است از بازگشت کسی که مرتکب گناه می شود و به گناه خود اعتراف می کند.زیرا او خود را بی گناه می شمارد و از دایرهٔ مسئولیت دور می شود،چنین کسی چگونه می تواند به اصلاح خود اقدام کند.

«خطیئه»در این آیه گناه کبیره است و از آن جمله است گناهی که زیانش به همگان می رسد.در حالی که«اثم»گناه بطور مطلق است و«بهتان» این است که اشخاصی را که خود مبرّی از گناه هستند گناهکار بنامند.

جرایم فریبکار و رهبری اصولی

[۱۱۳]

مجرمان و خائنان به مردم و خائنان به خود همیشه آهنگ گمراه

ص :۱۶۵

کردن دستگاه رهبری را دارند،بدین گونه که آنان را به انحاء مختلف استمالت و دلجویی می کنند،مثلا بخشی از منافعی را که از غصب حقوق مردم حاصل کرده اند به آنان پیشکش می کنند یا دستگاه رهبری را در مبارزه علیه دشمنان داخلی یا خارجی اش تقویت می نمایند،یا تهدیدش می کنند که اگر با آنان همدستی و همداستانی نداشته باشد به جبهه های مخالف او خواهند پیوست در واقع خطر افتادن رهبری در دام اینان خطری عظیم است.

ایستادگی رهبری در برابر امواج فشار یا تهدید و تحبیب اینان کاری صعب است /۲ مگر آنکه اعمالش بر پایهٔ اصول باشد و چنگ به ریسمان مستحکم رسالت زند تا به یاری ایزد تعالی قویدل و استوار در برابر هر انگیزهٔ خارجی مقاومت نماید و فضل خدای تعالی همین است.

« وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ - اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود گروهی از کافران قصد آن داشتند که تو را گمراه کنند.» در واقع نقشه و هدف این طایفه گمراه کردن و فریب دستگاه رهبری بود ولی هنگامی که در مقابل خود به ایمانی استوار چون کوهی سرفراز برخورد کردند از عزم خود منصرف شدند و چنان نمودند که گویی چنان آهنگی در سر و چنان هوسی در دل نداشته اند.و این از موارد بلاغت قرآن است،که به«همّت»یعنی قصد کرد تعبیر کرده در حالی که نیت فریب هم چنان در دلشان جای داشت.

« وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ -و آنان جز خود را گمراه نکنند.» زیرا انسانی که بخواهد انسان دیگر را گمراه کند هر بار گمراهی در وجود او رسوخ بیشتری خواهد یافت و چنین است صفات عقلی و روانی آدمی که تو هر گاه بخواهی چیزی به کسی بیاموزی بر علم تو افزوده شود و اگر بخواهی کسی را هدایت کنی خود راه هدایت را بیشتر خواهی شناخت.

« وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ -و هیچ زیانی به تو نرسانند.» یا آنکه تو را تهدید می کنند که اگر تسلیم خواستهای آنها نشوی به جبههٔ

مخالف خواهند پیوست.اینان عناصری فرصت طلب هستند و اصلا به درد جبههٔ تو نمی خورند.

و تو ای رسول خدا!رهبریت را دستوری ثابت است که در آن«کتاب» که بر تو نازل کرده ایم آمده است دستوری حکیمانه.و این است فضل خداوند در حق تو.از سوی دیگر تو را علم عنایت کرده ایم و علم،خود برای مجاب کردن دشمن یا غلبه بر او نیروی عظیمی است. ٪۲ با این رحمت خداوندی که تو را ارزانی داشته اند چگونه می توانند به تو زیان رسانند.

«وَ أَنْزَلَ اللّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً -و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرده و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی دانسته ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.»

هدفهای منافقان

[۱۱۴]

از شگردهای این مکاران،نزدیکی به رسول خدا بود،برای دو منظور:

نخست:به قصد تأثیر در او تا آنجا که می توانند.

دوم:در نزد مردم وانمود کنند که مردمی قدرتمند و متنفذاند.غالبا تظاهر به تقوی می کنند تا در پناه آن راه خیانتشان به مردم گشوده گردد و بدون وحشت از مردم به گناهان خود ادامه دهند.

ولی بر پیامبر واجب است که آنان را از خود دور گرداند و به کسی که سر نزد گوش او آورده و به خیال خود او را به راه خیر دعوت می کند گوش فرا ندهد.

همچنین بر همهٔ رهبران الهی است که اطرافیان فاسد را از گرد خود بپراکنند و مستشاران صالح که او را به خیر می کشانند،برگزیند.

«لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ -در بسیاری از نجواهایشان فایده ای نیست.مگر در سخن آنان

که به صدقه دادن یا نیکی کردن یا آشتی جویی فرمان می دهند.» ممکن است«صدقه»در این آیه عطای مال در راه خدا باشد و«نیکی کردن»عمل صالح.و«آشتی جویی»رفع نگرانیهای مردم است از یکدیگر.

مستشار مورد اطمینان کسی است که شخص را در مواقع ضروری به بخشیدن مال فرمان دهد.چنین کسی در جستجوی محرومان است تا به آنان مالی رساند،ولی هرگز او را ترغیب نمی کند که مستکبران طاغی یا به دوستان و نزدیکانش بخششی شود. /۲ همچنین به کارهای نیک و مفید به حال اجتماع فرمانش می دهد و به پیروی از حق و هدایت وامی دارد و به اصلاح امور سوق می دهد،آتش کینه را در دلش برنمی انگیزد و این مستشار امین در کارهای خویش هدفی جز خشنودی خداوند ندارد و هرگز در صدد آن نیست که سخنی گوید که تنها ارباب خود یا خویشاوندان او را خوش آید یا بر وفق هوا و هوس او باشد.چنین کسی پاداش عمل خود را در دنیا و آخرت خواهد دید.

« وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً -و آن کس را که برای خشنودی خدا چنین کند مزد بزرگی خواهیم داد.»

معصیت رسول کفر به خداست

[۱۱۵]

خطاکاران که با رسول اللّٰه(ص)معارضه می کنند بدین سبب است که رسول آنان را به تقوی فرمان می دهد و از فشار و سرکشی آنان بیمی به دل راه نمی دهد.اینان باید بدانند که با خدا سر جنگ دارند و بزودی کارشان به کفر و آتش دوزخ کشیده می شود.

« وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ -هر که از پیامبر جدا شود.» یعنی در راه او تردید کند و از رهبریش جدا گردد، « مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ -هر که پس از آشکار شدن راه هدایت با پیامبر مخالفت ورزد و از شیوه ای جز شیوهٔ مؤمنان پیروی کند.»

ص :۱۶۸

و در جبهۀ دشمنان رسول و مؤمنان قرار گیرد خویشتن را به کفر محکوم ساخته خداوند نیز این حکم را که خود برای خود خواسته است در حق او اجرا می کند:

« نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً -بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و به جهنمش افکنیم و جهنم سرانجام بدی است.» این هشدار مؤمن را وامی دارد پیش از آنکه بخواهد در برابر رهبری مقاومت کند دربارۀ دو چیز بیندیشد:یکی قدرت و سختی رهبری در تطبیق قانون بر او و دیگر آنکه رهبری در اجرای حکم تحت تأثیر هیچ نیرویی قرار نمی گیرد. ۲/ و همین امر موجب تقویت اوست تا بتواند قانون را بر همگان اجرا نماید.

بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت شد که یکی از سرداران سپاهش شراب خورده است.علی او را فرا خواند و حد را بر او جاری کرد، و هر چه آن سردار این و آن را شفیع قرار داد علی نپذیرفت آن سردار گفت:یا علی ماندن با تو«خواری»است و جدایی از تو«کفر»است.امام پاسخ داد:هرگز، ماندن با من عزّت است و این بدین معنی است که پذیرفتن حکم قانون عادلانۀ الهی عزت است.این شخص می توانست که راه خویش در پیش گیرد و به جبهۀ دشمن پیوندد ولی ترسید مبادا مصداق مفهوم این آیه واقع شود و کافر گردد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً (۱۱۶) إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ إِنٰاثاً وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلاّٰ شَیْطٰاناً مَرِیداً (۱۱۷) لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذٰانَ اَلْأَنْعٰامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اَللّٰهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ اَلشَّیْطٰانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِیناً (۱۱۹) یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ اَلشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً (۱۲۰) أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ یَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِیصاً (۱۲۱) وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ قِیلاً (۱۲۲)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۱۷[مریدا]

:سرکش و متمرّد و خارج از فرمان.

۱۱۹[فلیبتکن]

:تبتیک به معنای جدایی افکندن است و بتک به معنای قطع می باشد.

۱۲۱[محیصا]

:گریزگاه.

۲/

شرک میان اراده و هوای نفس

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از سخن از طبقهٔ خائنان به مردم و به خود،در این آیات جنبهٔ دیگر قضیّه شرک به خدا را مورد بررسی قرار می دهد.و آن جنبهٔ فروغلتیدن در ورطهٔ معاصی و پیروی از هواست به جای پیروی از باری تعالی.

ص :۱۷۰

خیانت به مردم یا به خود به نوعی از شـرك منتهی می شود و خدا هیچگاه مشـرك را نمی آمرزد زیرا شرك گمراهی عظیمی است.

این نوع شـرك،پرسـتش بتان و جنهاست به اعتبار اینکه آنها خدایانی کوچک اند و در نزد خدای یکتای تعالی شـفیع واقع می شونـد.در واقع اینـان بت را نمی پرسـتند،بلکه بت،نمـاد شـیطان گمراه کننـده ای است که گمراهشـان کرده و از قـدیم سوگند خورده که بشر را گمراه خواهد کرد.

تقـدیم قربانیها به بتان بـدان صورت زشت عملی است به فرمان شـیطان که برای فریب آنان دست به سـلاح وعـده های کاذب برده است و آرزوهـای باطـل را در دلشـان جـای داده،که اگر از پی او رونـد در نعمت و آسایش خواهنـد بود و هرگز به کیفر اعمالشـان مجازات نخواهنـد شـد،ولی بر خلاف وعـدهٔ شـیطان اینان به زودی جزای اعمال خویش را خواهنـد دیـد و به دوزخ خواهند افتاد /۲ و نهال آن آرزوها که شیطان در دلشان کاشته هرگز به ثمر نخواهد نشست.

کسانی که عمل نیک انجام می دهند و مؤمن هستند به بهشت خواهند رفت.

شرك به خـدا نتیجهٔ متابعت از هوی است.کسـی به خـدا شـرك می آورد که همواره سـرگرم معاصـی باشد و از مسئولیتهای اطاعت او شانه خالی کند.

شرح آیات:

اشاره

شرک به خدا و حدود آمرزش

[۱۱۶]

با آنکه رحمت خداونـدی گسترده و آمرزشـش بسـیار است،همه گناهان را شامل می شود مگر شـرک به خـدا را.زیرا شـرک گناهی عظیم است و گمراهی سخت و اصلاح و چشم پوشی از آن ممکن نیست.

« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً -خدا کسی را که برای او شریکی قرار دهد نمی آمرزد و جز آن هر گناهی را برای هر که خواهد می آمرزد.و هر کس که برای

ص :۱۷۱

خدا شریکی قرار دهد سخت به گمراهی افتاده است.» زیرا چنین کسی خدا را به برخی از مخلوقاتش قرین می سازد او را نشناخته است و مخلوق را نشناخته که با خدای سبحانش همتراز می شمارد.زیرا خالق را از مخلوق در ذات و صفات و اسماء فرق بسیار است و کسی که آن دو را به هم می آمیزد هیچ یک را از آن دو نشناخته است.

شرک یک انحراف اساسی است و با وجود هیچ عملی به صلاح نمی آید مانند کسی که هدفش و مقصدش مغرب باشد ولی به راه مشرق رود.

چنین کسی به هیچ روی اصلاح مسیرش میسر نیست بلکه باید بکلی راه خود را دیگرگون کند.از این روست که رحمت خداوند شامل شرک نمی شود و حال آنکه هر گناه دیگر را شامل می شود.زیرا شرک انحراف اصلی و اساسی است و دیگر انحرافهای بشری از آن متفرع می شود.بلکه می توان گفت که هیچ انحرافی نیست مگر آنکه ریشهٔ آن صورت کوچکی از شرک به خداست.

مثلاـ آنکه به مردم تکبر می فروشد و خود را از ایشان برتر می شمارد یا به برتری نژادی معتقد است یا به امتیازات طبقاتی،گرفتار نوع ٪ کوچکی از شرک است.زیرا کسی تکبر می ورزد که خود را در صف خدا قرار دهد و فراموش کند که او چیزی جز یکی از مخلوقات خداوندی نیست.تردید نیست که تکبر،به نوبهٔ خود یکی از هزاران ریشهٔ جرایم است.زیرا شخصی که خود را برتر از همگان شمارد از ارتکاب هر جریمه و ستمی در حق آنان از پای نخواهد نشست و خضوع در برابر برخی از مردم و اهمیت دادن به قول و نظر آنان خود حقی است که در آن هیچ تردیدی نیست ولی پیروی راه و روش آنان به طور مطلق و به عبارت دیگر عبودیت در برابر ایشان خود نوعی از شرک به خداست.زیرا آنکه سر به خضوع فرود می آورد سرور خویش را در صف خدا قرار می دهد و فراموش می کند که او جز انسانی ناتوان هیچ نیست.پرستش دیگران هم یکی از هزاران ریشه ارتکاب جرایم است.

همچنین است همهٔ معاصی کبیره و صغیره.که همه صورتی از شرک به خداونداند.و این همان ضلالت بعیده ای است که همهٔ انحرافات انسانی را در خود دارد.

ص :۱۷۲

منشأ شرک

[۱۱۷]

شرک به خدا از اندیشهٔ قوای غیبی خارق العاده که ارواح نامیده می شوند آغاز می گردد،و این ارواح بر دو دسته اند:

ملائکه که قوای خیرند و اجنه که قوای شریره اند.

در عصر جاهلیت عربها ملائکه را دختران خدا می پنداشتند و آنها را می پرستیدند.در حالی که جن را از آن رو پرستش می کردند که همتایان خدا هستند و با سلطهٔ او در عالم وجود رقابت می کنند.

« إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاّ شَيْطاناً مَرِيداً –نمی خوانند سوای اللّه مگر الاهه هایی را و نمی خوانند سوای اللّه مگر شیطانی سرکش را.» سرکش یعنی متمرد از اطاعت و اوامر سرور خود.اعتقاد به ارواح،اعم از ارواح خیر باشد و یاری طلبیدن از آنها و برای آنها نمادهایی به صورت بت ساختن و پرستیدن و در پایشان قربانی کردن،همه اینها بند و زنجیرهایی است بر قوای بشری و قیودی است که راه آزادی او را در مسیر حیات برمی بندد.

۲/ آن عرب جاهلی که می پنداشت«هبل»او را از بیماریش شفا می دهد سعی خود را برای یافتن دارو به کار نمی برد هم چنان که برای زیاد شدن مال یا اراضی یا چارپایان خود تلاش نمی کرد و در بازرگانی خود را به رنج نمی افکند زیرا معتقد بود اگر چند قربانی تقدیم بت کند معجزهٔ او زندگی اقتصادی اش را تأمین خواهد کرد.

همچنین عقولشان را به کار نمی انداختند زیرا بر آن بودند که جنّ ها (شیاطین)به آنها الهام می کنند.گاه در غرفه ای تاریک می نشستند و مدتها منتظر الهام اجنه می ماندند در این حال چنان به خیالشان می رسید که هاتفی غیبی آنان را آواز می دهد و با ایشان گفتگو می کند و حال او خود بود که با خود گفتگو می کرد و جز مشتی اباطیل دستگیرش نمی شد ولی همین امر او را از تعقل بازمی داشت.

ص :۱۷۳

هدفهای شیطان

[۱۱۸]

داستان ملائکه با شیاطین فرق می کند.ملائکه،بندگان فرمانبردار خدایند،تنها کسی را شفاعت می کنند که خدا از او راضی باشد.در نتیجه تقرب به آنها سودی نمی کند زیرا سخن آخر سخن خداست.اما شیاطین مطرودین درگاه خدایند و لعنت شدگانند،ولی اکنون خدا آنها را مهلت داده است و این بدان معنی نیست که می توانند افراد بشر را گمراه کنند یا قادرند در برابر قدرت و هیمنهٔ خداوندی مقاومت ورزند،هرگز،بلکه خداوند آنها را مدتی مهلت داده تا بندگانش را به آنان امتحان کند.

پس شیطان همان ابلیس است.

« لَعَنَهُ اللّٰهُ -خدایش لعنت کند.» « وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً -گروهی معین از بندگانت را به فرمان خویش می گیرم.» شیطان که نماینده قوای شر و خطاست همواره بشر را به اعمال زشت ترغیب می کند ۲/ و او را در وادی جهل و ضلالتش سرگردان رها می سازد ولی او را بر گمراه ساختن همهٔ افراد بشر توانایی نیست بلکه برخی از فرزندان آدم را گمراه می سازد.

از این رو در آیه آمده است«گروهی معین از بندگانت را»و گروه دیگر را که اهل ایمانند رها می کند.

شیطان و فساد زندگی

[۱۱۹]

شیطان برای گمراهی بشر از سلاح آرزوها استفاده می کند بنا بر این باید آرزوهای دور و دراز را رها کنیم تا سلاح شیطان بر ما کارگر نباشد.

شیطان گاه بذر آرزوهایی چون درازی عمر و جاوید زیستن در دنیا و فرمانروایی دایم و ثروت بسیار در دل ما می کارد،همچنین به انسان القاء می کند که

رسیدن به آرزوها وقتی میسّر است که راه کج در پیش گیرد.

مثلاـ ضلالت شیطان چنین است که به انسان امر می کند که گوشهای چارپایان را بشکافد و آفرینش خداوند را تغییر دهد.یعنی راه استفادهٔ طبیعی را واگذارد و راه فساد را انتخاب کند.

خداوند چارپایان را آفریده است و هر عضوی از اعضای آنها به کاری می آید و در پیکر او وظیفهٔ خاصی را انجام می دهد.در نتیجه هر عضو از اعضای حیوان به صورت غیر مستقیم به انسان خدمت می کند ولی شیطان او را می فریبد تا آن اعضاء را تباه کند تا منافعی که از آن انتظار می رفت از دست برود.

« وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ -البته گمراهشان می کنم و آرزوهای باطل در دلشان می افکنم و به آنان فرمان می دهم تا گوشهای چارپایان را بشکافند و به آنان فرمان می دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند.» /۲ پس هر که از پی شیطان رود،منافع زندگی را تباه کند.زیرا شیطان پیوسته او را از راه درست،راهی که به استفاده از مواهب حیات منتهی می شود منحرف می سازد.

« وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً -و هر کس به جای خدا،شیطان را به دوستی برگزیند،زیانی آشکار کرده است.»

وعده های فریب شیطان

[۱۲۰]

شیطان به انسان چه می گوید؟ می گوید:فردا یا پس فردا فلان سود و فلان موقعیت را حاصل می کنی...

چون فردا و پس فردا در رسد به فردای دیگر وعده می دهد.تا عمرش به پایان رسد در حالی که از آن وعده های شیطانی جز باد در مشت ندارد.

« يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاّ غُرُوراً -به آنها وعده می دهد و به آرزویشان می افکند و شیطان آنان را جز به فریب وعده ندهد.»

نتیجه چیست؟ [۱۲۱]

اینان در دنیا به نتایج اعمال خود خواهند رسید و در آخرت جز ایشان جهنم است و از آن نتوانند گریخت.

« أُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ يَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِيصاً -مکانشان در جهنم است و در آنجا راه گریزی نخواهند یافت.» یعنی حتی به قدر یک بند انگشت هم از آنجا پای بیرون نتوانند نهاد.

[۱۲۲]

اما مؤمنان کسانی که ایمان خود را به شرک نیالوده اند و با دل پاک خدا را پرستیده اند پاداششان بهشت است.

این وعدهٔ خداست و وعدهٔ خدا حق است.بر خلاف وعده های شیطان که سراسر دروغ است.خدای تعالی اجلّ و اعظم از آن است که دروغ گوید زیرا دروغ یا در نتیجهٔ جهل است یا نیاز.و خدا از هر دو مبراست.

۲/ « وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً -و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند به بهشتهایی درمی آوریم که در آن نهرها روان است و در آنجا جاویدانند.» این غایت آمال آدمی است که در بهشتی زیستن گیرد که نیازهای جسمانی اش در آنجا برآورده شود و از تمتّعات نفسانی برخوردار گردد.یکی از جلوه های آن رودهایی است که بر بهجت و جمال بهشت می افزایند.بهشتی از آیندهٔ خود بیم ندارد.همواره زنده است نه هراس مرگ خاطرش را مکدر دارد،نه زوال نعمت عیشش را منغص گرداند.

« وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً -وعدهٔ خداوند بر حق است و چه کسی از او راستگوتر است؟»

ص :۱۷۶

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶]

اشاره

لَيْسَ بِأَمٰانِيِّكُمْ وَ لاٰ أَمٰانِيِّ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۱۲۳) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ اَلصّٰالِحٰاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ نَقِيراً (۱۲۴) وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اِتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ اِتَّخَذَ اَللّٰهُ إِبْرٰاهِيمَ خَلِيلاً (۱۲۵) وَ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً (۱۲۶)

۲/

معنای واژه ها

۱۲۳[امانی]

:جمع امنیه است و آن ایجاد امن است در نفس از نظر برخورداری از آن و اصل آن مفهوم تقدیر می باشد.

۱۲۴[نقیرا]

:نقطهٔ کوچکی است که در پشت هسته ای که می روید به شکل گودی کوچکی وجود دارد.

۱۲۵[خلیلا]

:خلیل،برگرفته از«خله»است که به معنای محبت می باشد یا مشتق از«خله»است که معنای نیاز دارد و به مفهوم دوستی نیز به کار رفته است،زیرا هر یک از دو دوست خلل دوستش را جبران می کند و گفته شده از آن روی که هر یک از دو دوست،دیگری را از اسرار خودش آگاه می گرداند و گویی او در سویدای دل اوست.

ص :۱۷۷

ابراهیم پیشوای ما در مسئولیت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در اینجا برای شرک به خدا دو قاعدهٔ نفسانی هست:

اوّل:بی تفاوتی و مسئول ندانستن خود.

دوم:عدم شناخت ذات باری.

در باب قاعدهٔ اول باید گفت،عواملی که انسان را به شرک به خدا و ایمان به الهه ها و شیطان سرکش دعوت می کنند این است که انسان می خواهد از زیر بار مسئولیت در زندگی دنیا شانه خالی کند.

زیرا انسانی که گرفتار اندیشهٔ اصالت فرد است می خواهد به هر طریق که ممکن است اعمال قبیح خود را توجیه کند،پس به خدایان متعدد قائل می شود تا مطمئن شود که با تقرّب به آن خدایان از عذاب خدای یکتا رهایی یافته است.

دیدیم که شیطان یاران خود را چگونه به دام /۲ آرزوهای دروغین می کشد و آنان را می فریبد و وعده می دهد که بدون عمل خیر می توان به بهشت راه یافت.

در این آیات،قرآن این قاعدهٔ روانی را تشریح می کند و بیان می دارد که آرزوها همواره در نزد خدا مقبول نمی افتند.

مسئولیت یک واقعیت است اعم از اینکه انسان او را بپذیرد یا انکارش کند و هر کس دست به کاری ناشایست زند-هر کس که باشد-کیفر عادلانهٔ عمل خود را خواهد یافت و هر کس دست به کاری شایسته زند جزای عمل خویش بی کم و کاست خواهد دید.مقیاس سنجش اعمال در نزد خدا تسلیم مطلق در برابر اوست تا به بهانهٔ آزادمنشی سرکشی و تمرّد از فرمان او.برنامهٔ اعمال انسان همان طریقهٔ

ص :۱۷۸

ابراهیم است،مردی که خداوند او را به دوستی خود برگزید هنگامی که از دل و جان تسلیم پروردگار خود شد.

در آیهٔ آخر خدای سبحان از این یاد می کند که هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست.و با مطرح ساختن این اصل پایگاه ثابت شرک یعنی جهل انسان به عظمت خداوند را درهم می کوبد که خدا را قدرتی است بی پایان و او را با هیچ یک از بندگانش قیاس نتوان کرد.

شرح آیات:

اشاره

آرزوها و جوهرهٔ مسئولیت

[۱۲۳]

آیا اگر کسی آرزو کند میلیونها ریال پول داشته باشد به دستش خواهد آمد.آیا می توان در عالم خیال شهری بزرگ بنا کرد و در آن زیستن گرفت؟ هرگز،پس چگونه آدمی آرزوی بهشت می کند،جایی که میلیونها ریال در برابر ارزش آن هیچ است و از هر شهر که در عالم خیال به تصور درآید بیش.

این آرزو به آرزوی پیر مردی مانـد که فرزنـد عزیزش را در یک حادثهٔ ناگهانی از دست داده است ولی فاجعه چنان هولناک است که نمی خواهد مرگ او را باور کند بلکه برای تخفیف آلام خود پیوسته به زنده بودن او می اندیشد.

/۲ پیر مرد واقعا می دانـد پسـرش مرده است ولی از چنگال عقل واقع گرای می گریزد تا در سایه خیال خوش خویش بیارامد.اینان که از مسئولیتهای اعمالشان به دامن آرزوها می گریزند از این سنخ مردمند.

ارواح حقیر آنها،اراده های ناتوان و سست آنها نمی توانند زیر بار مسئولیتها روند،از این رو به سایه خیال می گریزند و نفوس خویش به انواع امانی می فریبند.

مثلا می گویند:مسیح گناهان ما را با دادن جان خویش خواهد خرید،هبل ما را از عذاب پروردگار رهایی خواهد بخشید.و از این قبیل...اما قرآن آدمی را رودرروی مسئولیتهای زندگی خویش قرار می دهد و می گوید:

« لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ -نه بر وفق مراد شماست.»

که می پندارید از زیر بار مسئولیت با توسل به بتان خلاص می شوید؟ « وَ لاٰ أَمٰانِیِّ أَهْلِ الْکِتٰابِ -و نه بر وفق مراد اهل کتاب.» که می پندارند،مسیح گناهان آنان را با فدا کردن خود خریده است.

« مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لاٰ یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً - هر کس که مرتکب کار بدی شود جزایش را ببیند و جز خدای برای خویش،دوست و یاوری نیابد.» هیچ کس از آدمی عذاب خدا را دفع نخواهد کرد.هیچ کس قادر نیست با قدرت خداوند و سیطرهٔ او در عالم وجود رویارویی کند.

اندوختن اعمال

[۱۲۴]

خداوند صالحان را به قدر اعمالشان جزا خواهد داد،بی هیچ کم و بیش.خواه مرد باشد یا زن ولی تنها به یک شرط و آن اینکه آن عمل صالح برآمده از ایمان به خدا باشد.زیرا بدون ایمان به خدا اعمال صالح چون کفی هستند بر روی سیل خروشان و به زودی حقیقت آن معلوم خواهد شد.

« وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ ۲/ یُظْلَمُونَ نَقِیراً -و هر کس که کاری شایسته کند،چه زن و چه مرد.اگر مؤمن باشد به بهشت می رود و به قدر آن گودی که بر پشت هستهٔ خرماست به کس ستم نمی شود.» اگر انسان بداند که همه کارهایش نیکو است و برای او ذخیره می شود و او بزودی پاداش نیک خود را خواهد یافت،به انجام کارهای نیک مشتاق شود و در آن شتاب ورزد و بکوشد که هر روز بلکه هر ساعت بر ثواب خود بیفزاید.

شیطان برای آنکه بشر را به تنبلی وادارد به او الهام می کند که گناهانش به شفاعت این یا آن بخشوده خواهد شد و اعمال نیکش را از او نخواهند پذیرفت.از این روست که ذات باری تعالی در خلال این دو آیه تأکید می کند که نیکیها و بدیها را خداوند عادلانه و بدون کم و کاست جزا می دهد.

[۱۲۵]

روی نهادن به بتان و رقابت در پرستش آنها و بالیدن هر فرقه ای به بت خویش،دین پسندیدهٔ نیکو نیست،دین پسندیدهٔ نیکو دین ابراهیم است.مردی که از همهٔ نمادهای شرک و ضلالت و از همهٔ بتان ستم و بندگی اعراض کرد و تنها و تنها روی دل به خدا آورد و هیچ چیز در عبادت با او شریک نگردانید و هدفی جز آستان جلال او نشناخت.سپس به کارهای نیک روی آورد و به واجبات بسنده نکرد،بلکه بیشتر از واجبات به جای آورد تا آنجا که خداوند محسن«نیکوکارش» خواند.

« وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً -دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرد و نیکوکار بود و از دین حنیف ابراهیم پیروی کرد.» یعنی همه نمادها و تندیسهای سنگی و بشری را طرد کرد.

« وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرٰاهِيمَ خَلِيلًا -و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید.» ابراهیم را از اینکه پرستش بتان و دیگر شریکان را نفی کرد سودی عظیم حاصل شد و این سود عظیم آن بود که خدایش مقرب خود و دوست خود برگزید.

۲/

[۱۲۶]

کسانی که برای خود خدایانی جز خدای یکتا اختیار می کنند نتوانسته اند آن چنان که باید قدرت و توانایی او را بسنجند.بلکه اصلا خدای یکتا را نشناخته اند.اگر خدا را شناخته بودند و دانسته بودند که قدرت او بر همه چیز در آسمانها و زمین بسط یافته است.مسلما آن بتان سنگی که به دست خود تراشیده اند در نظرشان حقیر می آمد و آنها را به جای اللّٰه مقام الوهیت نمی دادند.و نیز به کسانی که شریکان خدا می پندارند ارجی نمی نهادند.شناخت قدرت و توانایی خداوند و کشف آثار آن داروی بیماری شرک است و از این روست که خداوند تعالی در اینجا بر همین قدرت توجه داده است:

« وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً -

و از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است و خدا بر هر چیزی احاطه دارد.» این احاطه،احاطهٔ علم و قدرت است.چون قدرت خداوند به اثبات رسید و ما دریافتیم که جز او ملجأ و پناهی نداریم،طبیعی است که از دل و جان تسلیم او خواهیم شد و از حنیفانی خواهیم بود که از آیین ابراهیم پیروی می کنند.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۰]

اشاره

وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی اَلنِّسٰاءِ قُلِ اَللّٰهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فِی اَلْکِتٰابِ فِی یَتٰامَی اَلنِّسٰاءِ اَللاّٰتِی لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلْوِلْدٰانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتٰامیٰ بِالْقِسْطِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِهِ عَلِیماً (۱۲۷) وَ إِنِ اِمْرَأَةٌ خٰافَتْ مِنْ بَعْلِهٰا نُشُوزاً أَوْ إِعْرٰاضاً فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یُصْلِحٰا بَیْنَهُمٰا صُلْحاً وَ اَلصُّلْحُ خَیْرٌ وَ أُحْضِرَتِ اَلْأَنْفُسُ اَلشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۱۲۸) وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ اَلنِّسٰاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلاٰ تَمِیلُوا کُلَّ اَلْمَیْلِ فَتَذَرُوهٰا کَالْمُعَلَّقَهِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۲۹) وَ إِنْ یَتَفَرَّقٰا یُغْنِ اَللّٰهُ کُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ وٰاسِعاً حَکِیماً (۱۳۰)

۲/

معنای واژه ها

۱۲۷[یستفتونک]

:فتوا پاسخ احکام دشوار است و استفتا سؤال از حکم می باشد.

۱۲۸[الشّح]

:افراط در حرص مال و چیزهای دیگر و نیز به معنای بخل و عقب ننشستن از حقوق است.

۲/

عدالت در روابط خانوادگی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

عدالت،اساس روابط اجتماعی است.بر مسلمان واجب است که بذرهای عدالت در خانواده بیفشاند.یعنی بر زن خود که در خانهٔ اوست و تحت رعایت اوست ستم نکند و مهرش را بالا نکشد بویژه اگر آن زن یتیم باشد.

پس از زن نوبت به کودکان می رسد،کودکانی که نمی توانند از حقوق خود دفاع کنند و یتیمان.بر انسان واجب است که در رابطه با اینان اعمالش بر طبق قوانین عدل باشد.

زن باید به نوبهٔ خود روابطش را با مرد بر اساس مصالحه قرار دهد نه مطالبهٔ جزئی ترین حق از حقوقش.زیرا اگر نه چنین باشد سبب اختلاف و جدایی می شود.بخل از صفاتی است که در نفس بشر جا خوش کرده است.از این رو در روابط میان زن و شوی هر چه جانب تقوی و احسان و گذشت و مصالحه رعایت شود بهتر است تا سیاست مته به خشخاش گذاشتن و موی از ماست کشیدن.

۲/ درست است که تعدد زوجات مجاز شمرده شده ولی مرد نباید در این کار

آزمند باشد،زیرا رعایت عدالت در میان آنها بسیار دشوار است.بناچار یک یا چند تن از آنها را سرگشته رها خواهد ساخت،به گونه ای که نه زن او باشد و نه مطلقهٔ او.

چون روابط زناشویی به جمود و تنافر کشید بهتر آن است بدون بیم از فقر و ناداری راه جدایی در پیش گیرد،زیرا خداوند روزی دهنده است.

روابط زن و شوهر خود جنبهٔ مهمی از روابط اجتماعی است.این روابط اعم از مثبت و منفی،مستقیم و غیر مستقیم منشأ بسیاری از گناهان خواهد شد.

ملاحظه می شود با آنکه در آغاز سوره سخن از روابط زناشویی رفته بود بار دیگر آن را مورد توجه قرار داده است.این بار در چارچوب سخن از گناه و گناهکارانی که به خود یا به مردم خیانت می ورزند.

شرح آیات:

اشاره

حقوق زن

[۱۲۷]

از آنجا که در عصر جاهلی زن را با نظری کین توزانه می نگریستند و آنها را،نسبت به مردان عنصری پست و حقیر می شمردند،غالبا از رسول خدا می پرسیدند،که آیا زن نیز در زندگی حقی دارد یا نه؟و آیا تجاوز به این حق گناه است؟بویژه اگر زنی در خانهٔ مردی سمت زوجیت او را داشت در این حالت به زعم مردم عصر جاهلی وابستهٔ به مرد می بود و جامعه هیچ حقی برای او قایل نبود و زن از کوچکترین استقلال محروم بود.

قرآن در این آیه به سؤال این قوم پیرامون حقوق زن پاسخ می دهد که بر ماست حقوق آنها را چونان که در شریعت اسلامی آمده است بطور کامل ادا کنیم.

مخصوصا اگر زن یتیم باشد و بخواهیم با او ازدواج کنیم بر ماست که حقش را کاملا ادا نماییم.

۲/ « وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسٰاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰابِ فِي يَتٰامَى النِّسٰاءِ اللاّٰتِي لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ

تَنْکِحُوهُنَّ

-از تو دربارهٔ زنان فتوی می خواهند.بگو خدا دربارهٔ آنان به آنچه در این کتاب بر شما خوانده می شود،فتوی داده است.این فتوی در باب آنها و زنان پدر مرده ای است که حق مقررشان را نمی پردازید و می خواهید ایشان را به نکاح خود درآورید.» همچنین حقوق مستضعفان،از خردسالان و یتیمان.همهٔ این حقوق باید کاملا رعایت شوند.

« وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الْوِلْدانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامی بِالْقِسْطِ -نیز در باب کودکان ناتوان است و باید دربارهٔ یتیمان به عدالت رفتار کنید.» بر مؤمن است که از روی نیکوکاری به هنگام ادای حقوق این طبقات چیزی بر آن بیفزاید و بداند که هر عمل خیری نزد خداوند مکتوب است.

« وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً -و هر کار نیکی که انجام می دهید خدا به آن آگاه است.»

سازش در پیوندهای خانوادگی

[۱۲۸]

هم چنان که بر مرد واجب است که حقوق زن را کاملا ادا کند بر زن نیز مقرر است که به نوبهٔ خود از پاره ای از حقوق خود گذشت کند،مخصوصا هر گاه ببیند که شوهرش در ادای حقوق او سهل انگاری می کند یا حتی به کلی از او اعراض می نماید.

« وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ -اگر زنی دریافت که شوهرش با او بی مهر و از او بیزار شده است،باکی نیست که هر دو در میان خود طرح آشتی افکنند که آشتی بهتر است.» اسلام برای روابط اجتماعی حدود ثابتی مقرر کرده است و مردم را فرمان داده که به هنگام اختلاف مطابق آن قوانین عمل کنند.ولی از قانون تراضی و صلح در مواقع لزوم غفلت نورزیده است.مثلا مهر حقی از حقوق زن است و مرد نباید

بدون دادن مهر ازدواج کند،ولی گاه زنان توانگری هستند که به سببی با مردان فقیر ازدواج می کنند آیا نباید این زنان از مهر خود صرف نظر کنند و آن را به شوهر خود ببخشند.

آری،زیرا این با واقع گرایی قانونگذاری اسلامی موافق است. ۲/ بنا بر این گاه مصلحت زن در این است که همهٔ حقوق خود را مطالبه نکند و این در چند مورد محتمل است:

۱-گاهی زن بر حسب مقتضیات زندگی اش استحقاق همه حقوق خود را ندارد،مثلا زنی است پیر و زشت رو و سترون و از خاندانی پست و نادان.وقتی که این زن به مردی که در همهٔ موارد بر خلاف اوست شوی می کند مسلم است که برای حفظ محبت شوهرش باید از برخی از حقوق خود صرفنظر کند.

۲-گاه شوهر در موقعیت دشواری است،اگر زن بر او فشار آورد تا همهٔ حقوق خویش بستاند،ای بسا مرد ناچار به طلاق شود.در این صورت خیر زن در این است که از پاره ای حقوق خود چشم بپوشد تا به پاره ای دیگر که ضروری تر است دست یابد.

۳-گاه شوهر مرد منحرفی است و در حقوق زوجه اش به او خیانت می کند ولی زن اگر با همهٔ این معایب با او بماند بدین امید که شاید روزگاری اصلاح شود بهتر از این است که سرکشی کند و روابط زناشویی را به پایان رساند که در آن صورت ضررش متوجه هر دو خواهد شد.

موارد استثنایی دیگری هم هست که زن به رضا و رغبت از پاره ای از حقوق خود می گذرد و با شویش مصالحه می کند.این قانون آشتی طلبی زندگی زناشویی را تحمل پذیر و حتی شیرین می کند.

« وَ أُحْضِرَتِ اَلْأَنْفُسُ اَلشُّحَّ -بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد.» یعنی آزمندی و بخل و خست و خودخواهی بر نفوس مردم چیره شده از این رو هر یک از دو طرف می خواهد خود را به آب و آتش زند تا سهم بیشتری فراچنگ آرد.بر ماست که همواره در نگهداشت و ادامهٔ روابط اجتماعی بیشتر از گسستن آن

بکوشیم و با حرص آز و بخل مبارزه کنیم و به صلح و مدارا روی آوریم.

« وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً -و اگر نیکی و پرهیزگاری کنیـد،خدا به هر چه می کنید آگاه است.» ۲/ یعنی خـدا آگاه است که حقوق دیگران را حتی بیش از اسـتحقاقشان ادا می کنیـد و درجـهٔ اخلاص شـما را می داند.به هنگام گرفتن حقوق خود از آنها،از خدا پروا کنید و تنها،زمانی چیزی را تصاحب کنید که یقین کنید واقعا حق شماست.

تعدد زوجات

[۱۲۹]

مرد بهتر است که بیش از یک زن نگیرد.زیرا اگر از یکی افزون شـد وظیفـهٔ شـرعی حکم می کند که میانشان به عدالت رفتار کند.ولی چه بسا یکی از آن دو زیباتر است و در این حال طبع مایل به اوست و رعایت عدالت کاری صعب خواهد بود.تا کار به آنجـا می کشـد که بکلی مهر از یکی ببرد و سرگشـته رهـایش سـازد.یعنی نه او را ماننـد یک همسـر پـذیرفته است که همهٔ حقوقش را ادا کند نه او را طلاق گفته که آزادانه بر حسب میل خود زندگی کند.

« وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ -هر چنـد بکوشـید هرگز نتوانیـد که در میان زنان به عـدالت رفتار کنید لکن یکباره به سوی یکی میل نکنید.» به عبارت دیگر اگر زن دیگر گرفتید باید فقط بر حسب مصـلحت یا ضرورت باشد.

برای مثـال هر گـاه بیوه زنی را دیدیـد که به حمـایت زنـاشویی نیـاز دارد و کسـی عهـده دار او نیست با او ازدواج کنیـد یا در صورتی که شـمار زنـان بسـیار بیشتر از شـمار مردان است یـا به هر دلیـل دیگری که مشـکله ای اجتمـاعی پدیـد می آورد-در صورتی که تعـدد زوجـات در کـار نباشـد-یـا هنگـامی که زن اوّل نـازا یا بیمار یا سالمنـد باشـد به گونه ای که نتوانـد حقوق زناشویی را بربیاورد.

امّا در وضع عادی که گرفتن همسر دوم صرفا جنبهٔ شهوی یا تفنّنی دارد،

سرانجامی که از این کار انتظار می رود آن است که یکی از آن دو نادیده گرفته شود که موجب می شود حقوق او آسیب ببیند.

« فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً - تا دیگری را سرگشته رها کرده باشید و اگر از در آشتی درآیید و پرهیزگاری کنید، خدا آمرزنده و مهربان است.» ازدواج با زن دوم حرام نیست،حتی اگر فقط به منظور تمتعات نفسانی باشد یا شهوات جنسی.ولی شرطش این است که روابط شوی با همهٔ زنان خود به یک درجه صمیمانه باشد و نیز به شرط پرهیزگاری ۲/ و پایمال نکردن حقوق دیگران در زیر فشارهای عاطفی.

پس اگر کسی اراده اش قوی باشد و در برابر فشار عواطف پایداری تواند و تقوی و پروایش او را از پیوستن به یکی و واگذاشتن دیگری منع نماید باکی نیست، حتی اگر گاهگاهی بدون تعمد و اصرار لغزشی در روابطش پدید آید،خدا آمرزنده و مهربان است.

جدایی

[۱۳۰]

اگر شوی زن خود را مهمل گذارد و به او نرسد.بر زن است که خواستار طلاق شود و از فقر و بینوایی نترسد.زیرا طلاق خود یک راه علاج است ولی راه نخستین نیست،آخرین راه است.

چه بسا وضعیتی است که دیگر چاره ای برای اصلاح آن جز طلاق نیست.

زیرا اگر بخواهند به آن وضع دشوار ادامه دهند و صبر و شکیبایی پیشه کنند جز تلف شدن نیروها و فاسد ساختن ضمیر و هدر شدن حقوق نتیجه ای دیگری متصور نیست.

« وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ كَانَ اللّهُ وَاسِعاً حَكِيماً -اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند،خدا هر دو را به کمال فضل خویش بی نیاز سازد که خدا گشایش دهنده و حکیم است.» درست است که خدا هیچ کس را بدون بذل کوشش در طلب روزی،

روزی نمی دهـد ولی ابواب رزق محصور در خانـهٔ شوی نیست که اگر زن را طلاق دهـد بیم فقرش باشد،نه،خداوند می تواند درهای تازه تری بر روی او بگشاید زیرا گشایش دهنده است.بر ما نیز واجب است که خود را گرفتار رزق اندک نکنیم.

بلکه در میـدان گسـترده زمین به طلب روزی برخیزیم و همواره افقهـای تـازه تری را که از آنجـا روزی بیشتری نصـیب مـا می گردد جستجو کنیم و از امکانات نامحدود زندگی سود بریم.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]

اشاره

وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّٰاکُمْ أَنِ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَنِیًّا حَمِیداً (۱۳۱) وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً (۱۳۲) إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا اَلنّٰاسُ وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِکَ قَدِیراً (۱۳۳) مَنْ کٰانَ یُرِیدُ ثَوٰابَ اَلدُّنْیٰا فَعِنْدَ اَللّٰهِ ثَوٰابُ اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۱۳۴) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّٰامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ أَوِ اَلْوٰالِدَیْنِ وَ اَلْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللّٰهُ أَوْلیٰ بِهِمٰا فَلاٰ تَتَّبِعُوا اَلْهَویٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۱۳۵)

۲/

ص :۱۸۹

معنای واژه ها

۱۳۵[بالقسط]

:عدالت.

[تلووا]

:انحراف و کژ راهی.

[تعرضوا]

:به مطلق انحراف گفته می شود.

۲/

مسئولیت اجتماعی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هر گاه آدمی قدرت شگرف خداوندی را احساس کند،قدرتی که در ملکوت آسمانها و زمین متجلّی است و بر هر چیز احاطه دارد،آری،هر گاه این قدرت را احساس کند رگ دلش می لرزد و ارتعاشی در ضمیرش پدید می آید که او را به خود می آورد و هوشیاری می بخشد و از بی خیالی و غفلت دور می سازد.

هر چه معرفت انسان به آن قدرت بزرگی که بر او احاطه دارد،افزون گردد و هر چه پروایش بیش شود،در اعمالش انضباط بیشتری پدید آید و رهسپار راه سلامت گردد و در اعماق ضمیرش قوه ای بیدار شود که او را از ارتکاب خیانت و گناه بازدارد و به اقامهٔ عدل و ادای شهادت برای خداوند سوق دهد.

در این درس قرآن حکیم سخن از طبقهٔ خائنان را به پایان می آورد و به معالجهٔ ریشه ای مسئلهٔ گناه می پردازد.

داروی این معالجه ازدیاد تقوای انسان است که خود به نوبهٔ خود از شناخت قدرت خداوند سرچشمهٔ می گیرد.از این رو در آغاز ما را به ملکوت الهی توجه می دهد و اینکه خداوند بی نیاز است و از کافر شدن کائنات بر دامنش گرد

ننشیند خداست که مالک آسمانها و زمین است و اوست که می تواند مردم را به ۲/ مردم دیگر بدل سازد.

آن گـاه انسـان را بـه ثـواب و اجر اخروی امیـد می دهـد و درس را بـا نمـودن راه علاـج دیگری برای مسـئلهٔ گنـاه(خیـانت و معصـیت)پایان می دهد و آن این است که همهٔ مردم عدل را بر پای دارند و برای خدا شـهادت دهند در حالی که از هر اعتبار دیگری دور باشـند و طبیعی است در جامعه ای که قسط قایم باشـد و همگان برای خـدا شـهادت دهنـد،گناه را چنـدان مجالی نیست.

شرح آیات:

اشاره

مسألهٔ ترس در انسان

[۱۳۱]

یکی از انگیزه های اساسـی ارتکاب گناه،ترس است.اگر ملتهای مستضـعف از طاغوتان نمی ترسیدند در برابر ظلم ساکت نمی ماندند و اگر فرد از جامعهٔ منحرف نمی ترسید جامعه هم چنان سرگشته وادی گمراهی نمی ماند و اگر وحشت از بینوایی نبود توانگران نسبت به فقرا بخل نمی ورزیدند و اگر خوف از مرگ نبود،بزدلان ترسو از جنگ رخ برنمی تافتند.

با آنکه ترس یک مسـئله ریشه دار بشـر است،برای قطع ریشه های آن راههایی است.از آن جمله است:ایمان به خـدا و اینکه او مالک آسـمانها و زمین است و مردم را به عـدل و احسان فرمان می دهـد و آن کس که به عـدل و احسان رفتار کند اسـتواری گیرد و به قدرت عظیم خداوندی از عوامل ترس خلاص شود.

اگر همـهٔ چیزهایی که ما را از آنها بیم است در ید قدرت خداست،پس چرا از خدا نمی ترسـیم؟بلکه تا خدا،آن پروردگار هر چیزی بر ما خشم نگرفته است چرا باید از چیزی بترسیم.

این معادلهٔ روشن سبب می شود که ما در برابر فشارها و انگیزه هایی که ما را به گناه سوق می دهد مقاومت نماییم.

« وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّهَ -از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و هر آینه اهل کتاب را که پیش از شما بودند و نیز شما را سفارش کردیم که از خدا بترسید.» این یک سفارش است و یک امر یا فرمان تنها نیست.زیرا امر گاه در کاری است که به زیان مأمور باشد،جز آنکه /۲ سفارش همواره برای مصلحت کسی است که آن را می شنود.سپس وصیتی است مشترک در میان همه نسلهای مسلمان زیرا از ارزشهای کلی است که با گذشت زمان تغییر نیابد.

تقوی،به مصلحت و سود انسان است و نه به مصلحت و سود خدا زیرا خدا نه از تقوای شما متأثر می شود و نه از کفرتان.

« وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً -اگر هم کفر ورزید باز هم آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است متعلق به خداست و اوست بی نیاز و در خور ستایش.» خداوند غنی است زیرا مالک آسمانها و زمین است و در خور ستایش است زیرا قدرت خود را برای زیان رسانیدن به مردم به کار نمی برد،بلکه قدرت خود را در لطف به آنها و تفضل در حق آنها به کار می برد.

استعانت به خدا از خوف

[۱۳۲]

هر کس از خداوند استعانت جوید و در برابر فشارهای زندگی مقاومت به خرج دهد و به وسوسه های ترس که او را به سوی گناه می راند پاسخ نگوید،برای خود جای پای و تکیه گاهی محکم تدارک دیده است.

« وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً -و از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و خدا کارسازی را کافی است.» برای دفاع از کسی که از او یاری طلبیده و بر اساس تکیه بر او از بندگانش نهراسیده است.

[۱۳۳]

اما هر کس که از مردم بترسد و از طبیعت بترسد و برای خشنودی جامعه خدا را به خشم آرد بر اوست که مسئولیت عمل خویش بر عهده گیرد زیرا خدا می تواند او را از صحنهٔ وجود محو کند و کسانی دیگر را بیاورد که به جای او در زمین زیستن گیرند.

« إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً -ای مردم اگر بخواهد شما را از میان می برد و مردمی دیگر پدید می آورد.که خدا بر این کار قادر است.» [۱۳۴]

برخی از مردم را طمع به ورطهٔ گناه می کشد.از روی طمع اموال مردم را می خورند و به خرید و فروش مشروبات الکلی و اشاعهٔ فحشاء می پردازند.

اینان باید بدانند که اگر از راه خدا روند و از معصیت او خودداری کنند،خدا بی نیازشان خواهد کرد، /۲ نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز ایشان را بهره مند خواهد ساخت.

« مَنْ کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً -هر کس که پاداش این جهانی را می طلبد بداند که پاداش اینجهانی و آن جهانی در نزد خداست و او شنوا و بیناست.» خداوند اقوال و اعمال نیک مردم را می شنود و می بیند و هیچ کس را بدون اجر و مزد رها نمی کند،نه در این جهان و نه در آن جهان.

خلاصه آنکه:اگر ارتکاب معصیت در اثر ترس باشد باید بدانیم که خدا قادر است که ما را از آنچه از آن بیم داریم در امان دارد،و خدا سزاوارتر از هر کس دیگر است که از او بترسند،و اگر معصیت به منظور حصول نعمت و مال است نعمتهای جاودانی در نزد خداست.

مسئولیت اجتماعی

[۱۳۵]

برای آنکه جامعه را از هر پلیدی مصون داریم باید از دو عامل مدد گرفت:

اول:ضمیری که هر شخصی را از معصیت منع نماید به عبارت دیگر وجود تقوی.

دوم:همهٔ افراد جامعه احساس کنند که اگر مرتکب معصیتی شوند از آن بازخواست خواهند شد و هر کس را که مرتکب معصیت شد خود بازخواست کنند.

آیات پیشین از عامل نخستین سخن می گفتند.

در این آیه از عامل دوم سخن به میان آمده و از نقش آن در حقوق اجتماعی اگر ضمیر جامعه بیدار باشد و مسئولیت خویش احساس کند ستم را در حالی که هنوز در گهواره است و توش و توان نیافته است نابود خواهد کرد.در این حال هر کس آهنگ ستمگری داشته باشد نزدیکترین کسان به او،او را از آن منع خواهد نمود.خواه خویشاوندش باشد،خواه دوستش و خواه همکارش.حتی پیش از آنکه ظالم اقدام به غصب حقی کند غالبا برای مساعد کردن جو تجاوز با برخی نزدیکانش مشورت می کند،اگر جامعه آگاه و بیدار باشد در همان آغاز او را از ارتکاب آن عمل منع خواهد کرد و ظلم را در نطفه خفه خواهد نمود.

۲/ در اینجا برای قیام جامعه در برابر ستم دو مرحله قرار دارد:

یکی:منع ستم و اقامهٔ عدل.

دوم:در حالت وقوع ستم همدستی و همکاری برای از میان بردن آن.

مثلا به نفع صاحب حق و بر ضرر متجاوز غاصب شهادت دادن.آدمی نباید در چنین مواقعی از ادای شهادت به سود صاحب حق خودداری ورزد،در هر موقعیتی که باشد.بدین بهانه که صاحب حق ضعیف یا غریب یا فاجر است یا به این بهانه که ستمگر توانمند است یا از خویشاوندان یا دوستان من است.هیچ یک از این بهانه ها مانع آن نیست که آدمی از ادای شهادت سرباز زند.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ -ای کسانی که ایمان آورده اید به عدالت فرمانروا باشید.» یعنی بر طبق عدالت رفتار کنید زیرا بنای کاخ عدالت در اجتماع محتاج به کوشش و تلاش بسیار است تا برآورده شود.

ص :۱۹۴

« شُهَدٰاءَ لِلّهِ -برای خدا شهادت دهید.» یعنی شهادت که می دهید خشنودی خدا را در نظر داشته باشید نه از تهدید بترسید و نه در برابر تحبیب سست شوید.حتی اگر شهادت به ضرر مصالح شما باشد.

« وَ لَوْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوٰالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللّهُ أَوْلیٰ بِهِمٰا فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَویٰ أَنْ تَعْدِلُوا -هر چند به زیان خود یا پدر و مادر و خویشاوندان شما-چه توانگر و چه درویش-بوده باشد.زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است.پس از هوای نفس پیروی مکنید تا از شهادت حق عدول کنید.» مباد رعایت مصلحت یا دوستی خویشاوندان و نزدیکان شما را از شهادت عادلانه بازدارد،یا تحت نفوذ این و آن قرار دهد.

۲/ « وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً -چه زبان بازی کنید یا از آن اعراض کنید،خدا به هر چه می کنید آگاه است.» یعنی چه اندکی از حق منحرف شوید یا بسیار منحرف شوید خدا به اعمال شما آگاه است.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَلْکِتٰابِ اَلَّذِی نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ اَلْکِتٰابِ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً (۱۳۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ اِزْدٰادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اَللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً (۱۳۷) بَشِّرِ اَلْمُنٰافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِیماً (۱۳۸) اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ اَلْکٰافِرِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ اَلْعِزَّةَ فَإِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً (۱۳۹) وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی اَلْکِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آیٰاتِ اَللّهِ یُکْفَرُ بِهٰا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهٰا فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اَللّهَ جٰامِعُ اَلْمُنٰافِقِینَ وَ اَلْکٰافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً (۱۴۰) اَلَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اَللّهِ قٰالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کٰانَ لِلْکٰافِرِینَ نَصِیبٌ قٰالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ فَاللّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اَللّهُ لِلْکٰافِرِینَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً (۱۴۱)

۲/

معنای واژه ها

۱۳۹[العزّه]

:اصل عزّت به معنای شدّت است و عزیز،فردی است بر خلاف ذلیل،قوی و ارجمند.

منافقان و دوگانگی در دوستی

اشاره

۲/

رهنمودهایی از آیات:

در سخن پیشین قرآن کریم قضیّهٔ خیانت را در تمام ابعادش مورد بحث قرار داد و برای خائنان مواضع و درجاتی معین کرد.

اما اکنون سخن از منافقان است،از بعد اجتماعی اش.یعنی فعالیت آنان

ص :۱۹۶

در میان جامعهٔ مسلمانان و انعکاس روشهای منفی آنان در این جامعه بویژه آن روش و شیوهٔ خاص آنان که از آن به دوگانگی در دوستی تعبیر می کنیم.زیرا منافقان از یک سو خود را عضو جامعهٔ اسلامی قلمداد می کنند و از دیگر سو با دشمن ارتباط دارند.

قرآن بحث در این مقوله را بر پایهٔ این اندیشه که ایمان دارای وحدت است و تجزی نمی پذیرد قرار داده.سپس به بیان استمرار و پیوستگی ایمان می پردازد و توضیح می دهد که نشاید مؤمن گاه بر سر ایمان خویش باشد و گاه از آن اعراض کند.آن گاه منافقان را به عذاب تهدید می کند و سپس این بحث را به میان می آورد که منافقان همان کسانند که کافران را به دوستی برمی گزیده اند.

۲/ تا جامعهٔ اسلامی از لوث کفر پاکیزه ماند ما را فرمان می دهد که پای از مجالست کفار بکشیم تا چه رسد به دوستی با آنان.

منافقان در این دوگانگی گرفتارند،از یک سو می خواهند دوستی مسلمانان را جلب کنند تا از مواهب غنایم برخوردار شوند و هم می خواهند خود را از خطر کفار در امان دارند تا اگر مسلمانان در جنگ به هزیمت کشانده شدند آنان جان خویش برهانند ولی خداوند نگذارد مسلمانانی که به مال و جان در راه او جهاد می کنند منهزم گردند.

شرح آیات:

اشاره

ایمان کامل

[۱۳۶]

وقتی که آدمی ایمان آورد ایمانش تجزیه پذیر نخواهد بود.ایمان کلی است،تجزیه ناپذیر،کسی که خدا را شناخته و به نبوت پیامبرش ایمان آورده باید در ایمان خویش خالص باشد و اگر تحت فشار قرار گرفت یا از روی هوی،در آن نقصانی پدید نیاورد.

هر نقصی که در ایمان حاصل شود با اصل ایمان تناقض دارد.زیرا ایمان فقط علم و آگاهی نیست بلکه ایمان مخالفت هوی و پیروی از عقل هم هست.

اگر کسی ایمانش را تجزیه کند و از آن،همان مقدار را قبول کند که با هواهای نفسانی اش موافق است آیا باید گفت که چنین کسی پیرو عقل است یا هوی؟و به دنبال آن آیا می توان او را در زمرهٔ مؤمنان آورد.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا -ای کسانی که ایمان آورده اید.» یعنی ای کسانی که حجت بر شما تمام شده زیرا به مبدأ ایمان اعتراف کرده اید باید از راهی که در پیش گرفته اید منحرف نشوید زیرا برای توقف و انحراف دلیلی ندارید.

« آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ ٢/ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً -به خدا و پیامبرش و این کتاب که بر پیامبرش نازل کرده و آن کتاب که پیش از آن نازل کرده به حقیقت ایمان بیاورید و هر که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش و به روز قیامت کافر شود،سخت در گمراهی افتاده است.»

موضعگیریهای لرزان در برابر نیروی حاکمه

[١٣٧]

گفتیم که ایمان تجزیه پذیر نیست.اکنون می گوییم که ایمان در برابر قدرت و ضعف نیروی حاکمه افزونی و کاستی نپذیرد.چنان نیست که هر گاه قدرت حاکمه اقتضا کند ایمان نیز رشد یابد و هر گاه اقتضا نکند رو به ضعف نهد.

در واقع چنین ایمانی ایمان به قدرت است نه به حق و حقیقت.

« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً -هر آینه خداوند آنان را که ایمان آوردند،سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند،سپس کافر شدند و به کفر خویش افزودند،نخواهد آمرزید و به راه راست هدایت نخواهد کرد.» اینان مواضع خود را بر حسب موازین قدرتها تغییر می دهند یا به عبارت دیگر منتظرند که باد از کدام طرف بوزد.از این رو اینان بمثابهٔ کافرانی هستند که خداوند هیچگاه گناهانشان را نخواهد آمرزید.بلکه بدتر از کافرانند زیرا امر هدایت

خدایی را به بازی گرفته اند و آن را وسیله گذران زندگی دنیوی خود کرده اند.از این رو به نظر یک جستجوگر حق به ایمان نمی نگرند بنا بر این محال است بدان راه برند.

کسی که می خواهد آینه ای بخرد گاه چنان به قطر شیشه و وزن آن سرگرم می شود که برای او نگریستن در تصویر آینه میسّر نمی شود زیرا او از تصاویر داخل آینه به دقت در قطر شیشه و زیبایی و استحکام قاب آن پرداخته و این مثل کسی است که به امر دین به صورت یک وسیله ارتزاق می نگرد آن سان که تاجر به تجارتخانه اش و بقال به دکانش.بنا بر این چگونه می تواند حقیقت دین را درک کند یا به آن عمل نماید؟آری،چنین کسی در تمام عمرش از هدایت برخوردار نمی گردد.

منافقان و ارتباط با بیگانه

[۱۳۸]

«بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً -منافقان را بشارت ده که عذاب دردآور برایشان آماده است.» ۲/ [۱۳۹]

وقتی در این آیه سخن از منافقان رفته،باید بدانیم که دقیقا چه کسانی هستند.منافقان گروهی از افراد جامعهٔ اسلامی اند که در دوستی خود گرفتار دوگانگی شده اند.یا به عبارت دیگر در جامعهٔ اسلام و ایمان زندگی می کنند ولی برای دست یافتن به قوت و عزت و مال و منال با جامعهٔ کفر دوستی می ورزند.

مثلا در جامعهٔ امروز اسلامی گروه هایی را می شناسیم که برای حصول قدرت و عزت تلاش می کنند ولی چون به آن دست یافتند از انجام کارهایی جدی بر حسب ارزشهای جامعه اسلامی سرباز می زنند،یا در پی یافتن بیگانه ای هستند که به دامن او آویزند و بدین منظور سازمانهای سیاسی راست یا چپ را برمی گزینند تا شاید به پایمردی آنان بدان قدرتی که خواهانش هستند دست یابند.

چه بسا روزی چند به سبب این وابستگی بر هموطنان و برادران خود سیادت

ص :۱۹۹

می یابند و این سیادت را به بهای استقلال میهن و خواری و بردگی ملت خود و درهم شکستن ارزشهای آن می خرند.

« اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ -کسانی که به جای مؤمنان کافران را به دوستی برمی گزینند،آیا عزت و توانایی را در نزد آنان می جویند.» نه،هرگز.نتوانند با گرایش به بیگانه به قدرت و قوت رسند،زیرا بیگانه چون سلطه یابد نخستین گروهی را که از صحنه قدرت بر کنار می سازد همین گروه وابسته به او و خدمتگزار اوست.

مسلّم است وقتی اجنبی به اینان میدان می دهد عاشق چشمان سیاهشان نشده است،بلکه او عاشق بازارهای تجارت است که غالبا با منافع این گروه هم تناقض پیدا می کند.از این رو آنان را بر سر میز مذاکرات یکباره می فروشد و برای سود دیگری دندان تیز می کند.

۲/ پس عزت و قدرت این گروه در کجا نهفته است؟آری،در یک جا،کلید زرّین این گنجینه در دست کسانی است که به صفوف ایمان می پیوندند و شوکت و قدرت ملت را تقویت می کنند.اینان هستند که می توانند در میان امتهای خود سیادت و سروری جویند و بس،زیرا:

« فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً -عزت به تمامی از آن خداست.»

نمی خواهیم در شمار مزدوران درآییم

[۱۴۰]

تا بیگانهٔ کافر نتواند برخی نفوس ضعیف از فرزندان امت اسلامی را به سوی خود جلب کند،اسلام مسلمانان را از گوش دادن به تبلیغات گمراه کنندهٔ آنان که هدفی را جز کشاندن مردم ساده به عوالم مزدوری تعقیب نمی کند، منع کرده است.

« وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ -و از این پیش در این کتاب بر شما نازل

کرده ایم که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند با آنان منشینید.» «انکار می کنند»یعنی انکار کننده می پندارد برای عقیدهٔ خود استدلال عقلی می کند اما«ریشخند گرفتن»به این هدف است که ارزشهای والا را در نظر دیگران پست جلوه دهند.در این حال واجب است که از مجالس آنان دوری گزید تا زمانی که صیغهٔ عداوت آمیز سخن آنان دیگرگون شود و موضوع سخن را تغییر دهند.

« حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ -تا آن گاه که به سخنی دیگر پردازند.» وقتی کسی در محفل چنین مردمی می نشیند و آنان به انکار و ریشخند ارزشهای دینی زبان می گشایند،اگر او به ردّ گفتار آنان نپردازد و از آن همه انکار و ریشخند متأثر نشود خود نیز در شمار آنان خواهد بود،و در زمرهٔ فاجران.

« إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ -در این حال شما نیز منافقان هستید.» /۲ و همانند آنان از کافران و جزای کافر و مشرک آتش جهنم است.

« إِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْكٰافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً -خدا همهٔ منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد.» [۱۴۱]

منافقان کفار را به دوستی می گزینند و در مجالس انکار و استهزاء آنان در زمان صلح شرکت می جویند ولی در هنگام جنگ بر فراز تپه ای می نشینند و چشم به راه حوادث اند تا باد پیروزی بر پرچم کدام طرف بوزد.زیرا اینان بزدل اند و بزدلان به درد هیچ طرفی از طرفین مخاصمه نمی خورند.چون مسلمانان پیروز شوند بیایند و مطالبهٔ غنایم کنند و خود را از افراد جامعهٔ اسلامی که در غنایم سهمی دارند،جای زنند.و اگر کفار موقتا پیروز شوند دزدانه به نزد آنان می روند و مزد خدمات خود را می طلبند.

« اَلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ -همواره کسانی مواظب شما هستند.» یعنی منتظر نتیجهٔ آخراند.

« فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قٰالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كٰانَ لِلْكٰافِرِينَ

نَصِيبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكَمْ وَ نَمْنَعْكَمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

-پس اگر از جانب خداوند فتحی نصیبشان شود می گویند:مگر ما همراه شما نبودیم؟و اگر پیروزی نصیب کافران شود،می گویند:آیا نه چنان بود که ما بر شما غلبه یافته بودیم و مؤمنان را از آسیب رسانیدن به شما بازداشتیم.» یعنی ما بودیم که نگذاشتیم از مسلمانان به شما آسیبی رسد.

اینان بدانند که سرانجام نفاقشان در روز قیامت عذاب شدید است.اما در دنیا،مسلم است اسلام همواره بر دشمن خود پیروز است و چون دست خارجیان از پشت منافقان برداشته شود،در جامعه اسلامی بی آبرو و خوار و خفیف گردند:

« فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً -در روز قیامت خدا میان شما حکم می کند و او هرگز برای کافران،به زیان مسلمانان،راهی نگشوده است.»

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۶]

اشاره

إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اَللّٰهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَى اَلصَّلاهِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ اَلنّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اَللّٰهَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۴۲) مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لا إِلىٰ هٰؤُلاءِ وَ لا إِلىٰ هٰؤُلاءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۱۴۳) يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا اَلْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً مُبِيناً (۱۴۴) إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ فِي اَلدَّرْكِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (۱۴۵) إِلاَّ اَلَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً (۱۴۶)

۲/

ص :۲۰۲

معنای واژه ها

۱۴۳[مذبذبین]

:یعنی افراد لرزان و آشفته ای که در یک جا آرام نمی گیرند.

۱۴۴[سلطان]

:حجّت.

۱۴۵[الدرک]

:ژرفنای دریا و نیز ریسـمانی که ریسمان دیگری را به آن گره زده باشند تا به عمق آب برسد و اصل درک،ریسمانی است که به وسیلهٔ آن به قلّه می رسند یا دلو به آن می آویزند.

۲/

منافقان:ارزیابی و ویژگیهای ایشان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن پیشین در باب اینکه کسانی که در جامعهٔ اسلامی زندگی می کنند باید یک دله باشند،نه چون منافقان که زبان با مسـلمانان دارند و دل با کافران،اکنون می خواهد پاره ای از صفات ظاهری منافقان را که دلالت بر گسستگی روحی آنها از روشها و ارزشهای اسلامی است،بیان دارد.

مثلا اینان اگر برای نماز برمی خیزند از روی اکراه و بی میلی است،زیرا دلهایشان چون صخره ای سخت است و از یاد خدا نرم نمی شود.دیگر آنکه همواره در حال شک و تردیدانـد و در میان دو جبهـهٔ کفر و ایمان در آمـد و شـد و هرگز نتواننـد که در یک سو استقرار یابند،و همین شک و تردید آنان را از طریق هدایت دور می دارد.

آن گاه خداونـد مؤمنان را از قدم نهادن در راه آنان بر حذر می دارد و آنان را بیم می دهد که به زودی بازخواسـتشان خواهد کرد و حجتشان را ناچیز خواهد ساخت اگر به خود اجازه دهند که با کافران دوستی ورزند.

و آن عـاقبت ناگوار از آن کسانی است که مرتکب چنین اعمالی شونـد، جایشان در فروترین طبقات جهنم خواهـد بود و کس به ناله و فریادشان گوش نسپارد.

۲/ قرآن پیش از اینکه این سـخن آغاز کنـد در امیـدواری را به روی منافقان گشوده است و به توبه راهشان نموده،بدان شـرط که آنچه را در اثر نفاق خود تباه کرده اند از نو تدارک کنند یعنی یک دله به جامعهٔ اسـلامی پیوندند و با اخلاص قدم در راه نهند تا مگر خود را به قافلهٔ مؤمنان رسانند،آنان که خدا برایشان اجری عظیم مهیّا کرده است.

شرح آیات:

اشاره

فریب دادن خدا

[۱۴۲]

منافقان می پندارند هم چنان که به زعم خود مسلمانان را فریب می دهند می توانند خدا را هم فریب دهند.اینچنین اعمال دینی شان با رفتارهای اجتماعی شان شباهت دارد.

مثلا چون به نماز برمی خیزند به اکراه برمی خیزند.به ظاهر نمازی به جای می آورند نمازی از حقیقت خالی.

ولی این خـدعه و فریبکاری به خودشان بازمی گردد که خـدا بزرگتر از آن است که دسـتخوش خـدعه بنـدگان خود گردد و عبادات بدون محتوای ایشان را به جای عبادتهای حقیقی و صادقانه بپذیرد.

« إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ -منافقان خـدا را فریب می دهنـد و حال اینکه خدا آنان را فریب می دهد.» خداوند چگونه بنده اش را می فریبد؟این مکر و فریب خداوند بدین گونه

است که روزی چند مهلتشان می دهد تا سرمست نعمتهای این جهانی گردند و عقل و ارادهٔ خود از دست بدهند.سپس به ناگاه آنان را فرومی گیرد،مثلا- آن سان که دربارهٔ قوم لوط عمل کرد.آن گاه که ملائکهٔ عذاب را بر سرشان فرستاد اما به صورت مهمان،با صورتی زیبا،آن سان که سبب انگیختن هوای نفسی ایشان شدند که پیش از این بدان اعمال ناپسند خو گر شده بودند.چون از آمدنشان خبر یافتند و چشمانشان به جمالشان افتاد چه هوسها در سر پختند و خیالها در دل پروردند که در دلشان ذره ای تقوی و ایمان نمانده بود. ۲/ در این هنگام آن فرشتگان به صورت اصلی خود درآمدند.آن هیبت غلاظ و شداد بازیافتند و شهرشان را از جای برکندند و بر سرشان ویران ساختند.

آری،خداوند آن گروه از بندگان خویش را که قصد فریب او دارند بدین گونه می فریبد.

« وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَى الصَّلاٰةِ قٰامُوا كُسٰالىٰ يُرٰاؤُنَ النّٰاسَ وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً -و چون به نماز برخیزند،با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز-جز اندکی-خدای را یاد نکنند.» آنان به حقیقت نماز نمی گزارند در برابر مردم به نماز تظاهر می کنند.

وقتی که نماز مهمترین شعائر عبادی است با این روحیه به جای آرند با دیگر واجبات چگونه عمل خواهند کرد؟ این نمونه ای است از فریب دادن منافقان خود را و کیفیت انجام واجباتشان،و ما از همین نمونه می توانیم از راه و روش ایشان مطلع گردیم.

نبودن معیارها و داوری از روی تردید

[۱۴۳]

صفت دیگر منافقان،شک و تردید است و آنان موضع خود را بر حسب یک معیار صحیح برنمی گزینند.بلکه می خواهند هر دو جبههٔ کفر و اسلام را حفظ کنند و از هر طرف بر حسب مصالح آنی و عاجل خود استفاده نمایند.

« مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ -سرگشتگان میان کفر و ایمانند.»

ص: ۲۰۵

یعنی میان کافران و مؤمنان و این از عبارت بعد روشن می شود:

« لاـ إِلیٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلیٰ هٰؤُلاٰءِ –نه با اینان و نه با آنان.» زیرا شک در دلهایشان لانه کرده و دیگر نمی توانند با مقیاس صحیح میان حق و باطل فرق نهند و در نتیجه هیچگاه روی هدایت نخواهند دید. /۲

« وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً –آنکه خدا گمراهش کند،هیچ راهی برای او نخواهی یافت.» خداست که بندگانش را که در طریق هدایت ره می سپرند هدایت خواهد کرد.اما کسانی را که از طی این طریق تن می زنند و دریچه های دل خود را بر روی آن می بندند خداوند چگونه هدایت کند؟ آنان را در وادی ضلالتشان واخواهد گذاشت و کسی جز خدا نمی یابند که هدایتشان کند.

هدایت را نیز چون علم تصور کنیم.ما چگونه به علم دست می یابیم؟ مسلما از طریق تحصیل علم.پس کسی که برای تحصیل علم تلاش نمی کند یا بدتر از این درهای علم را به روی خود می بندد و نمی گذارد کسی بر او داخل شود تا چیزی بیاموزدش،مسلما در وادی نادانی سرگشته خواهد ماند از این مقوله است گمراه کردن خدای تعالی منافقان را.

دوستی و پیوند با چه کسی؟

[۱۴۴]

این برخی از صفات منافقان بود و بر ماست که از انحراف آنان بر حذر باشیم و این انحراف از دوستی و پیوند با کافران آغاز می شود و این دوستی و پیوند به دو سبب است یا از خوف است یا از طمع.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْکٰافِرِینَ أَوْلِیٰاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ – ای کسانی که ایمان آورده اید،به جای مؤمنان کافران را به دوستی مگیرید.» آدمی نمی تواند با دو جبهه متناقض دوستی ورزد خواه و ناخواه یا به جبههٔ کافران روی می آورد یا به جرگهٔ مؤمنان می پیوندد.

ص:۲۰۶

هر گاه مؤمنی با کافری دوستی ورزد طبعا رشتهٔ دوستی اش را با مؤمنان خواهد برید،از این رو در قرآن در این آیه تعبیر«من دون المؤمنین»(به جای مؤمنان)آمده است.

آری،ممکن است دوستی و پیوند مؤمن به کافر از خلال دوستی و پیوند او به مؤمنان باشد،بدین گونه که ۲/ دوستی و پیوند خود را با مؤمنان و همهٔ کافرانی که به مؤمنان خدمت می کنند خالصانه گرداند.

« أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَیْکُمْ سُلْطٰاناً مُبِیناً -آیا کاری می کنید که برای خدا به زیان خود حجتی آشکار پدید آرید.» پس خدا شما را یاری ننماید،شما دوستیتان با او خالصانه نیست،زیرا دوستی خدا شامل کسانی می شود که در همه کار بد و اعتماد کنند و او را بپرستند بدینگونه که برنامه های او را بی کم و کاست انجام دهند.

کسانی که طرفدار کافران هستند خداوند آنها را به ایشان واگذارد،زیرا در حقیقت نمی توانند برنامه های الهی را به شکل کامل به اجرا درآورند.

[۱۴۵]

زمانی که مؤمنی با کافری دوستی و پیوند نماید در شمار منافقان قرار خواهد گرفت و جزای منافقان هم معلوم است:جهنم.

« إِنَّ الْمُنٰافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ -هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند.» طبقات بهشت را درجات خوانده است و بالاترین آنها اعلی علیّین است و طبقات آتش را درکات خوانده بدترین درکات اسفل السافلین است.

« وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً -و هرگز برایشان یاوری نمی یابی.» آنان با کفار دوستی می ورزند تا مگر از یاری آنها برخوردار شوند ولی در روز قیامت جز نومیدی نصیبی ندارند،زیرا خود را درون آتش دوزخ خواهند دید بی آنکه یاران کافرشان به دوستی شان برخیزند.

[۱۴۶]

راه بازگشت منافقان به جبههٔ ایمان را چهار مرحله است:

نخست:توبه و پشیمانی از گرایشهای پیشین خود به کافران و عزم به عدم /۲ تکرار آن اعمال.

دوم:اصلاح و ترمیم پلهایی که میان خود و مؤمنان ویران کرده اند.بدین گونه که عقول خویش صافی گردانند،از افکار کافران دلهای خویش بپیرایند از نفاق و کینه نسبت به مؤمنان پرهیز کنند و روابط پیشین را به یک سو نهند تا بتوانند روابط دوستانهٔ جدیدی برقرار نمایند.

سوم:چنگ زدن به رشتهٔ خداوندی،بدین گونه که رشتهٔ دوستی خود با رهبری اسلامی استوار گردانند و تسلیم او شوند و فرمانهایش را اطاعت کنند.

چهارم:اخلاص در دین (۱) یا به عبارت دیگر یک دله شدن در دوستی،بدین گونه که با آگاهی و چالاکی نماز به جای آورند از کاهلی در امر نماز بپرهیزند.و خدا را فراوان یاد کنند و دیگر شعائر دینی بر پای دارند و واجبات را به گونه ای صحیح به جای آرند.

پس از طی این مراحل اینان به مؤمنان می پیوندند،مؤمنانی که خداوند برایشان در این دنیا اجری عظیم معین کرده و این اجر عظیم یاری آنهاست در کارهای خیر و در آخرت هم در باغهای بهشت جاودانه خواهند بود.

« إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّهِ فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً - مگر آنان که توبه کرده اند و از تباهی بازآمده اند و به خدا توسل جسته اند و برای خدا از روی اخلاص به دین گرویده اند.اینان در زمرهٔ مؤمنانند و خدا به مؤمنان اجری عظیم خواهد داد.»

ص :۲۰۸

۱- ۱) -شاید منظور از اخلاص دین همان توحید ولایی باشد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۷ تا ۱۵۲]

اشاره

ما يَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ شٰاكِراً عَلِيماً (۱۴۷) لاٰ يُحِبُّ اَللّٰهُ اَلْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ اَلْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ سَمِيعاً عَلِيماً (۱۴۸) إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَفُوًّا قَدِيراً (۱۴۹) إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اَللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً (۱۵۰) أُولٰئِكَ هُمُ اَلْكٰافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً (۱۵۱) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲)

۲/

۲/

صفات کافران،عرضه و ارزش

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از بیان مفصل شروطی که منافق برای اصلاح خویش باید به آن شروط عمل کند تا در زمرهٔ توبه کنندگان درآید و نیز مؤمن آنها را دستور العمل خود سازد تا نفاق در دلش ریشه ننماید،اکنون به بیان شروط دیگری می پردازد.از آشکارترین این شروط اصلاحی یکی سپاسگزاری خداوند است و ایمان به او و پاکیزه ساختن

ص :۲۰۹

جوّ اجتماع از منفی بافیها و نیز رواج دادن اعمال خیر و عفو بدیهای دیگران.

پس از بیان این شروط اساسی برای برکندن ریشه های تفرقه و نفاق از زمین جامعه،اکنون قرآن بازمی گردد تا گروه دیگری از منافقان را به ما بشناساند.

اینان جماعتی هستند که ایمان خویش را تقسیم می کنند و به برخی از پیامبران و برخی از تعالیم آسمانی ایمان می آورند و به بعضی ایمان نمی آورند.

قرآن می گوید:اینان کافرانند زیرا ایمان یک کلّ تجزیه ناپذیر است.و بر این حقیقت در آیهٔ بعدی تأکید می کند.پیش از این به بنی اسرائیل مثل زد که آنان /۲ به بعضی از پیامبران ایمان می آورند و به بعضی ایمان نمی آورند.این ایمان به بعض و انکار بعض دیگر بر حسب مصالح شخصی آنها بوده است.

شرح آیات:

اشاره

سپاس حق

[۱۴۷]

خداوند از ما بی نیاز است.از اعمال ما بی نیاز است و به عذاب کردن نیاز ندارد.خداوند از عذاب کسی لذت نمی برد-منزه است او-پس هنگامی که بنده ای را به عذاب خود گرفتار می سازد بر حسب استحقاق آن بنده است یا به عبارت دیگر این مردمان هستند که عذاب خدا را برای خود می خرند.

برای اینکه انسان از شر اعمال خود در امان بماند،باید مؤمن شود و برای اینکه مؤمن شود،باید سپاس حق به جای آورد،زیرا کسی که شکرگزار نعمت خدایی است بر اوست که بر زندگی نگاهی مثبت و خوش بینانه داشته باشد و به هر نعمتی چنان بنگرد که آن نعمت عطایی تازه است که او در خور آن نبوده است و هر بار،و در هر لحظه ممکن است که از او سلب شود.پس از یک سو قدر آن نعمت را می شناسد و از سوی دیگر سپاس منعم-یعنی ذات باری تعالی-را بر خود فرض می شمارد.بدین گونه بر ایمانش افزوده می گردد و به رحمت واسعهٔ خداوند،و بر قدرت و سلطهٔ او بر زندگی آگاهی می یابد.

ندیده ای که چون مردی سخاوتمند تو را مهمان کند،در حالی که تو را بر او

حقی نیست و برایت انواع وسایل تمتّع و لذّت را فراهم آورد و نیز ضیافت خویش به مدتی محدود ننماید!چسان در تمام مدت مهمانی خود را سپاسگزار او احساس می کنی و با او با نهایت گشاده رویی و ادب برخورد می نمایی؟این همه برای چیست؟برای این است که بر تو نعمتی ارزانی داشته که تو مستحق آن نبوده ای و نیز می ترسی که مبادا در هر لحظه نعمت خویش از تو بازگیرد.

بندهٔ شاکر خداوند نیز چنین است.هر چه آگاهی اش به نعمت خداوندی بیشتر شود در نتیجه ایمانش به خدا فزونی یابد و هر بار که او را نعمتی تازه ارزانی می دارد،شعورش به نعمت او فراوانتر گردد.به عکس منافق که هر چه نعمت حق بر او افزونتر شود /۲ پندارد که این بخشی از حقوق حقهٔ اوست و این دلیل بر عظمت خود اوست،پس در نتیجه بر کفر و طغیانش بیفزاید.

«مٰا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کٰانَ اللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً - چرا خدا شما را عذاب کند،اگر سپاسگزار باشید و ایمان آورید؟در حالی که خدا شکرپذیر و داناست.» هر چه سپاسگزاری و قدردانی تو از نعمتی که بر تو عطا کرده زیادتر گردد خداوند سپاس تو را بیشتر بپذیرد و تو را در نعم تازهٔ خود بیشتر غرقه سازد.

علاج برخی بیماریهای اجتماعی

[۱۴۸]

چون نفس از شکرگزاری به درگاه خداوند اشباع گردد،و از رضا و تسلیم سرشارتر گردد،حسد و حقد و کراهت در او کمتر شود.زیرا این صفات نکوهیده مولود تنگ نظری است و چون کینه توزی و دشمنی که حاصل خودبینی و فردیت است از میان برخیزد صفا و محبت و مدارا جای آن را خواهد گرفت و آدمی دربارهٔ دیگران حسن نظر خواهد یافت و از آنان به نیکی یاد خواهد کرد.

خداوند تجاهر به بدگویی و بدزبانی را دوست ندارد،مگر آنکه آن را هدفی نیکو و پسندیده باشد.مثلا حالت اعتراض به ظالم را داشته باشد و مردم را علیه او برانگیزاند.

ص: ۲۱۱

« لاٰ يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً عَلِيماً -خدا بلند کردن صدا را به بدگویی دوست ندارد،مگر آن کس که به او ستمی شده باشد و خدا شنوا و داناست.» خداوند سخن غیبت و تهمت آمیز و زشتگویی و توهین و تحقیر دیگران را می شنود و می داند که راست است یا دروغ و انگیزهٔ آن چیست.آیا این سخنان برای گرفتن حق مظلومی است از ظالمی؟یا برای استعانت از مردم است علیه یک جابر ستمکار؟ خداوند وقتی چیزی را دوست ندارد،که مضر به مصلحت مردم باشد پس در دنیا و آخرت کیفر آن را خواهد داد.

[۱۴۹]

آری،خداوند آن جامعه ای را که از سخنان بیجا و تهمت آلود پاکیزه باشد و همه توجّهش به انجام اعمال خیر باشد-چه آشکارا و چه پنهان- دوست می دارد.آشکارترین اعمال خیر عفو و بخشایش است.

/۲ آیا این سخن خداوند نیست که می گوید:(از تو می پرسند که چه انفاق کنند بگو عفو)عفو فرزندان جامعه را به یکدیگر ارتباط می دهد و ریشه های نفاق را برمی کند و می خشکاند.

« إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَفُوًّا قَدِيراً - اگر کار نیکی را به آشکارا انجام دهید،یا به پنهان،یا کردار ناپسندی را درگذرید، خدا عفوکننده و تواناست.» خداوند از گناه کسی که از خطای مردم بگذرد خواهد گذشت و گناه کسی را که در حق مردم نیکی کند،خواهد بخشود.در حالی که بر کیفر آنان قدرت دارد،آنان را می بخشاید.آیا شایسته نیست که بنده به اخلاق خداوندی متخلق باشد؟و به نوبهٔ خود،خویشتن به حلیهٔ عفو و رحمت متحلی سازد؟

خودپرستی چیست؟ [۱۵۰]

ایمان کدام است؟

جواب:ایمان سرکوبی قوای شر است در وجود آدمی برای رضایت خداوند و تسلیم نفس است به درگاه رفیع عقل.ایمان،پاسخ دادن بنده است به ندای خداوند و در نتیجه،مخالفت با هواهای نفسانی و پیروی از برنامه های الهی.

اگر معنی ایمان این است،پس کسی که زمانی موافق با حق است که حق موافق مصالح او باشد،یا زمانی در برابر حق سر فرود می آورد که هدفش تحقق نیات پلید خود باشد یا هنگامی تسلیم عقل می شود که با هواهای نفسانی او دمساز و همراه باشد یا وقتی به ندای خداوند پاسخ می دهد که به امیال نفسانی و شهوات او آسیب نرساند،چنین کسی را به ایمان راهی نیست.

چنین کسی در کفر فرورفته،زیرا خود را می پرستد و خدا را وسیله ای می شناسد برای تحقق مصالحش.

کسانی که در دین خدا دست به انتخاب می زنند و آنچه را که موافق مصالحشان باشد می پذیرند و آنچه را مخالف آن باشد رد می کنند،اینان پرستندهٔ مصالح خود هستند،نه پرستندهٔ خدا.بنا بر این در زمرهٔ کافران واقعی هستند و خدا نیز،آنان را در حکم کافران آورده است.و گفته است:

۲/ « إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلاً - کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می گویند که بعضی را می پذیریم و بعضی را نمی پذیریم و می خواهند در این میان رهی برگزینند.» [۱۵۱]

« أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً - اینان در حقیقت کافرانند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته ایم.» جدا ساختن خدا از رسول و ادّعای اینکه به همان ایمان به خدا بسنده

ص: ۲۱۳

می کنند،هدفی جز عصیان در برابر پیامبر ندارد.

ولی آیا می توان بدون رهبری پیامبر برنامه های خدا را انجام داد؟نه،اینان دروغ می گویند،وقتی که ادعا می کنند که با خدا رابطه دارند،دروغ می گویند.زیرا در این صورت لازم می آمد که در برابر اوامر رسول نیز خاضع باشند.

در تمام طول تاریخ،طاغوتان با مردان مصلح در ستیز بوده اند.اینان در حالی که ادعا می کرده اند که خود در زمرهٔ مصلحان هستند،پیامبران را به نام نگهداری از دین می کشته اند و علمای دینی را خوار و خفیف می ساخته اند ولی در همه حال به حمایت از دین تظاهر می کرده اند.

پیامبر از خدا جدا نیست،از اصلاح و راه و روشهای دین جدا نیست و از حاملان دین یعنی مصلحان و علما نیز جدا نیست.خدای تعالی این کافران را در روز قیامت به عذاب خود بشارت داده است و در دنیا مورد خشم و غضب خود قرار داده.زیرا اینان با رسولان خدا مخالفت ورزیده اند و در نتیجه به خدا کافر شده اند.

انگیزهٔ این اعمال تکبر و غرور دروغین آنهاست به همین سبب مستحق عذاب خدا شده اند هم در دنیا و هم در آخرت.

[۱۵۲]

در برابر کافرانی که به خاطر مصالح زودگذر و ناپایدار مادی خود، میان خدا و پیامبرانش جدایی می افکنند یا تفاوت قایل می شوند،مردمی هم هستند در ایمان خود صادق اند و خواستار اجر و ثواب خداوندی.اینان به اجر و ثواب الهی در این جهان یا در آن جهان خواهند رسید.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً -کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند و میان پیامبرانش جدایی نیفکنده اند،پاداششان را خدا خواهد داد.و خدا آمرزنده و مهربان است.» /۲ /۲

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۶۲]

اشاره

يَسْئَلُكَ أَهْلُ اَلْكِتٰابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰاباً مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقٰالُوا أَرِنَا اَللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ اَلصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اِتَّخَذُوا اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنٰا مُوسىٰ سُلْطٰاناً مُبِيناً (۱۵۳) وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ اَلطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا لَهُمُ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لاٰ تَعْدُوا فِي اَلسَّبْتِ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلَيْهٰا بِكُفْرِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا اَلْمَسِيحَ عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اِتِّبٰاعَ اَلظَّنِّ وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اَللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸) وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ إِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹) فَبِظُلْمٍ مِنَ اَلَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا

عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أَحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اَللَّهِ كَثِيراً (۱۶۰) وَ أَخْذِهِمُ اَلرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوَالَ اَلنَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ
أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۱۶۱) لَكِنِ اَلرَّاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ
اَلْمُقِيمِينَ اَلصَّلاَةَ وَ اَلْمُؤْتُونَ اَلزَّكَاةَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً (۱۶۲)

معنای واژه ها

۱۵۴[لا تعدوا]

:تجاوز و تعدّی نکنید.

۱۵۶[بهتانا]

:دروغی که از بزرگی موجب حیرت گردد.

۲/

انگیزه های کفر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان شود و میان خدا و پیامبرانش جدایی افکند؟آیا نه بدین علت است که به صدق رسالت رسولان قانع نشده است.

آری،بیشتر مردم برای پاسخ به هواهای نفسانی و مصالح آنی خود با رسول مخالفت می ورزند و مخالفت خود را در لفافهٔ جدالهای فکری درمی پیچند.

مثلا بنی اسرائیل از پیامبر می خواهند که برایشان نوشته هایی از آسمان نازل کند همانند الواح موسی.آیا اینان بدین سبب پیغمبر را انکار کردند که برایشان این نوشته ها را نازل ننمود و اگر این نوشته ها را نازل می کرد،به او ایمان می آوردند؟ نه!هر چه خواستند موسی برایشان آورد ولی به او نیز ایمان نیاوردند و او را گفتند:

کاری کن که ما خدا را آشکارا بنگریم.آیا این درخواست برآوردنی است؟سپس آنان پس از آنکه از طریق معجزات به حق گردن نهادند باز هم بیشترشان پیمان گسستند و پس از آنکه آن کوه عظیم بر فراز سرشان قرار گرفت و نزدیک بود بر آنان فرو افتد،همه به فرمانبرداری گردن نهادند و چون کوه از فراز سرشان دور گردید بار دیگر به کفر و غفلت خود بازگردیدند.آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را

کشتند و مدعی شدند که بر در دلهایشان قفل نهاده شده و نور ایمان بر آن داخل نمی شود،در حالی آنان خود به سبب کفرشان بر در دلهایشان قفل /۲ نهاده بودند.

مثل دیگر:بنی اسرائیل عیسی را انکار کردند و به مادرش مریم تهمت زدند و نیز مدّعی شدند که عیسی را کشته اند در حالی که او را نکشته بودند بلکه دربارهٔ او به اشتباه افتاده بودند و خداوند او را به سوی خود فرا برد و هر یک از آنها پیش از آنکه بمیرد به مسیح ایمان خواهد آورد و انسان پیش از مردنش حق را آشکارا خواهد دید.

آن سوی کفر اینان چه بود؟ظلمی که خدا بسبب آن بسیاری از طیباتی را که سابقا بر آنان حلال کرده بود حرام نمود.

ظلم خواه به شخصی خود باشد و خواه اجتماعی،عامل اساسی کفر است.

ظلم به شخص خود چون شرابخواری و ظلم اجتماعی چون منحرف کردن مردم از راه حق و رباخواری و خوردن اموال مردم به باطل.همهٔ اینها سبب کفر می شود و کفر سرانجامش عذاب الیم است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۵۳]

بر ما واجب است که سخنان کفار-که بدان تظاهر می کنند-ما را نفریبد مخالفتشان با امر نبوت به این سبب است که هنوز از جهت فکری قانع نشده اند اینک پی در پی پیشنهادهایی می کنند و می پندارند که اگر آنها برآورده شود ایمان خواهند آورد.بر ماست که از انگیزه ها و رغبتهای اجتماعی شان پرده برگیریم.

بنی اسرائیل از پیامبر می خواهند که برایشان از آسمان کتابی غیر از قرآن نازل کند.معلوم است که آنها می خواهند که آن کتاب حاوی برخی افکار باشد یا کتابی می خواهند مکتوب در الواح،آن سان که بر موسی علیه السلام نازل شده بود.

/۲ اما این درخواست تنها پرده ای بود برای پنهان داشتن کفرشان که آن را هماهنگ با مصالح خود می دانستند.

ص: ۲۱۷

موسی علیه السلام بر آنها مبعوث شد و آنچه در طلب آن بودند برایشان بیاورد ولی طولی نکشید که از او خواهشی دیگر کردند و آن هم خواهشی برآورده ناشدنی،گفتند:خدا را به ما بنمای! آیا می توان خدا را به چشم دید؟آنها از موسی می خواستند که خدا را به آنها نشان دهد تا ایمان بیاورند.

« یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ -اهل کتاب از تو می خواهند که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی اینان بزرگتر از این را از موسی طلب کردند و گفتند:خدا را آشکارا به ما بنمای.به سبب این سخن کفرآمیزشان صاعقه آنان را فروگرفت.» صاعقه ای آمد و همه را یکسره نابود نمود،سپس بار دیگر خداوند آنان را زنده نمود.سؤال این است که چرا پس از این سؤال سخیف و بیجا گرفتار صاعقه شدند؟ جواب این است که آنان زین پیش به خود و مردم ستم می کردند و این سؤال پرده ای بود روی ظلمشان.یا بدین جهت که این خواهش دلیل آن بود که به خدا کافر شده اند و ارزشهای خدایی را انکار می کنند.

خداوند پیش از این معجزاتی برای آنها مقرر داشته بود.از دریا گذشته بودند و دریا برایشان شکافته شده بود همانند جاده ای خشک و دشمن ایشان فرعون را غرق کرده بود.

خداوند برایشان منّ و سلوی فرو فرستاده بود و تخته سنگها را شکافته بود تا چشمه ها از آن بجوشند و آب گوارا بنوشند.با این همه گوساله پرستیدند.آیا این دلیل آن نیست که آنان را انگیزهٔ گرایش به کفر نیرومند شده بود؟ « ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِکَ وَ آتَیْنا مُوسی سُلْطاناً مُبِیناً -پس از آنکه معجزه هایی برایشان آمده بود،گوساله ای را به خدایی گرفتند و ما آنان را بخشیدیم و موسی را حجتی آشکار،ارزانی

داشتیم.» ۲/ خداوند با این حجت توانست ریشهٔ گوساله پرستی را از دل آنان برکند.

بسیاری از داعیان و مبلغان این آیین را بکشت و وحدت فکری بنی اسراییل را تضمین نمود.

[۱۵۴]

مثلی دیگر باز هم از وقایع بنی اسرائیل.خداوند قطعه ای از کوه را جدا نمود و بر فراز سرشان بداشت و تهدید به مرگشان نمود.تا پیمان تازه گردانیدند.

سپس فرمان داده شد که به شهر اندر آیند ولی در حالی که خدا را سجود می کنند نه گردن افراشته و متکبر و نه به طمع مال و منال.پس برای زندگی شان نظمی نهاد و فرمان داد که در روزهای شنبه صید نکنند و از آنان پیمانهای سخت گرفت.آیا بنی اسراییل به پیمانهای خود وقعی نهادند؟هرگز.

« وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ –و به خاطر پیمانی که با آنها بسته بودیم کوه طور را بر فراز سرشان بداشتیم.» یعنی کوه را بالای سرشان بردیم تا به عهد و پیمان خود خستو شوند و پایبند.

« وَ قُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً –و گفتیم که سجده کنان از آن در داخل شوید.» این در،همان دری بود که پس از آنکه از بدویت و بیابان گردی خسته شده بودند و از خدا خواستند آنان را به شهر برساند و از کشته ها و محصولات زمین روزی دهد،بر رویشان گشوده شده بود.

« وَ قُلْنَا لَهُمْ لاَ تَعْدُوا فِي السَّبْتِ –و گفتیم که در روز شنبه تجاوز نکنید.» یعنی در آن روز از مقررات و حدود خداوند درمگذرید.

« وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً –و از ایشان پیمانی سخت گرفتیم.» [۱۵۵]

ولی چرا پیمان گسستند؟چرا آیات خدا را انکار کردند؟چرا پیامبران را کشتند؟و از متابعت حق دور شدند و چنان نمودند که دریچه های دلهایشان فروبسته است و نتوانند این حقایق را در خود جای دهند؟آیا همه اینها به

سبب کفرشان نبود؟چون کافر شدند خداوند بر دلهایشان مهر برنهاد و دریچه های هدایت را فروبست. ۲/ همانند کسی که دیده بر هم می فشارد تا آفتاب را نبیند تا آفتاب غروب کند.آیا اگر دیده بگشاید آفتاب را خواهد دید؟هرگز! آنان نابینایی را بر هدایت اختیار کردند،خداوند نیز نور هدایت را از ایشان بازگرفت تا سزای کفرشان و انکارشان باشد.

« فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ -پس به سبب پیمان شکستنشان و کافر شدنشان به آیات خدا و به ناحق کشتن پیامبران.» مسلّم است که کشتن هیچ پیامبری به حق نیست و در این آیه واژهٔ «بناحق»برای تأکید آمده است.بعضی می گویند مراد این است که اینان پیامبران را در جنگ نکشته اند.زیرا برخی چنان می پنداشتند که اگر آنان را در جنگ بکشند،کشتنشان بر حق است.

اینان پیامبران را در اسارت می کشتند بدون هیچ عذر و بهانه ای و تنها بر طبق مقیاسهای جاهلی خود.

« وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ -و اینکه گفتند دلهای ما فروبسته است.» یعنی جایی برای نور خدا ندارد.و این خود بهانه ای سخیف است که همهٔ معاندانی که در برابر خصم فرومانده اند و می خواهند به بحث و جدل پایان دهند بدان متوسّل می شوند و می گویند:چه کنیم؟خدا ما را چنین خلق کرده است، نمی فهمیم،نمی توانیم ایمان بیاوریم و در پی آن بار مسئولیت از دوش خود می افکنند.ولی خدا می داند که آشکارا دروغ می گویند.

« بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ -خدا بر دلهایشان به سبب کفرشان مهر نهاده است.» اینان به فهم حقایق قادراند.زیرا خداوند آنان را چون دیگران از نعمت عقل متمتع ساخته و فرصت هدایت عطا کرده ولی اینان خود به خدا کافر شدند و راه هدایت به روی خود بربستند.این جماعت اکنون هم می توانند راه دیگرگون

کننـد ولی با دشواری بسـیار.باید عناد و کینه توزی به یک سو نهنـد و از انکارشان به درگاه خـدا توبه کنند.خـدا توبـهٔ آنان را خواهد پذیرفت /۲ و نعمت عقل و نور هدایت را که از آنان سلب شده بود بازخواهند یافت.

البتّه این کار سخت است و خطیر و جز اندکی بدان اقدام نخواهند نمود.

« فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً -و جز انـدکی ایمان نمی آورند.» وجود این گروه اندک که ایمان می آورند،دلیل است بر سـخافت این عقیده،کسانی که«ضلالت را امری حتمی»می پندارند.آری اینان چنین عقیده ای را پراکنده اند تا برای ضلالت خویش محملی بیابند؟

داستان مسیح و مادرش

[۱۵۶]

چگونه این قوم کافر شدنـد تا خـدا بر دلهایشان مهر برنهاد؟ ایشان عیسـی را انکار کردنـد و افزون بر این انکار به مادر او مریم نیز تهمت بزرگی زدند.

« وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰاناً عَظِيماً -و نیز به سبب کفرشان و آن تهمت بزرگ که به مریم زدنـد.» مریم را به زنا متهم کردند تا پیامبرشان عیسی را در نظر مردم خفیف کنند و می دانستند که آن تهمتی بزرگ و در عین حال باطل است.

[۱۵۷]

و نیز برای آنکه شخصیت عیسـی را فروکاهند و او را در نظر مردم بی ارج سازند و در پی آن رسالتش را نفی کنند،گفتند که ما عیسی را کشتیم و این سخن بدروغ می گفتند.آنها مرد دیگری را که به عیسی شباهت داشت کشته بودند.

« وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ -و نیز بدان سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم.» قرآن نام مسـیح را به بزرگی یاد می کنـد و او را مسـیح پسـر مریم و پیامبر خـدا می خوانـد تا با تصـمیم یهود در باب فرو کاسـتن از شخصیّت او مقابله کند.

۲/ « وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ -و حال آنكه مسيح را نكشتند و بردار نكردند،بلكه امر برايشان مشتبه شد.» آنان كس ديگر را كشتند و پنداشتند كه عيسى را كشته اند.عيسى را خداوند زنده به آسمان برده بود.

« وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ -هر آينه آنان كه دربارهٔ او اختلاف مى كردند خود در ترديد بودند.» مجرد اختلاف در كيفيت قتل او دليل است كه در قتل او يقين نداشتند و گرنه كشتن شخصيت بزرگى چون عيسى محال است كه موجب شك و ترديد شود.

« مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبٰاعَ الظَّنِّ -به آن يقين نداشتند.تنها پيرو گمان خود بودند.» اين گمان چيزى بود كه پس از غايب شدن عيسى پديد آمد.برخى پنداشتند كه او را كشته اند و برخى پنداشتند كه او را بردار كرده اند.

« وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً -و عيسى را بيقين نكشته بودند.» [۱۵۸]

خداوند عيسى را به نزد خود بازگردانيد،او را به آسمان برد.در حالى كه زنده است و روزى خود مى خورد.خدا به عزت خود قادر است.به مقتضاى حكمت خود پس از اينكه رسالت خويش بگزارد و وظيفه اش را انجام داد او را به آسمان برد.

« بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً -بلكه خداوند او را به نزد خود فرا برد كه خدا پيروزمند و حكيم است.»

چه وقت ايمان مى آورند؟

[۱۵۹]

اينان كه با كتابهاى آسمانى آشنايند مى دانند كه عيسى جز پيامبرى از سوى خدا نبوده است.و اگر در آن ترديد مى ورزند گاه هدف اين ترديد جز مصالح شخصى آنهاست.يا عامل اين ترديد تنگ نظرى ۲/ است يا حسد و يا تكبر و چون حجابهاى شبهت از روى ديدگانشان برافتد يا مصالح شخصى را به يك سو

نهند و دلهایشان از کبر و حسد پاک شود،در این هنگام ایمان می آورند ولی این امر چه زمانی محقق می شود.

بلی،محقق می شود ولی به هنگام مرگ.در آن لحظاتی که دیگر افکار آدمی آلوده به تعلقات این جهان فانی نیست.در این زمان حقایق را می فهمد و به یقین درمی یابد.

« وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً -و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد.» بعضی می گویند که این شهادت عیسی،شهادت است به کذب و جدل و محاربهٔ آنها با او.آن هم برای چه؟برای اینکه رسالت خویش به ایشان رسانیده بود و خواستار صلاح ایشان بود.شهادت به اینکه پس از شناختنش به رسالت،بر او کافر شدند و آنچه آنان را دربارهٔ او به شک انداخت چیزی جز پردهٔ حسد و کینه توزی نبود که بر روی دیدهٔ دل آنها افتاده بود.

آدمی هنگامی که خود را در لحظات جدایی از زندگی مادی و دیدار خداوند می بیند،در می یابد که همهٔ آن بهانه ها که نفسش او را تلقین کرده بود بی ارج بوده و باطل.آن گاه حقایق را بروشنی می بیند.بر ماست که هر چند گاه خود را در آن حالت بینداریم باشد که به طریق حق هدایت گردیم.

رابطه کفر با نقصان نعمتها

[۱۶۰]

کفر یهود(یعنی انکار و عنادشان)سبب کوری دلهایشان شد.و خداوند بر دلهایشان مهر برنهاد و این امر سبب انحراف اصلی آنها در زندگی شد و آنان را به نقض پیمان کشید و به کشتن پیامبران و ادّعای قتل عیسی واداشت.

ستم ایشان(تجاوز به حقوق دیگران)بینوایی بر ایشان به همراه آورده زیرا نمی توانند در زندگی از نعمتهای خدا بهره مند گردند.

« فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ -و به

کیفر ستمی که یهودان روا داشتند آن چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود حرام کردیم.» آیا خداوند آن چیزها را تحریم شرعی کرده بود(مثل حرام کردن برخی از گوشتها را)؟یا ۲/ آن چیزها را به گونه ای طبیعی حرام کرد یعنی آنان را به طریق تکوینی از آن چیزها منع نمود،هم چنان که مثلا زنان شیردهنده را بر موسی که شیرخواره بود حرام کرده.

هم ممکن است حرمت اولی باشد و هم دومی.زیرا خداوند بر امت ظالم سخت می گیرد و برای آنها قوانین دشوار وضع می کند جامعۀ ظالم مستوجب نظامی شدید و قوانینی کوبنده است.و بنی اسراییل از اینگونه بودند.لذا می بینیم چگونه خداوند در داستان«گاو»به سبب همین ظلمشان بر آنان سخت گرفت.

امت ظالم از نعمتهای خداوندی بهره مند نمی شود،زیرا هر گروه از آنان می خواهد حقوق دستۀ دیگر را غصب کند،هرگز نمی خواهند متحد شوند و برای تحقّق رفاه کل،کوششهای خود را یکپارچه کنند و از منابع طبیعی در راه خیر و صلاح عموم استفاده برند.

اکنون این سؤال پیش می آید که آن ستمی که منع نعمت می کند چگونه ستمی است؟پاسخ این است:

اولا:منع کردن مردم از اکتساب و گذاشتن موانعی جلو عواملی که موجب رفاه مردم است و خدا از آن به«راه خدا»تعبیر کرده است.

طبیعی است مردمی عقب بیفتند که شایستگیها را دربند می کنند و بندهای بسیاری بر آن می نهند.

ثانیا:استثمار کردن قوی،ضعیف را.آنجا که قوی در انجام کارهای سازنده تنبلی می کند و از راه استثمار دیگران زندگی می نماید.

ضعیف نمی تواند نقش خود را بازی کند زیرا مورد استثمار است.قرآن در این مورد،رباخواری را مثال می آورد و نیز خوردن اموال مردم را به ناحق و باطل.

رباخواری،استثمار مخفی است و خوردن اموال مردم به ناحق و باطل

استثمار بی پرده و آشکار است.

« وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ كَثِيراً -و منع کردن بسیارشان از راه خدا.» ٢/

علم راسخ و فطرت ایمانی

[١۶١]

« وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ مِنْهُمْ عَذاباً أَلِيماً -و نیز به سبب رباخواریشان و حال آنکه از آن منع شده بودند و خوردن اموال مردم را به باطل و ما برای کافران عذابی دردآور مهیا کرده ایم.» سخن پیشین به طور کلی دربارهٔ بنی اسرائیل بود.خداونـد کافران آنها را مشـمول عـذاب نمود تا کسـی تصور نکنـد که همـهٔ بنی اسـرائیل کافرانند ولی طبقهٔ خاصی از آنها را مستثنی کرد و از آنان چنین کرد:

[١۶٢]

« لكِنِ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ -ولی دانشمندانشان.» یعنی آنهایی که علم را وسیلهٔ ارتزاق قرار ندادند بلکه از آن آینهٔ معرفت ساختند.

« وَ الْمُؤْمِنُونَ -و آن مؤمنان.» که از نفوس پاکیزه برخوردارند و رسوبهای جاهلی را از خود دور کرده اند.

از این آیه برمی آید که آدمی باید بهره مند باشد یا از علمی راسخ و یا از فطرتی پاک و ایمانی درست و در نتیجه باید حقایق را خود دریابد یا خود را به دست کسی سپارد تا آن حقایق را به او القاء کند و به صدق باطن و صفای درون مجهزش گرداند.

« يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً -به آنچه بر تو و آنچه پیش از تو نازل شـده ایمان دارنـد و نمازگزاران و زکات دهنـدگان و مؤمنان به خدا و روز قیامت را اجر بزرگی خواهیم داد.»

[سوره النساء (۴): آيات ۱۶۳ تا ۱۷۰]

اشاره

إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ کَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ اَلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (۱۶۳) وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ وَ کَلَّمَ اَللّهُ مُوسى تَکْلِيماً (۱۶۴) رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّ يَکُونَ لِلنّاسِ عَلَى اَللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ اَلرُّسُلِ وَ کانَ اَللّهُ عَزِيزاً حَکِيماً (۱۶۵) لکِنِ اَللّهُ يَشْهَدُ بِما أَنْزَلَ إِلَيْکَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ اَلْمَلائِکَةُ يَشْهَدُونَ وَ کَفى بِاللّهِ شَهِيداً (۱۶۶) إِنَّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً (۱۶۷) إِنَّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَکُنِ اَللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً (۱۶۸) إِلاّ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَى اَللّهِ يَسِيراً (۱۶۹) يا أَيُّهَا اَلنّاسُ قَدْ جاءَکُمُ اَلرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَکُمْ وَ إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ کانَ اَللّهُ عَلِيماً حَکِيماً (۱۷۰)

۲/

ص: ۲۲۶

دلایل صدق رسالت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در چارچوب سخن از طبقات اجتماعی سخن را به طبقهٔ کفار کشید و بنی اسراییل را مثل آورد که از پیامبر خواستند که کتابی از آسمان نازل کند و آن گاه انگیزه های کفر خود را در این لفافه پیچیدند.و بیان نمود که کفر را انگیزه های متعددی است شخصی و مصلحتی و اجتماعی.

و اما اگر آدمی را در علم رسوخ باشد یا در ایمان،کافر نمی شود و در این سخن بعضی از دلایل رسالت رسول را بیان می کند و می گوید:

اولا:این رسالت یک پدیدهٔ تازه نیست،بلکه امتداد رسالتهای آسمانی پیشین است که بر پیامبران نازل شده.

ثانیا:هدف از رسالت این است که خدا حجت را بر مردم تمام کند تا پیش از آنکه انسان را هشدار داده باشد عذاب ننماید.

۲/ ثالثا:خدا بر صدق رسالت رسولان گواهی می دهد.پس هر کس که خدا را می شناسد می داند که او دوستدار خیر است و به احسان و صدق و فداکاری دعوت می کند و همه این ارزشها با روح رسالت متفق است.سپس مسیر کفار را در برابر موضع رسالت بیان می کند که آنان از راه راست منحرف اند و راهشان به آتش منتهی می شود.

در پایان مردم را به پیروی از امر رسالت فرمان می دهد زیرا خیر مردم در آن است و اگر هم مردم با آن مخالفت ورزند به خدا زیانی نمی رسد بلکه مردم خود، خویشتن را عرضهٔ عقاب خدا و خشم و سخط عظیم او می سازند.

ص :۲۲۷

شرح آیات:

اشاره

خط پیامبران

[۱۶۳]

وحی فرستادن خدا به یکی از بندگانش کاری است بر خلاف عادت طبیعت و مخالفت است با سنّتهایی که مردم به آنها خوگر شده اند.

از این رو مدعیان رسالت همواره با مخالفت مردم رو به رو می شده اند بهانه شان هم این بوده که دعوی آنها با عادت مألوف مردم مخالف است اما قرآن از این مانع می گذرد و می گوید که این نبوت سلسله ای است طولانی در دوره هایی از تاریخ.بنا بر این این پیامبر،در امر نبوت و رسالت بدعتی نیاورده است و کاری شگفت انگیز نکرده است و پیش از او پیامبران دیگر هم بوده اند.

« إِنّٰا أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ كَمٰا أَوْحَيْنٰا إِلىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ -ما به تو وحی کردیم،هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کرده ایم.» پس از نوح،پیامبران بسیار آمده اند که تاریخ از آنها چیزی نمی داند.از این رو قرآن به آن اشاره کرده است.هم چنان که بیان نکرده است که دقیقا فاصله میان نوح و ابراهیم چقدر بوده است.

« وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ وَ عِيسىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰارُونَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً -و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبطها و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود زبور را ارزانی داشتیم.» /۲ با آنکه زبور کتاب تشریع نیست و کتاب دعا و مناجات است آن را بر داود وحی کرده است و این دلیل بر آن است که خداوند حتی ادعیه و مناجاتها را به پیامبرانش وحی می کند.

[۱۶۴]

اینها برخی از پیامبران خدا بودند،گروه دیگری هم هستند که مردم آنها را نمی شناسند.پاره ای می گویند که رسالت مخالف سنت خداست یا کلا مخالف طبیعت حیات است.نه،رسالت جزئی از این طبیعت و سنت است.دلیل

این امر این است که به طور مستمر واقع شده است.

می دانیم که باران جزئی از سنّت حیات است زیرا مکرّر باریدن آن اتّفاق می افتد و لرزش نیز جزئی از طبیعت زمین است زیرا هر چند گاه زلزله ای زمین را می لرزاند،بنا بر این رسالت پیامبران هم تا زمانی که به شکل مکرر واقع می شود جزئی از سنتهای زندگی است.

« وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ -پیامبرانی که پیش از این داستانهایشان را برای تو گفته ایم و پیامبرانی که داستانهایشان را برای تو نگفته ایم.» این ارتباط رسول با خدا گاه از وحی هم فراتر می رود و به صورت تکلم بدون واسطه درمی آید.یعنی خدا با انسان بی هیچ واسطه ای سخن می گوید.مسلم است چنین وحیی از وحی از پشت پرده قوی تر است.

« وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً -و خدا با موسی سخن گفت،چه سخن گفتنی،بی میانجی.»

تبشیر و تحذیر دو وظیفۀ پیامبران

[۱۶۵]

هدف اصلی از بعثت انبیاء بشارت دادن به زندگی بهتر و تحذیر از هلاکت است.تا کسی فردا نگوید:ای پروردگار ما چرا برای ما پیامبران نفرستادی تا گمراه نشویم و در هلاکت نیفتیم.این یکی از دلایل عقلانی است بر اینکه خداوند باید رسولان را مبعوث دارد.دیگر آنکه خدا به ارسال رسل قادر است و در این تردیدی نیست.زیرا خداوند حکیم است و ۲/ او افراد بشر را پیش از آنکه حجت را بر آنان تمام کند عذاب نمی نماید:

« رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً -پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده،تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند و حکیم است.» اگر خداوند پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را نمی فرستاد این امر با عزت

و حکمت او متناقض می بود و دلیل بر آن بود که یا قادر به عمل نیست یا عارف به مصالح مردم و موقعیت اعمال خود نیست.و خدا منزه است از اینها.

۲/

گواهی دادن خدا بر صدق رسالت

[۱۶۶]

دلیل دوم بر صدق رسالات شهادت خدا است بر آن،خدایی که به علم خود بر رسولان وحی نازل کرده است.ولی خداوند چگونه شهادت می دهد؟ خدا به آدمی عقل داده است و چون به تفکر در آیات هستی پردازد عقل او، او را به معرفت صفات حسنای خداوند و شمار کثیری از تعالیم و ارزشهای او راه می نماید.

نگریستن به عالم وجود،ما را راه می نماید که خدا عادل است و بخشنده و دوستدار نیکی و نیکوکاری و نیز فسق و ظلم و زشتکاری را دوست ندارد.ما این حقیقت را از خلال عدالتی که در سراسر عالم وجود منتشر است درمی یابیم و نیز از خلال رحمتی که در نعمتهای خداوندی بر این جهان متجلی است و از خلال این موضوع که هر فردی جزای عمل خویش خواهد یافت.همچنین عقل ارزش های الهی را که بر شرایع آسمانی منطبق است،می شناسد.و با یک نگاه به برنامه های این رسالتها و شرایع،به صدق آنها پی می برد و از ارتباط آنها با خدا آگاه می شود.و درمی یابد که همه بر وفق عدالت و خیر و رحمت هستند و در نتیجه همه از سوی خدا نازل شده اند.

گواهی فرشتگان

«لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً -ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرده شهادت می دهد که به علم خود نازل کرده و فرشتگان نیز شهادت می دهند و خدا شهادت را بسنده است.» فرشتگان چگونه شهادت می دهند؟آیا شهادت فرشتگان بدین معنی است که حقایق عالم وجود و قوای طبیعت با رسالتهای آسمانی هماهنگ اند به اعتبار

ص: ۲۳۰

اینکه ملائکه قوای عاقلهٔ موکله از سوی خدا،بر طبیعت هستند؟ممکن است چنین باشد،ممکن هم هست به این معنی باشد که فرشتگان عملاـ در تقویت جبهه رسالت وارد میدان می شوند،آن سان که در جنگهای حضرت رسول وارد می شوند.یا فرشتگانی که تعبیری از گرایشهای خیراند در قلب انسان،همان گرایشهایی که فرشتگان آنها را تقویت می کنند ولی شیاطین با آنها مخالفت می ورزند و چون گرایشهای خیر و رسالات الهی متفق شوند در می یابیم که فرشتگان بر صدق آن رسالات گواهی می دهند.

آیا رسول خدا یک بار به دل یکی از عربها اشاره نکرد و به او نگفت که «هر چه این به تو می گوید عمل کن که حق است»؟ مهم این است که خدا و ملائکه به صدق رسالت رسول شهادت می دهند ولی از راه های مختلف.

گواهی کفار دلیلی زنده

[۱۶۷]

گواهی بر صدق رسالت از جانب دیگر هم می آید،یعنی از سوی کفار خود.آنجا که در برابر ارزشهای الهی چون حریت و عدالت،مقاومت می کنند همین امر ضلالت را در برابر ما با تمام زشتی و بطلانش مجسم می سازد.

تو وقتی به واقعیت سرکوبی و قهر و ظلم پی می بری که آن را خود در یک رژیم طاغوتی دیده باشی و دیده باشی که چسان کرامت انسانی لگدکوب می شود و چگونه حقوق انسانها غصب می گردد و چگونه آزادیهایشان در سایه چنین رژیمی بر باد می رود.در چنین وضعی است که به بطلان ایدئولوژی طاغوت که /۲ این رژیم بر آن متکی است آگاه می شوی همانطور هم که به صدق اندیشه ای که با این ایدئولوژی مخالفت ورزد پی می بری.

بنا بر این نگریستن به جبهه کفر ما را به صدق رسالت راه می نماید.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلاٰلاً بَعِيداً -هر آینه آنان که کافر شده اند و از راه خدا روی گردانیده اند سخت به گمراهی افتاده اند.»

ص:۲۳۱

راه خدا،هر خیری است که خدا بدان دعوت می کند و بدان منتهی می شود.

[۱۶۸]

اینان آزادیهای مردم را می ربایند و نمی گذارند از نعم حیات متمتع شوند و در نتیجه آنان را از راه خدا بازمی دارند،هم چنان که حقوق و اموال ایشان را تصاحب می کنند.آیا ممکن است که اینان بر حق باشند و پیامبر بر باطل؟آیا ممکن است که خدا اینان را به بهشت برد و پیامبر را به دوزخ؟نه، هرگز،پروردگاری که ما از خلال نعم بی پایانش و رحمت گسترده اش و عدالت همه گیرش و اسماء حسنایش در عالم وجود شناخته ایم،قطعا به ظلم راضی نمی شود.او با اندیشه ای که به ظلم دعوت می کند مخالف است بنا بر این رسالتی را که به عدالت فرا می خواند تأیید می کند.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً -کسانی را که کافر شده اند و ستم کرده اند،خدا نمی آمرزد و به هیچ راهی هدایت نمی کند.» [۱۶۹]

« إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً -مگر به راه جهنم که همواره در آن باشند و این کار بر خدا آسان است.» با وجودی که در این جهان از عزت و شوکت و مال و منال برخوردارند و به همین سبب در نظر مردم بزرگ می نمایند،در آخرت رانده و مانده اند و در آتش عذاب خداوندی جاویدان.عزت و شوکت آنان در برابر قدرت و عظمت ذات باری تعالی جوی نسنجد.

واقعیّت،دلیلی بارز

[۱۷۰]

دلیل دیگر بر صدق رسالت رسول دلیلی است واقعی که از تجارب عملی به دست می آید.زیرا به یاری تجربه درمی یابیم که امر رسالت به خیر بشر (یعنی رفاه ٪۲ و سعادت و حریت و عدالت)می انجامد.زیرا رسالت حق است و با واقعیات و سنن و قوانین زندگی هم آهنگ.

«يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ

وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ کٰانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً

-ای مردم پيامبری به حق از جانب خدا بر شما مبعوث شد.پس به او ایمان بیاورید که خیر شما در آن است و اگر هم کافر شوید،از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است.و خدا دانا و حکیم است.» یعنی قادر است و از شما و از عبادتهای شما بی نیاز ولی هنگامی شما را از خیر برخوردار می سازد که از رسالت او متابعت کنید.زیرا او حکیم است و به اعمال شما آگاه و بر آن پاداش می دهد:اگر نیک باشد،نیک و اگر بد باشد،بد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳]

اشاره

یٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِی دِينِكُمْ وَ لاٰ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْحَقَّ إِنَّمَا اَلْمَسِيحُ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اَللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقٰاهٰا إِلىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اَللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ اَلْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لاَ اَلْمَلاٰئِكَةُ اَلْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً (۱۷۲) فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا اَلَّذِينَ اِسْتَنْكَفُوا وَ اِسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً (۱۷۳)

۲/

معنای واژه ها

۱۷۱[لا تغلوا]

:اصل غلوّ به معنای درگذشتن از حد است.

۱۷۲[یستنکف]

:استنکاف،عدم پذیرش چیزی است و اصل آن برگرفته شده است از«نکفت الدمع»به مفهوم آن که اشک را با انگشت از چهره بزداییم.

۲/

در دین خود غلو مکنید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن از ضرورت وحی و بیان برخی صفات طبقهٔ مؤمنان تا از طبقات متظاهران به ایمان ممیز گردند،این آیات نازل شده تا به بطلان این عقیده پردازد که مثلا کسانی هستند-به زعم آنها-نیمه خدا.مانند عیسی بن مریم که مسیحیان او را پسر خدا پندارند.این عقیده ای است باطل.عیسی و همه پیامبران بشراند و امتیاز آنان از دیگر افراد بشر این است که خدا آنان را برگزیده تا محل وحی و الهام او باشند و این امتیاز را به سبب عبودیت تام و خضوع کاملشان به درگاه خداوند حاصل کردند.

آیهٔ نخستین از غلو در دین و افتراء به خدا در باب عیسی است.می گفتند که او سومین سهٔ خداست.و آن سه برای ادارهٔ عالم وجود یک واحد تشکیل داده اند.

ولی عیسی چنان که از آیهٔ دوم برمی آید این اتهام را نپذیرفت و از عبودیت به درگاه خدا سر برنتافت و سرّ عظمت خویش در این عبودیت یافت ولی آنان که از عبودیت او سر برتابند جزایی جز عذاب الیم در انتظارشان نخواهد بود.

با طرح این مسئله،قرآن اندیشه رسالت را از رسوبات شرک ایام /۲ جاهلیت -که آن را آلوده بود-پاک کرد و آن را مورد قبول عقل بشری گردانید.

واقع این است که بسیاری که حقایق دینی را انکار می کنند،خرافات و اوهامی را که دین را آلوده کرده است،انکار می کنند.گر دین از این خرافات و اوهامی که در طول قرون به او چسبیده است پاک شود،اینان نیز به خود خواهند آمد و به حقایق ایمان خواهند آورد.

از این رو تصفیه کردن اندیشهٔ رسالت از رسوبات شرک به مثابهٔ دلیلی است بر صدق رسالت،زیرا راه را جلو ایمان به آن باز و هموار می کند.

شرح آیات:

اشاره

غلوّ

[۱۷۱]

غلوّ در دین به مثابه انکار دین است.زیرا زیان غلو کمتر از زیان انکار و نقض دین نیست.گاه غلو در دین سبب می شود که بسیاری از دین برگردند زیرا فطرت پاک آنان آلودگیها و خلطهای غلو را نمی پذیرد.آن گاه به همراه ردّ و انکار آن آلودگیها اصل دین هم مورد رد و انکار واقع می شود.

مثلا غلو مسیحیان در حق عیسی سبب گریختن فرهیختگان و مردم با فرهنگ از دین مسیح و انکار رسالت گردید.زیرا آنان به فطرت صافی خود دریافته بودند که ایمان به الوهیت بشری همانند خود آنان سخافت است.از این رو کفر را بر این سخافت ترجیح دادند و خود را به رنج نیفکندند تا مگر خرافات را از حقیقت دین جدا سازند.

به همین سبب قرآن حکیم با غلوکنندگان در دین چنان به عنف و شدت برخورد می کند که با کفار و منکران.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لاَ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ /۲ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ -ای اهل کتاب در دین خویش غلو مکنید و دربارهٔ خدا جز سخن حق مگویید.هر آینه عیسی پسر مریم پیامبر خدا است.»

یعنی عیسی خدا نیست و ولادت خارق العادهٔ او یکی از دلایل عظمت و قدرت خداست و آن بر الوهیت عیسی دلالت ندارد.

« وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ -و کلمهٔ او بود که به مریمش افکند و روحی از او بود.» کلمه اللّٰه یعنی مشیتی که در کلمه«کن»متبلور شده.«کن»کلمه ای است که بدان همهٔ اشیاء تحقق یافته اند.خداوند آسمان و زمین را بدین گونه خلق کرده است و همچنین عیسی را.خدا گفت«کن»یعنی موجود شو و عیسی در رحم مادرش موجود شد از این جهت از آن به«القاها الی مریم»(به مریمش افکند) تعبیر می کند یعنی آن کلمه ای که خداوند بر مریم نازل کرد و از آن عیسی علیه السلام وجود یافت.

و این امر بدینگونه صورت گرفت که جبرئیل به صورت مردی درآمد و در گریبان مریم دمید و از این دمیدن(نفخه)عیسی را خدا خلق کرد.

اما روح،آن سان که برای من معلوم شده همان روح القدس است که خدا عیسی را به آن تأیید کرد و عیسی علم غیب می دانست و مردگان را زنده،می کرد و دیگر معجزات از او سر می زد.

بنا بر این،معجزات عیسی دلیل بر این نیست که خدایی است غیر از اللّٰه بلکه دلیل بر این است که عیسی از روح خدا بهره می گرفته است.

« فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ -پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید.» خواه آنان را بدون پدر خلق کرده باشد،یا نه.خواه مرده زنده کنند،یا نه.

مهم این است که کسی از جانب خداوند رسول باشد و مهم نیست که این امتیازها را هم داشته باشد یا نه.

« وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۲/ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كَفى بِاللّٰهِ وَكِيلاً -و مگویید که سه چیز است.از این اندیشه ها باز ایستید که خیر شما در آن خواهد بود.جز این نیست که اللّٰه خدایی یکتاست منزه است از اینکه صاحب فرزندی باشد.از آن اوست

آنچه در آسمانها و زمین است و خدا کارسازی را کافی است.» آیا معقول به نظر می آید که پروردگار آسمانها و زمین یکی از افراد بشر را به فرزندی برگزیند؟ارزش معجزات عیسی نسبت به قدرت عظیم خداوندی که در ملکوت آسمانها و زمین تجلی می کند چیست؟ آیا تناسبی دارد که عیسی آن انسان محدود ناتوان فرزند پروردگار عظیم توانا باشد؟ آیا به جای اینکه عیسی را به خدایی گیریم بهتر نیست که ذات پروردگار را به خدایی خود بپذیریم.آیا خدای یکتا ما را از عیسی و غیر عیسی-از افراد بشر-بی نیاز نمی کند؟آیا خدا کارساز و یاور و رهبر و راهنمای ما نیست؟

پرستش خداوند خود امتیازی است

[۱۷۲]

ساده ترین دلیلی که عیسی جز یکی از بندگان خدا نیست این است که عیسی خدا را می پرستد و از فرمانهای او اطاعت می نماید آن سان که دیگر پیامبران خدا را می پرستیدند و از او اطاعت می کردند.و از دلایلی که آنها نیز-چون ما-بندگان خدایند این است که همهٔ ما باید پرستندهٔ او باشیم و فرمانبردار او.

« لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّهِ -مسیح ابایی نداشت که یکی از بندگان خدا باشد.» یعنی عیسی تنها و تنها خود را در خور بندگی و پرستش خداوند می دانست.

« وَ لاَ الْمَلاٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ -و ملائکه مقرب نیز ابایی ندارند.» برخی می پنداشتند که فرشتگان مقرب در کارهای خدا شریک اند.

-سبحان اللّه-اینان نیز به نوبهٔ خود جز پرستش خداوند دعوی دیگری ندارند.

۲/ « وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ -هر که از پرستش خداوند سرباز زند و سرکشی کند.» یعنی هر کس خود را از روی تکبر و دروغ بالاتر از پرستش خداوند می داند باید بداند که جز انسانی ناتوان نیست و دلیل ناتوانی او این است که در قیامت در

عین خواری و خضوع به دادگاه عدل الهی حاضر خواهد شد.

« فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً -خدا همه را در نزد خود محشور خواهد ساخت.» [۱۷۳]

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم می شوند:

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا -اما آنان که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند اجرشان را به تمامی خواهد داد و از فضل خویش چیزی بر آن خواهد افزود.» « وَ اسْتَكْبَرُوا -و استکبار در پیش گرفتند.» و این ابا کردن آنان را به کفر کشانیده است و این سرکشی به ترک اعمال صالحه واداشته.

« فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ لاَ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لاَ نَصِيراً - به عذابی دردآور معذب خواهد داشت و برای خود جز خدا هیچ دوست و یاوری نخواهند یافت.» آری،این نیمه خدایان خیالی به حال پرستندگانشان سود نخواهند داشت و آنان را از عذاب خداوند رهایی نتوانند داد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلنَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً (۱۷۴) فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اِعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (۱۷۵) يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اَللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي اَلْكَلاَلَةِ إِنِ اِمْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا اَلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اَللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اَللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

۲/

معنای واژه ها

۱۷۴[برهان]

:برهان،گواه حق است،و گفته شده برهان، همان بیان است.می گویند:«برهن قوله»یعنی حجّتش را آشکار کرد.

۲/

حکم ارث

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از آوردن دلایل و براهین متعدد برای صدق رسالت رسولان الهی -بطور عموم-اینک به طور اختصاص از رسالت پیامبر محمد بن عبد اللّه(ص) سخن می گوید و بیان می دارد که رسالت آن حضرت همهٔ ویژگیها و صفاتی را که در دیگر ادیان آسمانی بوده است،در بردارد.

پس آن برهانی است از سوی خدا که ذات باری تعالی آن را با همهٔ ارزشهای راست و درستش تصدیق می کند.رسالت او نوری است روشن کننده راه آدمیان در تمام جوانب زندگی.رسالت او همه خیر است برای کسانی که از آن پیروی کنند و دست در ریسمان استوار آن زنند،سعادت است و رفاه و هدایت.

خداوند سورهٔ«نساء»را هم چنان که با یکی از احکام عادلانهٔ انسان که هر کس باید به حق خود برسد،آغاز کرده بود،با یک حکم اجتماعی دیگر به پایان

ص :۲۳۹

می آورد.

شرح آیات:

اشاره

قرآن نور است و هدایت

[۱۷۴]

قرآن برهانی است از جانب خـدا و از این رو در تمام جوانب /۲ زندگی ما راهنمای ماست.قرآن نوری است از سوی خدا و از این رو برای ما همهٔ خطوط زندگی را واضح و روشن می گرداند.

« یَا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً - ای مردم از جانب پروردگارتان بر شـما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کردیم.» [۱۷۵]

از آنجا که قرآن برهانی است از سوی خدا و بشر را به خدایش ارتباط می دهد،بر بشر لازم است که به وسیلهٔ ایمان خویش به این ارتبـاط پاسـخ دهـد و از آنجـا که نور است بر بشـر لازم است که از این نور فروغ گیرد و از پی آن رود و به ریسـمان آن چنگ زند.

« فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ -اما آنان که به خـدا ایمان آوردنـد.» وقتی برهان پروردگار را دیدنـد، « وَ اعْتَصَمُوا بِهِ -و به او توسّل جسته اند.» هنگامی که نور از سوی پروردگارشان آمد، « فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ -به آسـتان فضل و رحمت خویش در آورد.» یعنی آنان را حیاتی سراسـر سـعادت ارزانی دارد.هم نیازهای جسـمی شان را برآورد و هم نیازهای روحی شان را،و هم به حاجـات فردیشـان برسانـد و هم به حاجـات اجتمـاعی.مراد از فضـل خـدا رفاه مادی و آرایش روانی است.زیرا سـعادت نخستین درجهٔ خیر است.بسا فردی سعادتمند است ولی در رفاه نیست.کسی مشمول فضل الهی است که علاوه بر مواهب مادی از ایمانی کامل برخوردار باشد و

از اسلام متابعت نماید.

« وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً -و به راهی راست هدایتشان کند.» ۲/ پس تحقق خیر و فضل،در این دنیا مقدمهٔ سعادت و رفاه بزرگتری است در آخرت به دست آوردن همهٔ اینها با اندک کوششی میسّر شود و آن پیروی است از صراط مستقیم که نزدیکترین راه است به هدف.

طبقهٔ دوم چگونه ارث می برد

[۱۷۶]

مسئلهٔ ارث از مسائل اجتماعی اسلامی است که در آغاز این سوره از آن بحث شد،اکنون در پایان سوره نیز بدان می پردازد.قرآن احکام ارث را به تفصیل بیان می کند زیرا ارث خود از عواملی است که افراد یک خاندان را به هم ارتباط می دهد و از سوی دیگر راهی است برای توزیع ثروت و مبارزه با مال اندوزی و از سوی دیگر آنکه ارث احترام به حقوق فرد یعنی«مرده»است،اوست که برای گردآوردن آن مال رنج برده اکنون پس از مرگش پس از ادای دیونش و انجام وصیتهایش باقی ماندهٔ آن میان میراث برانش تقسیم شود.

میراث بران سه طبقه اند.طبقه دوم تا هنگامی که یکی از طبقهٔ اول زنده است ارث نمی برد و طبقهٔ سوم وقتی مشمول ارث می شود که دیگر کسی از افراد طبقهٔ اول و دوم نمانده باشد.

برادران و خواهران بعد از پدر و مادر و فرزندان،در طبقهٔ دوم جای دارند هر گاه مرده را تنها یک خواهر باشد نصف دارایی مرده را می برد و اگر مرده را دو خواهر باشد آنها دو ثلث مال را میان خود تقسیم می کنند ولی اگر شمارشان از دو تن بیش بود و یا مختلط بودند،یعنی چند برادر و خواهر،مال را بر حسب«مرد دو برابر زن»تقسیم می کنند.و این هم در حالتی است که کسی از طبقهٔ اول یعنی پدر و مادر و فرزندان متوفی وجود نداشته باشد.

۲/ « یَسْتَفْتُونَکَ -از تو فتوی می خواهند.» یعنی از تو می خواهند دربارهٔ تقسیم ارث کلاله حکم کنی.

« قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاٰلَةِ -بگو خدا دربارهٔ کلاله برایتان فتوی می دهد.» مراد از کلاله برادران و خواهران است.

« إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ -هر گاه مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد.» یعنی پدر هم نداشته باشد،از پدر ذکری به میان نیاورد،زیرا غالبا چنین است که پدرها پیش از فرزندان می میرند.

« وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهٰا نِصْفُ مٰا تَرَكَ -و او را خواهری باشد به آن خواهر نصف میراث او می رسد.» اما اگر زن بمیرد و برادری بر جای گذارد یا مرد بمیرد و تنها یک برادر بر جای گذارد مرد یا زن همهٔ میراث را می برند.

« وَ هُوَ يَرِثُهٰا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهٰا وَلَدٌ -و اگر خواهر را نیز فرزندی نباشد برادر از او ارث می برد.» اما اگر مرد بمیرد و دو خواهر بر جای گذارد،آنان دو ثلث دارایی او را میان خود تقسیم می کنند یعنی به هر یک ثلث دارایی می رسد.

« فَإِنْ كٰانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثٰانِ مِمّٰا تَرَكَ وَ إِنْ كٰانُوا إِخْوَةً رِجٰالاً وَ نِسٰاءً -و اگر آن خواهران دو تن بودند،دو ثلث دارایی را به ارث می برند.و اگر چند برادر و خواهر بودند.» آنان مال را بر حسب«مرد دو برابر زن»میان خود تقسیم می کنند.

« فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ -پس هر مرد برابر دو زن می برد خدا برای شما بیان می کند،تا گمراه نشوید و او از هر چیزی آگاه است.» خداوند احکام خویش را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و حق یکی /۲ را به دیگری ندهید،و خدا می داند برای ارتباط میان افراد جامعه چه احکامی مناسب است.آیا جز خدا دیگری به این حقایق آگاه هست؟هرگز.

ص :۲۴۲

سورهٔ مائده

اشاره

ص: ۲۴۳

فضیلت سوره:

از عیسی بن عبد اللّه،از پدرش،از جدّش به نقل از علی(ع)آمده است که:

«بخشی از قرآن بخش دیگر را نسخ می کرد و آخرین نسخ از پیامبر اکرم گرفته می شد،آخرین سوره ای که بر وی نازل شد سورهٔ مائده بود ما قبلش را نسخ می کرد و دیگر چیزی آن را نسخ نکرده است.این آیه در حالی بر حضرتش(ص)نازل شد که بر اشتر خاکستریش سوار بود و چنان وحی حضرتش(ص)را سنگین کرد که نزدیک بود استر بیفتد و شکمش آویزان شد تا جایی که چیزی نمانده بود نافش به زمین رسد و پیامبر از هوش رفت پس از آن که به هوش آمد و این حالت از حضرتش زائل شد سوره مائده را برای ما خواند و آن را به ما آموزش داد و ما هم آن را آموزش دادیم».

زمینهٔ کلّی سوره

نـام سوره از مطلبی که در آخر سوره آمـده گرفته شـده است.موضوع این است که رفاه اقتصادی نعمتی است که از آسـمان بر آدمی فرود می آید،البته به همان اندازه که خود را ملزم به رعایت راه و رسم الهی و اجرای احکام او بداند.

مسـائلی کـه در ایـن سـوره مطرح شـده،بطـور کلی بر محـور مسائـل اجتمـاعی می گردد،یعنی بـه همـان گـونه کـه در سورهٔ«النسـاء»آمـده بود،البته مگر در یـک مورد.سوره مائـده غالبـا به روابـط کلی اجتمـاعی می پردازد و حال آن که در سورهٔ «النساء»روابط خانوادگی از قبیل مسائل ارث و امثال آن مورد بحث قرار گرفته بود.

سورهٔ مائـده از ضـرورت وفـا به عقود و عقـدها و میثاقها آغاز می کنـد،به اعتبار این که این مسـئله یکی از ارکان اساسـی بنای تمدن بشر است ولی قرآن عقود را محدود به حدود احکامی می کند که تجاوز از آن جایز نیست.

۲/ یکی از بـارزترین احکـامی که قرآن بیـان کرده،احکام مربوط به خوردنیهاست که در واقع نخستین و مهمترین چیزی اسـت که مشمول عقود می شوند زیرا آدمیان را به آنها نیاز مفرط است.

پس از ذکر شـمه ای از احکام اطعمه،سـخن از احکام صید و احکام آزادی تجارت-بخصوص در ماههای حرام-می رود.و نیز همدستی و همداستانی در

نیکی و پرهیزگاری و امثال آنها تا حدودی که از نزدیک با قضیّه اطعمه ربط پیدا می کند.(آیات ۱-۴) سپس از طعام اهل کتاب بحث می شود که قرآن خوردن آن را برای مسلمانان حلال کرده است.و این خود از موارد تشجیع و ترغیب مسلمانان است به تجارت و داد و ستد با اهل کتاب.(آیه ۵) سپس به بیان برخی احکام طهارت در اسلام می پردازد،تا آنجا که به روابط اجتماعی مربوط است(زیرا پاکیزگی سبب می شود که افراد از یکدیگر خوششان بیاید و این یکی از حقوق جامعه است بر گردن فرد).(آیهٔ ۶) آن گاه از ضرورت وفا کردن به پیمانها قراردادها سخن می گوید به اعتبار این که این امر رکن اساسی روابط اجتماعی است.زیرا پیمانها و قراردادها وسیلهٔ داد و ستد بازرگانی است و نیز وسیلهٔ همکاری سیاسی و اجتماعی است.البته با این شرط که هدف آنها برقراری و رواج عدل در جامعه باشد.(آیات ۷ تا ۱۱) همچنین پیمانها و قراردادها باید با احکام شرعی تطبیق کنند و بر همکاری در امور خیر مددکار باشند.

قراردادهای دول اسلامی مهمترین چیزی است که احترام آن بر مسلمانان واجب است.قرآن داستانهایی تاریخی از قوم بنی اسرائیل نقل می کند تا برای ما بخوبی روشن سازد که التزام به قراردادها و عهد و پیمانها تا چه حد اهمیت دارد و نقض آنها چگونه موجب بدبختی و لعنت می شود.(آیات ۱۲ تا ۱۴) سپس ما را از ضرورت کاربرد شریعت آسمانی در جامعه آگاه می سازد که این شرایع نور و هدایت اند،خواه /۲ در تورات بر موسی نازل شده باشند و خواه بر عیسی در انجیل یا بر محمد(ص)در قرآن مجید،کتابی که تورات و انجیل را نسخ کرده است.

آن گاه قرآن کریم به بیان شمه ای از تاریخ بنی اسرائیل می پردازد که چگونه مخالفتشان با اوامر پروردگار،سبب شد که چهل سال در بیابان سرگردان بمانند، سپس حکم قتل را بعد از داستان دو پسر آدم یعنی هابیل و قابیل بیان می دارد و

حکایت از این که این اولین جرم و جنایتی است که در روی زمین اتفاق افتاده است.(آیات ۱۵ تا ۳۲) قرآن پس از حکم قتل از حکم فساد در زمین(راهزنی)و از آنجا از جرم دزدی و سپس جاسوسی تا حدی که به مسئلهٔ امنیت اجتماعی مربوط می شود،سخن می گوید.(آیات ۳۳ تا ۴۲) آن گاه ضرورت سر فرود آوردن در برابر ادیان آسمانی را بیان می کند و اینکه هر کس با آن مخالفت ورزد کافر است یا ظالم و یا فاسق بر حسب میزان و نوع مخالفتش.قرآن برای این سه گونه مخالفت مثالهایی می آورد.(آیات ۴۳ تا ۴۷) البته برای اقامه دولت اسلامی،متابعت از آن ادیان ضروری نیست.زیرا رهبری و قدرت و هیمنه از آن اسلام است و بس.و رهبری اسلامی را جایز نیست که از اهواء آنان متابعت کند.زیرا کیش و آیین آنها جاهلیت است.پیوند(ولاء) سیاسی در درون جامعهٔ اسلامی باید صرفا از آن رهبری اسلامی باشد(آیات ۴۸ تا ۵۳) پس از بیان طبیعت پیوند سیاسی در درون جامعهٔ اسلامی-همان که از آن به حزب اللّه تعبیر می کند-(آیات ۵۴ تا ۵۶)بار دیگر از دوگانگی در پیوستگی و دوستی سخن به میان می آورد و بعضی از بدیها و معایب اهل کتاب را بیان می دارد.بارزترین این بدیها و معایب کینه توزی آنهاست نسبت به مسلمانان و شتاب ورزیدنشان در گناه و دشمنی و این سخن که می گویند دل دست خداوند بسته است،و نیز فساد کردنشان در روی زمین. ./۲ (آیات ۵۷ تا ۶۴) مردم از اجرای دستورهای خداوندی چه سودی می برند؟قرآن می گوید از فراز سر و زیر پاهایشان روزی خواهند خورد و این پاداش کسانی است که در این جهان بر وفق کتاب خدا عمل می کنند ولی در آخرت خداوند ایشان را از نعمتهای بهشت روزی خواهد داد.(آیات ۶۵ و ۶۶) و بر پیامبر است که رسالت خدا را در همه شؤون به مردم برساند(از بارزترین آنها مسئله رهبری اسلامی است)و از کس نترسد.(آیهٔ ۶۷)

همچنین احکام خداوندی برای مردم بهترین چیزهاست زیرا امت اگر آن احکام را بطور کلی و بدون آنکه چیزی بر آن بیفزاید،به کار نبندد هیچ ارزشی نخواهد داشت.(آیهٔ ۶۸) ارزش ایمان و عمل صالح،همان ارزش اساسی است که اشخاص در جامعهٔ اسلامی بر حسب پیوندشان با آن،بدان سنجیده می شوند.(آیهٔ ۶۹) ولی اهل کتاب دین خود تحریف کردند و از هواهای نفسانی پیروی نمودند،تا آنجا که اگر پیامبری می آمد و سخنی می گفت بر خلاف هواهای ایشان تکذیبش می کردند،یا او را کشتندش و می پنداشتند که اگر او را از میان بردارند زندگی خوشی در انتظار آنهاست ولی همواره نتیجه بر عکس بود.(آیه ۷۱) اما مسیحیان مسیح را خدا خواندند و حال آنکه مسیح خود آنان را به خدا می خواند و از شرک آوردن به خدا منع می کرد.بعضی از ایشان بودند که به سه خدا معتقد بودند و می گفتند که مسیح هم یکی از آنهاست.اینان کافرند و اگر از پروردگار طلب آمرزش نکنند به کیفر سخت او گرفتار خواهند آمد.

بنا بر این مسیح تنها پیامبری است همانند دیگر پیامبران خدا و مادرش مریم صدیقه است.اندیشه تعدد خدایان از افکار جاهلی مایه گرفته و به ادیان آسمانی راه یافته است و ۲/ همهٔ پیامبران با چنین افکار و اندیشه هایی به مبارزه برخاسته اند و مسیح خود یکی از همین پیامبران بود.(آیه ۷۸) کسانی که این اندیشه های کفرآمیز را به ادیان الهی داخل کرده اند خود کافرانی بوده اند دور از روحیهٔ رسالت.دلیلش هم این است که از منکرات پرهیز نمی کنند و بسیاری از ایشان کفار را به رهبری و دوستی خود برگزیده اند و این از صفات کافران است،زیرا اگر اینان واقعا به خدا ایمان آورده بودند کافران را به دوستی برنمی گزیدند.البته برخی از علمای نصاری هم چنان متمسک به دین خدا هستند و مسلم است که اینان را نزد خداوند پاداشی نیکوست.قرآن رهبری جامعهٔ اسلامی را از یهود و نصاری جدا کرده است.سپس باز می گردد و از تنظیم حیات اجتماعی و ضرورت انتفاع از خوردنیهای نیکو و حلال سخن می گوید،البته با

رعایت حقوق مردم.

یکی از حقوق،رعایت سوگند است که خود بخشی از زندگی جامعه را نظام می دهد.

جامعهٔ اسلامی جامعهٔ منطقی است زیرا از سبکسریها(که خود از عوامل کشاکشهای جاهلی بود)به دور است.در این جامعه از شراب و قمار و بت پرستی و شرط بندی نشانی نیست.

نباید تصور کرد که در جامعهٔ اسلامی هر لذتی حرام است.نه.هر چیزی در حدود قانونی که بر مبنای پرهیزگاری و احسان باشد جایز است.(آیه ۹۲) مثلاـ هر خوراکی که حلال است مگر بعضی از شکارها که حرام شده اند، آن هم حرمتش برای مردم جنبهٔ تربیتی دارد،مانند شکار در هنگام احرام.البته این قانون منحصر به شکار در خشکی است ولی صید دریا حلال است حتی هنگام احرام.و تا مطلب کامل شود اندکی سخن از کعبه می گوید که امر حج یکی از عوامل نظام اجتماعی است.پس اگر خداوند شکار کردن را در ضمن سفر حج حرام کرده است کلا برای نظم حیات اجتماعی است.(آیه ۹۷) قرآن پس از آن که از ضرورت التزام به تعالیم آسمانی سخن می گوید، سخافت /۲ برخی از خرافاتی را که به دین ملحق شده است بیان می دارد.

و به دنبال آن می گوید افزودن در دین،درست همانند فروکاستن از آن است(آیه ۱۰۳)و آن نتیجهٔ سنن جاهلی است و بر امت اسلامی است که علیه این تقالید و سنن پایداری ورزد و به آنها توجه ننماید.(آیه ۱۰۵) در رابطه با زندگی اجتماعی نوبت به شهادت می رسد که موجب در امان دانستن جامعه است از تجاوز به حقوق دیگران.قرآن در اینجا مسئلهٔ وحی را در ضمن مثلی زنده بیان می دارد.(آیه ۱۰۸) سپس سخن از رسولان و نقش ایشان که از رساندن رسالت تجاوز نمی کند، می گوید:و این که هر گاه از آنان معجزه ای هم سر بزند به اذن خداوند و به سبب نیرو و علمی است که خدا به آنان داده است.

ص :۲۵۰

رفاه اجتماعی که پی آمد رسالتهای آسمانی است از خداست آن سان که خدا برای حواریون از آسمان مائده نازل کرد.نزول مائده دلیل بر این نیست که عیسی خدا بوده از این رو در روز قیامت از آنچه مردم دربارهٔ او می گویند مورد مؤاخذه قرار می گیرد ولی او فورا از عمل اتباع خود تبری می جوید.زیرا ملک از آن خدای یکتاست.(آیه ۱۲۰)

ص :۲۵۱

[سوره المائده (۵): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ اَلْأَنْعٰامِ إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي اَلصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اَللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ (۱) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اَللّٰهِ وَ لاَ اَلشَّهْرَ اَلْحَرٰامَ وَ لاَ اَلْهَدْيَ وَ لاَ اَلْقَلاٰئِدَ وَ لاَ آمِّينَ اَلْبَيْتَ اَلْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰاناً وَ إِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعٰاوَنُوا عَلَى اَلْبِرِّ وَ اَلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَى اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ اَلْمَيْتَةُ وَ اَلدَّمُ وَ لَحْمُ اَلْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اَللّٰهِ بِهِ وَ اَلْمُنْخَنِقَةُ وَ اَلْمَوْقُوذَةُ وَ اَلْمُتَرَدِّيَةُ وَ اَلنَّطِيحَةُ وَ مٰا أَكَلَ اَلسَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَكَّيْتُمْ وَ مٰا ذُبِحَ عَلَى اَلنُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اِخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً فَمَنِ اُضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

۲/

معنای واژه ها

۱[بالعقود]

:عقود جمع عقد است و آن به هر پیمان طرفینی گفته می شود.

[بهیمه]

:بهیمه از«ابهام»گرفته شده که به هر چهارپایی اطلاق می شود و بهیمه نامیده شده زیرا که غالب امور بر آن مبهم است.

۲[شعائر]

:شعائر جمع شعیره است و آن به معنای نشانه ها و اعمال حج است و وقتی گفته می شود:«شعر فلان بهذا الامر»یعنی آن را دانست.

[القلائد]

:آن جمع قلاده است که به گردن قربانی می اندازند و تقلید آن است که به گردن چهار پا علامتی می آویزند تا دانسته شود برای قربانی است.

[شنآن]

:دشمنی و خصومت.

۳[اهلّ]

:یعنی نام غیر خدا بر آن برده شود و آن چهارپایی است که برای بتان قربانی می شود.

[تستقسموا]

:طلب قسمت.

[الازلام]

:جمع زلم و آن تیری است در قمار.

[مخمصه]

:کتابی شدن شکم از شدّت ضعف و لاغری.

[متجانف]

:متمایل به گناه و منحرف به سوی آن.

شالوده های یک جامعۀ مؤمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای تأمین حد اقل نزدیکی به تمدن،جامعۀ بشری نیاز دارد که مواد غذایی خود را مبادله کند.یعنی آنچه را بیش از مصرف خود دارد و بدان احتیاج ندارد بدهد و آنچه را که دیگران از مصرفشان افزون آورده اند بستاند.

قرآن سوره مائده را که اختصاصا مسائل تنظیم حیات اجتماعی عموم را مورد بحث قرار می دهد با بیان اصل وفای به عهد آغاز می کند،و این اصل سبب می شود که در میان مردم روابطی ایجاد شود که برای همکاریهای بازرگانی ضرورت دارد.

گاه ممکن است مردمی بدون راه و روشهای اقتصادی،اجتماعی،سیاسی و اخلاقی در یک جای زندگی کنند ولی بدون مبادلات بازرگانی اجتماع مردم صورت نبندد.

ولی اصل وفای به قراردادها واجب است که در چارچوب نظام کلی اقتصادی اسلامی وجود داشته باشد.

۲/ از این رو قرآن پس از سخن از وفای به عهد از مباحات و محرمات سخن می گوید و گوید که چهارپایان حلال اند ولی صید در حال احرام حرام است.

هم چنان که شعایر خدا و ماه حرام قربانی بدون قلاده و با قلاده حرام می شود.و نیز آزار رسانیدن به کسانی که به قصد بازرگانی یا حج به خانۀ خدا می آیند حرام است و نیز تجاوز به دیگران حتی اگر آنها ابتدا کرده باشند حرام است.

آن گاه به مناسبت از ضرورت همکاری برای تحقق یافتن خیر در اجتماع و

به جهت تنفیذ نظام الهی که سعادت جامعه در آن است.سخن به میان آمده.

و باز به بیان محرمات چون مردار و خون و گوشت خوک پرداخت و گفت دوری گزیدن از عادات جاهلی بدون هیچ بیمی ضرورت دارد.زیرا دین کامل است و در آن نقصی نیست و در حالت ضرورت بهره وری از محرمات جایز است ولی باید به قدر ضرورت باشد بی آن که قصد تجاوز و گناه در میان باشد.

شرح آیات:

اشاره

وفا کردن به قراردادها

[۱]

احترام به قراردادها یعنی اجرای آنها امری است واجب،آن سان که طرفین قرارداد راضی باشند.عقد:خود عهد و پیمان است یا به عبارت دیگر تعهدی است که هر طرف در برابر طرف دیگر به گردن می گیرد و اجرای آن و وفای به شروط آن الزام آور است.

اصل وجوب وفا کردن به عقد وجوب شرعی است زیرا کسی که قراردادی می بندد حقی از حقوق جامعه را بر گردن دارد.این اصل هر عقدی را جنبهٔ شرعی می دهد اعم از این که قرارداد تجاری باشد یا غیر آن یا از قراردادهایی باشد که در صدر اسلام در میان مردم رواج دانسته یا نه و این اصل قانونگذاری اسلامی را با تطور زمان همراهی می کند.

۲/ «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ -ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها وفا کنید.» شاید در تمام کتب قانون و فقه کلمه ای به این اندازه موجز که از آن دهها احکام و قوانین کلی پدید آید وجود نداشته باشد و بویژه تعبیر به«ای کسانی که ایمان آورده اید.» این تعبیر برای این است که حکم را به تمام جامعه تسری دهد مثل اینکه بگوید:ای جامعهٔ مؤمن به اسلام بر تو است که به پیمانها وفا کنی.

اصل وفای به پیمانها آزادی بازرگانی را الهام می کند ولی بقیهٔ آیه این

آزادی را در چارچوب قانونگذاری کلی اسلامی محدود می نماید و در آن از چیزهایی که حرام است یا حلال است سخن می رود.

« أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ -حیوانات چهارپا بر شما حلال شده.» مگر برخی از آنها که مستثنی شده اند:

« إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ -مگر آنچه از این پس برایتان گفته می شود.» و از جملهٔ این استثناءها است:

« غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ -آنچه را در حال احرام صید می کنید.» اما صید در غیر حال احرام جایز است و موجب ملکیت می شود.

« إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ -خدا به هر چه می خواهد حکم می کند.» بر ماست که نپنداریم که در انجام هر کاری که ما را از آن خوش می آید آزاد هستیم،هرگز.تنها خداست که حاکم مطلق است.

۲/ آری در اسلام معاملات تجاری و برخورداری از مباحات آزادی هست ولی در حدود اراده و خواست والای آفریدگار جهان و مصالح عالیهٔ انسانی.در آیات، این قضایا بتفصیل بیان شده اند.

انواع احکام

[۲]

احکامی که خداوند بر حسب ارادهٔ خود بر ما واجب ساخته چه احکامی است؟ خداوند برای ما در مورد این حکم یک مثل واقعی می زند از این قرار که احکام اجتماعی الهی بر دو گونه اند:

الف:احکامی که حافظ امنیت مردم اند و آزادی آنها را پاسداری می کند و برای هر کس فرصت فعالیت فراهم می آورد.مانند برپای داشتن مکانهایی آزاد که هر گونه تجاوز به هر بهانه که باشد در آنها ممنوع شده است.خداوند کعبه-بیت الحرام-را قرار داد و مقرر داشت که در آنجا صلح و آرامش و امنیت برقرار باشد و کسانی که بدان وارد می شوند زیر پوشش حرمت و امنیت جای دارند تا تجارت و

تبادل افکار و شناخت یکدیگر بهتر صورت پذیرد و در پی آن همکاری در طریق خیر میسر گردد.

هدف از آوردن این احکام حفظ مردم است از شر یکدیگر و گشاده گردانیدن میدان است،برای تمام نیروهایی که می خواهند در ساختن اجتماع سهمی داشته باشند.

ب:دیگر احکامی است که رابطهٔ انسان را با طبیعت در نظر دارد.و هدف آن حفاظت بشر است از زیانهای طبیعی مثل حرام شدن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه مشابه آن است.

در باب احکام نوع اول خدای تعالی می فرماید:

۲/ «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ -ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خدا را حرمت مشکنید.» یعنی شعیره ای را که خداوند حرام کرده حلال مشمارید.شعیره چهارپایانی هستند که آنها را به خانهٔ خدا می رانند و تجاوز به آنها چه به سرقت و چه به غارت حرام است و ممکن هم هست به معنی خود،حج باشد.در جملهٔ بعد توضیح این مطلب است:

«وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلاٰئِدَ -و نه ماه حرام را و نه قربانی را چه با قلاده و چه بی قلاده.» مراد این است که در ماه حرام به یکدیگر تعدّی مکنید و مباد که کسی از شما«هدی»یعنی قربانیی را که مخصوص کعبه است سرقت کند یا به غارت برد و چهارپایانی را که بر گردن آنها قلاده افکنده اند تا معلوم شود که برای قربانی به خانهٔ خدا می برند،مکشید و مخورید.

این همه،برای این است که به مردم بفهمانند که کعبه حرم است و حرم را حرمت است و این مقدمهٔ وجوب پدید آمدن جوّ صلح و ایمنی است در اراضی این بلاد مقدس و نیز در راههایی که بدان منتهی می شود.از این رو در جملهٔ بعد می فرماید:

«وَ لاَ آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرٰامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰاناً -و آزار

آنان را که به طلب روزی و خشنودی پروردگارشان آهنگ بیت الحرام کرده اند، روا مدارید.» یعنی اینان که به حج می آیند نه برای ربودن اموال مردم آمده اند و نه برای تجاوز به حقوق ایشان.بلکه آهنگ حصول رحمت خدا را در همان محدودهٔ مباحات و مبادلات تجاری دارند و نمی خواهند با ارتکاب مکاسب غیر مشروع نظامات اسلامی را برهم زنند.اینان خواستاران خشنودی خدایند.از اینجا می فهمیم کسانی که آهنگ حج می کنند ولی در پس پردهٔ ۲/ حج قصد خوردن مال مردم را دارند یا می خواهند اعمالی انجام دهند که با احکام خداوند مغایر باشد،حرمتی برای آنان قایل نباید شد.

دامنهٔ طبیعت گسترده است و همه را برخورداری از مواهب آن میسر است بدون مزاحمت دیگران.زمانی که ریشهٔ کینه ها از دلها برکنده شود و روحیهٔ تجاوز در آنان به نابودی کشد،همگان می توانند از نعمتهای خداوندی متمتع گردند جز این که این کینه ها عادتا به عنوان یک عکس العمل پدید می آیند مثلا هر طرفی تصور می کند که او آغازگر تجاوز نبوده است بلکه در برابر کسانی که بر او تجاوز کرده اند ایستادگی می کند و می خواهد تجاوز او را پاسخ گوید.آری،این است آن مانعی که در برابر همکاری اجتماعی قرار می گیرد.

بر همگان واجب است که به هوش باشند مبادا دفع تجاوز،آنان را به زیاده روی در کیفر متجاوز وادارد؛یعنی یک ضربه را به دو ضربه پاسخ گویند تا از حدود عدالت بیرون آیند.تنها در چنین موقعیتی است که باید به یکدیگر دست یاری دهند.

« وَ إِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا -و چون از احرام به درآمدید صید کنید.» خداوند تعالی به این تمهید می خواهد انسان را به نعم بی پایان خود توجه دهد و آنان را از نگریستن از روی طمع به اموال دیگران دور دارد از این رو بی درنگ می گوید:

« وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ أَنْ

تَعْتَدُوا

-دشمنی با قومی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند،وادارتان نسازد که از حد خویش تجاوز کنید.» آری دشمنی با این قوم نباید شما را از چارچوب عدالتخواهی بیرون آورد بلکه بر عکس باید همهٔ هدفتان تحقق تعاون و همکاری باشد.

تجمع بر پایهٔ ایمان

« وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ وَ لاٰ تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ -و در نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید نه در گناه و تجاوز.» /۲ تجمعها و همدستیهایی است بر پایه عداوت که هدف از آنها ستم به مردم است و استثمار آنها.مانند تجمع بازرگانان محتکر علیه مصرف کنندگان و تجمع سازمانهای ستمگر علیه ملتهای مستضعف که سخت مردود است.همچنین تجمعاتی است که هدف آنها اشاعهٔ خیر است و اجرای نظام.اما اشاعهٔ خیر-که همان برّ است-به این معنی نیست که تو برای سعادتمند شدن خود دیگران را به زیر بار استثمار کشی بلکه به این معنی است که هم خود بهره مند شوی و هم همهٔ آنهایی که برای تو کار می کنند.

اما نظام و اجرای آن،پرهیزگاری است.یعنی ترس از خدا و ترس از امتحان او.و این کار صورت نبندد مگر با به کار بستن آیینی که آن را به پیامبرانش وحی کرده است و نیز رعایت سنتهایی که در طبیعت جای داده.به بیان دیگر واجب است که هدف از تعاون اشاعهٔ خیر و مقاومت در برابر شرّ باشد،از هر طریق که میسّر شود.

قرآن در برابر واژهٔ«برّ»،نیکوکاری واژهٔ«اثم»گناهکاری را می آورد و در برابر تقوی تجاوز را.پس«اثم»همان چنگ افکندن بر مال مردم است از طریق مکر و خدعه(چون غشّ،دزدی،احتکار،همکاری با قدرتهای ستمگر و سوگند دروغ خوردن).

در حالی که عدوان یا تجاوز،تسلّط است بر حقوق مردم بزور و بدون هیچ

مجوزی.

« وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ -و از خدای بترسید که او به سختی عقوبت می کند.» یکی از انواع عقوبتهای شدید خداوندی این است که بر سر یکدیگر زنید و برخی از شما آتش جنگ را علیه برخی دیگر برافروزند،آن گاه همه در آن آتش سوخته شوند.

یا با تشکیل اتحادیه های نظامی باعث وحشت دیگران شوید.آن گاه همگان روی به تسلیحات آورید و برای این منظور بودجه های گزاف در نظر گیرید.

تا همهٔ ثروت ملی شما در آتش مسابقات تسلیحاتی سوخته و نابود گردد و ریشه های سعادت و رفاه خشک گردد و آن گاه همه از کاری که کرده اید پشیمان شوید.

۲/ آیا وضع امروزی جهان چنین نیست؟ آیا نمی خواهند به رهنمودهای خداوندی گوش فرا دهند؟تا کی؟ [۳]

برای این که جامعه ای خوشبخت شود باید روابط افرادش با یکدیگر بر پایه های استوار عدالت و همکاری قرار داشته باشد،همچنین باید روابط خود را با طبیعت نیز منظم کند به گونه ای که از شرور آن زیان نبیند.قرآن در این آیه بخشی از تنظیم روابط انسانی را با طبیعت بیان می دارد و این خود بخشی از اعمال و عادات ممنوعه و محرمه است که در آن ایام در جامعه جاهلی رواج داشته است.

می گوید:

« حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ -حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک.» زیرا این سه به سلامت انسان زیان می رسانند.

« وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ -و هر حیوانی که به هنگام کشتن نام دیگری جز اللّه را بر او بگویند.» یعنی هر ذبیحه ای که آن را نه به نام اللّه ذبح کرده باشند.

« وَ الْمُنْخَنِقَهُ -و آنچه خفه شده باشد.»

ص :۲۶۰

یعنی کشتنش به سر بریدن نباشد به خفه کردن باشد.

« وَ الْمَوْقُوذَةُ -یا به سنگ زده باشند.» و این حیوانی است که آن را با آلت غیر برنده ای بکشند.مثلا با ضربات سنگ.

« وَ الْمُتَرَدِّیَهُ -یا از بالا درافتاده باشد.» یعنی به جای سر بریدن از بلندی اش بیفکنند تا بمیرد.

« وَ النَّطِیحَهُ -یا به شاخ حیوانی دیگر بمیرد.» /۲ یعنی حیوانات دیگر او را به شاخ خود بزنند تا بمیرد.

« وَ مٰا أَکَلَ السَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَکَّیْتُمْ -یا درندگان از آن خورده باشند.» یعنی درندگان او را زخمی کرده باشند و پیش از آنکه به طریق شرعی سرش را ببرند مرده باشد.

« وَ مٰا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ -و نیز هر چه بر آستان بتان ذبح شود.» یعنی برای خشنودی بتها-که نه سود می رسانند و نه زیان-قربانی شود.

بر شما واجب است که از خوردن چنین ذبیحه ای اجتناب کنید زیرا این ذبیحه به بت پرستی آلوده است و در نتیجه به شرک.

« وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ -و آنچه به وسیلۀ تیرهای قمار قسمت کنند.» و این عادتی بود در جاهلیت.بدین گونه که چند نفر پولی روی هم می گذاشتند و گوسفندی می خریدند ولی تقسیم کردن آن عادلانه به نسبت پولی که داده بودند نبود.چوبهایی می آوردند و بر هر چوب نام جزئی از حیوان را می نوشتند و در درون کیسه یا در شکم بت می گذاشتند.سپس هر یک از آنها چشم بسته چوبی را بیرون می آورد و هر چه بر آن نوشته شده بود سهم او می شد.مثلا به یکی سر گوسفند تعلق می گرفت و به یکی یک شقه از آن.و این خود نوعی قمار بود و حرام.

این ذبیحه در این حالت،حرام بود زیرا او را به نام بتی که هر یک از مشرکان نام او را می آورد و قرعه ای از شکم او یا از کیسه بیرون می آورد،کشته شده بود.

ص :۲۶۱

« ذٰلِكُمْ فِسْقٌ -این کارها خود نافرمانی است.» عمل حرام انسان را از حدود تقوی خارج می کند بلکه اگر به قصد تقرب به بتان باشد از مرز ایمان بیرون می آورد.

۲/ اگر مردم عصر جاهلی چنین عادات نکوهیده ای داشته اند،بر ماست که در برابر آنها مقاومت ورزیم و مرتکب چنان اعمالی نشویم.زیرا میان ما و آنها خط فاصلی قرار دارد.آنها از این که ما به آیین آنها درآییم نومید شده اند و ما به نوبهٔ خود نباید راه مدارا و مداهنه پیش گیریم و به خاطر آنان از برخی واجبات خویش عدول کنیم و در برابرشان سر فرود آوریم.

بر ماست که بدانیم که دین ما کامل است و در آن نقصی نیست،پس چرا باید به عادات مردم جاهلی بازگردیم یا از آنها تقلید کنیم.

« اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً -امروز کافران از بازگشت شما از دین خویش نومید شده اند.از آنان مترسید از من بترسید.امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.» اسلام،در اینجا به همان معنی لغوی آن است که قرآن در دیگر آیات خود به کار می برد،یعنی تسلیم در برابر خدا و آیین او.اسلام دینی است که خدا برای ما برگزیده و آن پرهیزگاری و پیروی از آیینهای خداوند است و اطاعت از رسول خدا و اولو الامر بعد از او که امتداد خط رسالت پیامبر اکرم هستند.

از آنجا که سورهٔ مائده بعد از همهٔ سوره های قرآنی نازل شده،مسئله تکمیل دین در آن مطرح شده است.طبعا مسئله رهبری اسلامی که بارزترین و مهمترین قضایایی است در آن مطرح شده تا مردم بدانند که ائمهٔ معصومین علیهم السلام رهبران واقعی دینی امت هستند،خواه از لحاظ سیاسی هم بر بلاد حکومت کنند یا نکنند.خواه به مصالح عالیه امت قیام کنند یا نه.

البته رهبری،در منطق اسلامی هنگامی دارای معنی است که از رسوبات

جاهلی پالوده شده باشد و با دلیری تمام،بی هیچ خوف و وحشتی برای تنفیذ تعالیم اسلامی رودرروی جاهلیت بایستد.

۲/ از این روست که در ضمن حدیث از پاره ای از عادات جاهلی که اسلام آنها را ممنوع فرموده به مسئله رهبری اشارت می رود.تا معلوم دارد که رهبری از آیین دینی جدا نیست و اسلامی کسی را به رهبری نمی شناسد مگر آن که مو به مو احکام را رعایت کند.مسلّم است با این تعبیر به کسانی که خود را زیر پوشش کلمات پر طنین دینی و شعارهای پرخروش اسلامی پنهان کرده اند ولی در اجرای احکام قدمی برنمی دارند،وقعی نمی نهد.

« فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ - پس هر که در گرسنگی بیچاره مانـد بی آنکه قصد گناه داشته باشد بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.» یعنی تنها در یک حالت خوردن مردار جایز است،آن هم در حالت اضطرار و ناچاری.یعنی زمانی که گرسنگی و قحطی همه گیر شده باشد.در این حال خوردن گوشت مردار جایز است اما به شرطی که نفس،بدان مایل نباشد و تنها و تنها اضطرار سبب آن کار شود.بنا بر این تا اضطرار برطرف شد باید او نیز بر فور اجتناب کند تا مبادا عادت او شود.

[سوره المائده (۵): آیات ۴ تا ۵]

اشاره

یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ اَلطَّیِّبٰاتُ وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ اَلْجَوٰارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَکُمُ اَللّٰهُ فَکُلُوا مِمّٰا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اُذْکُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۴) اَلْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ اَلطَّیِّبٰاتُ وَ طَعٰامُ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعٰامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذٰا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِینَ غَیْرَ مُسٰافِحِینَ وَ لاٰ مُتَّخِذِی أَخْدٰانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی اَلْآخِرَهِ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ (۵)

۲/

ضوابط قانونی در عقود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در همـان وقت که اسـلام چیزهایی را حرام می کنـد،نمی خواهـد مردم را دست بسـته در وسوسـهٔ حرام و حلال رها کنـد تا از فعالیت و عمل بازمانند.از این رو پس از ذکر محرمات سـخن از چیزهایی که حرام نیستند به میان می آورد.و چیزهای پاکیزه یا طیبـات را به طور کلی حلاـل می شـمارد.پس قاعـدهٔ اساسـی حلاـل بودن طیبات است،مگر چنـد چیز که به آن تصـریح کرده است.

وسایلی که برای دست یافتن به طیبات به کار می رود،نیز بایـد حلال باشـند،مگر چیزهایی که به آنها اشارت می کنـد.و از آن جمله است وسائل جمع آوری و نگهـداری چون سـگان شـکاری و وسایـل تجـارت چون تجـارت بـا اهل کتاب پس آنچه را سگان شکاری می گیرند به شرطی که حلال گوشت باشند و صیاد نیز اسم اللّه بر آنها خوانده باشد خوردنش جایز است.

همچنین مبادلاـت تجـاری بـا اهل کتاب برای دست یافتن به منافع مشترک جایز است و نه تنها این،بلکه تمتعات جنسـی هم در صـورتی که از راه حرام نباشـد نیز جـایز است.پس ۲/ زنـاشویی بـا زنـان عفیفه خواه مؤمنه باشـند یا از اهل کتاب،و هر یک از طرفین به ادای وظایف خود ملتزم باشند جایز است.زن عفت خویش حفظ می کند و مرد نیز مهر او را بتمامی می پردازد.

بنا بر این دین خدا دین جمود و سرکوب و وحشت نیست بلکه دین پاکیزگی

ص: ۲۶۴

و نظم است.

شرح آیات:

اشاره

همه چیز از طیبات است مگر

[۴]

نادانی موجب افراط و تفریط است.نادان نمی توانـد راه مسـتقیم را انتخاب کنـد یا به چپ می گرایـد یا به راست.کسـی که در بیابانی گم شده و راه خود نمی شناسد،گاه به سوی راست می گراید و گاه به جانب چپ.

بنا بر این تا آگاهی از راهی که در پیش دارد نداشته باشـد،نمی تواند طریق مسـتقیم را بر گزینند.مردم عصـر جاهلیت نیز چنین بودند،برخی از آنها هیچ چیز را حرام نمی دانسـتند و برخی که گرفتار جمود شده بودند همهٔ طیبات دنیا را بر خود حرام کرده بودنـد(چنان که بعضـی از مسـیحیان و راهبان عرب چنین بودنـد).اسـلام آمد و راه درست را به مردم نشان داد و گفت هر چه برای تنـدرستی بشـر مضـر باشـد یا از لحاظ اخلاقی و اجتماعی به او زیان رساند بر او حرام است.پس طیبات را حلال شـمرد و یک قاعدهٔ کلی و اساسی آورد که هر چیز طیب و پاکیزه ای حلال است مگر آن که از طریق شرع حرام شده باشد.

وسایل کسب

طیب هر چیزی است که عقل سلیم آن را پاکیزه و خوش شمارد:

« یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰاتُ -از تو می پرسند که چه چیز بر آنها حلال شده است،بگو چیزهای پاکیزه.» /۲ دربارهٔ ابزار و وسایلی که به وسـیلهٔ آنها می توان به طیبات دست یافت پرسـیده اند قرآن در پاسخ از دو گونه ابزار و وسیله یاد می کنـد،یکی نمونه هایی از وسایل برای نگهـداری و اسـتفاده از طبیعت و این نمونه شک برانگیز است و سؤال دیگری را در پی می آورد و آن اینکه سگ شکاری دیگر چگونه وسیله ای است؟ آیا می توان حیوانات را در گرفتن و نگاهداشتن چیزهای مباح به کار گرفت

در حالی که سگ خود نجس است و در دین مورد نفرت است،آیا ذبیحه ای که به وسیلهٔ سگ به دست آمده باشد حلال است؟ و چون قرآن به سؤال جواب مثبت می دهد به خودی خود معلوم می شود که به کار گرفتن روشها و آلات دیگر برای گرفتن و نگهداشتن نیز مشروع است(چون به کار بردن دست و آلات برنده مانند کارد یا حیواناتی که با انسان دوست می شوند و به او انس می گیرند و امثال آنها).

دوم،وسیله ای از وسایل تعاون در زندگی و تبادل منافع و تجارتها نیز از مسایلی است سؤال برانگیز:

آیا معامله تجاری با اهل کتاب جایز است؟ چون قرآن به این سؤال جواب مثبت می دهد طبعا به آزادی تجارت با همهٔ مسلمانان رأی می دهد.این آیات،بویژه ما را از رهبانیت و این که معتقد شویم که هر چیزی حرام است منع می کند همان گونه که از اباحی گری و اعتقاد به این که هر چیزی حلال است باز می دارد،بلکه مطابق نص صریح برخی چیزها حلال و برخی چیزها حرام است.

« وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ – خوردن صید آن حیوان که به آن صید کردن آموخته اید چون پرندگان شکاری و سگان شکاری هر گاه آنها را بدان سان که خدایتان آموخته است تعلیم داده باشید.» از این بخش از آیه برمی آید که تعلیم مرغان شکاری نه تنها مباح است بلکه مستحبّ است.زیرا انسان را در رفاه زندگی مساعدت می کند.

« فَكُلُوا مِمّٰا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ –از آن صید که برایتان می گیرند بخورید و نام خدا را بر آن بخوانید.» ۲/ به این معنی که صیاد هنگامی که سگش را برای گرفتن شکار می فرستد نام خدا را بیاورد.

« وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ –و از خدا بترسید که خدا سریع الحساب است.»

ص :۲۶۶

چون برخی از طیبات به سبب سوء اعمال اهل کتاب و ستم آنها بر خود،بر آنها حرام شده،از آنجا که موجبات تحریم از میان رفته است اکنون بر شما حلال شده اند.

« اَلْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ -امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.» و تجارت که وسیلۀ دست یافتن شما بر طیبات است بر شما حلال است، هر چند این تجارت با کسانی جز مسلمانان باشد مانند اهل کتاب.

« وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ -طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است.» با آن که طعام شامل حبوبات و میوه ها می شود و ذبایح و غذاهای پخته آمادۀ خوردن را نیز در برمی گیرد،ولی سیاق آیه دلالت بر مبادلات بازرگانی دارد و مبادلات بازرگانی معمولا-در خوردنیهای غیر آمادۀ خوردن است مانند حبوبات و دامهای زندۀ ذبح ناشده.اما خوردنیهای آماده برای خوردن بویژه در آن زمان چندان معمول نبوده است.

زنان پارسای اهل کتاب

« وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ -و نیز زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب بر شما حلال است.» یعنی تمتع از آنها به عقد دائم یا عقد موقت برایتان جایز است.روابط جنسی،امری پلید و فرومایه نیست یا حالت بهیمی ندارد.نه،روابط جنسی لذتی است پاکیزه که خداوند برای آدمیان مهیا ساخته است. ۲/ ولی باید این روابط جنسی از حدود شرع مقدّس تجاوز نکند.

پس اولا:باید که زن عفیفه باشد و شرمگاه خود را از زنا حفظ کند یعنی حافظ کرامت انسانی خود باشد.

ص :۲۶۷

ثانیا:شوی او ملتزم شود که حقوق شرعی اش را ادا کند،و این حقوق شرعی مهر اوست که اجر پارسایی و اخلاص و یک دله شدن او با شوی خود است و هر گاه که شوی او را به او نیاز جنسی بود زن تمکین کند.

ثالثا:هدف مرد از ازدواج تنها به روابط جنسی منحصر نشود به این معنی که با زنی ازدواج کند فقط برای این که مدتی محدود از مقاربت با او لذت ببرد و بس.بلکه باید هدفش بنای دژ استوار زناشویی باشد بدین گونه که هر یک حقوق دیگری را کاملا رعایت نماید.

چهارم:باید که هدف فراتر از برقرار کردن یک دوستی آبکی میان زن و مرد باشد،بدین گونه که اگر یکی از آنها برای دیگری خدمتی انجام داد چشم آن داشته باشد که از آن طرف خدمتی شایان تر صورت پذیرد.نه،هرگز.بلکه باید دو طرف وقتی به این دوستی رضا دهند که روابطشان بر اساس احکام شرعی همراه با تعهد و التزام باشد.

تو می توانی به دوستان و خویشاوندانت هدیه بدهی و از آنان هدیه بپذیری.

زیرا این گونه تبادل هدایا منجر به اختلاف و نزاع نخواهد شد و دیگر روابط اجتماعی را متزلزل نمی سازد ولی تو نباید با یک زن اجنبی عشق و رابطه جنسی را چون هدیه ای مبادله کنی زیرا رابطهٔ جنسی یک مسئله مهم زندگی بشری و رکن اساسی از ارکان تعاون اجتماعی است.اگر اجازه داده شود که سکس نیز بر حسب میل و هوای دو طرف مبادله شود و هیچ ضابطهٔ قانونی نباشد سرانجام آن گسستن رشته های روابط اجتماعی است و تزلزل در بنیان اجتماعی.از این رو اسلام برای روابط جنسی قوانینی معین کرده /۲ تا این روابط بر اساس آن قوانین استوار گردد.

« إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِي أَخْدانٍ -هر گاه مهرشان را بپردازید به طور زناشویی نه زناکاری و دوست گیری.» قرآن خروج از این نظام را با خروج از دین یکسان شمرده،زیرا عقیده گفتار نیست عمل و سلوک است.

ایمان گفتار و کردار است

« وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ -و هر کس که به اسلام کافر شود عملش ناچیز شود.» یعنی هر کس که پس از ایمان به کفر گراید یا به ایمان تظاهر کند ولی در دل مؤمن نباشد،اعمال صالح او در نزد خدا مقبول نخواهد بود.چنین عملی ناچیز شود و بر روی او زده شود و هیچ سودمندش نیفتد.

« وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ -و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.» نباید کسی بپندارد که می تواند میان عقیدهٔ درست و عمل فاسد جمع کند زیرا چنین کسی بزودی به عمل خود روی خواهد کرد و به عقیده توجه نخواهد داشت و ادعایش در این که به فلان عقیده ملتزم است باطل خواهد بود.

[سوره المائده (۵): آیه ۶]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۶)

۲/

ص :۲۶۹

پاکیزگی وظیفه ای دینی

اشاره

شرح آیات:

اشاره

[۶]

آیه طهارت در چارچوب بحث از جامعهٔ اسلامی آمد تا به جنبهٔ اجتماعی طهارت و بیان رابطهٔ میان طهارت قلب و طهارت جسم دلالت داشته باشد.در سورهٔ«النساء»هم دیدیم که آیه طهارت بعد از آیات نهی از بخل و ریا و پیش از آیات نهی از تحریف در دین جای گرفت.

در اینجا نیز آیه در سیاق نهی از شماری دیگر از منکرات از جمله زنا جای دارد.و سخن از وضو و غسل با حرمت زنا و مردار و خون و غیر آن و نیز تنظیم روابط جنسی از آن جهت که به سلامت جسم مرتبط است و پاکیزگی که نیز از جهت دیگر با سلامت جسم رابطه دارد مناسبت است.علاوه بر این طهارت ظاهر که در وضو و غسل صورت می پذیرد و طهارت باطن که دوری از محرمات نشان آن است متناسب است.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ -ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه به نماز برخاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشویید.» /۲

وضوء

شرط است که پیش از راز و نیاز کردن با خدا در مراسم عبادات آدمی خود را پاکیزه سازد.یعنی صورت خود را بشوید و مراد از صورت آن مقداری است که عرفا آن را صورت می گویند و فقها حد آن را فاصلهٔ میان رستنگاه موی سر تا پایان

زنخ از جهت طول و آن مقدار که میان انگشت شست و انگشت وسطی قرار می گیرد از جهت عرض،معین کرده اند.

اما دست معمولا به هر جزئی از عضو مشهور اطلاق می گردد،از این رو قرآن مقداری که باید شسته شود معین کرده است از آرنج است تا سر انگشتان.

شستشو

قرآن طریقهٔ شستشو و چیزهایی که با آنها شستشو توان کرد سکوت کرده است.ولی از آنجا که خطابش با کسانی است که معمولا با شستشو خو گرفته اند و چگونگی آن را می دانند به تفصیل آن نپرداخته.

شرایط شستشو

اولا:شستشو باید با آب مطلق باشد نه با مایع دیگر(مثلا با آب پرتقال یا الکل جایز نیست).

ثانیا:شستن معمولا-و بر حسب عادت از بالا-به پایین است زیرا هدف از آن این است که آب چرکها را با جریان خود ببرد معلوم است که آب سربالا نمی رود، بلکه همواره از بالا-به پایین جاری می شود،پس بر ما واجب است نخست آب را به پیشانی بزنیم تا بر همهٔ صورت جریان یابد /۲ همچنین باید آن را بر آرنج بریزیم تا از آنجا بر ساعد و کف دست جاری گردد.

چگونگی شستشو

برخی در تفسیر این آیه کلمهٔ«الی»را به معنی پایان عمل شستشو گرفته اند و پنداشته اند که باید از سر انگشتان تا آرنج را از پایین به بالا شست.

به نظر می رسد که این تفسیر با بلاغت قرآن سازگار نباشد،زیرا با عرف عام مخالف است...آیا اگر پدری به فرزندش بگوید دستهایت را تا آرنج بشوی، فرزند از آرنج شروع نمی کند تا به سر انگشتان رسد؟آیا ممکن است که فرزند از سر

انگشتان آغاز کند تا به آرنج رسد پدر عمل او را خلاف عادت نمی شمارد؟یا اگر شما یک نقاش ساختمان را به خانه آورید تا دیوار خانه شما را رنگ کند و به او بگویید که:این دیوار را تا سقف رنگ کن.نقاش از بالا به پایین شروع به رنگ کردن می کند یا از پایین به بالا؟اگر چنین کند و رنگ دیوار ناصاف و زشت گردد،شما به او نمی گویید مقصودم این بوده که مقداری که باید رنگ کنی از زمین تا سقف بوده است؟و این تویی که باید بفهمی که اسلوب رنگ کردن دیوار از بالا به پایین است نه از پایین به بالا و تو خود باید به اسلوب کار خود نیک آشنا باشی.

چون عرف عام می داند که اشیاء را چگونه باید شست.شرع مقداری را که باید شسته شود معین می کند و مردم خود کیفیت شستن را می دانند.

چگونگی مسح

« وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ -و سر و پاهایتان را تا قوزک پا مسح کشید.» یعنی جزئی از سرتان را.باء در«برءوسکم»ضروره دلالت به جزئی از سر دارد.اما پا با آن که قسمت دیگری است که باید مسح شود،قرآن ۲/ «ارجلکم»(پاهایتان را)به فتح لام آورده زیرا ارجل برای«امسحوا»مفعول است و مفعول منصوب است.چرا ارجل را به«رءوس»که مجرور است عطف نکرده و آن را مجرور نیاورده است؟زیرا میان مفهوم«مسح به سر»و«مسح به پا»فرق است.

«مسح به پا»کردن غالبا این معنی را به ذهن می آورد که پا وسیله مسح باشد،در حالی که به سر مسح کردن چنین مفهومی را القاء نمی کند.

در جای دیگر آمده است:

«و اضرب برجلك هذا مغتسل بارد و شراب».

یعنی پایت را بر زمین بزن.

مسلّم است که در تصور نمی آید که سر وسیلۀ مسح باشد،وقتی می گوید

«امسحوا برؤوسكم»هرگز این معنی به ذهن نمی آید که به وسیلهٔ سرت چیز دیگری را مسح کن بلکه این معنی به ذهن متبادر می شود که بخشی یا قسمتی از سرت را مسح نمای.

پس بلاغت قرآن حکم می کند کلمه«رجل»منصوب خوانده شود تا به محلّ«برؤوسکم»عطف داده شود نه به لفظ آن.یا فعل«امسحوا»را که در سیاق جمله آمده است مقدر فرض کنیم و بگوییم«ارجلکم»مفعول است برای فعل مقدر «امسحوا».

اگر در قرآن آمده بود«امسحوا بارجلکم»حق داشتیم بپرسیم که چه چیز با سرمان مسح کنیم،زیرا«ارجل»عنوان آلت و وسیلهٔ مسح می یافت.

تیمّم

« وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا -اگر جنب بودید خود را پاکیزه سازید.» یعنی غسل کنید.

« وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً -و اگر بیمار یا در سفر بودید،یا از جای قضای حاجت آمده بودید یا با زنان نزدیکی کرده بودید و آب نیافتید با خاکی پاک تیمم کنید.» ۲/ یعنی به خاکی پاک یا زمینی پاک توجه کنید،روی آورید و خود را به آن خاک پاکیزه سازید:

« فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ -و صورت و دستهایتان را با آن مسح کنید.» بدین گونه که دو کف دست بر خاک زنید و با آن خاکی به دست شما می چسبد بخشی از صورتتان را و بخشی از دستهایتان را مسح نمایید.اما صورت، عبارت از پیشانی و جبهه تا سر بینی و اما دستها عبارت است از ابتدای مچ تا سر انگشتان.

این طهارت هـدفش آن نیست که مؤمنان را گرفتار رنـج و زحمت کنـد،بلکه هدف از آن پاکیزه ساختن آنهاست از پلیدیهای ظاهر و باطن.

حرج

«مٰا یُرِیـدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ -خـدا نمی خواهد که شـما در رنج افتید.» یعنی هر حکم شـرعی که تحملش دشوار آید آن سـان از عهـدهٔ آدمی برنیایـد یـا ملغی می شود و یا به عملی آسانتر تبـدیل می گردد.مثلا حـج و نماز و روزه،اگر آدمی در وضـعی باشـد که طاقت ادای آنها را نداشـته باشـد مشـمول تخفیف یا الغاء می گردنـد.در حج برخی از اعمال را برای ناتوانان حـذف می کننـد و برخی را بـاقی می گذارنـد،یـا نمـاز را به جای ایسـتاده نشسـته ادا می کننـد.حتی گاه به اشاره.و گاهی آن واجب،اگر تجزیه پذیر نباشد حذف و ملغی می شود،مانند روزه به هنگامی که فردی طاقت ادای آن را نداشته باشد.

خداوند برای این قاعدهٔ فقهی که به قاعده«حرج»مشـهور است مثالی آورده و آن قرار دادن تیمم است به جای وضوء،در اوقات حرج،مانند بیماری یا ۲/ سرمای گزنده یا کمی وقت برای شتاب در سفر یا نیافتن آب یا ترس از دشمن قاهر...

ما می توانیم قاعدهٔ«حرج»را بر مبنای این مثالها که قرآن آورده در موارد جزیی دیگر هم تسرّی دهیم.

آنها مردمی هستند که خود را پاکیزه می دارند

«وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ - بلکه خدا می خواهد که شـما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند که سپاس گزارید.» هدف از غسل و وضو و تیمم پاکیزگی جسم است و پاکیزگی روح.جسم

ص: ۲۷۴

را به آب و خاک می توان پاکیزه نمود ولی روح نیازمند که در لای و لجن شهوات افتاده است پاکیزگی اش تازه داشتن ایمان است و این تطهیرات نماد همین تازه داشتن است.چگونه؟ شخص می خوابد و این خواب پاسخ اوست به یک نیاز جسمانی ولی روحش از این امر ناخشنود است زیرا روح همواره می خواهد برای تحقق اهداف خود در تلاش و کوشش باشد و لحظه ای از لحظات عمر را از دست فرونگذارد.چون مرد از خواب برمی خیزد روح خود را ملول و ناخشنود می یابد.پس به طرف آب می رود و برای نماز وضو می گیرد.هدفش تحقق خشنودی خداوند است که در عمل به واجبات دین حاصل می شود.روح از این عمل خشنود می شود و از کسالت بیرون می آید زیرا در مسیر صحیح خود به حرکت آمده است.

خداوند وقتی مقرر داشت که مردم خود را پاکیزه سازند قصدش تکمیل دین خود بود زیرا دین جنبه های معنوی آن نیست،بلکه هدف آن همه جانبه است و این کامل شدن نعمت خداوندی است در حق انسان. ۲/ ولی آیا آدمی در برابر این نعمت، خدای خود را سپاس می گوید تا شایستهٔ سعادت دنیا و آخرت گردد؟این یک سؤال است و تو باید به آن پاسخ گویی.

[سوره المائده (۵): آیات ۷ تا ۱۱]

اشاره

وَ اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثٰاقَهُ اَلَّذِي وٰاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۷) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ لِلّٰهِ شُهَدٰاءَ بِالْقِسْطِ وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ (۱۰) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

۲/

معنای واژه ها

۸[و لا یجرمنکم]

:جرمت و اجرمت به یـک معنـاست و لاـ یجرمنّکم یعنی نکشانـد شـما را به جرم،چنـان که گفته می شود:«آثمته»یعنی او را در گناه وارد کردم.

۲/

عهد و پیمان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

میان پروردگار و بنده

میـان انسان مسـلمان و خداونـد یک پیمان اجتماعی است و بر مسـلمان است که این پیمان به سـر برد،زیرا علت مسـتقیم نعمت خداوند است به آدمی و سبب یاری اوست از آدمی و این التزام باید که از اعماق دل سرچشمه گیرد و تردید و نفاق را در آن راهی نباشد.

اما مواد این پیمان

اولا:عمل مستمر برای رضای خدا بدون هیچ ملامت و کسالتی.

ثانیا:شهادت عادلانه و نه آن که برای مصالح شخصی شهادت باطل دادن.

ثالثا:بعدالت رفتار کردن در جامعه،حتی با دشمنان.

رابعا:تقوی و خدای ترسی در اجرای این مواد و مواد دیگر از فرایض دینی.

۲/ مؤمنانی که خود را ملزم به اجرای این مواد سازند خداوند آمرزش خویش نصیب آنان خواهد کرد و گناهانشان را خواهد زدود و آنان را از کمکاریها و کند کاریهای گذشته شان در انجام امور دینی خواهد بخشود و آفاق پیشرفت و رفاه را به رویشان خواهد گشود و اگر نه چنین کنند جایشان در جهنم است.

تنفیذ پیمان

برای آن که بتوانیم نیرومندانه پیمان با خدا را به سر ببریم،باید همواره این معنی را در نظر داشته باشیم که همین پیمان با خدا بوده که در گذشته ما را از چنگ دشمنانی که قصد فروگرفتن ما را داشتند بیرون آورده است.و در آینده نیز اگر به خدای ایمان آوریم و بر او توکل کنیم و به فشارهای جاهلی که ما را از راه خدا بازمی دارد تسلیم نشویم حال به همان منوال خواهد بود،یعنی ما را از چنگال دشمنانمان خواهد رهانید.

شرح آیات:

اشاره

نعمت رسالت

[۷]

بزرگترین نعمتهایی که خداوند به انسان ارزانی داشته نعمت رسالت است زیرا به وسیلۀ این نعمت است که آدمی می تواند از دیگر نعمتهای خداوند سود برد.زیرا بدون اجرای راه و روشهای دینی بشر نمی تواند از نعمت سلامت منتفع

شود،بلکه بـا ارتکاب اعمال ناشایست به سـلامت خود لطمه می زنـد و نیز بـدون اجرای دسـتورهای دینی نمی توانـد از نعمت عقـل بهره منـد گردد،بلکه عقـل او در چنین صورتی در زیر خاک امیال نفسانی مـدفون می مانـد و نیز به نعمت حریت دسـت نتواند یافت زیرا در غل و زنجیر شرک و عبودیت بت و شیطان و طاغوت اسیر گردیده است.

از این رو خداوند بزرگترین نعمتهای خود یعنی نعمت رسالت را به یاد ما می آورد.

در سایـهٔ این نعمت ما را فرصـتهایی به دست می افتـد که بتوانیم از نعم حیات متمتع شویم.از این رو خداونـد بارها ما را فرمان می دهد که نعمتهای او را به یاد آوریم.

« وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ -نعمتی را که خدا به شـما داده است بیاد آورید.» /۲ اما این نعمت نیازمند چیزی است که آن را به دست آورد و آن همان پیمانی است که ما را در برابر خـدا متعهـد می سازد که به آن عمل کنیم.بـدون تعهد به آن پیمان نمی توانیم از نعمت رسالت برخوردار شویم.

« وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا -و پیمانی که با شـما بسـته است بدان هنگام که گفتید شـنیدیم و فرمانبرداری کردیم.» باید روز این پیمان را به یاد داشـته باشیم تا مبادا تصور کنیم که نعمت رسالت و دیگر نعم زندگی برای ما تا ابد باقی خواهنـد مانـد.نه،این نعمتها تا زمانی برای ما باقی میماننـد که ما خود را ملزم به آن تعهد و پیمان شناسـیم و این التزام رعایت تقوی و پرهیزگاری است.

« وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ -و از خدای بترسـید که به آنچه در دلها می گذرد،آگاه است.» پس هر نیتی که برای نقض پیمان در دل گذرد خدا آن را می داند و صاحب آن را به سختی مؤاخذه خواهد کرد.

مواد پیمان

[۸]

این پیمان را سه ماده است:

اول:عمل به خاطر رضای خدا.پس بر ما واجب است که واجبات دینی خود و نیز مسئولیتهای اجتماعی خود را نیک به جای آوریم.

خداوند ملت تنبل و وامانده ای را که در زندگی دست از فعالیت کشیده است،دوست ندارد.همچنین ملتی را که فعالیت می کند ولی فعالیتش برای رضای خدا نیست،بلکه به خاطر مصالح تجاوزکارانهٔ زندگی است ناخوش می دارد.خداوند می خواهد که ما همواره متحد و فعال باشیم ولی این فعالیت ما را هدفی والا باشد و این است معنی قول خداوند که می گوید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ -ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا،حق گفتن را بر پای خیزید.» /۲ یعنی با تمام نیرو بر پای خیزیم برای تحقق اهداف رسالت که در آبادانی زمین و اشاعهٔ خیر در سراسر آن متبلور است.

دوم:امت اسلامی باید همواره از آنچه در اطرافش می گذرد آگاه باشد و موضع خود را در برابر آن انتخاب کند و به همگان اعلام دارد.

ملتی را که نادانی و بی خبری از جریان زندگی،در برگرفته،ملتی که نتواند حوادث زندگی را آن چنان که باید ارزیابی کند و ملتی که نتواند موضع خود را در برابر این حوادث اعلان کند،آن ملتی نیست که خدای تعالی دربارهٔ او می گوید:

« شُهَداءَ بِالْقِسْطِ -به عدل گواهی می دهید،» زیرا شهادت پس از علم به حقیقت و بعد از آمادگی در اعلام موضع صورت می گیرد.

سوم:باید امت به راه عدالت رود حتی با دشمنانش،و نگذارد حس دشمنی و کینه توزی علیه این یا آن یک در دلش بارور شود،آن سان که این

دشمنیها و کینه توزیها منجر به سلب آزادی ملل دیگر و غارت ثروت آنها شود.

« وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلیٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ -دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید.عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است.» عدالت بهترین وسیله برای تحقق خشنودی خداوند و در امان ماندن از عذاب اوست.اما راه ظلم و ستم نزدیکترین راه به دوزخ است.

« وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ -و از خدای بترسید که او به هر کاری که می کنید آگاهتر است.» ۲/

دستاوردهای اجرای عهد و پیمان

[۹]

به سبب اجرای موادّ این پیمان،امت دو مزد سرشار می گیرد:

یکی:اصلاح گذشتهٔ بد و تصفیهٔ رسوبات این گذشته.

دیگر:تضمین آینده ای سراسر خیرات دنیا و آخرت.

« وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ - خدا به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند،وعدهٔ آمرزش و مزدی بزرگ داده است.» خداوند در وعدهٔ خود خلاف نخواهد کرد.آمدن واژهٔ«لهم»در سیاق آیه دلالت بر تأکید این امر دارد که خدا این پاداش را برای آنان مقرر داشته و از آن بازگشتی نیست.

[۱۰]

کسانی هم هستند که به راه خلاف می روند و به جای ایمان به کفر می گرایند و به جای عمل به راه و روشهای اسلامی و انجام اعمال صالح این راه و روش را-راه و روشی که آیات قرآن معین کرده است-دروغ می شمارند.جای این گروه در جهنم است.

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ -آنان که کافر شده اند و آیات ما را تکذیب کرده اند،اهل جهنمند.»

نعمت ایمان قطب دیگر نعمتهایی است که طلیعهٔ آنها نعمت عزت و قناعت است.عربهای جاهلی مردمی ذلیل و خوار بودند.هر فرومایهٔ پست و ناچیز در آنان طمع می کرد.اسلام آمد و روح دلاوری و اتحاد در آنها دمید.پس بر دشمنان خود پیروز گردیدند.

بر ماست که همواره در این اندیشه باشیم که پیش از اسلام چگونه بوده ایم پس از ایمان به چه عزت و اعتباری رسیده ایم یادآوری این دو حالت ما را وادار می کند که به ارزش ایمان بیشتر پی ببریم و واجبات دینی را با جدیت بیشتری انجام دهیم.و از مهمترین وظایف ما عمل به مواد پیمانی است که پیش از این از آن یاد کردیم.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ /۲ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید،از نعمتی که خدا به شما ارزانی داشته است یاد کنید،آن گاه که گروهی قصد آن کردند تا بر شما دست یابند.خدا دست آنان از شما کوتاه کرد.» زیرا خداوند در دلهایشان بیم افکند و آنان گریزان بازگشتند.

راه پیروزی

« وَ اتَّقُوا اللّهَ -و از خدا بترسید.» بدین گونه برنامه هایی را که برای شما ترتیب داده است اجرا کنید و پیمانی را که میان شما و خدا است به سر برید.

« وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ -و مؤمنان بر خدا توکل می کنند.» بنا بر این،از آن نیروهای اجتماعی که برای منحرف ساختنشان از راه خدا و کارهای خدایی منحرف می دارند و مانع آن می شوند که همانند یک امت معتقد به رسالت وظایف خویش انجام دهند نباید بترسند.بلکه حتی در زیر فشار دشمنان هم چنان به راه حق روند.

آن عامل اصلی که در نبرد میان جاهلیت و اسلام سبب پیروزی مسلمانان

ص:۲۸۱

می شد ترس و وحشت بود.کافران از مسلمانان می ترسیدند و از برابرشان منهزم می شدند.همواره چنین است که آن گروه که وحشت در دلهایشان رخنه کرده است پایداری نتوانند.ولی اگر وحشت در دلهای مسلمانان جای گیرد تقوی و توکّل دو عامل هستند که آن را زایل می سازد و به دل دشمنانش می افکنند.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۲ تا ۱۴]

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذَ اَللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اِثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اَللّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاةَ وَ آتَیْتُمُ اَلزَّکاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اَللّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ اَلسَّبِیلِ (۱۲) فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ اَلْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اِصْفَحْ إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۱۳) وَ مِنَ اَلَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغْرَیْنا بَیْنَهُمُ اَلْعَداوَةَ وَ اَلْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ اَلْقِیامَةِ وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اَللّهُ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ (۱۴)

۲/

۲/

ص: ۲۸۲

معنای واژه ها

۱۲[میثاق]

:سوگند مؤکّد زیرا بدین وسیله امور،استوار می گردد.

[نقیبا]

:اصل نقیب در لغت از نقب است که به معنای سوراخ گسترده است و نقیب قوم به اسرار ایشان نقب می زند و ره می یابد.و نقّاب فردی آگاه به امور و دارای قلب پاك که در امور بسیار می کاود.

[عزّرتموهم]

:تعزیر به معنای بزرگداشت است.

۱۴[فأغرینا]

:معنای اغراء آن است که برخی را بر برخی تسلّط دهند.

۲/

امتی که پیمان پروردگارش را شکست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن سخن از اهمیت پیمان و ضرورت التزام به مواد آن را به پایان آورد،اکنون بازمی گردد تا در باب یهودیانی که پیمان شکسته اند و نیز از مسیحیان سخن گوید.

اما یهودیان،خداوند از آنان پیمان گرفت و برایشان دوازده رئیس مقرر داشت-زیرا دوازده قبیله بودند-و در آن پیمان؛بر آنان گزاردن نماز و دادن زکات را و ایمان به همهٔ رسولان و پیروی از ایشان و مبالغت در انجام اعمال خیر را واجب نمود،و وعده داد که اگر این پیمانها را محکم نگاه دارند خداوند گناهانشان

را خواهـد آمرزیـد و آنـان را به بهشت داخـل خواهـد کرد ولی اگر بـدان کافر شونـد در گمراهی خواهنـد افتاد و از راه خـدا منحرف خواهند شد.

امـا یهودیـان،آن پیمانهـا را شکسـتند و خداونـد بـدین سـبب لعنتشان کرد و اولین کیفری که در مقابل نقض ایمان به آنان داد قساوت قلب بود که خود عامل ارتکاب محرمات است.و از آن جمله است:

اولا:تحریف کتاب خدا و عدم استفادهٔ عملی از آن.

۲/ ثانیا:خیانتی که در میان آنان یک عادت رایج گشـته است.از این رو خداوند به پیامبر خود سفارش می کند که آنان را عفو کند و به آنان نیکی کند،باشد که بازگردند.

آری،خداوند یهود را این چنین لعنت کرده است.

اما مسـیحیان:چون پیمان شکسـتند خداوند در میانشان دشـمنی افکند تا از درون خود را بخورند،بر سر یکدیگر زنند.ای بسا تا روز قیامت به همین منوال زیست خواهند کرد تا آن روز فرا رسد و مورد مؤاخذه خداوند پیروزمند مقتدر قرار گیرند.

این سـرگذشت یهود و نصارا بود،به هنگامی که پیمان شکسـتند.پس بر ماست که از سـرنوشت آنان پنـد گیریم و آن پیمان را که با خدای بسته ایم نیکو نگهداریم.

شرح آیات:

اشاره

عهد و پیمان بنی اسراییل

[۱۲]

هر امتی را بر حسب وضـعی که در زنـدگی خود دارد و بنـا بر نیازهـای دینی اش عهـد و پیمـانی است و بنی اسـراییل را هم با خداونـد پیمانهایی بود ولی آن را به سر نیاوردند.یکی از بارزترین این پیمانها که بنی اسـراییل در تمام طول تاریخ خود آن را نادیـده انگاشـتند اطـاعت از فرمان رسولان بود که به جای اطاعت از فرمان رسولان به مخالفت با رسولان برخاسـتند و چون از آنان سخنی می شنیدند که

مخالف هوای نفسشان بود یا آنان را دروغگو می خواندند،یا می کشتند.

پیروی از رسولان و یاری و تقویت ایشان یکی از مهمترین مواد این پیمان نامه بود و علاوه بر آن اقامهٔ نماز بود و دادن زکات و انفاق مال در راه خدا.

این نحوهٔ عمل بنی اسراییل بود.

اما خداوند تعالی آنان را وعده داده بود که در دنیا با آنان باشد، ۲/ در جنگها پیروزشان گرداند و نعمت صلح و آرامش و رفاه به ایشان ارزانی دارد و گناهانشان را بزداید و در آخرت به بهشت داخلشان کند،هر گاه همهٔ پیمانهایی را که بسته اند، اجرا نمایند.

« وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً - خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم.» یعنی برای هر طایفه ای از ایشان پیامبری یا رهبری که امورشان را اداره کند برگزید،تا مستوجب رحمت خداوندی گردند.

« وَ قَالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ -و خدا گفت که من با شمایم.» « لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاٰةَ -اگر نماز بخوانید.» « وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰاةَ -و زکات بدهید.» « وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ -و به پیامبران من ایمان بیاورید و یاریشان کنید.» « وَ أَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً -و به خدا قرض الحسنه بدهید.» مادهٔ آخر-قرض الحسنه به خدا دادن-به معنی جهاد در راه خداست به مال و این مخصوص موقعیّتهای خاصی است چون زمان جنگ یا در سالهای قحطی.

در چنین موقعیتهایی باید که هر کس از حقوق مشروعش بگذرد و برای مصالح عمومی بدون چشمداشت پاداشی فداکاری کند.و اما زکات دادن پرداخت بخشی از مال است که در مواقع عادی هر کس باید ادا کند.

پیمان،آنان را به اجرای این مواد فرمان می داد و در ضمن وعده داد که خدا در دنیا با آنان خواهد بود و در روز جزا هم پاداشی نیکو خواهد داد.

ص :۲۸۵

« لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ -بدیهایتان را می زدایم و شما را به بهشتهایی داخل می کنم که در آن نهرها روان باشد.» /۲ و در همین پیمان نامه آمده بود که اگر از اجرای آن سرباز زنند عواقب ناگواری خواهند داشت.

« فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِيلِ -و هر کس از شما که از آن پس کافر شود،راه راست را گم کرده است.» آری،چگونه است حال کسی که راه راست را از دست بدهد و در صحرا سرگردان بماند؟

تقلب و تحریف

[۱۳]

اغلب بنی اسراییل پیمان خلاف کردند و خداوند لعنتشان نمود.

« فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ -و اهل کتاب-جز اندکی از آنها- چون پیمانشان را شکستند لعنتشان کردیم.» و خداوند ایشان را از حوزهٔ ایمان دور ساخت و در دلهایشان پرتو عظمت خداوندی نتابید و از عذاب خدا نترسیدند و به رحمت او امید نبستند و نفسهایشان به خیر نگروید و از عواقب شر بیمناک نشد و دلهای فسرده شان را دگرگونیهای حیات تکان نداد و حوادث روزگاران در آنها مؤثر نیفتاد.یعنی دلهایشان سخت شد.

« وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً -و دلهایشان را سخت گردانیدیم.» دل آدمی به معرفت و موعظه نرم می گردد و از نادانی و غفلت سخت می شود.معرفت تو به خدا سبب خوف تو از خدا می شود و نور امید به او را در دل تو می تاباند آری،دل اگر میان بیم و امید باشد نرم می گردد و مستعد اندیشه در موضوعات می شود.و حق را می پذیرد و دست به اعمالی می زند که از بیم و امید سرچشمه می گیرد.دلی که نرمی یافته دوست می دارد و دشمن می دارد.آنچه را که سبب سعادت اوست دوست دارد و آنچه را که باعث شقاوت اوست ناخوش دارد.

دلی که نرمی یافته همانند زمینی نرم است که کشتهٔ آن سبز می شود و در خور آبادانی است.

اما اگر در ورطه نادانی افتادی و به خـدا ایمان نیاوردی و به خطرهایی که تو را تهدیـد می کنـد گوش نـدادی و منافعی را که ممکن است به تو روی آورد نشـناختی دلت سـخت می شود نه از امیـدی می لرزد /۲ و نه از بیمی.چنـان احساس می کنی که جهان فسرده است،به گونه ای که نه نعمت را زوال است و نه نقص و عجزت را پایانی است.نـدانی که چرا باید بیمناک شوی و به چه بایـد امیـدوار گردی؟و دربـارهٔ چه بیندیشـی؟و به کـدام سـو بایـد حرکت کنی و در کـدام جهت فعـالیت نمـایی؟ دل فروبسـته،در خود زندانی است.سببی برای معرفت حیات نمی بیند و با سنن زندگی راه به موافقت نمی پوید و به حقایق آن دل نمی سپارد.زیرا نه در آن بیمی است و نه در آن امیدی.هم از این روست که علم را خوار مایه می شمارد و حق را بی ارج می داند و رسالتهای آسمانی را به هیچ می انگارد بلکه بر حسب اوهام خود آنها را به بازی می گیرد.

چنین دلی کلام خدا را تحریف می کند،زیرا برای آن ارزشـی قایل نیست و نمی داند که کلام خداست که منشأ خیرات اسـت و دافع همهٔ زیانها.اساسا موجودی این چنین نه زوال خیرات را درک می کند،نه روی آوردن شوربختیها را.

از این روست که خدای تعالی چون یهود را لعنت نمود،دلهایشان را سخت گردانید و آنان کلام خداوند را تحریف کردند.

« يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ -کلمـات خـدا را از معنی خود منحرف می سازنـد.» آنها هر کلامی را از معنی صـحیح خود دور می گرداننـد و بـدان معنی دیگر می دهنـد.گاه این تحریف بـدین گونه است عین کلمه را تحریف کننـد،آن سـان که بشـارت ظهور محمـد(ص)را که در تورات آمـده بود دگرگون ساختنـد تا با دلایل بعثت آن حضـرت موافق نیفتد یا آن که کلمه را از معنی اصلی اش دور می کنند و از آن

معنی دیگر استنباط می کنند.

۲/ یهودیان گفتند:هر چه در تورات در نکوهش ربا و خوردن اموال مردم از روی گناه و تجاوز آمده مربوط است به روابط قوم یهود با یکدیگر،نه قوم یهود با اقوام دیگر.بنا بر این هر گونه تجاوز و ستمی بر آنان جایز است.و همین انحراف از حق عواقب بدی را در پی داشت.

یهودیان به تحریف کلمات حق بسنده نکردند،بلکه برخی از مواد رسالت را نیز تحریف کردند.زیرا وقتی دلهایشان به سختی گرایید،ارزشی را که برای نبوت باید قایل شوند،نشدند و هر جا که با هوای نفسشان مخالف بود آن را تغییر دادند.

« وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ -و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهرهٔ خویش فراموش کردند.» قرآن نمی گوید که بخشی از دین خدا را حذف کردند،می گوید بهرهٔ خویش فراموش کردند.زیرا دین خدا باقی و تغییر ناپذیر است و کسی را یارای آن نیست که از آن بکاهد.

از یک سو قرآن واژهٔ«حظ»را به کار می برد تا به بخشی دلالت کند که در مکتب فراموشش کرده اند؛بخشی که همچون دیگر بخشهای مکتب به سود آنها بوده است.

یعنی عقولشان با مواد آن موافق بود ولی آنان به عمد روی می گردانیدند و به دین خدا و رهنمودهای آن وقعی نمی نهادند.

آن لعنت که قوم یهود را به سبب پیمان شکنیشان در بر گرفته بود بدین مقدار پایان نپذیرفت،بلکه بر تمام حرکات و سکناتشان بر سراسر زندگیشان سیطره یافته بود.

« وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ -و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوی.»

زیرا به قساوت قلب و خوار شمردن دین خدا و تحریف آن گرفتار آمده اند و بخشی از آن را به فراموشی سپرده اند و در ورطهٔ خودمداری فروغلتیده اند،و این خودمداری چیزی جز بی ارج شمردن ارزشهای خداوندی و خود را محور همه چیز پنداشتن نیست.

۲/ این خود مداری موجب خیانت به یکدیگر شده است.زیرا امانت از خوف و رجا و تعهد در برابر ارزشهای خدایی و گردیدن بر محور حق حاصل می شود.

اما اینان که دلهایشان چون صخره ای سخت شده آن سان که حتی رایحه ای از روایح ارزشهای الهی را احساس نمی کنند،چگونه معنی امانت را خواهند یافت؟ خیانت این قوم نباید ما را به عکس العملی از نوع اعمال آنان وادار سازد، زیرا امت اسلامی باید اخلاقیات والای خود را در معامله با ملتهایی که اخلاقشان دستخوش فساد شده است رعایت کند و اعمال آنان را الگوی اعمال خود قرار ندهد.

از این رو است که قرآن ما را آگاهی می دهد که:

« فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ -عفوشان کن و از گناهانشان درگذر که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.» «عفو»مؤاخذه نکردن گناهکار است از گناهش و«صفح»فراموش کردن همهٔ گناه اوست و«احسان»آهنگ اصلاح گناهکار است با از میان بردن اسباب و عوامل گناهش،چون فقر و جهل و کینه توزی.

مسیحیان نمونه ای دیگر

[۱۴]

این داستان قوم یهود بود و پیمان شکنی آنان،اما داستان مسیحیان در نقض پیمان از جهت قساوت قلب اندکی تفاوت دارد.زیرا رسالت مسیح بر پایهٔ مواعظ و ترغیب و ترهیب است از این رو اینان به لعنت قساوت قلب گرفتار نیامدند.

البته مسیحیان هم-چون یهودیان-بخشی از دین خود را به فراموشی سپردند و به جای آن از پی اوهام و شهوات و مصالح دنیوی خویش رفتند.

اصولا بشر هنگامی که از پی شهوات و اوهام و منافع شخصی خود رود بر

۲/ حسب آن اوهام و شهوات و منافع شخصی در میانشان اختلاف خواهد افتاد.این اختلاف حتی از اختلاف قومی گذشته به اختلاف فردی هم منجر می شود.

مسیحیان نیز گرفتار این اختلافها شدند و زندگیشان به جهنم تبدیل گردید.

« وَ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا إِنّا نَصاریٰ أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغْرَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیامَهِ -و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم.پس قسمتی از اندرزهایی را که به آنها داده بودیم فراموش کردند،ما نیز میان آنها تا روز قیامت کینه و دشمنی افکندیم.» التزام و تعهد امت در برابر پیمان خدا،سبب وحدت و یکپارچگی آنان می شود و همۀ اختلافات و منافع فردی در کورۀ آن پیمان پالوده خواهد شد.پس زمانی که آن پیمان فراموش کردند کارشان در ورطۀ اختلافات ابدی افتاد.آری هیچ چیز مردم را متحد نمی کند مگر تعهد در برابر پیمان الهی.

« وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ -و بزودی خدا آنان را از کارهایی که می کنند آگاه خواهد ساخت.» زیرا خدا بر آنان غلبه دارد،اعمالشان را شماره می کند و در نامۀ اعمالشان ثبت می کند تا در روز قیامت به مقتضای آن بازخواستشان نماید.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۵ تا ۱۸]

اشاره

یا أَهْلَ اَلْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ اَلْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اَللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ (۱۵) یَهْدِی بِهِ اَللّهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ اَلسَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَی اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۱۶) لَقَدْ کَفَرَ اَلَّذِینَ قالُوا إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْمَسِیحُ اِبْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اَللّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ اَلْمَسِیحَ اِبْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ لِلّهِ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ اَللّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۷) وَ قالَتِ اَلْیَهُودُ وَ اَلنَّصاریٰ نَحْنُ أَبْناءُ اَللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلّهِ مُلْکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ اَلْمَصِیرُ (۱۸)

۲/

اسلام شناخت راه هدایت و طریق صلاح

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یهودیان و مسیحیان پیمان خدا شکستند و کتابهای آسمانی خود را تحریف کردند...اکنون چه وظیفه ای دارند؟وظیفۀ آنان این است که بر گرد دین خدا حلقه زنند،دینی بی هیچ آلودگی و پیراسته از شایبۀ شرک.

این دین حقایقی را که اهل کتاب آهنگ پنهان کردن داشتند روشن ساخته است.و همچنین می خواستند برخی احکام آن را بر حسب موقعیتهای خاصی

ص :۲۹۱

که پیش می آمـد الغاء کننـد.آری این دین،نوری است که راه آدمیان را برای رسـیدن به خدای روشن می سازد و خردشان را برمی انگیزد و ضمیرشان را تابناک می سازد.

این دین را کتابی است روشنگر که در آن برنامه ای است واضح و آشکار.

این برنامه انسانهایی را که سالها در کوچه های پیچ در پیچ زندگی گمراه و سرگشته بوده اند و عاقبتی جز هلاکت نداشته اند به سر منزل مقصود می رساند.

مسـیحیان به سـبب سـخنی که دربارهٔ عیسـی می گفتند کافر شدند.می گفتند که عیسی خداست.و یهودیان مشرک شدند زیرا می گفتند که ما فرزندان خدا هستیم.

در چنین وضعی تنها برای آدمیان یک دین پاکیزه از آلودگیهای کفر و شرک وجود داشت /۲ و آن دین اسلام است.

مسیح،بنده ای است از بندگان خدا و یهودیان نیز مردمی هستند چون دیگر مردمان.

اما ذات احدیت آفریدگار آسـمانها و زمین است.هرگز به عقل درنمی آید که در پیکر مسـیح جای گیرد،هم چنان که به عقل درنمی آید که یهودیان را به فرزندی برگزیند.آری،خدای از آنچه این ستمکاران می گویند بسیار برتر است.

شرح آیات:

اشاره

دین خدا میان تجدید و تکامل

[۱۵]

آیین اسـلام مجـدد آیین پیامبران پیشـین و مکمل آنها بود.مجـدّد بود زیرا اهل کتاب را خـدا امین شـمرد و رسالت خویش در میان ایشان نهاد،آنها در امانت خیانت کردند و موارد بسیاری را که خلاف مصالحشان بود پنهان نمودند.

ضرورت ایجاب می کرد که آیین نوین آید تا آنچه را پنهان داشته بودند آشکار گرداند.

مثلا:عالم دینی که بایـد از او اطاعت نمود،از دنیا بیزار و به خـدا و آنچه خـدایی است راغب باشد.این امر را علمای اهل کتاب از مردم مخفی می داشتند،

زیرا با مصالح دنیوی ایشان منافات داشت.قرآن آمد و حقیقت را آشکار ساخت و مجددا بر آن تأکید ورزید.بر مردم واجب است که بر فرمانروای ستمگر خویش شورش کنند ولی این امر را علمای اهل کتاب از مردم مخفی ساخته بودند تا اسلام آمد و آن را اظهار کرد.

آیین مکمّل آمد تا بعضی امور را که مشروع ساختن آنها ضروری بود و در موارد و شرایط خاصی حرام شده بودند بار دیگر مشروع سازد.مثل خوردن برخی گوشتها که یعقوب آنها را بر خود حرام کرده بود و خداوند در مرحله ای آنها را بر بنی اسراییل حرام کرد و این امر یا صرفا برای تأسّی به یعقوب بود و یا برای تادیب ۲/ بنی اسراییل.اسلام آمد و آن حرمت از میان برداشت.

«یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ -ای اهل کتاب پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از کتاب خدا را که پنهان می داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد.»

دین خدا بزرگترین گنج

آیین آسمانی نور و کتاب است.نور است زیرا در ضمیر بشر مشعل عقل را برمی افروزد تا راه زندگی را با بصیرت و بینایی بپیماید.

ادیان آسمانی،خدا را همواره به یاد آدمیان می آورد و دریچه های بصیرتشان را به نشانه های قدرت پروردگار در عالم وجود می گشاید.انسان را با خرد دمساز می سازد و از هوی و هوس و امیال نفسانی و خشم و غفلت بر حذر می دارد،در نتیجه او را از هر چه ابواب معرفت را به روی قلب او بربندد و پرتو درخشان عقل را از وجود او محجوب دارد دور می سازد.

چون عقل آدمی از بند نفس آزاد گردید و دیدۀ بصیرتش بینا شد،بسیاری از اسرار پنهانی حیات را خواهد شناخت خواه ادیان آسمانی به آنها تصریح کرده باشند و بتفصیل بیان کرده باشند،یا نه.

البته خداوند به این اکتفاء نمی کند که تنها بشر را«نور»ارزانی دارد،بلکه آن نعمت را به کمال می رساند بدین گونه که نقشه تمام راهها و کوره راههای زندگی را برایش تکمیل می کند و این نقشه همان است که قرآن از آن به«کتاب» تعبیر کرده است:

« قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ -از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است.»

چگونه کسی مستحق هدایت خداوندی خواهد شد

[۱۶]

نور خدا و کتاب او و به عبارت دیگر آیین و کیش او کسی را سودمند می افتد که ۲/ از راه خدا،راهی که خشنودی خدا در آن است پیروی کند.و هر کس که از آن راه سر برتابد،از سوی خدا نوری به قلب او نمی تابد و راه زندگی او روشن نخواهد شد.

عقل انسان تابع ارادهٔ اوست.اگر انسان بخواهد که بفهمد باید به سوی وسایل و اسباب فهم حرکت کند وسایل و اسبابی که چشم و گوش و دل او را می گشاید و نیز در پی یافتن وسایل معرفت باشد.

اما کسی که نمی خواهد بفهمد عقلش در گور تاریک نادانی فرومی افتد و نور عقلش برای ابد خاموش می ماند.

کسی که می خواهد بفهمد باید در راه آن تلاش کند.در پی علم رود و چون به علم دست یافت بدان عمل کند.هر چه عمل انسانی در چیزی افزون گردد علم او نیز بدان چیز افزون می شود.

اما کسی که علمی بیاموزد و بدان توجه نکند و بدان عمل ننماید و به راه هدایت آن نرود،آن علم بدون بدرود از نزد او رخت خواهد کشید.در حدیث آمده است که«علم عمل را ندا می دهد،اگر پاسخش گفت می ماند و اگر پاسخش نگفت رخت برمی بندد».

پس هدایت خداوندی به کسی ارزانی شود که بدان عمل کند و برای

ص: ۲۹۴

اجرای آن بذل کوشش کند و چون چنین کند درهای سلامت در عرصه های گوناگون حیات به روی او باز شود.دری از سلامت در اجتماع،و دری در سیاست و دری در اقتصاد و درهای دیگر در عرصه های دیگر.

در هر عرصه ای دری است از سلامت و دری است از هلاکت.در هلاکت، رونده را به بدبختی می کشاند.و به درهای سلامت،جز عمل کنندگان به علم و هدایت نتوانند رسید.

«یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ -تا خدا هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند.» کسانی که قدم در راه خدا نهند،خداوندشان به راههای سلامت رهنمون شود و از راههای هلاکت دور گرداند.

۲/ «وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ -و به فرمان خود از تاریکی به روشناییشان ببرد.» یعنی تنها کافی نیست که خداوند برای بشر برنامۀ راهنمای زندگی را ترتیب دهد.و دروازه های سلامت را به ایشان بنماید بلکه باید مشعل و عقل و ایمان را نیز فراراهشان دارد تا خود آن دروازه ها را کشف کنند و هر چه را برایشان مخفی است واضح و آشکار سازند.

«وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ -و آنان را به راه راست هدایت کند.» یعنی همۀ راههای سلامت مآلا به یک راه راست می رسد که نه در آن کجی است و نه انحراف و همین راه است که رهرو خود را به بهشت می رساند.

چه کسانی کافر شدند؟

[۱۷]

بارزترین نشانه های صراط مستقیم که بندگان خود را به سوی خدا هدایت می کند و برای طی آن رهروان را توشۀ عقل همراه می سازد،راه توحید خالص است،در حالی که راههای دیگر راههای شرك و انحراف است.همۀ افراد بشر و بویژه یهود و نصارا به هدایت حق و تجدید رسالت او نیازمنداند زیرا از راه مستقیم

خدا منحرف شده اند و دربارهٔ پیامبرانشان سخنان کفرآمیز گفته اند مثلا مسیحیان (یا طایفه ای از ایشان)می گفتند که خدا در عیسی حلول کرده است و مسیح خدا شده است؟! این یک سخن کفرآمیز است و راه کج.چگونه ممکن است که بندهٔ عاجزی که مالک سود و زیان خویش نیست،خدای آسمانها و زمین شود؟! چه گمراهی ازین بیشتر که افراد بشر فردی را که همانند خودشان می خورد و می آشامد و در بازارها راه می رود و ناتوان می شود و بیمار می گردد،خدای مالک آفتاب ۲/ و ماه و ستارگان ثابت و سیّار پندارد؟! « لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ أَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً -آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند.بگو چه کسی می تواند عذاب خدا را دفع کند.اگر خدا اراده کند،مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ اهل زمین را به هلاکت رساند.» آیا عیسی را چنان قدرتی هست که خدا را از هلاک ساختن او و مادرش و مردمی که او را خدا می خوانند منع کند؟هرگز،مسیح،ناتوانتر از اینهاست پس چگونه دعوی خدایی کند؟منزه است خدا.آیا آنان که می پندارند که عیسی خداست هیچ می دانند که چه می گویند؟آیا به مقام و مرتبت الوهیت پی برده اند؟و می دانند که اللّه آن خدای یکتا مالک آسمانها و زمین است و او می آفریند و بر هر کار قادر و تواناست؟ اینان اگر اندکی بیندیشند و پهنهٔ آسمانها و زمین را تصور کنند شخصیت مسیح با همه عظمتش در چشمشان پس خرد می آید،آن گاه می توانند به عبودیت در برابر اللّه خستو و معترف گردند.

این زمین پهناور با این بیابانهای وسیع و دریاهای عظیم و کوه های بلند استوار و رودهای غران و این عرصه های گوناگون،آیا مالک آنها خداست یا مسیح؟

اگر بگوییم مسیح سخنی دور از خرد بر زبان نیاورده ایم؟ این آفتاب غول پیکر که اگر زمین ما در آن افتد گم شود،آن سان که حلقهٔ انگشتری در صحرای پهناور گم شود، این کهکشانهایی که میلیونها خورشید در خود دارند که برخی چنان عظیم اند که اگر خورشید ما در آن افتد گم شود آن سان که دانهٔ ریگی در صحرایی عظیم گم گردد،این میلیونها کهکشان که در فضای لا نهایه در حرکتند و کهکشان ما با همه عظمتش در لابلای آنها ناپدید می شود،آیا همهٔ اینها از آن اللّه است؟یا از آن عیسی که انسانی ناتوان است که جز مقدار کمی مکان را در زمین اشغال نمی کند؟ ۲/ آیا چه کسی شایسته خدایی است اللّه یا مسیح بن مریم.

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا -از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین و هر چه ما بین آنهاست.» یکی از علل اصلی کفر و شرک،جهل به عظمت خداوند است و عدم شناخت سلطه و اقتدار وسیع و ملکوت عظیم او.از این رو هر زمان که در قرآن سخن از شرک به میان آمده از قدرت و عظمت پروردگار هم سخن رفته است تا مهمترین عامل شرک را از دل او بر کند.

« يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -آنچه می خواهد می آفریند و بر هر چیز تواناست.» [۱۸]

هنگامی که مسیحیان گفتند:مسیح پسر خداست یا گفتند که او خداست انگیزهٔ روانی آنها این بود که از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کنند.

آنان گفتند که مسیح خداست و ما پیروان او مقرّبان درگاه او هستیم،پس او ما را عذاب نمی کند،بلکه میان ما و پروردگار عرش همانند حاجز یا مانعی است تا ما در برابر گناهانمان عذاب نشویم.

این همان گمراهی بزرگ است که بشر بدان گرفتار آمده است.از بشری که نمی خواهد خود را مسئول هیچ یک از خطاهایی که مرتکب شده،بداند چه انتظاری می توان داشت.آیا از او جز جرم و جنایت انتظاری دیگری توان داشت.

ص :۲۹۷

« وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكَمْ بِذُنُوبِكَمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ -یهودیان و مسیحیان گفتند که ما فرزنـدان و دوسـتان خـدا هستیم بگو پس چرا شـما را به پاداش گناهانتان عـذاب می کنـد؟بلکه شـما انسانهایی از جملهٔ آفریـدگان هستیـد.» بنگر که چسان خـدای تعالی آنان را رسوا می کند و بدعتشان را تکذیب می نماید و بدون مقدمه بی این که این مسـئله را مورد مناقشه قرار دهد که آیا ایشان فرزندان خدایند یا نه،مسـئله مسـئولیت را مورد مناقشه قرار می دهد.و می گوید:هدفی که شما از پی این دعاوی تعقیب می کنید رهایی از زیر بار مسئولیت اعمالتان است.

هرگز از زیر بار مسئولیت نتوانید گریخت:شما مسئول اعمال خود هستید.

ساده ترین دلیل بر اینکه شـما مسـئول اعمال خود هستید این است که یکی از شما شراب می خورد و مست می شود و خود را مجروح می کند و ۲/ بیمار می شود و می میرد.آیا چنین کسـی جز خودش دیگری مسئول مرگ اوست.دیگری گوشت مردار می خورد.

ایـن گـوشت حرام اسـت و در اثر میکروبهـایی کـه در چنیـن گوشـتهایی هست می میرد، آیـا خـود مسـئول مرگ خـود نبـوده است؟پس شما مسئول اعمال خود هستید و در برابر گناهانتان عذاب می شوید.

این ساده ترین دلیل است بر این که شما را نیز چون دیگر مردم خدا آفریده است.

« يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ -هر کس را که بخواهـد می آمرزد و هر کس را که بخواهـد عذاب می کند.» قرآن بازمی گردد و بـار دیگر قـدرت و ملکوت خداونـدی را به یـاد ما می آورد، باشـد که دیگر کسـی در اندیشهٔ این نباشـد که یکی از بندگان او را فرزند او تصور کند.

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا -و از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست.» سپس بار دیگر مسئله مسئولیت ما را در برابر اعمالمان بازمی گوید:

« وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ -و بازگشت همه به سوى اوست.» در آنجا هر كه را بخواهد عذاب مى كند و هر كه را بخواهد مى آمرزد.

[سوره المائده (۵): آيات ۱۹ تا ۲۶]

اشاره

يا أَهْلَ اَلْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ اَلرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ
اَللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ
آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ اَلْعالَمِينَ (۲۰) يا قَوْمِ اُدْخُلُوا اَلْأَرْضَ اَلْمُقَدَّسَةَ اَلَّتِی كَتَبَ اَللّهُ لَكُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا
خاسِرِينَ (۲۱) قالُوا يا مُوسى إِنَّ فِيها قَوْماً جَبّارِينَ وَ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ (۲۲) قالَ
رَجُلانِ مِنَ اَلَّذِينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ اَللّهُ عَلَيْهِمَا اُدْخُلُوا عَلَيْهِمُ اَلْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ وَ عَلَى اَللّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
(۲۳) قالُوا يا مُوسى إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴) قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِكُ إِلاّ
نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اَلْقَوْمِ اَلْفاسِقِينَ (۲۵) قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِی اَلْأَرْضِ فَلا تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ
اَلْفاسِقِينَ (۲۶)

۲/

۲/

ص: ۲۹۹

معنای واژه ها

۲۶[یتیهون]

:اصل تیه به معنای تحیّر است که با آن ره به جایی برده نمی شود زیرا فرد به وسیلۀ آن از راه خارج شده تا به مقصود مورد نظر خویش دست یابد.

۲/

بنی اسراییل در تیه(صحرای سینا)

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین،قرآن روش تشویق و ترغیب در پیش گرفته بود تا بنی اسراییل را به پیروی از آیین اسلام تشجیع گرداند.و در این آیات روش تهدید،از این قرار که اگر بنی اسراییل به گرد محور رسالت جمع نشوند خطرهایی بزرگ تهدیدشان خواهد کرد و بزودی پشیمان می شوند،آن گاه که دیگر پشیمانی را سودی نباشد.

خداوند برای آنان،از تاریخشان مثل می آورد که چسان پس از نافرمانی پروردگار گرفتار مشکلاتی شدند و امروز هم اگر در برابر دین اسلام سر به نافرمانی بردارند به همان بلایا گرفتار خواهند شد.

خداوند به زبان موسی بن عمران به آنان فرمان داد که نعمتی را که خدا به آنان عطا کرده است همواره به یاد داشته باشند و تعهدات خود را در برابر این نعمتها به انجام رسانند و به صلح یا جنگ به سرزمین مقدس داخل شوند.ولی آنان از جنگ رخ برتافتند و از آن قوم که در آنجا می زیستند بترسیدند و از پیامبر خود خواستند ۲/ که خود و پروردگارش به جنگ روند و آنان را معاف دارند،خدا نیز ورود

به شهر را بر آنان حرام کرد و مدت چهل سال در آن صحرا سرگردانشان ساخت.

آری،عاقبت کسانی که با اوامر خداوند مخالفت می ورزند چنین است و عاقبت کسانی که به آیین او ایمان نمی آورند همین است.

شرح آیات:

اشاره

رسالت امری مستمر است

[۱۹]

رسالت آسمانی امری مستمر است خواه در شخص رسول باشد یا در اوصیاء او و حاملان علمش و عهده داران هدایتش.پس در هیچ زمانی منقطع نمی شود.البته ممکن است حرکتش کند گردد و در این هنگام خداوند از میان بندگانش رسولی نو برمی گزیند تا بدان حرکتی نوین دهد و آن فتور و کندی را از آن دور سازد.

پیامبر ما(ص)بنا بر این سنت الهی مبعوث شد و هدف از بعثت او روشن ساختن راه مردم به سوی خدا بود،راهی که سبب تحریفات و انحرافاتی که در آن پدید آمده بود رهروان را به سرمنزل مقصود نمی رسانید.

«یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ قَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولُنٰا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلیٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ -ای اهل کتاب فرستادۀ ما در دورانی که پیامبرانی نبودند مبعوث شد تا حق را بر شما آشکار کند.» رسالت نعمتی است ارزانی شده به آدمیان.خداوند بشر را عقل و علم داده و بر اوست که به نیروی آن دو خود را از مهالک برهاند.

ولی با وجود این دو نیرو تا نعمت را بر او تمام کند با ارسال رسولان بر او منت نهاد تا فردا که در پیشگاه عدل الهی حضور یافت مسئولیت هلاکت خود را به گردن گیرد و مثلا نگوید:پروردگارا چرا رسولان نفرستادی و ما غافل و جاهل بودیم.

۲/ « أَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِیرٍ وَ لاٰ نَذِیرٍ فَقَدْ جٰاءَکُمْ بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ -و نگویند که مژده دهنده و بیم دهنده ای بر ما مبعوث نشده است.اینک آن مژده

دهنده و بیم دهنده نزد شما آمده است.» اکنون خود گواه باشید که اگر به ورطهٔ هلاکت افتاده اید به سبب عمل شما و انتخاب غلط بوده است.

« وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ –و خدا بر هر چیز تواناست.» خداوند قادر است که هر زمان که بخواهد شما را به سبب مخالفتتان با رسول عذاب کند و او قادر است که بر شما رسولان فرستد به غیب و به صورت مخالف با طبیعت اشیاء.

نقش انبیاء و مسئولیت آنها

نقش انبیاء و مسئولیت امت در برابر آنها چیست؟ [۲۰]

نقش انبیاء راه نمودن بشر است به آنچه خیرش در آن است.امّا مسئولیت امت عمل به این رهنمود است.بدون رهنمود ایشان عمل میسر نیست و بدون عمل،رهنمود چنان که باید سودمند نمی افتد و این داستان بنی اسراییل است با رسولانشان.

« وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً –و موسی به قوم خود گفت:ای قوم من نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید،که از میان شما پیامبران و پادشاهان پدیدآورد.» پیامبران آمدند و مردم را رهنمودهایی آوردند و مردم از آن رهنمودها پیروی کردند و ملوک روی زمین شدند،و چون بدین مرحله رسیدند آثار رفاه و آسودگی در آنان نفوذ کرد و پنداشتند رسیدنشان به مقام سرور از سوی خودشان بوده نه از سوی خدا.از این رو موسی به آنان وصیت کرد که نعمت نبوت را که خدا به آنان ارزانی داشته به یاد بیاورند که اگر آن را نادیده انگارند خداوند ملک از ایشان بستاند و به دیگران دهد.

« وَ آتاكُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ –و به شما چیزهایی عنایت کرد

که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است.» ۲/ این نعمت فرمانروایی که شما را داده است عبث نبوده بلکه به سبب متابعت شما از رسولان بوده،رسولانی که خدا از میان شما برانگیخته است.

[۲۱]

پس از آنکه برای قوم خود نقش انبیاء و مسئولیت امت را در برابر انبیاء بیان داشت و بعد از اینکه به آنان بشارت داد که پیروی از انبیاء بنی اسراییل را ملوک روی زمین خواهد کرد،فرمان داد که به زمین مقدسه«یعنی فلسطین» داخل شوند.این قوم به رهبری موسی از مصر بیرون آمدند و از دریا گذشتند و به سوی سرزمین مقدس به راه افتادند.فرمان موسی یک فرمان حتمی شبیه فرمانهای نظامی بود:

«یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ -ای قوم من به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است داخل شوید و باز پس مگردید که زیاندیده بازمی گردید.» خداوند در آن هنگام مقرر کرده بود که بنی اسراییل به فلسطین داخل شوند زیرا آنان تنها امت مؤمن بودند و حکام فلسطین قومی جبار بودند که در زمین فساد می کردند.موسی هشدار داد که بازگشتشان از این راه سبب خسارت می شود.

فرار از مسئولیت افیون تمدن

[۲۲]

اما بنی اسراییل با همه امکاناتی که داشتند،مردمی بزدل بودند و این فرمان به جای نیاوردند.علاوه بر این از روی خطا می پنداشتند که پیامبران باید همهٔ وسایل پیشرفت مادی را بدون دخالت و کوشش افراد بشر از غیب مهیّا کنند.از این رو بدون هیچ آزرمی گفتند:

«قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوْماً جَبّارِینَ -ای موسی در آنجا مردمی جبارند.» بنی اسراییل کلمهٔ«موسی»را تکرار کردند تا مگر عطوفت او برانگیزند و نقش معنوی و غیبی او را در عبور از دریا و هلاکت فرعون یاد کنند.از این رو حکام

ص :۳۰۳

فلسطین را به حکام پیشین مصر تشبیه کردند که هر دو جبارند.

۲/ « وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى یَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ -و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آن گاه که آن جباران بیرون شوند.اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند،بدان داخل شویم.» گویی می خواستند بر خدای منت نهند یا با ورود خود به شهر از خدا ثوابی چشم می داشتند.

واقع این است که چنین افکاری را در نزد بسیاری از مردم می توان دید.

اینان فقط از پیامبران چیزهایی را می طلبند که در خدمت شهوات و امیال دنیوی آنان باشد و این عمل خود را عملی عظیم به شمار می آورند.

[۲۳]

چون جوابی چنان به موسی دادند،موسی با آنان سخن نگفت و بعضی از یاران او وظیفۀ اقناع آن قوم را بر عهده گرفتند.

« قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ الَّذِینَ یَخٰافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبٰابَ فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غٰالِبُونَ -دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود،گفتند:از این دروازه بر آنان داخل شوید و چون به شهر درآمدید شما پیروز خواهید شد.» زیرا اکنون شما اصحاب حقید و آهنگ حمله به دشمن دارید و هدفتان از این نبرد آزاد کردن مردم این شهر است از سلطه و یوغ جباران.با این اهداف که در سر دارید بر آنان پیروز خواهید شد زیرا مردم شهر نیز علیه جباران به یاری شما بر خواهند خاست.

« وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ -و بر خدا توکل کنید،اگر از مؤمنان هستید.» زیرا توکل به خدا باعث افزون شدن اعتماد شما و تقویت روحیۀ معنوی شما می شود.

[۲۴]

این رأی آن دو مرد بود که می خواستند دیگران را قانع کننـد تا به اوامر رسول گردن نهند ولی اکثریت آن قوم جز گرفتن ۲/ جنبه های منفی قضیه رأی و نظری نداشتند.زیرا معتقد بودنـد که وظیفۀ خداست که پیروزی را در طبقی زرین نهاده تقدیم آنان کند.

« قالُوا یا مُوسی إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها -گفتند:ای موسی تا وقتی که جباران در آنجاینـد هرگز بـدان شـهر داخل نخواهیم شـد.» برای بیـان سـرپیچی از قتـال با جباران سـخن خود را به انواع تأکیـدها آراسـتند و واژه«هرگز»را به کار بردنـد تا معلوم دارنـد که هر گونه اسـتدلال و اصـرار با آنها هیچ نتیجه ای نخواهد داشت و قدم اقدام در میدان پیکار نخواهند نهاد.تنها راه حل این است که پیروزی ساخته و پرداخته به آنان اعطاء شود.

« فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ -ما اینجا می نشـینیم تو و پروردگارت نبرد کنیـد.» نگرش مردم به دین مختلف است حتی می توان گفت متناقض.در حالی که برخی به دین گرویـده اند تا در آن برای اعمال صادقانۀ خود برنامه ای بیابند و برای فداکاری و از خودگذشـتگی اسلوبی حاصل کنند و برای دست یابی به آزادی دلاورانه به عرصۀ جهاد تازند،برخی دیگر به دین می گرونـد تا مشـکلات زندگانی خود را بر دوش رهبری نهند و از آنان بخواهند که به جای ایشان بار مشـکلاتشان را بر دوش کشند.

و چون دین مشـکلاتشان را حل نکرد به خشم می آیند و بدان کافر می شوند و اعتقادشان از رهبری سـلب می شود.اینان دین را طرد می کننـد زیرا پیشـرفت و ترقی مادی را به آنان تقدیم نداشـته و حال آن که عقب افتادنشان ربطی به دینشان نداشـته و همه نتیجۀ تنبلی و سهل انگاری خود آنها بود که صادقانه عمل نکرده اند.

مسیحیان می پندارند که مسیح خود را فدای آنان ساخت و از شرور

ص: ۳۰۵

نفسهایشان ایشان را خلاص کرد و از اعمال زشتشان برهانید از همین نوعند.

یهودیان نیز که خدا را از سوی خود وکیل کردند که به جای آنان به جنگ جباران رود،از اصحاب اینگونه اندیشه اند.

ولی مسلمانان صادق هر گاه جنگی پیش می آمد رسول را اجابت می کردند.

/۲ مقداد در جنگ بدر گفت:ما مانند یهودیان که به پیغمبرشان گفتند:«تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید»نمی گوییم بلکه می گوییم:اگر دریا بر سر راه ما قرار گیرد با تو در آن غوطه ور می شویم و یک تن هم از ما درنگ نمی کند و واپس نمی ماند.

[۲۵]

پیروی صادقانه و راستین از رهبری اینگونه است نه آنچه یهودیان داشتند.موسی از قومش تبری جست آن گاه که:

« قَالَ رَبِّ إِنِّی لاَ أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ -گفت:ای پروردگار من،من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم.

میان من و این مردم نافرمان جدایی بینداز.» خطرناکترین بلاییی که بر یک ملت وارد می شود،این است که خود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و بار هر مشکلی را بر دوش رهبری بگذارد و خود را از کار به کناری کشد.سزای او این است که رهبران صالح از او می برند زیرا می بینند امیدی به اصلاح آنان نیست.

موسی نیز از قوم خود بیزاری جست و از آنان برید و آنان را به فسق و نافرمانی نسبت داد.

[۲۶]

اما جزای دوم این است که این قوم هم چنان عقب خواهند ماند،زیرا نمی خواهند بهای پیشرفت و ترقی را که همان جهاد است بپردازند.از این رو بنی اسراییل هم پس از آن که از جنگ رخ برتافتند،در بیابان(تیه)سرگشته شدند،هر ملتی هم که از رهبران الهی خود پیروی نکند،در گودالهای ضلالت و عقب ماندگی باقی خواهد ماند تا آن گاه که خرد خویش بازیابد.

« قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ فَلاَ تَأْسَ

عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ

-خدا گفت:ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند.پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش.» موسی از قومش بیزاری جست و از پروردگارش خواست که میان او و ایشان جدایی بیفکند.خداوند دعوتش را اجابت کرد و از او خواست که برای آن قوم اندوه به دل راه ندهد و به آنچه بر سرشان می آید متأسف نشود.

[سوره المائده (۵): آیات ۲۷ تا ۳۲]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ اَلْآخَرِ قٰالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قٰالَ إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اَللّٰهُ مِنَ اَلْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مٰا أَنَا بِبٰاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخٰافُ اَللّٰهَ رَبَّ اَلْعٰالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحٰابِ اَلنّٰارِ وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلظّٰالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اَللّٰهُ غُرٰاباً يَبْحَثُ فِي اَلْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوٰارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قٰالَ يٰا وَيْلَتیٰ أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هٰذَا اَلْغُرٰابِ فَأُوٰارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ اَلنّٰادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي اَلْأَرْضِ فَكَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي اَلْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۲۷[قربانا]

:قربان،آن چیزی است که به وسیلهٔ آن قربت و نزدیکی به رحمت الهی حاصل می آید.

۲۸[بسطت]

:بسط به معنای کشیدن است خلاف قبض.

۲۹[تبوء]

:تبوء به معنای باز گشت است.

۳۰[فطوعت]

:فرمانبر او شد.

۳۱[یواری]

:به معنای پوشاندن است.

[سوأه اخی]

:شرمگاه او.

۲/

انگیزه های کشاکش و آثار روانی آن

اشاره

شرح آیات:

اشاره

برتری جویی در داستان نخستین برتری جویی

داستان دو پسر آدم داستانی واقعا عبرت آمیز است.افزون بر آن،یک داستان واقعی است و هدف آن،تحقق صلح و سلامت در میان فرزندان آدم است.

هم چنان که راضی نمی شویم که یک برادر بر برادر دیگر خود که هر دو فرزندان آدم اند تجاوز ورزد،نباید راضی شویم که انسانی بر انسان دیگر که آنها هم از فرزندان آدم اند و در نتیجه برادراند بر یکدیگر دست تطاول گشایند.

« وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً –و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان،آن گاه که قربانیی کردند.»

ص :۳۰۸

این قربانیها در راه خدا بود.

« فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قٰالَ لَأَقْتُلَنَّکَ -از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد.گفت:تو را می کشم.» انگیزه ای که قابیل را به ارتکاب اولین جریمهٔ قتل در تاریخ بشر وادار کرد، ۲/ انگیزهٔ حسد بود.حسد غریزهٔ حرص بر تفوّق و برتری جویی است.

افراد بشر می توانند،بی آن که نیازی به قتال داشته باشند خیرات زمین را میان خود تقسیم کنند.زیرا خداوند ضروریات زندگی بشر را به فراوانی فراهم ساخته و در تحصیل آنها به کشاکش با دیگر افراد نیازمند نیست.

ولی جنگها در اثر جوشش و طغیان غریزهٔ برتری جویی که یک غریزهٔ شیطانی است و باید بر آن لگام زد و محدودش ساخت پدید می آید.

قابیل بر خلاف عقیدهٔ داروینی ها برادرش را برای تنازع بقا نکشت و نه به خاطر دختر زیباتر آن سان که مکتب فروید می گوید و نه به سبب سوء تربیت یا فشار اجتماع یا مبارزهٔ طبقاتی یا غیر آن،بدان گونه که مذاهب مختلف اجتماعی عقیده دارند،نه،او برادر خود را به انگیزه عشق به برتری جویی و حسد به قتل آورد.اگر بشریت بر غریزهٔ استعلاء در وجود خویش غلبه یابد زندگی اش در صلح سپری خواهد شد و جنگ ریشه کن می شود.

موضع هابیل در برابر تهدیدات برادرش موضع مسالمت جویانه بود:

« قٰالَ إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ -گفت:خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد.»

دو عبرت

نخست آن که:بسیاری از جنگها به سبب ترس از تجاوز دشمن برپا می شود.مثلا:یک دولت از تجاوز کشور همسایه اش می ترسد و به تهیه و خرید سلاح می پردازد.چون کشور همسایه از این کار آگاه می شود دچار وحشت می شود و او نیز به نوبهٔ خود بسیج سلاح می کند.آن گاه یکی از آن دو می ترسد که دیگری در

جنگ پیشدستی کند،از این رو خود نخستین گلوله را شلیک می کند و آن کشور مورد تجاوز به دفاع برمی خیزد،بدین گونه میان دو کشور همسایه /۲ تنور جنگ افروخته می شود.آری،عامل این کشتار چیزی جز ترس نبوده است.

از این رو داستان پسران آدم به ما القاء می کند که خوف از تجاوز برای تجاوز سببی معقول نیست.چنان که هابیل(مقتول)در برابر کلام تهدیدآمیز برادرش سخنی به قصد تربیت او بر زبان آورد و گفت اگر تو دست بر من گشایی من دست بر تو نخواهم گشود.

دوم آن که:برتری جویی راه برتری یافتن نیست.مثلا کسی که می خواهد بر کوهی بلند فرارود،نباید در پای کوه بایستد و در دل آرزوی صعود کند یا کسانی را که قدم در راه نهاده اند و بالا می روند از رفتن بازدارد.بلکه بر اوست که خود از جای بجنبد و تصمیم به فرا رفتن گیرد و فرا رود.خداوند وقتی عمل بنده ای را می پذیرد و او را موفق می دارد که او خود دگرگون شده باشد و از او بترسد.

کسی که می خواهد به تحصیل علم پردازد و به جایی نمی رسد وقتی که می بیند دیگران به مرتبهٔ علما رسیدند،راهش این نیست که به مخالفت با علما برخیزد و با آنان دشمنی ورزد،راهش این است که نخست خویشتن را بکاود،اگر در نفس خویش خللی می یابد که مانع تحصیل اوست آن خلل برطرف سازد.بدین گونه مبدأ و خاستگاه پیشرفت این اصل است که«خدا از پرهیزگاران می پذیرد»زیرا اینان هستند که خود را اصلاح می نمایند و خدا هم آنان را در رسیدن به منزلگاه مقصود مساعدت می نماید.

[۲۸]

« لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ -اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی،من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم.» بدین گونه قرآن تصریح می کند که در برابر تهدید یک طرف،طرف دیگر می تواند مبادرت بر جرم نکند.اگر انسان بتواند در برابر تهدید دشمن مقاومت کند، هرگز به قتل پیشدستی نخواهد نمود و آتش جنگ را-ابتداء- بر ضد دیگران

نخواهد افروخت زیرا نیمی از جنگها بدون مجوز و انگیزه خواهد ماند.

در این صورت چه چیز موجب می شود که ملتها از یکدیگر بیمناک نشوند و در نتیجه پس از تهدید یک طرف،دست به جدال و کشتار نگشایند؟ پاسخ این است که خوف از خدا.خوف از خدا در برابر خوف از بشر پایداری می کند،زیرا تو از مردم می ترسی ./۲ و می خواهی با آنان وارد جنگ شوی ولی از طرف دیگر از خدا هم می ترسی.همین ترس از خدا مانع آن می شود که تصمیم خود را عملی سازی.از این روست که هابیل می گوید:

« إِنِّی أَخافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعالَمِینَ -من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم.» زیرا خدا پروردگار مردم است،دوستشان دارد و راضی نمی شود یکی بر دیگری تجاوز ورزد.

سخن آخر آن که:چنین موضعی که هابیل اتخاذ کرده است دلیل بر تسلیم او در برابر ظلم نیست.اسلام بطور صریح و جدی ضرورت مقاومت در برابر ستمکاران را تأکید می کند ولی هنگامی که ستمکار دست ستم گشاید یا عملی کند که حتما منجر به ستم گردد.

هابیل هنوز یقین نکرده بود که قابیل واقعا قصد قتل او را دارد.بلکه سخن او را مجرد تهدید می انگاشت یا لا اقل احتمال قتل خود را می داد.و قابیل ناگهان و بی خبر او را کشت.

[۲۹]

آن گاه هابیل که نمی خواست مجرم شود،حتی اگرچه این امر به قربانی شدن او بینجامد گفت:

« إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ -می خواهم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را.» زیرا قاتلی که کسی را به ناحق بکشد،در روز قیامت همهٔ گناه مقتول را به گردن او خواهند نهاد،در حالی که خدا همهٔ گناهان مقتول را خواهد آمرزید.

« فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النّارِ وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ الظّالِمِینَ -تا از دوزخیان گردی

ص :۳۱۱

که این است پاداش ستمکاران.» که به سبب ستمی که مرتکب شده اند گناهشان مضاعف گردیده است.

[۳۰]

نفس اماره جرایم بزرگ را در نظر انسان خرد و حقیر می نمایـد تا شـهوات عاجل را ارضاء کند.قابیل در آغاز،کشـتن برادر را کاری صعب و عظیم می دانست.

زیرا /۲ خداوند احترام به زندگی و گرامی داشتن دیگران را در فطرت انسانی به ودیعت نهاده است ولی این نفس امارهٔ اوست که برمی آشوبد و این جنایت را در نظر او کوچک می نمایاند.

« فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ - نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد و او را کشت و از زیانکاران گردیـد.» فطرت پاکیزهٔ خود را بیالود و برادر بزرگوارش را از دست داد و زنـدگی آرام خود را تباه کرد و حیات آخرت را به خسران افکند.

[۳۱]

اکنون که برادر را کشـته و در ورطه این جنـایت درافتـاده است،اکنون بـا پیکر برادر چه کنـد؟در این هنگـام خداونـد کلاـغی فرسـتاد تا زمین را به منقار خویش بکاود چون کلاغ را دید که چه می کند ناگهان باد غرورش فرونشسـت و به فطرت خویش بازگردیـد آن خشم و خروش که دیـدهٔ عقلش را فروپوشانـده بـود تسـکین یافت،و بـا خود گفت:چه نـاتوانم و چه مغرور!این کلاـغ به من آموخت که چسـان پیکر برادرم را به خـاک بسـپارم! « فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ -خـدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسـد برادر خود را پنهان سازد.گفت وای بر من،در پنهان کردن جسـد برادرم از این کلاغ هم عاجزترم و در زمرهٔ پشیمانان در آمد.» [۳۲]

دیدی که قابیل چسان به زندگی برادر پایان داد و چسان از کردهٔ خویش پشـیمان شد و پشیمانی اش سود ندارد.دیدی که این قتل چه خیانت عظیم و

دردناکی بود؟بدین سبب ادیان آسمانی حیات مردم را محترم دانسته آن سان که حیات هر فردی برابر است با حیات همهٔ مردم.

« مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنا عَلیٰ بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ -از این رو بر بنی اسراییل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را به قصاص قتل کسی،یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد.» قتل به قصاص و قتل به سبب فساد در زمین-چنان که پیش از این آوردیم-جایز است و از اینکه بگذریم کشتن یک تن به مثابهٔ کشتن همهٔ مردم است.

۲/ « فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعاً - و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همهٔ مردم را حیات بخشیده باشد.» احترام به حیات در نزد شرایع آسمانی و بویژه اسلام به حیات این شخص یا آن شخص منحصر نیست.بلکه حیات هر کس که باشد محترم است با هر خصوصیت و تفاوت.

فرقی میان طفل شیرخوار و فرماندار شهر یا میان مؤمن صالح و مردم معمولی یا میان دوست من و دشمن من نیست.مهم این است که حیات محترم است.اگر جامعه حیات یکی را خوار شمرد و بی قدر داند،حیات همهٔ جامعه به خطر می افتد.

« وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ -و به تحقیق پیامبران ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند و باز هم بسیاری از آنها هم چنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز کردند.» از حدود خویش تجاوز کردند تا به ارتکاب جنایات فاحش دست زدند.

ص :۳۱۳

[سوره المائده (۵): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

إِنَّمٰا جَزٰاءُ اَلَّذِينَ يُحٰارِبُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ اَلْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي اَلدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

۲/

معنای واژه ها

۳۳[ینفوا]

:به معنای نفی و طرد است.

[خزی]

:به معنای رسوایی و فضاحت است.

۲/

کیفر محارب

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش،قرآن حکیم،سخن از قتلی می گفت که به سبب فساد در زمین حادث می شود و در این آیات بیان ضرورت کشتن یا بردار کردن و تبعید این گروه فساد کننده است.خدای تعالی به ما گوشزد می کند که عقوبت بتنهایی برای جلوگیری از اعمال مجرمان کافی نیست بلکه مجرم باید بفهمد که جزای حقیقی عملش را که عذاب الیم است در روز قیامت خواهد چشید.سپس خدای تعالی

عقوبت خود از توبه کاران برمی دارد و باب رحمت خویش به روی آنان می گشاید.

ولی این توبه تـا زمـانی است که دسـتگاه نظـام اسـلامی بر آنان دست نیافته باشـد و این به نوبـۀ خود راهی است برای ممانعت مجرمان از ادامۀ فسادشان.

شرح آیات:

اشاره

جریمه و عقاب

[۳۳]

« إِنَّمٰا جَزٰاءُ الَّذِینَ یُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسٰاداً -جزای کسانی که با خـدا و پیامبرش جنگ می کننـد و در زمین به فساد می کوشند.» /۲

جنگ با خدا چیست؟

جنـگ بـا خـدا بـه کشـیدن اسـلحه،بـه روی خـدای سـبحان نیست هم چنـان که جنـگ بـا رسـول هم همـواره کشـیدن اسـلحه نیست.جنگ واقعی،مقاومت مسـلحانه در برابر نظام اسـلامی است،نظامی که پیامبر و خلفای او رهبری اش را بر عهـده دارند،به گونه ای که سبب فساد در زمین و دگرگونی نظامی شود که کارش اصلاح جامعه است.

فسـاد در جـامعه عبـارت است از تغییر نظام اسـلامی موجود آن و اشاعـۀ هرج و مرج است در آن و برهم زدن امنیت آن و تباه کردن کشـاورزی بـا تغییر دادن نظـام آبیـاری و ممـانعت از انجـام امور لازم کشاورزی چون کود دادن و هرس کردن و اختیار زمان مناسب برای کاشت و برداشت.

صناعت و تجارت هم مانند زراعت است،و همچنین است در تمام عرصه های مختلف زندگی.کیفر کسـی که در برابر نظامات طبیعی و قانونی که خداوند وضع کرده فساد را اشاعه دهد؛یکی از این عقوبتها است:کشتن به شمشیر،بردار کردن،قطع دست و پا از چپ و راست و یا تبعید از آن بلد.

« أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ یُنْفَوْا

مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا

-آن است که کشته شوند یا بردار گردند، یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود،یا از سرزمین خود تبعید شوند اینها رسواییشان در این جهان است.» این گروه کسانی هستند که در برابر نظام صالح به مقاومت می پردازند.این طغیانها به طمع دست یافتن به قدرت و عزت است و این عقوبتها سبب خواری و ذلت و تحقیر آنها می شود.

« وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ -و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند.» اگر عقوبتهای دنیوی مانع اعمال آنان نشد یا پنداشتند که در دنیا از چنگال عدالت فرار کرده اند،بدانند که آخرت نزدیک است و عذاب بزرگ الهی در انتظارشان خواهد بود.

۲/

به صلاح است که به توبه روی آریم

[۳۴]

خداوند در برابر فساد کنندگان در زمین باب توبه را گشوده است تا به خود آیند و خون مسلمانان را نریزند.خدای تعالی می فرماید:

« إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ -مگر کسانی که پیش از آن که شما بر آنها دست یابید توبه کنند.پس بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است.» قبول یا ردّ توبهٔ اینان به عهدهٔ امام است که رهبری عالی دولت است زیرا گاهی توبه کردن تاکتیکی است موقت برای گرد آوردن اسلحه و اموال جهت بازگشت مجدد به قتال.

سخن آخر:این گروه شامل راهزنان و سرکشان بر ضد نظام اسلامی به طور مسلحانه است.بنا بر این شامل نیروهای مسلحی که در تقویت نظام طاغوتی و مستبد هستند،نیز می شود.پس زمانی که انقلاب اسلامی پیروز می شود حق دارد که این دار و دسته را نیز به تهمت مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول او و نظام صالح

اسلامی دستگیر کند و به شدیدترین عقوبتها،کیفر دهد.همانند نیروهای مسلح است همهٔ ارکان نظام طاغوتی چون رجال امنیتی و اطلاعاتی و وزراء عامل فساد.

[سوره المائده (۵): آیات ۳۵ تا ۳۷]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِبْتَغُوا إِلَيْهِ اَلْوَسِيلَةَ وَ جٰاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ اَلنّٰارِ وَ مٰا هُمْ بِخٰارِجِينَ مِنْهٰا وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُقِيمٌ (۳۷)

۲/

معنای واژه ها

۳۵[الوسیله]

:به معنای پیوند و نزدیکی است.

۲/

حسرت بزرگ

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نظام اسلامی که آهنگ اصلاح زمین و آنچه را بر روی آن است دارد، نیازمند به تعهّد و التزام و تقوی است و نیازمند به فعالیّت در راه خداست،بدین

هدف که به خشنودی او دست یابد و به آن کمال رفیع الهی ارتقاء جوید و نیازمند به جهاد و مقاومت در برابر موانع انسانی و طبیعی است،موانعی که بر سر راه مجریان امر قرار می گیرد و نمی گذارند نظام به اهداف خود برسد.اگر همهٔ این نیازها برآورده شود جامعهٔ اسلامی رستگار خواهد شد و از یک زندگی سعادتمندانه برخوردار می گردد.

اما کسانی که این نظام صالح را اجرا نمی کنند و بدان کافر شده اند،عذاب خدایی منتظر آنهاست و آنان را راه گریزی نیست.حتی اگر همهٔ اموال خویش به فدیه دهند تا خود را از آن عذاب وارهانند میسرشان نشود.اینان به گونه ای مستمر در پی خلاص خویش اند ولی عذاب خدا دایم است و پایان یافتنی نیست.

شرح آیات:

اشاره

حقیقت نظام اسلامی

[۳۵]

نظام اسلامی که بیانگر وحی فطرت و سنن حیات است، ۲/ اجرای آن به نیروی زور میسر نیست باید به نیروی تعهد شخصی باشد و مراد از تعهد شخصی تقواست و نیز به ترس از عذاب خدا که هر فردی از بیم هلاکت خویش از آن حذر می کند.

دستیابی به کمال

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ -ای کسانی که ایمان آورده اید،از خدا بترسید.» واجب است که تقوی به جمود و سکون منجر نشود.بلکه وسیله ای باشد برای حرکت مستمر به کمال والاتر که در نزد خداست.از آن خداست اسماء حسنی و عالم وجود یکسره رهسپار راه رسیدن به کمال است و آن را جز در نزد پروردگارش نخواهد یافت.از این رو است که می بینیم موکب وجود به سوی این مقام اعلی متصاعد است و آدمی اگر دارای فطرتی سلیم باشد از این موکب شریف

جدا نخواهد ماند،بلکه بر حسب فطرت خویش به خاطر علم و قدرت و عشق و جمال و دیگر اسماء حسنایی که تنها در نزد خداست بدان طریق در سیر و صعود است.

بر آدمی لازم است راهی را که از آن می تواند به این اسماء حسنی برسد از دست ننهد و بی هیچ سستی و تنبلی دمی از رفتن نیاساید،زیرا عالی ترین اهداف زندگی همین است و بس.تلاش پیوسته و کوشش ناگسسته در طی طریق الی اللّه و وصول به اسماء حسنای او ضامن تکامل بشر و عروج و ارتقاء اوست.از این روست که می فرماید:

« وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ -به او تقرب جویید.»

وسیلهٔ این تقرب چیست؟

از سیاق عبارت برمی آید که بطور مطلق هر گونه وسیلهٔ حقیقی که ما را به خدا و اسماء حسنای او از علم و قدرت و محبت و جمال /۲ و غیر آن برساند وسیله خواهد بود.نماز و روزه و حج و زکات و صدقه و قربانی هم وسیله اند.همچنین تألیف کتب و ایراد خطابه و فرا خواندن مردم به سوی خدا از جمله وسایل اند.

هم چنان که وسیله های رسیدن به خدا متنوع است مواهبی هم که انسان از آنها برخوردار است و بر اوست که آنها را ذخیره نکند و بی استفاده رها ننماید،نیز مختلف است.موهبتی که آدمی آن را ذخیره کند کهنه و فاسد می شود.نیرویی که امروز باید به مصرف رسد اگر آن را برای فردا گذارند بسا که دیگر به کار نیاید.از این رو جهاد و مقاومت در برابر همهٔ موانع نفسانی که سد راه بشر می شوند و طریق او را به تعالی و ارتقاء برمی بندند واجب است.

« وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ -و در راه خدا جهاد کنید باشد که رستگار شوید.»

ص :۳۱۹

فدیه؟هرگز!

[۳۶]

این نیروها و امکانات که امروز مالک آن هستیم روشنگر راه تعالی و ترقی ما به سوی پروردگار پیروز ماست.اگر بخل ورزیم و آن نیروها به کار نبریم باید بدانیم که آنچه در مصرفش بخل ورزیده ایم برای ما نخواهد ماند و ما و گناهانمان باقی خواهیم ماند.گناهانی که فردا-روز رستاخیز-گریبانگیر ماست و دوست داریم که خداوند ما را از آنها برهاند حتی اگر با پرداخت همهٔ مایملکمان باشد.ولی آیا در آن روز چیزی خواهیم داشت که اگر بستانند بدهیم و گناهان خود بازخریم؟ « إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذٰابِ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ مٰا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ -آنان که کافر شده اند،اگر همهٔ آنچه در روی زمین است و همانند آن متعلق به آنها باشد و بخواهند خود را با آن از عذاب روز قیامت بازخرند،از ایشان پذیرفته نیاید و به عذاب دردآور گرفتار آیند.» اکنون بگذارید همهٔ نیروها و امکاناتی را که خدا به ما داده است،در طریق وصول به حق به کار بریم و آن را وسیلهٔ ترقی و تعالی خود گردانیم و آن سان که کافران می کنند،آن را حجابی میان خود و پروردگارمان قرار ندهیم.

[۳۷]

کافرانی که به عذاب گرفتار آمده اند از شدت عذاب الیم خدایی رها نگردند. /۲ همه کوششهایشان برای رهایی از عذاب قیامت بیهوده خواهد بود.اگر اندکی از آن کوشش و تلاش را در دنیا به کار می برند،اینک به عذاب الهی دچار شده بودند.

« یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النّٰارِ وَ مٰا هُمْ بِخٰارِجِینَ مِنْهٰا وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُقِیمٌ -می خواهند از آتش بیرون آیند،در حالی که بیرون آمدنی نباشند و عذابشان پاینده است.» یعنی مستمر است و هیچ از آن کم نشود.

[سوره المائده (۵): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلسّٰارِقُ وَ اَلسّٰارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمٰا جَزٰاءً بِمٰا كَسَبٰا نَكٰالاً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

۲/

۲/

امنیت اجتماعی را چگونه تحقق بخشیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سیاق جرایم و عقوبتهایی که پیش از این ذکر شد اینک به بیان جرم سرقت که عبارت از تجاوز بدون به کار بردن اسلحه به امنیت اجتماعی است می پردازد و ضروره به قطع دست در جزای عملی که مرتکب شده حکم می کند و این عقوبتی خدایی است.

ولی وارد آوردن این عقوبت سبب نمی شود که نام دزد از شمار نامهایی که دارای حقوق اجتماعی هستند حذف شود،بلکه اگر توبه کند و گذشتۀ خود را اصلاح کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.زیرا عقوبت در اسلام برای انتقام نیست.

آمرزش خداوندی با مقدرت و ملکوت او متناسب است.از آن اوست آنچه

در آسـمانها و زمین است.از این رو هر که را بخواهـد عـذاب می کنـد و هر که را بخواهد می آمرزد پس نباید بشـر در کرم و بخشایش گستردهٔ پروردگارش به تنگ نظری گرفتار آید.

شرح آیات:

اشاره

[۳۸]

هنگامی که دست خیانتکاری به دارایی دیگری دراز می شود،این دست به سوی امنیت بلد شـهر و کشور،دراز شده است ۲/ و افراد اجتماع را که در طلب حصول آن مال سعی و تلاش کرده اند دلسرد و مضطرب خواهد ساخت.دقیقا، هم چنان که کشتن یک تن به مثابـهٔ کشـتن همهٔ مردم است،زیرا امنیت همهٔ اجتماع را تهدید می کند،همچنین هنگامی که امنیت شـهر و کشور از میان برود مردم،دیگر در راه سازنـدگی کشورشان و به کار بردن توانهای خود در این راه و گردآوری ثروت ملی برای آینـده کشور انگیزه ای نمی یابند.از این رو در اسلام کیفر دزد سخت است.

ولی به سختی عقوبتهایی که در دیگر رژیمها برای سارق معین کرده اند یعنی حکم به قتلش داده اند،نمی رسد.در اسلام مقرر شده که فقط دست دزد را ببرند تا کیفر.عمل او سبب عبرت دیگران گردد.

« وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ -دست مرد دزد،و زن دزد را به کیفر کاری که کرده اند ببرید.این عقوبتی است از جانب خدا و خدا پیروزمند و حکیم است.»

حد قطع دست

فقها می گوینـد انگشـتان دست راسـتش را ببرند،اگر آنچه را دزدیده در جایی بود که بر آن قفل و بند نهاده باشـند.معلوم می شود که عقوبت باید در کمترین مقدار ممکن باشد و کمترین مقدار در دست،انگشتان است.هم چنان که اگر سرقت در جایی صورت گیرد که بر آن قفل و بندی نباشد عرفا بدان سرقت نمی گویند.

دولت اسلامی مظهر عزت و قوت و قدرت و حاکمیت الهی است،هم چنان

ص :۳۲۲

که مظهر حکمت و هدایت و صلاح نظام و تشریع اوست.

گریزگاه توبه

[۳۹]

در هر جریمه ای،هدف اساسی اسلام تزکیهٔ جامعه است از آن و از آثار آن.هدف انتقام از مرتکبان نیست.از این رو خداوند،در توبه را به روی مجرمان گشوده است ولی شرط کرده که توبهٔ آنها لفظی نباشد،بلکه توبه ای از روی قلب و بدون بازگشت به گناه باشد و نشان آن در /۲ اعمال توبه کننده که از فساد به صلاح گراییده متجلی گردد.

« فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ -هر کس پس از کردار ناپسندش توبه کند و به صلاح آید خدا توبهٔ او را می پذیرد که او آمرزنده و مهربان است.»

حقیقت توبه

اما کسی که دزدی را ترک کرده و اموال دزدیده شده را به صاحبانشان نداده یا دزدی را به سبب دشواری اش ترک کرده و به حیله گری و رشوه خواری و فسق مشغول شده توبه اش توبهٔ واقعی نیست و رحمت خدا که همه چیز را در بر گرفته او را در بر نخواهد گرفت.خداوند آمرزنده است قلب انسان و و جدان جامعه و صحیفهٔ اعمال را پاک خواهد ساخت.همهٔ آثار گناهانی که فرد مرتکب شده می زداید.

آن سان که گویی مرتکب گناهی نشده است.خدا رحیم است و بر توبه کننده ای که اینک به راه راست افتاده است تفضّل خواهد کرد و آن نعمت و آسودگی و خوشبختی را که می پنداشت از طریق معصیت فراچنگ خواهد آورد،از طریق درستکاری به او ارزانی خواهد داشت.

[۴۰]

خداوند از مردم نمی ترسد.از این رو با آنان به ظلم یا به قساوت معامله نمی کند.دولت اسلامی نیز باید چنین باشد.در دل مردم وحشت نیفکند از بیم آن که مبادا علیه او قیام کنند.نه،بلکه باید هنگامی که نشانه های اصلاح در

آنان دید توبهٔ آنها را بپذیرد و بر قدرت وسیع خداوندی اعتماد کند.

« أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -آیا ندانسته ای که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست.هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می آمرزد و بر هر کاری تواناست.» از آنجا که قدرت خداوندی وسیع است و ملك او عظیم است،بر انسان است که از او بترسد و پروا کند و اوامر و تعالیم او را خوار نشمارد.هم چنان که بر اوست که در اکتساب معاش بدون ترس از شکست و کساد بر خدا توکل کند.

سخن آخر آن که:معرفت اسماء اللّه الحسنی و بارزتر از همه،رحمت او و قدرت او /۲ بر سلوك بشری به صورت صفاتی عالیه منعکس می شود.از این رو قرآن قبل از بیان احکام و بعد از بیان احکام آنها را به ما تذکر می دهد.و بر ماست که هر گاه خواستار تربیت نفس خویش یا اجتماع خویش به روشی نیکو باشیم باید که آنها را فرایاد خود داشته باشیم.

[سوره المائده (۵): آیات ۴۱ تا ۴۳]

اشاره

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فِيها حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

/۲

۲/

معنای واژه ها

۴۲[سمّاعون للکذب]

:پذیرندگان سخن دروغ گفته می شود:«لا تستمع من فلان قوله»یعنی سخن او را نپذیر و گفته می شود:«سمع اللّه لمن حمده»یعنی خداوند از او می پذیرد.

[للسحت]

:اصل سحت به معنای ریشه کن کردن است.

۲/

موانع اجرای احکام شریعت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در ضمن سخن از احکام اسلامی،قرآن حکیم شماری از موانع شخصی و اجتماعی را که در سر راه اجرای این احکام قرار می گیرند بیان نمود.و اینها عبارتند

ص:۳۲۵

از:

اولاـنفاق و از میان رفتن ایمان حقیقی که منافق و بی ایمان را به دریدن منشور قوانین و عمل به احکام سازمانهای کفرآمیز وادار می کند.

ثانیا:کفری که پاره ای از اهل کتاب چون یهودیان آشکار می کردند.اینان پیوسته گوش به دروغ سپرده اند و افکار خود را از اجانب الهام گرفته اند.و اینان کلام خدا را از معانی صحیح آن منحرف می کنند پیروان خود را به راه و روشهایی معین که به سود خودشان باشد،فرا می خوانند.

خداوند خواستار گمراهی ایشان بوده،زیرا این گمراهی را از زمانهای گذشته با خود آورده اند و دیگر،سخن گفتن با ایشان را فایدتی نیست. /۲ سبب این است که دلهایشان بیمار و ناپاك است و خواری و رسوایی دنیا و عذاب دردناك آخرت بهره آنهاست.

ثالثا:از صفات این دار و دسته یکی این است که به شنیدن دروغ سخت مشتاقند و حرام می خورند.بر رسول است که با آنان مصالحه نکند.یا در میان آنان به حق حکم کند یا از آنان اعراض کند بی آن که از آنان بیمناك باشد و خدا مردم دادگر و کسانی را که به عدالت حکم می کنند دوست دارد.

واضح است که آمدن این گروه در نزد پیامبر برای نزدیکی به خدای نبود، بلکه برای این بود که از احکام تورات راه گریزی پیدا کنند.

شرح آیات:

اشاره

کسانی که به کفر می شتابند تو را محزون نکنند

[۴۱]

اگر اسلام همان ایمان زبانی باشد بسیاری را می بینیم که ادعای اسلام می کنند ولی چون پای عمل به میان آید بسیاری از ایشان را می بینیم که به سوی کفر می شتابند،و با تعالیم آسمانی مخالفت می ورزند و از سازمانهای فاسد طاغوتی پیروی می کنند.بر دستگاه رهبری اسلامی است که از شتافتن اینان به کفر احساس ناتوانی و سستی نکند،زیرا اگر اینان،این گروه منافق از پیکرهٔ جامعه جدا

نمی شدند آن گاه احتمال پدید آمدن سستی و ناتوانی بیشتر بود.

«یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ -ای پیامبر،غمگین نکند تو را کردار آنان که به کفر می شتابند،چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاوردند...» بر حسب سیاق عبارت«کفر»در این آیه به همان مفهوم«کفر»در آیه ۴۴ است.آنان که به سوی کفر می شتابند منافقان اند،یا از یهودیان(یعنی ستون پنجم در جامعهٔ اسلامی)اینان افکار و راه و روشهای خود را از ۲/ اجانب که در صحنه به چشم نمی آیند،الهام می گیرند.

یهود و ساختن افکار

« وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ - و چه آن یهودان که گوش به دروغ می سپارند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند سخن چینی می کنند.» واژه«السماع»که در آیه آمده بر یک حالت روانی دلالت دارد،که شخص را وامی دارد تا در پی جستجوی سخنان دروغ باشد تا آنها را بپذیرد.و این به سبب انحراف روانی آنها از حقیقت است.پشت سر این گروه جستجوگر،دروغ جماعتی از بزرگان و سروران ایشان قرار دارند که برایشان فرهنگی منحرف، طرح ریزی می کنند،و آنان را وامی دارد که آن را معیار سنجش خود قرار دهند.پس اگر سخنی که از رسول خدا(ص)شنیده اند با آن افکار سازگار بود و در چارچوب آن فرهنگ جای گرفت می پذیرندش و گرنه آن را طرد می کنند.

« یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ -سخن خدا را دگرگون می سازند.» یعنی پس از آن که کلمه در جایگاه واقعی خود قرار گرفت مانند این که معنی کلمه توضیح داده شده باشد،اینان آن کلمه و معنی را تحریف می کنند،یا مصداقهای آن را دگرگون می سازند،یعنی برای آن مصداقهایی برمی گزینند که واقعا

مصداق مفهوم آن کلمه نیست.

« یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا -و می گویند:

اگر شما را اینچنین گفت بپذیرید و گرنه از وی دوری گزینید.» این سؤال پیش می آید که چرا اینان از این دین جدید چیزی فرا نگرفتند آیا این رسالت هدایت و نور نبود؟ زیرا دلهایشان لبریز از عقاید و آراء عجیب و غریب و دور از حقیقت است آنان آن آراء و عقاید را برگزیدند تا اطماع و شهواتشان تحقق یابد از این رو خداوند هم برای ایشان ضلالت را برگزید و هر که را خدا گمراه خواهد کس هدایت نتواند کرد.

« وَ مَنْ یُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَیْئاً أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ ٢/ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیٰا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ -و هر کس را که خدا ضلالت او خواهد تلاش از قهر خدا رهایی نخواهی داد اینان کسانی هستند که خدا نخواسته است که دلهایشان را پاک گرداند.آنان را در دنیا خواری و در آخرت عذاب بزرگ است.» از این آیه برمی آید که پاک بودن دل شرط اولیهٔ هدایت خداوندی است.

[۴۲]

گروه گمراهی که افکار مردم را فاسد می کنند چند دسته اند:

عالم نمایان فاسق دینی و رجال درباری و ملکداران بزرگ و امثال آنها.اینان کانون فسادند که ضلالت اولین و آخرین در آنها جمع شده است،زیرا اینان خود در جستجوی چنین ضلالتی هستند تا آن را میان خود و دین چون پرده ای قرار دهند.

اینان:

« سَمّٰاعُونَ لِلْکَذِبِ -گوش نهادگان بر دروغند.» می دانند که رسالت حامل نور و هدایت است و در نتیجه به مردم فرهنگی پربار و سالم اعطا می کند و مردم نمی توانند در پوچی و بی خبری زندگی کنند،پس باید به خلق فرهنگ و آیینی باطل پردازند تا به خیال خود خلأ فکری مردم را پر کنند و مردم،آنان را صاحب رسالت به حساب آورند،چه از لحاظ فکری و چه از حیث

عمل،تا مباد علم صاحب رسالت و هدایت او انبوه مردمشان را به خود جلب کند.

وقتی که طاغوت بخواهد در برابر هر حقی که صاحب رسالت ابراز می دارد باطلی از سوی خود جعل کند به جستجوی دروغگویان و دجال صفتان به هر جا سر می کشد تا آنها را در این هدف کثیف خود به کار گیرد و از این روست که همواره گوش به دروغ می سپارد.

هدف از این کار رسیدن به اهداف بی ارزش در رسیدن به کالایی است که قرآن آن را«سحت»می خواند.

« أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ -خورندگان حرامند.» «السحت»در این آیه به معنی شوخی است گنده که از جسم آدمی جدا می شود و پر از میکربهای فاسد است.آنچه اینان از اموال مستضعفان می خورند همین شوخ ناپاک /۲ و فاسد است که خورنده را جز مرگ ثمرتی ندارد.

وظیفهٔ رسول

اینان به نزد رسول می آیند نه برای این که از او فایدتی حاصل کنند بل برای آن که در سخن و عمل او چیزهایی پیدا کنند که آنان را برای ترک دین و احکام او بهانه ای باشد.

« فَإِنْ جٰاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ -پس اگر نزد تو آمدند میانشان حکم کن،یا از ایشان رویگردان شو.

و اگر رویگردان شوی هیچ به تو زیانی نرسانند.و اگر میانشان حکم کنی به عدالت حکم کن که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.» پیامبر و رهبری اسلامی در برابر اینان موضعی احتیاط آمیز اتخاذ می کنند.یا از آنان اعراض می کند بدون خوفی یا میانشان به قسط که همان عدالت محض است داوری می کند.

[۴۳]

اینان هنگامی که نزد پیامبر می آمدند از روی دروغ و ریاکاری بود،

ص :۳۲۹

زیرا کتاب مقدس خود تورات را که در آن زمان هنوز تحریف نشده بود وامی گذاشتند و عمل به داوری آن را رو می کردند،و بدین گونه با پیامبر اکرم نفاق می ورزیدند.

« وَ کَیْفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِنْدَهُمُ اَلتَّوْرٰاةُ فِیهٰا حُکْمُ اللّٰهِ ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَ مٰا أُولٰئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ -و چگونه تو را داور قرار می دهند در حالی که تورات که حاوی حکم خداست در نزد آنهاست؟سپس از حکم تو رویگردان می شوند.اینان ایمان نیاورده اند.» زیرا احکام کتاب مقدس خود را که با آراء و هواهای نفسانی آنها وفق نمی داد اجرا نمی کردند.

[سوره المائده (۵): آیات ۴۴ تا ۴۷]

اشاره

إِنّٰا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْرٰاةَ فِیهٰا هُدیً وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا اَلنَّبِیُّونَ اَلَّذِینَ أَسْلَمُوا لِلَّذِینَ هٰادُوا وَ اَلرَّبّٰانِیُّونَ وَ اَلْأَحْبٰارُ بِمَا اُسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتٰابِ اَللّٰهِ وَ کٰانُوا عَلَیْهِ شُهَدٰاءَ فَلاٰ تَخْشَوُا اَلنّٰاسَ وَ اِخْشَوْنِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآیٰاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْکٰافِرُونَ (۴۴) وَ کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ فِیهٰا أَنَّ اَلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ اَلْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ اَلْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ اَلْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ اَلسِّنَّ بِالسِّنِّ وَ اَلْجُرُوحَ قِصٰاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّٰارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۴۵) وَ قَفَّیْنٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ بِعِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ آتَیْنٰاهُ اَلْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ (۴۶) وَ لْیَحْکُمْ أَهْلُ اَلْإِنْجِیلِ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فِیهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۴۷)

۲/

۲/

ص : ۳۳۰

معنای واژه ها

۴۴[الاحبار]

:جمع حبر و آن به معنای دانشمند است و آن از تحبیر مشتق است به معنای تحسین،زیرا فرد دانا امر نیکو را تحسین می کند و امر ناپسند را زشت می شمارد.

۴۶[و قفینا]

:القفو به معنای دنبال کردن نشانه است و قافیهٔ شعر به این نام نامیده شده زیرا که تابع وزن است.

۲/

وحدت رسالت الهی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در ضمن بیان اهمیت تعهد به احکام شرع خدای تعالی از کتاب«تورات» سخن گفت و گفت که تورات کتابی است برای هدایت قوم بنی اسراییل به صراط مستقیم که از سوی او نازل شده،و روشنایی است فرا راه آنان،دلها را پاک و دیدگان بصیرت را بینا می کند.همچنین دستور العملی است که انبیاء علیهم السلام -آنان که در برابر فرمان الهی تسلیم شده اند و در برابر رسالتهای او خاضع اند-بر وفق احکام آن داوری می کنند و احکام الهی چون امانتی حفظ می نمایند و مراقب اجرای آن هستند و در این راه از کس هراس به دل نمی دهند.

در مقابل اینان گروهی هستند که بر وفق آنچه خدای تعالی نازل کرده

داوری نمی کنند،بلکه در برابر قدرتهای دیگر خاضع اند یا تحت تأثیر فشارها یا ترغیب و تشویقهای دیگراند.

یکی از بارزترین احکامی که در تورات آمده است حکم قصاص است.

جان در برابر جان /۲ و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاص است.این قصاص باید اجرا شود.بدون توجه به انتساب این شخص یا سرشت او و یا نژاد و قومش.آری،ممکن است صاحب حق بر کسی که مرتکب جنایت شده ببخشد و این بخشش کفارۀ گناهان او خواهد شد.کسانی که با حکم قصاص مخالفت می ورزند و اشراف را که در حق ناتوانان جنایتی کرده اند قصاص نمی کنند مردمی ستمکارند.پس از حضرت موسی عیسی بن مریم آمد،تورات را تصدیق کرد و انجیل را که هدایت و روشنایی بود آورد.در انجیل هم مانند تورات بسی رهنمودها و اندرزها برای پرهیزگاران آمده بود.ولی فریقی از مردم،انجیل را اجرا نکردند و اینان قومی فاسق بودند.

شرح آیات:

اشاره

تورات روشنایی و هدایت

[۴۴]

چرا خداوند تورات را نازل کرد و در تورات چه بود؟و چه کسی امانت تورات را از روی صدق تحمل کرد؟ اولا:پروردگار ما تورات را برای هدایت مردم به راه راست نازل نمود تا دیدگان دل مردم بگشاید و آنان بتوانند خود،حقایق را ببینند نه تنها به حقایق راهنمایی شوند،بلکه حقایق را مشاهده نمایند.از این رو تورات هم هدایت است و هم روشنایی.

« إِنّٰا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰاةَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ -ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی است نازل کردیم.» از این جهت احترام تورات و احترام کسی که حقیقه بدان عمل می کند واجب است.

ص:۳۳۲

ثانیـا:انبیـاء صـلوات اللّه علیهم بر حسب رأی تورات داوری می کردنـد و به آنـان حکومت و رهبری عطا شـده بود زیرا تسـلیم فرمان حق بودند و از خطا و لغزش معصوم.

۲/ ثالثا:کسانی که به تورات گردن نهاده بودند همان یهود بودند و حکم تورات به مصلحت این قوم بود نه به زیانشان.

رابعا:بعد از پیامبران اولیاء و علما بر وفق حکم تورات در میان مردم داوری می کردند.

پیشوایان و دانشمندان

« يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ – پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند،بنا بر آن،برای یهود حکم کردنـد و نیز خداشـناسان و دانشـمندان.» ربانیون(خداشـناسان)آن گونه که برای من معلوم شـده جمعی از اولیاء خدا بودند که به«رب»انتساب یافته بودند زیرا در نهایت اخلاص و فداکاری بودند.

اینان تندیس روح رسالت بودند.همانند امامان ما علیهم السلام و حواریون مسیح.

صفت بارز اینان قیام برای خـدا بود و فانی شـدن در ذات احـدیت.هر چنـد در زمرۀ علمای دینی هم بودند.در حدیثی مأثور از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر این آیۀ کریمه آمده است که:

(از لوازم امامت پاکیزگی و پاکی از گناهان و معصـیتهایی است که موجب عذاب آتش می شود.سپس علمی روشنی بخش(و در نسـخه ای:مکنون)به همـۀ چیزهایی که امت بـدان نیاز دارد از حلال و حرام و علم به کتاب خـدا از خاص و عام و محکم و متشابه و دقایق علم قرآن غرایب تأویل و ناسخ و منسوخ آن).

راوی حدیث گوید:پرسیدم به چه دلیل امام وقتی امام است که به این چیزها که ذکر فرمودی عالم باشد؟آن حضرت فرمود:

قول خدای تعالی که به آنان اجازه داده حکومت را و آنها را شایستۀ آن

مقام دانسته.آنجا که می فرماید:

۲/ «ما تورات که در آن هدایت و روشنایی است نازل کردیم پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند بنا بر آن برای یهود حکم کردند و نیز خداشناسان و دانشمندان».

این ائمه فروتر از پیامبرانی هستند که مردم را به علم پرورش می دهند.اما دانشمندان(احبار)علمایند ولی فروتر از خداشناسان یعنی(ربانیون)اما دانشمندان فقهای عادل اند که مقامشان از ربانیون فروتر است و بر مردم واجب است که در غیاب ربّانیون از آنان متابعت کنند.

صفات علماء

رهبری این گروه بر مردم بر اساس وجود چند صفت است در آنها چون آگاهی از علم فقه و وجود عدالت و قدرت اجرایی در امور اما آن دو صفت نخستین دلیل آن این عبارت است از آیه:

« بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ -به حفظ کتاب خدا مأمور بودند.» یعنی بدان سبب که امینان بر کتاب خدا هستند و نیز هر قدر که یکی از آنها از کتاب خدا آگاهتر باشد و آن را بیشتر اجرا کند،به عبارت دیگر هر چه دانشش از فقه افزونتر و تقوایش بیش باشد رهبری اش بزرگتر و وسیعتر است اما تصدی رهبری دلیل بر آن آنجاست که می فرماید:

« وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ -و بر آن گواهی دادند.» یعنی شاهدان اجرای احکام و مواظب مردم که تا چه حد آن را اجرا می کنند.ولی علما به این مقام رفیع نتوانند رسید مگر وقتی که از دو مانع بگذرند:

ترس از مردم و میل و علاقهٔ به دنیا.

« فَلاَ تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً -پس از مردم مترسید از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید.» ۲/ زیرا کالایی پس ارزشمند است.

« وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ -و هر که بر وفق

ص :۳۳۴

آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند،کافر است.» یعنی علمایی که یا در پی لذایذ دنیوی هستند یا در اجرای احکام الهی از مردم می ترسند،نمی توانند به آنچه خداوند نازل کرده است داوری کنند و در زمره کافرانند زیرا خود هلاک می شوند و مردم را هلاک می کنند.

قوانین تورات

[۴۵]

احکام الهی که خداوند در تورات نازل کرده چیست؟آیا همان احکام نماز و روزه است؟نه.قوانین و نظامات زندگی است چون قصاص که در اجرای آن دیگر احکام اجتماعی چون مساوات و عدالت متجلی است.زیرا در جامعه های طبقاتی هرگز توانگر را به خاطر فقیر قصاص نمی کنند در جامعه هایی که تبعیض نژادی حاکم است هرگز حکم قصاص را در حق سفید به نفع سیاه به کار نمی برند و در جامعه های حزبی که یک حزب حکومت می کند کسی را که در درون کادر حزبی است به جریمه ای که دربارهٔ یک فرد غیر حزبی مرتکب شده به قصاص نمی کشند.اما اگر در جامعه ای حکم قصاص جاری شود دلیل بر این است که آن جامعه به عدالت ایمان دارد و از امتیازات ناروا به هر نوع که باشد بدور است.

بنی اسراییل فاسد شدند و این فساد به سبب ترک نماز و روزهٔ آنها نبود، بلکه به سبب عدم اجرای کامل حکم قصاص بود تا آنجا که اگر یکی از اشراف یکی از مردم عادی را می کشت او را قصاص نمی کردند. (۱) و این آیه بدین سبب نازل شده.

ص: ۳۳۵

۱- ۱) -در حدیثی به جا مانده از امام باقر(ع)رسیده است که زنی از اشراف خیبر با مردی از اشراف خیبر زنا کرد و هر دو همسر داشتند.آنها کراهت داشتند از این که آن دو نفر را سنگسار کنند.پس پیکی برای یهودیان مدینه فرستادند و به آنها نوشتند که این مسأله را از پیامبر بپرسند تا مگر بدین ترتیب مجوّزی به دست آورند برای آزادی آن دو.جماعتی نزد پیامبر رفتند که عبارت بودند از:کعب بن الاشرف،کعب بن اسید،شعبه بن عمرو،مالک بن صیف،کنانه بن ابی الحقیق و دیگران و عرض کردند:ای محمّد!حدّ زانی و زانیهٔ محصنه چیست؟پیامبر فرمود: آیا به حکم من در این باره خشنود خواهید شد؟گفتند آری.پس جبرئیل نازل شد و حکم رجم داد و پیامبر هم حکم را به آنها ابلاغ کرد،ولی آنها از پذیرش این حکم سرباز زدند.

۲/ « وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ -و در تورات بر آنـان مقرر داشـتیم که نفس در برابر نفس.» بـدون توجه به طبقه و شرف و علم و امثال آنها.

« وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ -و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دنـدان در برابر دنـدان و هر زخمی را قصاصـی است.» پس هر جراحتی را که بتوان مقـدار آن را معین کرد در برابر آن قصاصـی است.قصـاص یکی از حقوق کسـانی است که بر آنـان جنـایتی می رود و جـایز است که از آن عفو کنند تا سبب تقرب به خدا شود و تصدیق وعدهٔ او.و کسی که از گناه برادرش عفو کند،عفو او سبب کفارهٔ گناهان او شود.

« فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ -هر که از قصاص درگذرد،گناهش را کفاره ای خواهد بود و هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند،از ستمکاران است.»

حقیقت تبدیل

به نظر من تبدیل حکم قصاص(مثلا به زندان)یک سـتم اجتماعی به حساب می آید،زیرا به عدالت و مساوات در جامعه خاتمه می دهـد.این تبدیل اگر در سطح قانونی باشد و علما و امرا مرتکب آن شوند-چنان که در آیهٔ پیشـین آمده بود- کفر است و اگر تبـدیل در احکـامی باشـد چـون راسـتگویی و وفـاداری و امـانت داری و دیگر مـواعظی کـه در انجیـل آمـده است فسـق است.چنان که در آیات بعد خواهد آمد.

انجیل برادر تورات

[۴۶]

خداوند عیسـی بن مریم علیه السـلام را پس از پیامبران پیشـین فرستاد و او از همان خط الهی که آنان پیروی می کردند،پیروی کرد و از آن منحرف نشد.

عیسی رسالات دیگر پیامبران را تصدیق کرد و چیزی افزون از آنها آورد. ۲/ مثلا در

ص: ۳۳۶

انجیل–چنان که در تورات بود–رهنمودی بود مردم را به راههای صلح و سلامت، هم چنان که فروغی بود که بر زوایای خرد پرتو می افکند و غبار ضمیر می زدود و ارزشهای فطرت را متجلی می ساخت.تا انسان خود راههایی را که خداوند به آنها هدایت کرده بود بنگرد و رسالتهای او را بشناسد.

« وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ –و از پی آن رسولان عیسی پسر مریم را فرستادیم.» یعنی عیسی از پی پیامبران پیشین آمد و پای به جای پای آنان نهاد.

« مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ –که تصدیق کنندهٔ توراتی بود که پیش از او فرستاده بودیم و انجیل را که تصدیق کننده تورات پیش از او بود به او دادیم که در آن روشنایی بود.» این آیه دلیل است بر وحدت رسالات الهیه و تکامل آن به آمدن انبیاء و ضرورت احترام اهل کتاب.انجیل حاوی تصدیق کتب آسمانی پیشین بود و از آن جمله تورات در آن مثالهایی است واقعی تا مردم متذکر شوند و موعظت پذیرند و عبرت گیرند.

« وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ –و برای پرهیزگاران هدایت و موعظه ای.» چون فردی پرهیزگار باشد یا دست کم بخواهد از شر و بدی دور باشد به موعظه و اندرز گوش می دهد و از آن سود می برد.اما شقی گوش را بر هر موعظه و اندرزی می بندد.

[۴۷]

با آن که ادیان آسمانی از یک منبع سرچشمه گرفته اند گاه احکام تازه،احکام پیشین را نسخ می کند و این امر به سبب وجود وضع و موقعیت تازه ای می شود که قانون جدیدی را ایجاب می کند ولی این اختلافها چندان مهم نیستند، زیرا هنگامی که محتوای ادیان و روحیه یکتاپرستی و اهداف والای آنها را ملاحظه کنیم و با این حقیقت آشنا شدیم که خضوع انسان در برابر ادیان آسمانی او را اندک اندک وامی دارد که حقیقت واحد را در همه آنها تشخیص دهد و به آن ایمان

ص :۳۳۷

آورد /۲ دیگر کسی که به موسی و عیسی علیهما السلام ایمان آورده نمی تواند رسالت محمّد صلی اللّه علیه را انکار کند زیرا دین آن دو و دین محمد هر دو را یک خاستگاه است و هر دو از یک چراغ فروغ گرفته اند.از این رو خداوند اهل کتاب را فرمان می دهد که از دینهای خود نیک پیروی کنند.

« وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ -و باید که اهل انجیل بر وفق آنچه خدا در آن کتاب نازل کرده است داوری کنند.زیرا هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند از نافرمانان است.»

[سوره المائده (۵): آیات ۴۸ تا ۵۰]

اشاره

وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ عَمّٰا جٰاءَكَ مِنَ اَلْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهٰاجاً وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مٰا آتٰاكُمْ فَاسْتَبِقُوا اَلْخَيْرٰاتِ إِلَى اَللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنِ اُحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ اِحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنّٰاسِ لَفٰاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُكْمَ اَلْجٰاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اَللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

۲/

ص :۳۳۸

معنای واژه ها

۴۸[مهیمنا]

:هیمنه به معنای سیطره است.

[شرعه]

:شرعه،ابتدای راه است.

[منهاجا]

:منهاج،راه مستقیم است.

۲/

در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند قرآن را نازل کرد تا حقیقت رسالت الهیهٔ واحده ای را که بر موسی و عیسی و پیامبران علیهم السلام فرود آمده بیان دارد و از حقیقتی که در واقعیت زندگی است پرده بردارد.قرآن در همان زمان که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند آنها را تکمیل هم می کند و حافظ آنهاست و بهترین و برترین قوانین و شرایع آنها را بیرون می کشد.از این رو پیروی همگان از قرآن واجب است و مخالفت و ردّ عقایدی که با حق مخالفت می ورزند ضروری است.

خداوند برای هر امتی شریعتی و روشی و طریقتی قرار داده که مردم از آن طریق به حق می رسند.ممکن بود همهٔ مردم به صورت امت واحدی درآیند ولی این اختلاف برای آزمایش مردم است.این اختلاف اگر بر طبق سنت خدا از آن بهره برداری شود،خود وسیلهٔ همچشمیها و رقابتهای سازنده خواهد شد و همه به سوی هدف خیرات با یکدیگر مسابقه خواهند نهاد،و فردا نزد خدا هر فردی خواهد دانست که بر حق بوده است یا باطل.

۲/ بر ماست که از احکام خدا پیروی کنیم و مجال خودنمایی به این عقیده یا

ص :۳۳۹

آن عقیده که آهنگ گمراه کردن بشر را دارند ندهیم.آنان که از دین خدا روی برمی گردانند سببش گناهانی است که دلهایشان را سخت کرده،آن سان که دیگر چهرهٔ حقیقت را از پس پرده ای که بر قلوبشان فروافتاده است نمی بینند و اینان مردمی فاسق هستند،که می خواهند احکام جاهلیت را که انعکاسی از عقب افتادگی و ارتجاع و ستم است مجری دارند و احکام خدا را که متکی به علم و ایمان و در نتیجه یقین است ترک گویند.

شرح آیات:

اشاره

کتاب حق

[۴۸]

هم چنان که خداوند تورات و انجیل را نازل کرد،برای همان اهداف قرآن را نیز نازل نمود.قرآن متصل به حق است،حقی است هماهنگ با سنن حیات و نظامات عالم وجود و فطرت انسانی و وسیلهٔ راستین اوست و آن عمل صالح و ایمان و فداکاری است و هدف آن حق است و آن رستگاری انسان و سعادت او است.چه بسا«ب»در بالحق دلیل بر این همکاری و همیاری تام میان کتاب و حق باشد.زیرا قرآن اصلا حق است و وسیله و هدف است.

« وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ -این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم.» قرآن آنچه را در کتب پیشین آمده است تصدیق می کند و این خود دلیل بر این است که میان آنها وحدتی برقرار است ولی قرآن بر آنها برتری دارد زیرا آنها را کاملتر می نماید و بر آنان سیطره دارد.

« مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتٰابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ -تصدیق کننده و حاکم بر کتابهایی است که پیش از آن بوده اند.» پس هر غموض و پیچیدگی که در انجیل بوده تفصیل آن در قرآن آمده است.

اختلاف از چیست؟

به نظر من قرآن کریم مسئلهٔ اختلافات میان افراد و جوامع بشری را بطور کلی مورد بررسی قرار می دهد.و آنچه مطرح می کند اختلافی است که میان کتابهای آسمانی و پیروان ادیان آسمانی وجود دارد و به این سؤال که«این اختلاف بر سر چیست»؟پاسخ می گوید.

پاسخ قرآن روشن و صریح است و ما در چند مورد به شرح آنها می پردازیم.

الف:هر امتی از دیگر امتها به شیوه و اسلوب مادی و معنوی زندگی خود متمایز می شود.اقتصاد هر امت،وضع اجتماعی اش،نگرش فردی اش(که در آیه از آنها به«شرعه»تعبیر شده)با امت دیگر مغایر است.هم چنان که هر امتی در زبان و فرهنگ و دیگر جلوه های تمدن(که در آیه از آنها به«منهاج»تعبیر شده)با امتهای دیگر فرق دارد.

ب:این اختلاف فطری و از خلقت بشر سرچشمه می گیرد خدای تعالی قادر بود که افراد بشر را چون پرندگان و ماهیان و امثال آنها امتی واحد بدون هیچ اختلافی در میان آنها،بیافریند.

ج:اختلاف برای زندگی بشر مفید است.زیرا مورث رقابت و همچشمی و پیشی گرفتن بر یکدیگر برای رسیدن به خیرات است.زیرا هر طایفه ای برای شناخت برترین نظامات زندگی و برای به دست آوردن بهترین وسایل،برای حصول امکانات آن سعی و تلاش می نماید،تا مگر بر طوایف دیگر پیشی گیرد.می بینیم که تمدنهای بزرگ تاریخ به سبب برخورد و کشاکش طوایف با یکدیگر به وجود آمده اند.

د:شایسته است که این اختلاف به صورت دشمن اصلی درآید که هر گروهی ۲/ هدفش از میان بردن آن باشد منتهی با از میان بردن صاحب آن یا کشاکشهای کلامی هرگز،بلکه شایسته است عاقبت اختلاف و پایان کشمکش را به خدا و روز واپسین واگذارد و به سوی این و آن حکم نکند تا این کار مایهٔ سازنده

ص:۳۴۱

(انرژی کشمکش و برخورد)در راه نابودی و هلاکت به کار گرفته نشود و چنین گردد که هر گروهی بکوشد سود گروه دیگر را به دست آورد،هرگز چنین نیست، بلکه هر گروه باید بکوشد به رهاوردهایی بیش از گروه دیگر دست یازد،آن هم در عرصهٔ پهناور زندگی که جای کافی برای همه دارد.

حکمت الهی در اختلاف مردم این است که در حد نیروهای ذاتی و امکانات طبیعی که خدا برایشان فراهم آورده به گزینش بپردازند تا دانسته شود کدام گروه آگاهی و علم بیشتری از زندگی دارد و بهتر می تواند از آن بهره برد و در نتیجه باور بیشتری دارد و اعمال شایستهٔ بیشتری را به جا می آورد.

« فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ -میانشان به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از پی خواهشهایشان مرو تا آنچه را از حق بر تو نازل شده است واگذاری.» در قرآن علم در برابر هوی آمده است،زیرا هواهای نفسانی حجابهای ستبری هستند که آدمی را از رسیدن به حق بازمیدارند.

« لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً -برای هر گروهی شریعت و روشی نهادیم.» با آن که شریعت و منهاج به یک معنی است و هر دو به معنی راه و روش است و حتی می گویند که آن دو با هم مترادف اند ولی باید دانست که«منهاج»در لغت به معنی راه مستقیم است و شریعت راه پهناور،از این رو در ذهن چنین متبادر می شود که منهاج مخصوص امور معنوی است که از آن به فرهنگ تعبیر می کنیم در حالی که شریعت مربوط امور این جهانی و مادی است.و اللّٰه اعلم.

اهداف دراز مدّت اختلاف

« وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ - اگر خدای می خواست همهٔ شما را یک امت می ساخت ولی خواست در آنچه به شما

ارزانی داشته بیازمایدتان.» /۲ تا نیروها و طبایع نهفته در شما را بیرون آرد و میزان پایداریتان را بیازماید.

« فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ -پس در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید.» این است هدف دور اختلاف:رقابت سازنده به خاطر رسیدن به خیرات اما مخالفتها و کینه توزی ها،نه.

« إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ -همگی بازگشتشان به خداست تا از آنچه در آن اختلاف می کردید،آگاهتان سازد.» از این رو باید آن را رها کرد و نباید خود را برای پایان دادن به آن و کوشش برای اثبات حقانیت خود،خویشتن را به رنج افکنید.

[۴۹]

وقتی می گوییم مسالمت جویی با دیگر امتها،مراد این نیست که هر نوع اعتقاد باطل و انحراف آنها را نادیده گیریم یا در برابر فشارهای شان تسلیم شویم.بلکه مراد این است که هر چه بیشتر خود را متعهد به احکام و اجرای آنها در عمل،گردانیم و در عوض برای رسیدن به خیرات یعنی هر چه خوب و پسندیده است پیشی جوییم و در یک مسابقه و رقابت سازنده شرکت کنیم.

« وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ -میانشان به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از خواهشهاشان پیروی مکن و از ایشان بپرهیز مبادا که بفریبندت تا از بعضی چیزها که خدا بر تو نازل کرده است سرباز زنی.»

نفوذ دادن فرهنگ باطل

رقابت کنندگان و دشمنان برای نفوذ دادن افکار و فرهنگ خود به میان امت اسلامی تلاش می کنند.و این در زمانی است که میان آنها و مسلمانان آشتی برقرار است.از این رو قرآن ما را توصیه می کند که جانب حذر و احتیاط را رعایت کنیم تا مسلمانان به آن افکار آلوده نگردند.

بر مسلمانان است که شیفتهٔ زندگی خوش و امنی که کفار و یا امم دیگر از

آن برخوردارنـد،نشونـد.زیرا این زندگی خوش و امن به سـبب گناهانی که مرتکب می شوند به جهنم تبدیل می شود. ۲/ پس باید خود را از متأثر شدن از آن تقلید افکار و عاداتشان نیک نگهدارند.

« فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ -و اگر رویگردان شدند بدان که خدا می خواهد آنان را به پاداش برخی گناهانشان عقوبت کند و هر آینه بسیاری از مردم نافرمانند.»

صادر کردن اسلام

[۵۰]

امت اسـلامی کوشد تا برنامهٔ خود را و آیین خود را به عنوان یک برنامه و آیین تکامل یافته به اکناف جهان صادر نماید.برای صـدور این آیین،نیازی به افروختن آتش جنگ و ستیز نیست زیرا این برنامه و آیین خود به گونه ای است که چون نیک ارائه شود بر هر برنامه و آیین دیگر پیروزی خواهد یافت.ولی این امر زمانی میسـر است که فرزندان امت اسلامی را از متأثر شدن به افکار و برنامه های دیگران که صبغهٔ جاهلیت دارند،دور نگهدارند.باید امت اسلامی بداند آنچه اجانب به او عرضه می دارند یک آیین جاهلی است و گنده است و مدتها امتحان خود را داده است و محال است مسلمانان بدان گوش فرا دهند.

« أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ -آیا حکم جاهلیت را می جوینـد.» یعنی طالب جاهلیت هسـتند و جاهلیت هر حکمی است که اصول آن بر پایه های استوار علم نباشد و علم به نوبهٔ خود از یکی از این دو سرچشمه می تراود:

عقل و وحی.

« وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ -برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است.» یعنی برای مردمی که به پـایمردی علم به درجـهٔ یقین رسـیده انـد،و این فراترین درجـات علم به حقیقت است.گاه ممکن است علم باشـد ولی یقین نباشد و یقین عبارت از این است که تو بدون دواعی و انگیزه های شهوت و غضب دلت به

حق آرام گرفته باشد.

حکم ایـده آل در نظر اسـلام حکمی است که منبع برنـامه هـایش علم /۲ -که از عقل و وحی سرچشـمه می گیرد-باشـد،بدان شرط که اجرای این برنامه ها به دست کسانی باشـد آگاه و راه یافته به عالم یقین.از این رو در این آیه تأکیـد شـده که بهترین انواع حکومتها حکم خداست به شرطی که مجریانش اهل آگاهی و یقین باشند نه این که چیزی بر مردم مقرر شود و مردم هم مقلّدانه و کورکورانه از آن متابعت کنند.

[سوره المائده (۵): آیات ۵۱ تا ۵۳]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلنَّصٰارىٰ أَوْلِيٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ أَنْ تُصِيبَنٰا دٰائِرَةٌ فَعَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ (۵۲) وَ يَقُولُ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ اَلَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ (۵۳)

۲/

معنای واژه ها

۵۲[دائره]

:در این جا به معنای حکومتی است که از این به آن منتقل می شود.

ص: ۳۴۵

۲/

کافران دوستداران یکدیگر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اگر می گوئیم اقامهٔ مسالمت و آشتی میان فرقه های خداپرست در عین اختلاف راه و آیینشان،امری ضروری است این بدان معنی نیست که باید در برابر ایشان خضوع کرد و آنان را به دوستی برگزید،در حالی که راه راست نمی شناسند و قومی هستند بر خود ستم کرده.

کسانی که برای دوستی ورزیدن با آنان می شتابند به یک بیماری قلبی دچارند و آن بیماری خوف از آنهاست،مبادا به سبب مخالفتشان به آنان رنجی رسد.سؤال این است:اگر خدا پیروزی آورده و مسلمانان را بر آنان نصرت داده، آیا اینان از ترسی که در دلها نهان داشته اند پشیمان نیستند؟ گاه ممکن است که اینان غلبه یابند و به دنباله روان خود،از آن رو که از خود نمی شمارند،خیانت ورزند و مؤمنان هم منافقان را دشنام گویند.در این حال این دنباله روان که به بن بست رسیده اند چه می گویند؟ این کافران را اختلافی افتاد و کارهایشان خنثی شد و زیانمند گشتند و همچون اربابانشان در این کشمکش ضرر کردند.

۲/

شرح آیات:

اشاره

دوستی منحرف

[۵۱]

بعضی از مسلمانان که ایمانی ضعیف دارند،ممکن است برای آن که با یک نیروی بیگانه پیکار کنند،از نیروی بیگانهٔ دیگری یاری طلبند.مثلا

برای غلبه بر یهود از نصارا مدد جویند.این پندار،پنداری باطل است به دو سبب:

اول:بیگانه آن قدر که به بیگانه نزدیکتر است به تو که مسلمانی نزدیک نیست.یهودیان و مسیحیان بر ضد تو هم پیمان خواهند شد،هم چنان که شرق و غرب بر ضد مصالح مستضعفین دست اتحاد به هم داده اند.نسبت به تو که یک مسلمان هستی با دین و آیینی مخالف با آنها،یهودی و مسیحی یکسانند.همچنین شرق و غرب نیز از تو فاصله دارند و از جامعهٔ تو دورند و با تو مخالف.

دوم:هنگامی که تو با اینان پیمان دوستی می بندی جزئی از جامعهٔ آنها می شوی و ادامه دهندهٔ وجود آنان.این امر تو را از جامعه مسلمانت دور می کند،زیرا از چیزهایی که هویت انسان را می سازند یکی هم وابستگی اوست و یک فرد واحد نمی تواند دل در دو جا به گرو نهد و دارای دو وابستگی باشد.از این رو پروردگار ما می فرماید:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصَارَیٰ أَوْلِیَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصارا را به دوستی برمگزینید.آنان خود دوستان یکدیگرند.هر کس از شما ایشان را به دوستی گیرد در زمرهٔ آنهاست.» چه بسا چنین شخصی در نزد خود پندارد که از دو سو متمتع می شود،به ظاهر از مسلمانان است و در باطن از دوستان بیگانگان.ولی این پنداری خطاست.

زیرا با عمل خود به جامعه اش ستم می کند،از این رو خداوند او را هدایت نمی کند.

زیرا قلبش پر از نفاق و غل و غش است و نور عقل در آن نمی تابد.

« إِنَّ اللَّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ -خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.» ۲/ [۵۲]

چه کسی با بیگانه دوستی می کند؟ فرد یا طبقه ای که خود را در برابر بیگانه شکست خورده احساس کند، کسی که از قوت و قدرت او بترسد یا چنین پندارد که به زودی بر کشورش سیطره خواهد یافت با او همکاری می کند.

ص :۳۴۷

« فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ -آنهایی را که در دل مرضی دارند می بینی که به صحبتشان می شتابند،می گویند می ترسیم که به ما آسیبی برسد.» یعنی مکروهی با سلطهٔ دشمن.

انتظار فرج

ولی پروردگار ما می گوید:از احتمال دیگری نباید غافل شد و آن پیروزی مسلمانان است بر بیگانگان.اگر چنین اتفاقی بیفتد آیا در آن هنگام نباید از مسلمانان پیروزمند ترسید؟ « فَعَسَى اللّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ -اما باشد که خدا فتحی پدید آرد.» یعنی مسلمانان بر دشمنانشان پیروز شوند.

« أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ -یا کاری کند.» چون عذاب سختی که به کفار رسد و به دست مسلمانان نباشد،بلکه از طریق زلزله باشد یا فروشدن در زمین یا انتشار بیماری.

« فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ -آن گاه از آنچه در دل نهان داشته بودند پشیمان شوند.» زیرا آنان به نیرویی اندک متّکی شده بودند و دوستی مقدس خود را به سرابی فریبنده ارزانی داشته بودند.

[۵۳]

در آن هنگام که خداوند مسلمانان را پیروز کرده یا کفار را به هلاکت رسانده مسلمانان بر منافقان شماتت می کنند و می گویند:آیا این کافران همان هم پیمانان شما بودند. /۲ چنین بود سرنوشت ایشان که مشاهده کردید.سراب شرک تباه شد و اکنون سرمایه ای جز خسران و ندامت به دست ندارند.

« وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ -آنها که ایمان آورده اند می گویند:آیا اینان همان کسانند که به خدا سوگندهای سخت می خورند.»

ص:۳۴۸

و سوگندشان و محتوای پیمانشان چنین بود که:

« إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ -که با شما خواهند بود.» « حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ -ولی اعمالشان باطل گردید.» زیرا مشرک بودند.

« فَأَصْبَحُوا خاسِرِینَ -و در زمرهٔ زیانکاران درآمدند.»

[سوره المائده (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اَللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی اَلْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اَللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۵۴) إِنَّما وَلِیُّکُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ (۵۵) وَ مَنْ یَتَوَلَّ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْغالِبُونَ (۵۶)

۲/

۲/

حزب خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

وجود عناصر منافقی که با یهود و نصارا دست دوستی داده باشند،در میان امت اسلامی به این معنی نیست که امت اسلامی را کار به پایان رسیده است بلکه پروردگار سبحان به زودی جماعتی را روی کار می آورد که دارای صفات خاصی هستند و واقعا در خور نام«حزب خدا»هستند.نخستین مشخصهٔ اینان این است که

خـدا دوسـتشان دارد،آنـان هـم خـدا را دوسـت دارند.خداونـد در حـق ایشـان تفضـل می کنـد و ایشـان در راه خـدا فداکاری.انسجامشان با یکدیگر به درجهٔ تواضع و ایثار می رسد،در برابر مؤمنان فروتن اند و در برابر بیگانگان احساس قدرت و سرفرازی می کننـد و در مقابـل کفار سرکش.همواره در راه خـدا جهاد می کننـد و این جهاد مستمر از ایمان راستینشان به خداوند سرچشمه می گیرد نه از طوفانهای اجتماعی.از این روست که از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند.همهٔ این صفات از خداست از ایمان و توکل بر او و در نتیجه از نعمتی که بر بشر ارزانی داشته.نعمتی که به هر یک از بندگانش که بخواهد ارزانی می دارد.زیرا نعمت او گسترده است و او به مستحقان بذل نعمت نیک آگاه است.

اینان همان کسانند که در خور ولایت در جامعهٔ اسلامی هستند.زیرا ولایت /۲ اساسی از آن خداست و سپس رسول او،سپس کسانی که ایمان آوردنـد و نماز بر پای می دارنـد.و در حال رکوع انفاق می کننـد.هر کس این چنین ولایت را بحق بپذیرد از یاران خداست و یاران خدا پیروزاند.

اما کفار،بر مسلمانان حرام است که آنها را به دوستی برگزینند نه تنها به آن سبب که نماز نمی خوانند،بلکه از آن رو که نماز را هم مسخره می کنند.باید که مسلمان عهدی را که با خدا بسته رعایت کند و از او بترسد و کفار و اهل کتاب را به دوستی برنگزیند.

اینان نماز را به مسخره می گیرند،زیرا واقعیت نماز را درنمی یابند و از رابطهٔ آن به تزکیهٔ انسان و تربیت جامعه بی خبرند.

شرح آیات:

اشاره

صفات جامعه فاضله

[۵۴]

مپنـدار که اگر تـو بـا بیگانگـان دوسـتی ورزیـدی جامعهٔ اسـلامی از تـو اثر خواهـد پـذیرفت یـا تـو از مقربـان بیگـانه خواهی شد.هرگز،تو به زودی در دین خود مرتد می شوی و از جامعهٔ اسلامی جدا می افتی هر چند در آن جامعه صاحب نام و آوازه

و مقام و منصب بوده باشی،خداوند قومی را بر سر کار خواهد آورد،که دارای صفات ویژه ای هستند و آن قوم،آن جامعهٔ فاضله را تحقق خواهد بخشید.این قوم را صفاتی است از این قرار:

اولا:خدا آنان را دوست دارد.و خدا کسی را به خاطر خودش دوست ندارد بلکه به سبب تکامل صفات حسنه در اوست که محبوب خدا می شود.این صفات حسنه ایمان و عمل صالح است.چون خدا کسی را دوست بدارد فرشتگان و اولیاء او نیز دوستش دارند.هر چه در آسمانها و زمین است به فرمان اوست زیرا او به فرمان خداوند است.

/۲ ثانیا:ایشان خدا را دوست دارند و می دانند که خدا در حق ایشان تفضل کرده و بر آنان شکر پروردگار واجب است و این شکرگزاری را به وسیلهٔ انفاق و نماز و زکات و جهاد به جای می آورند.و اگر نماز می خوانند یا زکات می دهند یا به جهاد می روند و هر کار نیکی دیگر که انجام می دهند به زور و اکراه نیست،بلکه به طوع و رغبت و اختیار است،زیرا از محبتشان به خدا سرچشمه می گیرد.

ثالثا:ارتباطشان به خدا ارتباطی است بر مبنای محبت و آن برترین درجات توافق و پیوستگی است.همچنین یکدیگر را دوست می دارند،آن سان که اگر کسی از دور در ایشان بنگرد و آن شدت تواضع و ایثار و دوری از خودخواهیها را ببیند پندارد که هر یک غلام دیگری است.آری،اینان در برابر مؤمنان فروتن اند.

رابعا:علاقهٔ آنها با کافران بر مبنای مناعت و پیکارجویی است.پس در برابر کافران سرکشند و در برابر افکارشان تأثیرناپذیر و از آنان بیمی به دل راه نمی دهند.

خامسا:در جامعهٔ اسلامی مشکلاتی است داخلی و خارجی،و باید با این مشکلات داخلی و خارجی مبارزه شود.اینان همواره کمر همت بسته اند تا بر ضد جریانات منفی داخلی و دشمنان خارجی نبرد کنند.

سادسا:در روش و راهی که در پیش گرفته اند تحت تأثیر آنچه دیگران می گویند قرار نخواهند گرفت،بلکه همواره گوش به آنچه اندیشه های سالمشان و

بصیرت نافذشان به آنان الهام می کند،می سپارند.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ -ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دینش بازگردد چه باک.» چنین کسی پیوندش را با جامعهٔ اسلامی قطع می کند در حالی که جامعهٔ اسلامی موجود است و موجودیتش وابسته به این شخص یا آن شخص نیست،بلکه به کسانی است که خدا می آورد:

«فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ -زودا که خدا مردمی را بیاورد...» /۲ یعنی آنان را هدایت کند.

«یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ -که دوستشان بدارد و دوستش بدارند.در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش.در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی هراسند.» زیرا پیوندشان به جامعهٔ اسلامی آنان را از ارتباط به مردم غیر مسلمان بی نیاز می دارد.از این رو شایعات و حرفهایی که مغرضین در اطراف هدفهای مقدسشان پراکنده می کنند در آنان مؤثر نمی افتد.

این یکی از دستاوردهای ایمان صادق به خدا و ثمرات راه و روش تربیتی اسلام است.

«ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ -این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد و خداوند بخشنده و داناست.» در متن این آیه کلمه«واسع»آمده.زیرا نعمت خداوند گسترده و بی شمار است و نیز واژهٔ«علیم»زیرا می داند هر کس نسبت به عملش مستحق چه پاداشی است.

دوستی خدا مهمترین مظاهر یاران خدا

[۵۵]

اینها صفات ظاهری جامعهٔ اسلامی بود یا به عبارت دیگر چهرهٔ

ص:۳۵۲

ظاهری آن.اما واقع و باطن امر پـذیرفتن ولایت اللّه در آسـمان و زمین است...در نهان و آشـکار،در امور دنیا و آخرت،در امور دینی هم چنان که در امور دنیوی.مراد از ولایت اللّه:

اولا:اخلاص عبودیت است در برابر او.

ثانیا:پیروی از راه و روش او است.

۲/ ثالثا:آنکه دوستی و دشمنی اش برای خدا باشد و بس.

ولایت اللّه در دنیا در رهبری رسول اللّه و امامان و ربانیون و علمای صالح شکل می گیرد.

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ -جز این نیست که ولی شـما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و هم چنان که در رکوعند انفاق می کنند.»

یاران خدا پیروزند

[۵۶]

کسانی که ایمان آورده اند،یعنی گروه مؤمنان یک گروه برتر دینی هستند که فرد باید به آنان پیوند جوید،تا این ولایت شکل گیرد و از مجموع این افراد حزب و گروه الهی پدید آید.

« وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ - هر که با خـدا و پیامبر او و مؤمنان دوستی کنـد،بدانـد که پیروزمندان گروه خدایند.» سؤال این است که:چرا گروه خدا بر همهٔ دستجات دیگر پیروز می شود.

اولا:مشـیت والای خداوند چنین است که گروه او بر دیگر گروه ها پیروز شود،و ما در مبارزه میان اسلام و جاهلیت جلوه های این مشیت را بخوبی مشاهده می کنیم و این آیه:«اگر خدا را یاری کنید خدا شما را یاری خواهد کرد و قدمهایتان را ثابت می گرداند»دلیل بر این امر است.

ثانیا:حزب خـدا بر پایه های آن ارزشـهای حیاتی متّکی است که فرد را بر یقین و عمل صالـح و انضـباط به بار می آورد و این ارزشها بر ساختن تمدن قادرند.

۲/ ثالثا:اساس رقابت در داخل جامعهٔ اسلامی وابسته به علم و عمل است.

در حالی که اساس رقابت در دیگر جوامع بشری چیزهای بی ارزش است.مسلم است جامعه ای که رقابت افرادش بر سر علم و عمل باشد بر هر جامعهٔ دیگر غلبه می یابد.

رابعا:آنچه به جوامع پیشرفت و دوام ارزانی می دارد قدرت مقاومت آن جوامع است در برابر تعرضات دیگران.جامعهٔ اسلامی متکی بر جهاد و شهادت است و به این دو نیرو در برابر تعرضات خصم مقاومت می کند.بنا بر این می تواند بهتر و بیشتر به حیات خود استمرار بخشد و از پیشرفت برخوردار گردد.

از این رو حزب خدا علی رغم اندک بودن افرادش و کمی درآمدش در آغاز کار از حزب شیطان با همه شمار و ساز و برگش نیرومندتر است و بنا بر این بر آن غالب می شود.

[سوره المائده (۵): آیات ۵۷ تا ۶۰]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ اَلْکُفّٰارَ أَوْلِیٰاءَ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۵۷) وَ إِذٰا نٰادَیْتُمْ إِلَی اَلصَّلاٰةِ اِتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فٰاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اَللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اَللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ اَلْقِرَدَةَ وَ اَلْخَنٰازِیرَ وَ عَبَدَ اَلطّٰاغُوتَ أُولٰئِکَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَوٰاءِ اَلسَّبِیلِ (۶۰)

۲/

ص: ۳۵۴

بندهٔ طاغوت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اسلام برای این که میان جامعهٔ اسلامی و جوامع جاهلی سدی استوار بکشد تا جامعه در پیوند و دوستی گرفتار دوگانگی نشود،به دوستی گرفتن غیر مسلمان را،اعم از مشرکان و کفار یا اهل کتاب را که دین اسلام را به مسخره و بازیچه گرفته اند،بر مسلمانان حرام نمود و آنان را به تقوی و ترس از خدا و حذر از عذاب خدا فرمان داد.

قرآن یادآور شد که اینان اهمیت نماز را درنیافته اند،از این رو آن را به ریشخند می گیرند و ایمان مسلمانان را به خدای یکتا و کتابی که از سوی او نازل شده انکار می کنند،در حالی که اکثرشان مردمی فاسق هستند.

چون به عدالت ارزیابی شود،این سؤال مطرح می گردد که کدام یک از این دو بدترانـد:مسلمانان یا یهودیانی که خداوند لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و پیروان و بندگان طاغوت انـد؟ معلوم است که یهودیان بدترانـد،زیرا از ۲/ طریق حق دورند و از هدایت بی خبر.

شرح آیات:

اشاره

با آنان راه موالات مپوی

[۵۷]

مقیاس انسان در ارزیابی اشخاص و مجامع همان اصول اعتقادی اوست.بنا بر این علاقه و پیوندش به مردم به اندازهٔ علاقه و پیوند مردم به آن اصولی

ص :۳۵۵

است که بـدان اعتقـاد دارد.امـا اگر غرضـش یک مصالحـۀ موقت باشـد گاه به کسانی هم که با اصول اعتقادیش مخالفت می ورزنـد،طرح دوستی می افکنـد ولی گـاه کـار به جـایی می کشـد که آن مخـالف اصول را مورد اسـتهزاء قرار می دهـد یا می خواهد از چنبر آن سـر بیرون کشد.اسـتهزاء بدترین نوع سـر برتافتن از یک عقیده است،زیرا اسـتهزاء کننده می پندارد سخافت فکر طرف یـا رذالت او به حـدی است که دیگر برای رد آن نیـازی به آوردن دلیل و برهان نیست،از این رو به کلمات مسـخره آمیز روی می آورد و بدین گونه به او می گوید که اندیشه اش سخیف و فکرش نابجا است.

قرآن حکیم مؤمنان را از ریختن طرح دوستی با کسانی که به دینشان احترام نمی گذارند نهی می کند و می گوید:

« یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفّٰارَ أَوْلِیٰاءَ -ای کسانی که ایمان آورده ایـد،اهل کتاب را که دین شـما را به بازی و مسـخره می گیرنـد و نیز کافران را به دوستی برمگزینیـد.» در آیه واژۀ«هزوا»آمـده.هزء بـه معنی مسـخره کردن اسـت به طـور آشـکار مثلاـ به کلاـم یـا ادا و اطـوار.و نیز کسـی یـا چیزی را برای خنداندن دیگران آلت دست قرار دادن.مثل این که از حرکات نماز تقلید کنند ولی قصد مسخره داشته باشند،یا بدون اعتقاد به نماز از روی نفاق به نماز ایسـتند(چنان که برخی مفسـران گفته اند)و معلوم است که همۀ یهود و نصارا یا اهل کتاب این چنین نبوده اند،تنها بعضی از ایشان دین را مسخره می کرده اند.

« وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ -و اگر ایمان آورده اید از خدا بترسـید.» ۲/ مصالح زودگذر شما را وادار نکند که با این فرقه ها راه دوستی پوییـد زیرا کرامت و اسـتقلال آدمی گرامی ترین چیزهاست در نزد او و سـزاوار نیست برای یک مصـلحت اندیشـی موقت از آنها عدول کند،چنان که برخی از سازمانها در بلاد مسلمین چنین می کنند و با غرب و شرق یا دولت غاصب اسرائیل ارتباط برقرار

می کنند و معتقدند که این پیوند برای بعضی مصالح موقت ضروری است در حالی که مؤسسات فرهنگی و اطلاعاتی غرب و احزاب کارگری شرق و بوقهای اسراییل بر خلاف اسلام و مسلمانان تبلیغ می کنند.

براستی چگونه ممکن است جهان به جامعه ای که خود برای خود احترامی قائل نیست،احترام قایل شود؟چگونه ممکن است جهان جامعه ای را که کرامت انسانی و استقلال خود را نادیده می گیرد،مورد تقدیر قرار دهد یا به عهد و پیمانهایی که با آنان می بندد وفا کند؟ [۵۸]

چون مؤذّن بانگ نماز برمی دارد،اینان را می بینی که ریشخند آغاز می کنند و با اشارت چشم و ابرو به یکدیگر می گویند:مسلمانان را نگاه کنید، کارهای ضروری خود را،برای کاری بی فایده رها کرده اند.

« وَ إِذٰا نٰادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاٰةِ اتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ -و چون بانگ نماز کنید آن را به مسخره و بازیچه گیرند،زیرا مردمی هستند که نمی اندیشند.» آنان به آنچه خداوند ارزانیشان داشته،از نعمت عقل که آنان را به تفکر در فواید نماز وامی دارد منتفع نمی شوند و در نمی یابند سعادت و رستگاری بشر تا چه حد به آن نماز پیوسته است.

[۵۹]

مسخره کردن و انکار اینان مسلمانان را و مخالفت با ایشان به خاطر تضاد در مصالح نیست و نیز به خاطر اختلاف در نژاد و زبان نیست.چنان که برخی پنداشته اند،بلکه این همه به خاطر اختلاف در ارزشها و اصول است.مسلمانان به خدا و پیامبرانش ایمان دارند، /۲ در حالی که اینان عملا به آن دو ایمان ندارند.فرضا هم به رسالت پیامبران اذعان کنند تعالیم آنان اجرا نمی کنند و جز نافرمانی و اهانت کاری از ایشان ساخته نیست.

« قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّٰا إِلاّٰ أَنْ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فٰاسِقُونَ -بگو ای اهل کتاب!آیا ما را سرزنش می کنید؟جز این نیست که ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از این

نازل شده است ایمان آورده ایم و شما بیشترین نافرمان هستید.»

سوء عاقبت

[۶۰]

واقع این است که عـاقبت نیکو از آن مؤمنان و پرهیزگاران است.اما عاقبت کار فاسـقان بس ناگوار است و از ثواب بی نصـیب اند و پاداششان بدی است،زیرا در نزد خداوند ملعونند و از رحمت او به دور.خدا بر آنان خشم گرفته و آنان را به عذاب ظاهر معذب ساخته یعنی به صورت بوزینگان و خوکان درآورده و بندگان طاغوت گردانیده است.به عبارت دیگر به سبب از دست دادن کرامت و استقلال خود آنان را به طاغوت و سلطان خودکامهٔ ستمگر مبتلا نموده.

« قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ -بگو:آیا شـما را از کسانی که در نزد خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم.» یعنی در نزد خدا پاداشی و عاقبتی ناسزاتر از این.

« مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ -کسـی که خـدا لعنتش کرده و بر او خشم گرفته.» لعنت-به نظر من-دوری از بخشـایش خـداوند است در حالی که عذاب به دو گونه در دنیا صورت پذیرد:

« وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنٰازِيرَ وَ عَبَدَ الطّٰاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكٰاناً - بعضـی را بـوزینه و خـوک گردانیـده است و خود بت پرستیـده انـد؟اینـان را بـدترین جایگـاه است.» « وَ أَضَلُّ عَنْ سَوٰاءِ السَّبِيلِ -و از راه راست گمگشـته ترنـد.» ۲/ یعنی از راه حق دورترند...از نظر معنوی.

[سوره المائده (۵): آیات ۶۱ تا ۶۶]

اشاره

وَ إِذٰا جٰاؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا كٰانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي اَلْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوٰانِ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لاٰ يَنْهٰاهُمُ اَلرَّبّٰانِيُّونَ وَ اَلْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ اَلْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ اَلسُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ يَدُ اَللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشٰاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ اَلْعَدٰاوَةَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ كُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اَللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي اَلْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْكِتٰابِ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَكَفَّرْنٰا عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا يَعْمَلُونَ (۶۶)

۲/

معنای واژه ها

۶۲[الاثم و العدوان]

:تفاوت میان این دو آن است که اثم جرم است به هر شکلی در حالی که«عدوان»ستم است.

۶۵[لکفّرنا]

:اصل تکفیر به معنای پوشاندن است.

ص :۳۵۹

یهود دستانشان بسته است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در مقابل جامعهٔ اسلامی جامعهٔ فاسدی را می یابیم و آن جامعهٔ یهود است.

اینان به چند صفت منفی متصف اند:

اول:نفاق و دورویی.به ایمان تظاهر می کنند ولی هم چنان کافر،بر رسول وارد می شوند و کافر بیرون می روند و خدا می داند که آنان در دل خود کفر را نهفته دارند.

دوم:در گفتن سخن گناه آلود می شتابند و به حرمت مردم تجاوز می کنند و حرام می خورند.

سوم:رجال علم و دینشان فاسد شده اند و از گناه و حرام خواری دست برنمی دارند.

چهارم:اهل قضا و قدراند و از رحمت خدا مأیوس و می پندارند که دستان خدا بسته است.

۲/ پنجم:رسالت الهی بر طغیان و کفرشان می افزاید.

ششم:میانشان اختلاف است و با یکدیگر خصومت می ورزند.

هفتم:طبیعت آنها به جنگ و تباهی گرایش دارد.

این صفات است که کافران را به نابودی می کشد.زیرا اگر اهل کتاب ایمان حقیقی بیاورند و پروا کنند،خدا گناهانشان را محو خواهد کرد و آنها را در آخرت در بهشت جای خواهد داد.ولی در دنیا،اگر از رسالت الهی پیروی کنند و اوامر خداوند را که در تورات و انجیل آمده است اجرا کنند در رفاه خواهند زیست

ص: ۳۶۰

آن سان که از فراز سر(آسمان)و از زیر پای خود(زمین)روزی خواهند خورد.در میان آنان مردمی میانه رو هستند که تعالیم سماوی را به کار می برند ولی بیشترشان فاسقانند و کارهای بد می کنند و به این صفات نکوهیده که برشمردیم گرفتارند.

شرح آیات:

اشاره

واگذارندهٔ رسالت الهی...صفات و تقسیمات

[۶۱]

تا مسلمانان اجانب را به دوستی نگیرند،خداوند صفات طایفه ای از یهود را برمی شمارد.این صفات بر امتهای دیگری هم که ترک رسالت الهی کرده اند و در ایمان خود راه انفاق می پویند چون سازمانهای مسیحی در جهان غرب یا مدعیان اسلام در همین جهان اسلام صادق است.بارزترین صفات ناپسندی که دیگر صفات ناپسند از آن بیرون می آید،نفاق است.

« وَ إِذٰا جٰاؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ -و چون نزد شما آمدند،گفتند که ایمان آوردیم و حال آنکه با کفر داخل شدند و با کفر خارج گشتند.» یعنی پیش از داخل شدن و بعد از داخل شدن بر رسول خدا یا بر اسلام کفر همراه آنان بود.

« وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا كٰانُوا يَكْتُمُونَ -و خدا به آنچه پنهان می دارند آگاهتر است.» /۲ آنچه پنهان می دارند،نفاق و دروغ است.

خداوند تنها ظاهر مردم را نمی بیند بلکه درون آنها را هم می بیند و بر واقعیت حالشان آگاه است.

[۶۲]

ایمان فرد را از تهمت و غیبت و سخن باطل و هر اندیشهٔ فاسدی که آدمی را به تنبلی و ترس و دشمنی وادارد بازمی دارد...اما منافقان از چیزی که مانع ارتکاب آنان شود برخوردار نیستند،از این رو می بینی که به ارتکاب گناه می شتابند.

« وَ تَریٰ کَثِیراً مِنْهُمْ یُسٰارِعُونَ فِی الْإِثْمِ –می بینی،بسیاری از ایشان را که به گناه می شتابند.» یعنی در گفتن سخن کفرآلود و باطل درنگ و تردید نمی کنند.

ایمان یک مانع باطنی است در برابر تجاوز به حرمت دیگران و این تجاوز به وسیلۀ افروختن آتش جنگهای استعماری و اشاعۀ جو وحشت افکنی به قتل و بند یا تبعید چنان که رژیمهای طاغوتی می کنند صورت می گیرد.اما کسی که این مانع باطنی را نداشته باشد به تجاوز شتاب می ورزد.

« وَ الْعُدْوٰانِ –و تجاوز.» آنچه از سخن کفرآلود و تجاوز هدف این گروه است،خوردن اموال مردم است که در واقع چون تکه ای است از پوست زخمی پرچرک و خون و میکربی که از تن کسی بریده باشند.این است آنچه در آیه از آن به«السحت»تعبیر کرده است.

« وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ –و حرام خوارگی،چه بد کارهایی می کردند.» [۶۳]

فساد در این جامعه گاه به مقامات بالا هم سرایت می کند،مثلا به رجال علم و دین.اینان که باید خود از عوامل اصلی اصلاح جامعه باشند ولی به سکوت می گرایند.

۲/ « لَوْ لاٰ یَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِیُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَصْنَعُونَ –از چه روی خداپرستان و دانشمندان آنان را از گفتار بد و حرامخوارگی بازنمی دارند؟چه بد کارهایی مرتکب می شوند.»

دست خدا گشاده است

[۶۴]

از افکار خرافی فاسدی که در چنین جامعه ای شایع بود،هم چنان که نزد یهود،این بود که می گفتند:دست خدا بسته است و او مخلوقات را بیافرید ولی دیگر قدرت تغییر و تحول و تطور در آنها را ندارد.با این اندیشه نقش دین در زندگی

و نقش ایمان به خدا و توکل بر او در بنای تمدنها ملغی می شود.

« وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَهٌ -یهود گفتند که دست خدا بسته است.» زیرا یهودیان می پنداشتند که قدرت خدا محدود است و این یک عقیده جامد و عقب افتاده است.زیرا ایمان به قدرت گستردۀ خداوند آدمی را نیز به حرکت و پیشرفت وامی دارد.زیرا حرکت و پیشرفت تابع ایمانی است بدون محدودیت امکانات.انسان مؤمن به دریای قدرت بی منتهای خدایی پیوسته است.

از این رو می فرماید:

« غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ -دستهای خودشان بسته باد.» کسانی که زندگی را به صورت جامد تصور می کنند هرگز حرکت از پستی به بلندی را نمی پذیرند.و کسانی که معتقد نیستند که قدرت خداوندی او را از بدبختیهایش رهایی می بخشد،چون کسی است که دستهایش بسته باشد و کسی که بر خدا توکل نمی کند او نیز همانند موجود دست بسته ای است که همواره در لجنزار ارتجاع و واپس ماندگی دست و پا می زند.

افزون بر این یهودیان ملعون و مطرود از رحمت خدایی هستند.از امکاناتی که برایشان موجود است استفاده نمی کنند.خداوند در حق ایشان می گوید:

« وَ لُعِنُوا بِما قالُوا -بدین سخن که گفتند ملعون گشتند.» /۲ یعنی از برکات خدایی-به سبب این سخن فاسد خود-دور شدند.اما پروردگار ما قدرتش نامحدود است و بر حسب اقتضاء حکمت بالغۀ خود از این قدرت انفاق می کند.

« بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ -دستهای خدا گشاده است،به هر سان که بخواهد روزی می دهد.» نگرش یهود به رسالت جدید و هر چیز جدیدی نگرش جامد است.عدم اعتقاد آنان به امکان تجدید و تجدد،میان آنها و نور رسالت به صورت حجابی درآمده است.از این رو هر گاه آیات خدا بر آنان نازل می شد بر طغیانشان می افزود.

ص:۳۶۳

« وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً -و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است به طغيان و كفر بيشترشان خواهد افزود.» زيرا اينان مى پندارند كه هر تازه اى بدعت است و بايد با آن به پيكار پرداخت از اين رو هر چه بيشتر در خرافات كهن خويش فروخواهند رفت.

چه بسا به سبب نگرش جامد و تغيير ناپذير خود به زندگى و اعتقاد راسخ به اين كه خداوند زندگى را دگرگون نمى سازد،همواره با الفاظ و قوالبى معين رابطه دارند و جز آن چيزى نمى پذيرند و بر سر آن كشاكش دارند و اين كشاكش تا روز قيامت در ميانشان دوام خواهد يافت.تطورات و دگرگونيهاى زندگى نمى تواند آنان را به اصل و جوهر دينشان بازگرداند و به ترك قوالب جامدى كه هر گروه به گوشه اى از آن چسبيده اند و بدان تعصب مى ورزند،وادارد.از اين رو قرآن حكيم به جنبه هاى منفى گذشتۀ آنها جنبه اى ديگر كه اختلافات داخلى است مى افزايد و مى گويد:

« وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ كُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ -ما تا روز قيامت ميانشان دشمنى و كينه افكنده ايم.

هر گاه كه آتش جنگ را افروختند،خدا خاموشش ساخت.» خاموش كردن خداوند آتش جنگى را كه آنان افروخته اند،دليل بر تدبير مستقيم و بى واسطۀ اوست،در شؤون زندگى.هم چنان كه هر نقشۀ محكم و دقيقى به چيزى كه آن را«تصادف»مى گوييم باطل مى شود و هر انديشۀ استوار و حساب شده اى به علتى و سببى نقض مى گردد و از اين سبب و علت گاه به روزگار تعبير مى شود. /٢ همۀ اينها دليل بر اين است كه خداوند در جهان و زندگى تأثير مستقيم دارد.در حديث از على عليه السلام آمده است«خدا را به فسخ عزيمتها و نقض آهنگها شناختم».

« وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ -و آنان در روى زمين به فساد مى كوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.» فساد در روى زمين نتيجۀ نگرش باطل و جامد آنهاست به زندگى.آنان به

ضرورت کار برای آیندۀ بهتر که موجب بهتر شدن زندگی است ایمان ندارند و نیز معتقد نیستند که فسادشان موجب ویرانی پایه های زندگی و تبدیل زندگی شان به جهنمی طاقت سوز،خواهد شد،تا مگر از فساد باز ایستند.

واقع این است که اندیشۀ آنها اندیشه ای است باطل.زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد و آنان را نیز در مقابل فسادشان کیفری بد خواهد داد.

[۶۵]

این گرفتاریها و بدبختیها که پی در پی بر سر یهود تاخته به سبب نزول احکام الهی بر پیامبران آنها نیست،بلکه بدان سبب است که به آن احکام عمل نکرده اند.

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ -اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزگاری کنند، گناهانشان را خواهیم زدود و آنها را به بهشتهای پر نعمت داخل خواهیم کرد.» و این در آخرت است.و«پرهیزگاری»که در متن آیه آمده تعهد در برابر احکام ایمان است یعنی عمل صالح و روش نیکو.

[۶۶]

همان طور که اجرای تعالیم آسمانی آسودگی و رفاه را نصیب آنان خواهد ساخت.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ -اگر تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خدا بر آنها نازل شده است بر پای دارند.» /۲ چون قرآن حکیم.

« لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ -از فراز سر و زیر پاهایشان روزی بخورند.» یعنی از آسمان برکات بر آنها نازل خواهد شد و زمین برای ایشان خیرات خود را خواهد رویانید.سلطۀ حکومتشان عادلانه خواهد بود و بزرگان قوم بر خردانشان ترحم خواهند کرد و خردان،بزرگان را محترم خواهند داشت.در میان آنها طبقۀ زورگو پیدا نخواهد شد و در جامعۀ آنها طغیان سر بر نخواهد داشت ولی اهل کتاب،همه به کتاب خدا عمل نکرده اند و از این رو:

« مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ -بعضی از ایشان مردمی میانه رو هستند.» یعنی در اجرای اوامر معتدل اند نه فراپیش می افتند و نه کوتاهی می کنند.

« وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا یَعْمَلُونَ -و بسیاریشان بدکردارند.» یعنی واجبات و وظایفی را که پروردگارشان مقرر داشته انجام نمی دهند، عاقبت اینان همان است که خدا در آیات پیشین یاد کرده است.

[سوره المائده (۵): آیات ۶۷ تا ۷۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اَللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ اَلنّٰاسِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکٰافِرِینَ (۶۷) قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ لَسْتُمْ عَلیٰ شَیْءٍ حَتّٰی تُقِیمُوا اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیٰاناً وَ کُفْراً فَلاٰ تَأْسَ عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکٰافِرِینَ (۶۸) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ اَلَّذِینَ هٰادُوا وَ اَلصّٰابِئُونَ وَ اَلنَّصٰاریٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ وَ أَرْسَلْنٰا إِلَیْهِمْ رُسُلاً کُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْویٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقْتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلاّٰ تَکُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تٰابَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنْهُمْ وَ اَللّٰهُ بَصِیرٌ بِمٰا یَعْمَلُونَ (۷۱)

۲/

ص: ۳۶۶

معنای واژه ها

۶۸[فلا تأس]

:غمگین مباش.

۲/

ولایت قلهٔ رفیع ایمان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن حکیم پس از آن که مسلمانان را به ولایت تامه در برابر جامعهٔ اسلامی فرمان داد و آنان را از قبول ولایت کفار و مشرکان بشدّت نهی فرمود-و سبب این امر در مطالب پیش بیان گردید-اکنون رسول اللّه را و همهٔ حاملان رسالت الهی را چون ربانیون و احبار مؤکّدا فرمان می دهد که در تبلیغ رسالت با هیچ کس مدارا نکنند و راه آشتی جویی در پیش نگیرند.معلوم است که سیاق سخن در این موضوع ولایت یا رهبری است.زیرا همین امر بود که رسول خدا از تأخیر تبلیغ آن،بیمناک مرتد شدن مردم بود.زیرا رهبری از مسائلی است که غالب نیروهای اجتماعی هوای آن را در سر دارند.

پروردگار ما تأکید می کند که تأخیر در این مورد به منزلهٔ تأخیر در تبلیغ رسالت است و کسانی را که در این راه تبلیغ می کنند وعده داده که آنان را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد،زیرا کافران را راهنمایی نخواهد کرد.

سپس اهل کتاب را هشدار داد،و گفت که شما کمتر از آن هستید که بخواهید تورات و انجیل و قرآن را بر پای دارید.سپس بیان کرد که رسالت جدید بزودی بر طغیان و کفر،کافران خواهد افزود،پس تو محزون مباش.

۲/ ولی اینها به معنی این نیست که یهود و نصارا و صابئین که دارای کتب

آسمانی هستند به آتش جهنم خواهند رفت،نه.آنها اگر به خدا و روز جزا ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند بیمی بر آنها نیست و نباید غمگین شوند.

شرح آیات:

اشاره

آیا دین غیر از ولایت است؟

[۶۷]

سیاست در هر نظام اجتماعی قله است و رهبری در سیاست نوک قله است.بدون یک سیاست صالح همهٔ نظامات اجتماعی جز نقوشی بر روی کاغذ هیچ نیستند.هم چنان که بدون رهبری سالم و صالح سیاست هم معنی ندارد.از این رو خدای سبحان،در اینجا،پیامبر را هشدار می دهد به اینکه هر قصوری در امر تبلیغ -هر ماده ای از مواد رسالت که باشد-بدان می ماند که رسالت خود را تبلیغ نکرده است.

خدای تعالی می فرماید:

«یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ -ای پیامبر،آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان.اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای.» در اینجا دو سؤال مطرح می شود:

اول آن که:چرا در آیه این هشدار آمده است؟ دوم این که:چرا تبلیغ رسالت جزئی از آنچه را که بر او از خدا نازل شده به دیگر اجزاء ارتباط داده است؟ در پاسخ به این سؤالها باید بدانیم که:قصور رسول یا هر کس که مبلغ رسالت الهی باشد،انگیزهٔ اجتماعی دارد.مثل خوف از مردم ستمکار یا بیم از مراکز قدرت یا به خاطر جذب مردم.

و این امر غالبا در قضایای حساس است،مثل تعیین رهبری،یا مخالفت با عاداتی که در ذهن مردم رسوخ یافته و امثال اینها.زیرا رسول رسالت خود را در این موارد به انجام نرساند،هدف رسالت او تحقق نیافته است،چه هدف رسالت او

مقاومت در برابر مخالفان است.اما دیگر قضایای ساده،اصلاح آن در جامعه چندان تغییری ایجاد نمی کند. /۲ پس رسالت اگر از مقاومت در برابر مخالفان عاجز باشد،یا نتواند قضایای اساسی اجتماع را حل و فصل کند،در آن چه فایده ای است؟ از این جا می توانیم به پرسش نخست پاسخ دهیم،زیرا سیاق قرآنی برای ما از ولایت سخن می گوید و ولایت مسأله ای حسّاس بلکه حساسترین قضیه است و به همین سبب قرآن در همین سیاق بر این حکم تأکید می ورزد.به همین سبب در حدیثی به نقل از امام باقر(ع)آمده است که:

(خدا به پیامبر(ص)وحی کرد که علی را به جانشینی خویش برگزین این امر بر جماعتی از اصحاب او گران می آمد.خدای این آیه را نازل کرد و پیامبر را به ادای آنچه خدا فرمان داده است دلیر ساخت).

یعنی اگر تبلیغ آنچه را که بر تو نازل شده واگذاری و آن را کتمان کنی چنان است که گویی هیچ رسالت پروردگارت را تبلیغ نکرده ای.

« وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّٰاسِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰافِرِينَ -خدا تو را از مردم حفظ می کند که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.»

موضع اهل کتاب در برابر امر ولایت

[۶۸]

این قضیه فقط به مسلمانان اختصاص ندارد.زیرا بر همهٔ اهل کتاب /۲ واجب است که تعالیم رسالتهای الهی را اجرا کنند و اگر همانند کسانی هستند که اصلا به رسالتی نگرویده اند و در این صورت فرقی با کفار ندارند.

« قُلْ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لَسْتُمْ عَلىٰ شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ -بگو ای اهل کتاب شما هیچ نیستید،تا آن گاه که تورات و انجیل و آنچه را از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده است بر پای دارید.» چون اهل کتاب در برابر رسالتهای پروردگارشان موضع مخالف گرفتند، پس بر کفر و طغیانشان افزوده شد.

ص :۳۶۹

« وَ لَيَزِيـدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أَنْزِلَ إِلَيْـكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰانـاً وَ كُفْراً فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰافِرِينَ -آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است بر طغيان و كفر بيشترشان بيفزايد.پس بر اين مردم كافر غمگين مباش.» [۶۹]

چون اهل كتاب هر چه را از سوى خـدا بر آنها نازل شده انجام دهند رحمت خدا وسـيع است و فضل او عظيم.خداوند آنان را چون مسلمانان به بهشت داخل مى كند.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هٰادُوا وَ الصّٰابِئُونَ وَ النَّصٰارىٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ -هر آينه از ميـان آنان كه ايمان آورده انـد و يهود و صابئان و نصارا هر كه به خـدا و روز قيامت ايمان داشـته باشـد و كار شايسته كند بيمى بر او نيست و محزون نمى شود.» [۷۰]

بنى اسـراييل و همـهٔ اهل كتاب مأمور شـده انـد كه به حق ايمان بياورنـد،هر زمان كه باشـد و هر جا كه باشـد ولى اينان از اين فرمان اطاعت نكردند و عهدى را كه بسته بودند شكستند.

پس بر حسب هواى نفس خويش يا بر حسب تنگ نظريهاى نژادى با رسالات پروردگار خويش كينه ورزيدند.چون رسولى از جانب خـدا مى آمد و با مصالح آنان مخالفت مى ورزيد،يا آن رسول از نژاد آنان نبود،به او ايمان نمى آوردند و اين امر دليل بر اين است كه اصلا به خدا ايمان ندارند بلكه به هواهاى نفسانى و گرايشهاى نژادى ايمان دارند.

۲/ « لَقَدْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِى إِسْرٰائِيلَ وَ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ -ما از بنى اسـراييل پيمـان گرفتيم و پيـامبرانى برايشـان فرسـتاديم.هر گـاه كه پيـامبرى چيزى مى گفت كه با خواهش دلشان موافق نبود،گروهى را تكـذيب مى كردنـد و گروهى را مى كشـتند.» عمل تكـذيب رسول به مثابهٔ قتل او بود،زيرا مهمترين چيزها در نزد پيامبران رسالت آنهاست اگر آن را دروغ انگارند چنان است كه او را كشته اند.

[۷۱]

اينان مى پنداشتند كه كشتن يا تكذيب انبياء تأثير سويى در زندگى

آنها نخواهد داشت.از این رو بی آن که خود به عواقب اعمال خود بیندیشند یا سخن ناصحان را بشنوند دست به چنین عملی می زدند.

« وَ حَسِبُوا أَلاّ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ -و پنداشتند که عقوبتی نخواهد بود.

پس کور و کر شدند.آن گاه خدا توبه شان بپذیرفت.باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند.و هر چه می کنند خدا می بیند.» دعوتگران و مصلحان چشمان امتند،چون ایشان را بکشند چنان است که دیدگان امت را کور کرده اند و چون چشم آدمی کور شود،آیا به این معنی است که حقایق از میان می روند و به مجرد این که آنها را نبینند،دگرگون می گردند؟نه،بلکه به معنی این است که با آن تناقض پیدا می کنند و بهای گرانی را خواهند پرداخت.

در جلو تو تخته سنگی است که چشم تو آن را می بیند و به تو خبر می دهد.اما تو به جای این که آن را تصدیق کنی و راهت را کج کنی که با سنگ برخورد نکنی میخی در چشمت فرومی بری و آن را کور می کنی،و این کار بدان می کنی تا ناصحی را که تو را اندرز می داده و راه می نمایاند کیفر دهی.زیرا سخنی می گفته که غرور و خودپسندی تو آن را ناخوش می داشته.خوب،بعد چه؟آیا مشکل تمام شد؟نه،لحظاتی پیش خواهد آمد که تو به آن سنگ می خوری و ساق پایت می شکند.و سرت شکاف برمی دارد.اهل کتاب هم با پیامبران خدا که اندرزشان می دادند چنین می کردند.ناصحان را می کشتند و می پنداشتند که این عمل ایشان را از آنچه از آن برحذرشان می داشتند نجات می دهد.ولی ناگاه حادثه را رو به روی خود می دیدند.در این حال برخی توبه می کردند ولی توبۀ بیشترین امری موقت بود، زیرا بی درنگ عناد خود از سر می گرفتند.

این بعضی از آثار کفر به خداست که یهودیان بدان عادت کرده بودند.و بر ماست که بدین سبب با یهود دوستی نکنیم.

[سوره المائده (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْمَسِيحُ اِبْنُ مَرْيَمَ وَ قٰالَ اَلْمَسِيحُ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْجَنَّةَ وَ مَأْوٰاهُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَةٍ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّٰ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّٰا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَ فَلاٰ يَتُوبُونَ إِلَى اَللّٰهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا اَلْمَسِيحُ اِبْنُ مَرْيَمَ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كٰانٰا يَأْكُلاٰنِ اَلطَّعٰامَ اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ اَلْآيٰاتِ ثُمَّ اُنْظُرْ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً وَ اَللّٰهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ اَلْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا أَهْوٰاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوٰاءِ اَلسَّبِيلِ (۷۷)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۷۵[صدّيقه]

:مبالغهٔ در صدق است،چنان كه گفته مى شود «رجل سكّيت»كه مبالغهٔ در سكوت را مى رساند.

[يؤفكون]

:گفته می شود افكه يأفكه افكا وقتی فرد را بازگردانند و«افك»به معنای دروغ است،زيرا بازگشت از حق است و هر چيزی كه از چيزی بازگردد«مأفوك» است،و هنگامی كه باران از زمين قطع می شود می گويند:«قد افكت الارض».

۲/

انحرافات مسيحيان:شرك و غلوّ

اشاره

رهنمودهايی از آيات:

امت اسلامی كه بحق شايستۀ نام حزب خداست،امتی است رهسپار راه مستقيم حق و بر اوست كه همين راه را ادامه دهد و از هر چه موجب لغزش او می شود بپرهيزد.دنباله رو يهود و نصارا-كه از حق منحرفند-نگردد كه چون از راه راست منحرف شد ديگر فرقی نمی كند به چپ گرايد يا به راست.

ديديم كه چگونه يهود به عنوان نگهداری سنتها گرفتار جمود شدند و از حقيقتی كه تازه بر آنها آشكار شده بود،رخ برتافتند و به كفر و طغيان خويش ادامه دادند.

و ديديم كه نصارا به گونه ای ديگر با حق مخالفت ورزيدند.آنان نيز به يك سلسله اساطير و افسانه ها معتقد بودند كه آنان را از راه حق بازمی داشت.پس به خدا شرك آوردند و مسيح را تا سطح ربوبيت فرا بردند.اينان اين عقيده را از كفار كه پيش از آنها گمراه شده بودند،فرا گرفته بودند.

قرآن اين انديشه را رد كرد و گفت شرك است و سبب محروم شدن از بهشت،زيرا ۲/ منجر به كفر دربارۀ خدا می شود.چرا برای خدا شريك قرار دهيم؟آيا

کسی را می جوییم که ما را از عذاب خدا خلاص کند.آیا بهتر نیست که به خدا بازگردیم تا از آمرزش گستردهٔ او برخوردار شویم.در حالی که مسیح در برابر خداوند هیچ کاره است.او نیز انسانی است مانند ما که طعام می خورد و صاحب سود و زیانی نیست.در واقع مقام الوهیت به مسیح دادن به تقلید اساطیر کافران است.غلوّی مردود در دین است.

شرح آیات:

اشاره

انگیزه های شرک به خدا در نزد مسیحیان

[۷۲]

چرا مسیحیان از راه صحیح دین خود منحرف شدند و چرا گفتند که مسیح خداست؟آیا آنها حقیقت ایمان به غیب را نمی دانستند؟و هنوز به سطح چنین ایمانی نرسیده بودند،از این رو مسیح را خدا شمردند؟یا آن که می خواستند هر چه بیشتر به دین تمسک جویند پس در ورطهٔ غلو افتادند و برای این که مرتبت و منزلت پیامبر خود بالا برند کارشان به شرک کشید؟یا آن که از افسانه های ملل مشرک چون یونانیان متأثر شدند؟همان فرهنگ یونانی که در اسکندریه لانه کرده بود و از آنجا به مسیحیت نفوذ کرد؟یا بدان سبب که تصور عظمت خدا کردند و بشدّت خشم و برندگی احکامش اندیشیدند،تا برای خود راه فراری بجویند مرتکب گناهی شدند و گفتند خدا بیش از یکی است هر گاه یکی از آنها بخواهد کسی را شکنجه و عذاب کند آن دیگر ما را می رهاند؟ همهٔ اینها به هر صورت که باشد شرک است.زیرا شرک را انواعی است و راههای انحرافی فرار راه است در حالی که راه حق یکی بیش نیست.

در آیات بعد به همهٔ انگیزه های تحریفی اشاراتی است و بر ما واجب است ۲/ که از همهٔ آنها دوری گزینیم تا بتوانیم هویت امت اسلامی خود را حفظ کنیم.

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قٰالَ الْمَسِيحُ يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوٰاهُ النّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ -به تحقیق آنان که گفتند که

خدا همان مسیح پسر مریم است،کافر شدند.مسیح گفت:ای بنی اسراییل،اللّٰه پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید.زیرا هر کس که برای خداوند شریکی قرار دهد،خدا بهشت را بر او حرام کند و جایگاه او آتش است و ستمکاران را یاوری نیست.» چگونه ممکن است خدا مردم را از پرستش خود منع کند؟اگر مسیح خداست چگونه ممکن است ما را به عبادت دیگری وادارد؟ مسیح خود از دعوتگران به وحدانیت خداست به صراحت می گوید:«اللّٰه پروردگار من و پروردگار شماست».سپس مردم را از شرک به خدا بر حذر می دارد و جزای مشرک را معین می کند و تأکید می کند که نه او و نه دیگران،نمی توانند در برابر ارادهٔ خداوند مقاومت کنند تا چه رسد که ظالمی را یاری کنند و از عذاب آتش برهانند.

خدایی جز اللّٰه نیست

[۷۳]

مسیحیت کژ راه بر خود قبولانیده است که اللّٰه همان مسیح است یا اللّٰه شریک مسیح است.این از اختلاف در افکار قدیم جاهلی منبعث می شود که گاه به وحدت وجود می گراید و گاه به تعدد وجود.چه عقیده شان بر مبنای اصل اول باشد یا دوم،کفر است و کفر.

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلاَثَةٍ -آنان که گفتند:اللّٰه سومین سه است کافر شدند.» زیرا اللّٰه به معنی احدیت مطلق است و اگر کسی آن را منکر شود خود الوهیت را منکر شده است.

« وَ مَا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّ إِلٰهٌ وَاحِدٌ -در حالی که هیچ خدایی جز اللّٰه نیست.» /۲ از این رو هر که یکتایی خدا را انکار کند،خدا را انکار کرده است.زیرا این کسی که برای خود شریک پذیرفته است خدا نیست،آیا کسی که نتواند شریکش را چاره کند خداست؟یا آن که بدون یاری شریکش قادر به انجام کارها

نباشـد عنـوان الـوهیت را شایسـته است؟در این صورت فرق میـان او و مخلوقـاتش چیست؟پس چه ضـرورتی دارد که به چنین خـدایی ایمان بیاوریم؟ وقتی می بینیم مردم از بعضـی کارها عاجزند،در می یابیم که نباید در ذات الهی عجز بوده باشد و نباید قدرت او را چیزی محدود کند.

اگر خدا نیز مانند ما عاجز باشد چه موجبی برای پرسـتش او؟ « وَ إِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ -اگر از آنچه گوینـد بازنایسـتند به کافرانشان عـذابی دردآور خواهد رسـید.» می گوید عذاب مخصوص کافران آنهاست،در حالی که هر کس را چنین پنـداری بود به کفر انتساب دارد.ولی آنچه از این برمی آیـد این است که بعضـی از آنها عذاب می شونـد.زیرا کسـانی که بـدون آگـاهی و علم کـافی چنین سـخنی بگوینـد بر او حکم به کفر نمی شود.مثـل بعضـی از متصـوفه مسلمان که دربارهٔ اولیاء خود غلو می کنند حتی-بدون آگاهی به آنچه می گویند،آنان را به مقام الوهیت می رسانند.در حالی که این کفر به خدای بزرگ است.

عیسی خدا نیست

[۷۴]

بعضـی از مسـیحیان می پندارنـد که عیسـی(که پسر خـداست)آنان را از عـذاب پدرش رهایی خواهد داد.زیرا او از(پدر)به ما رحیم تر است.خدا این پندار را به دو گونه تقبیح می کند.

نخست:آنجا که می گوید:

« أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ -آیـا به درگـاه خـدا توبه نمی کننـد و از او آمرزش نمی خواهند.خـدا آمرزنده و مهربان است.» /۲ زیرا رحیمتر از خدا و آمرزنده تر از او نتوان یافت.چگونه تصور می کنند که کس دیگری هسـت که چون خدا درهای رحمتش را بربندد،می تواند آنها را برهاند؟پس باید به پروردگارش بازگردد تا هر خیری را بر آسـتانهٔ او بیابد.

[۷۵]

دوم:مسیح جز بشری هیچ نیست.آیا بشر می تواند انسان را از غضب

خدا برهاند؟ مسیح از مادر زاده شده و این اولین و بارزترین دلایل عجز و محدودیت اوست،پس مخلوق است.سپس طعام می خورد و اگر طعام نخورد خواهد مرد،این نیز دلیل این است که او جز بشر نیست.آیا کسی که محتاج به طعام است می تواند در برابر ارادۀ خداوندی که خالق خوردنیها و آشامیدنیهاست و مالک آنهاست مقاومت کند؟ « مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ –مسیح بن مریم جز پیامبری نبود که پیامبرانی پیش از او بوده اند.» بنا بر این معجزه های او یا علوم او دلیل این نمی شود که خدا باشد.زیرا همۀ رسولان همانند او معجزاتی دارند و تا حدودی از غیب آگاهند.

« وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ –و مادرش زنی راستگو بود که هر دو نیازمند خوراک بودند.» پس او و مادرش از نوع خدایانی نیستند که از طعام بی نیاز باشند.

« اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنّى يُؤْفَكُونَ –سپس بنگر که چگونه آیات را برایشان بیان می کنیم و چگونه از حق روی می گردانند.» [۷۶]

مسیح وقتی از خود رفع گرسنگی نتواند کرد،جز به تلاش و کوشش و به وسیلۀ غذاهای مادی؛برای شما چه کاری تواند کرد؟ « قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ –بگو آیا جز اللّه خدای دیگری را که برای شما مالک هیچ سود و زیانی نیست می پرستید و حال آن که اللّه شنوا و داناست.» ۲/ آیا می توانید در سایۀ حمایت او قرار گیرید و از خدا بی نیاز شوید؟خدایی که آنچه را بر زبان می آورید و آنچه را در دل نهان می دارید،می داند.

غلوّ،محراب شرک

[۷۷]

مهمترین انگیزۀ الوهیت بخشیدن به مسیح بن مریم،غلو در دین بود.

همـان طور که بی مبالاـتی و بی تفـاوتی برای دین خطرنـاک است غلوّ هم خطرناک است.زیرا هر دو مخالف حق هسـتند.حق محور عالم وجود است باید محور زندگی انسان نیز قرار گیرد.

« قُلْ یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ -بگو ای اهل کتاب،به ناحق در دین خویش غلو مکنیـد.» چون رؤسای کلیسا خواسـتند مبادی دینی را تقویت کننـد به غلوّ در دین روی آوردنـد تا مگر در دلها رسوخ بیشتری یابد.ولی غلوّ برای اسـتحکام خود نیازمند یک ایدئولوژی است.از این رو به فرهنگهای اعصار جاهلی روی آوردند و دین خود را به آن تغذیه کردند و این غـذا چیزی جز خرافات نبود که اهل ضـلالت املاء کرده بودند،مانند خرافات یونانیان در پرسـتش خدایان متعدد و وجود یک قدرت غیبی برای هر چیزی در ما ورای آنچه در طبیعت می بینیم،از تناقضات یا فعل و انفعالات.

این خرافات در مسیحیت رخنه یافت و آن را به دین غلوکنندگان تبدیل کرد.

خدای تعالی به شدت از غلو نهی می کند.

« وَ لاٰ تَتَّبِعُوا أَهْوٰاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَـلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَـلُّوا کَثِیراً وَ ضَـلُّوا عَنْ سَوٰاءِ السَّبِیلِ -و از خواهشهای آن مردمی که از پیش گمراه شده بودند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند،پیروی مکنید.»

[سوره المائده (۵): آیات ۷۸ تا ۸۱]

اشاره

لُعِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرٰائِیلَ عَلیٰ لِسٰانِ دٰاوُدَ وَ عِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَ کٰانُوا یَعْتَدُونَ (۷۸) کٰانُوا لاٰ یَتَنٰاهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مٰا کٰانُوا یَفْعَلُونَ (۷۹) تَریٰ کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ مٰا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ فِی اَلْعَذٰابِ هُمْ خٰالِدُونَ (۸۰) وَ لَوْ کٰانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلنَّبِیِّ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اِتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیٰاءَ وَ لٰکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ (۸۱)

۲/

تأثیر ولاء بر ارزشهای رسالتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم در پایان این سلسله از آیات بار دیگر مخالفت خود را با دوستی ورزیـدن با کفار تجدید کرد و هشدار داد که هر کس با کفار دوستی ورزد همانند آنان خواهد بود،حتی اگر اینان از سلسلهٔ مؤمنی چون بنی اسراییل باشند.

و ملاحظه می شود که داود،آن پیامبر و پادشاه و عیسای زاهد هر دو طایفه ای از بنی اسـراییل را لعنت می کنند.مسلّم است که داود و عیسی هر دو نیز از بنی اسراییل بودند ولی لعنت بنی اسراییل به سبب عصیان و تجاوزشان بود...

در جامعـهٔ ایشان ارزشـهای دینی الهی مرده بود.از این رو کسـی به آن توجه نداشت و از آن دفاع نمی نمود.از این رو وحدت فکریشان از بین رفت جمعشان پریشان شد.

فرقه ای از ایشان به صراحت به کفار پیوستند و خشم خدا را خریدند.

۲/ اگر ارزشـهای دینی الهی در دلشان زنـده بود هرگز در دوستی و پیوند گرفتار دوگانگی نمی شدند و به جامعهٔ خود خیانت نمی کردند ولی نفوسشان از ایمان تهی شده بود و روی به فسق و عصیان نهادند.

این درس با دروس گذشته هماهنگی دارد،دروسی که بر پشتیبانی از جامعهٔ اسلامی و حزب واحد الهی تأکید دارند.

ص: ۳۷۹

شرح آیات:

اشاره

لعنت بنی اسراییل

[۷۸]

لعنت به سبب طینت و فطرت آدمی،دامنگیر او نمی شود هم چنان که رحمت هم چنین نیست.هر چه به انسان می رسد نتیجهٔ عمل اوست...در میان بنی اسراییل مردمی مسلم بودند و مردمی هم کافر.این کافران را انبیاء بنی اسراییل طرد کرده بودند.قرآن از انبیاء بنی اسراییل دو نمونه ذکر می کند یکی داود(ع)که پادشاه و فرمانرواست.فرض بر این است که پادشاه با رعایای خود به سیاست و نرمش رفتار کند،بویژه داود که صاحب زبور بود و همیشه به رحمت و صلاح دعوت می کرد.پس از داود،عیسی علیه السلام آنان را لعنت کرد،با وجودی که دعوتش سراسر رحمت و آرامش و آشتی بود.سبب لعنت کردن آنها کفار بنی اسراییل را، این بود که کفار بنی اسراییل به خدا عصیان می کردند و بر مردم تجاوز.

« لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ -از بنی اسراییل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این لعنت به پاداش عصیان و تجاوزشان بود.»

عوامل سقوط و انهدام جامعه

[۷۹]

سقوط و انهدام جامعه از آنجا آغاز می شود که افراد به وظایف خود عمل نکنند و در پیامد آن خدا را عصیان کنند، /۲ یا در اموری که مخصوص به خود فرد است چون ترک نماز و دروغگویی،سپس به تجاوز به حقوق دیگران منجر خواهد شد.آن گاه به صورت بی اعتنایی به ارزشها درمی آید و نتیجهٔ آن پراکنده شدن جامعه است و تعدد گرایشها بخصوص گرایش به بیگانه.

« كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ -از کار زشتی که می کردند یکدیگر را نهی نمی کردند.» رسم نهی از منکر از میان برافتاده بود،زیرا عادت نکرده بودند که ارزشها

را محترم دارند حتی در سطح زندگی اجتماعی.

« لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ -هر آينه بدكاری می كردند.» زيرا ترک نهی از منكر سقوط و انهدام امت را تسريع می كند.

[۸۰]

عدم اهتمام به ارزشها به آن منجر می شود كه هر فردی به منافع و اميال خود توجه كند و بدان اهتمام ورزد،تا آنجا كه اين منافع و اميال را اگر بيگانگان تأمين كنند به آنها روی خواهد كرد و به ملت خود خيانت خواهد نمود.

چون نه وجدانش او را بازمی دارد و نه به ارزشهای دينی اهميت می دهد دست در دامن آنها می زند و به آنها می آويزد.

« تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مٰا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذٰابِ هُمْ خٰالِدُونَ -بسياری از ايشان را می بينی كه با كافران دوستی می ورزند بد است آنچه پيشاپيش برای خود فرستاده اند.خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاودانه اند.» [۸۱]

اين سقوط و انهدامی كه در جامعۀ بنی اسراييل حاصل شد،به سبب بی ايمانی بود زيرا ايمان سالمترين محورها برای ارتباط دادن مردم است به يكديگر.

« وَ لَوْ كٰانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِيِّ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيٰاءَ وَ لٰكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ -اگر به خدا و پيامبر و آنچه بر او نازل شده ايمان آورده بودند كافران را به دوستی نمی گرفتند ولی بيشترشان فاسقانند.» يعنی واقعا بی ايمانند.از اين رو جمعشان پراكنده شد و به صورت يک جامعۀ فرومايه و حقير درآمدند.

[سوره المائده (۵): آيات ۸۲ تا ۸۶]

اشاره

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ اَلنّٰاسِ عَدٰاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰارىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبٰاناً وَ أَنَّهُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى اَلرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ اَلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاكْتُبْنٰا مَعَ اَلشّٰاهِدِينَ (۸۳) وَ مٰا لَنٰا لاٰ نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مٰا جٰاءَنٰا مِنَ اَلْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنٰا رَبُّنٰا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلصّٰالِحِينَ (۸۴) فَأَثٰابَهُمُ اَللّٰهُ بِمٰا قٰالُوا جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ (۸۶)

۲/

مسلمانان و دشمنی یهود و دوستی مسیحیان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یهود به نگهداری افکار و سنن خود سخت پایبنداند و از حق رویگردان و با پیامبران دشمن.از این رو دین و آیین نوین جز بر انکار و سرپیچی آنان نیفزود.اما مسیحیان به گونه ای دیگر از حق رویگردان شدند،آنان مقیاس تشخیص حق و باطل را از دست داده بودند و به هر اندیشه ای که در آن رنگ دین بود ایمان می آوردند.هر چند در مواردی ممکن بود کارشان به ضلالت کشد ولی گاه نیز وسیلهٔ هدایتشان می شد،چنان که دین جدید را با سعهٔ صدر پذیرفتند و چون ندای ایمان به گوششان رسید آمادهٔ ایمان شدند.

ص :۳۸۲

از این رو می بینیم که استقبال مسیحیان از اسلام به همان مقدار عناد و دشمنی یهود است با آن.یهود با کسانی که ایمان آورده بودند بشدت دشمنی می کردند ولی مسیحیان اظهار مودّت می کردند.مشرکان نیز مانند یهودیان بودند سرکش و کینه توز.چنان که هیچ آیین جدیدی را برنمی تافتند.

۲/ این گرایش به حق در نزد مسیحیان بویژه نزد علمای نیکوکار آنان به حدی بود که چون آیات خدا را می شنیدند اشک از چشمانشان جاری می شد و این به سبب تأثیر بسیاری بود که آن آیات در روح آنان بر جای می گذاشتند.

بعضی از کشیشان مسیحی مانند احبار و کاهنان یهود نبودند که هدفشان همه زر و سیم بود.اینان در تزکیه و اصلاح نفس خود سعی می کردند و چون برای این منظور وسیله ای می یافتند به سوی آن می شتافتند.

شرح آیات:

اشاره

دشمن و دوست

[۸۲]

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا -دشمنترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده اند،یهود و مشرکان را می یابی.» اما یهود بدان سبب که حق را به کناری افکنده بودند و تنها خود را محور قرار داده بودند و دلباختهٔ نژاد بنی اسراییل بودند و آن را نژاد مقدسی می شمردند که همواره و هر جا که او باشد حق هم همانجاست و نه بر عکس،نمی توانستند حقیقت را بشناسند زیرا ارزش افکار را تنها به مقیاس خویش می سنجیدند.

اما مشرکان،آنان نیز به نوبهٔ خود حق را رها کرده بودند و از پی هوای نفس می رفتند و بندهٔ مال و جاه بودند،و به راهی پای می نهادند که آنان را به مال و جاه برساند.

اینان نیز از حق انحراف جسته اند و در انحراف خویش سخت مصمم و مصر.پس با مؤمنان دشمنی می کنند.

ص :۳۸۳

« وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ -و مهربانترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده اند کسانی را می یابی که می گویند:ما نصرانی هستیم.زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و آنها سروری نمی جویند.» اینان در پی جستن حق اند ولی آن را نمی یابند.از این رو می بینی که در برابر حق-چون بشنوند-سرکشی نمی کنند همین امر سبب شده که برای هدایت فرصتی بیشتر داشته باشند.

[۸۳]

« وَ إِذا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ -چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده است بشنوند و حقیقت را دریابند چشمانشان پر از اشک می شود.» تأثیر حق در نفوس پاکیزه بسیار است،به گونه ای که ذهن را به خود مشغول می کند و اوتار روح را به لرزش می آورد و شوق ایمان را در دل به جوش می آورد.و بیم و امید در میانش می گیرند.سرشک از دیدگان جاری می گردد.زبان نیز خاموش نتواند ماند،آنچه را در درون می جوشد بیان می کند.

« يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ -می گویند ای پروردگار ما، ایمان آوردیم،ما را نیز در زمرۀ شهادت دهندگان بنویس.» اینان بیم آن دارند از قطار مؤمنان واپس مانند.از این رو به ایمان می شتابند و از خدا می خواهند که آنان را نیز در شمار مؤمنان به حساب آورد.

[۸۴]

علتی که آنان را به ایمان فرا می خواند،این است که پیش از این در جستجوی حق و صلاح بوده اند.هدفشان در زندگی فقط خودپرستی نبوده است و در پی آن نبوده اند که چون یهود در زمین برتری جویند و فساد کنند.همچنین هدفشان از زندگی رفتن در پی خور و خواب و خشم شهوت نبوده است.بلکه همواره اصلاح نفس خود و ارضاء پروردگارشان را می طلبیده اند.نیاتشان پاک و دلهایشان پیراسته از هوی بوده است.

« وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ

الْقَوْمِ الصّالِحِينَ

-چرا به خدا و این آیین حق که بر ما نازل شده است ایمان نیاوریم و طمع نورزیم در این که پروردگار ما،ما را در شمار صالحان آورد.» هدف اینان صلاح و آراستگی به فضایل است و دریافته اند که وسیلهٔ آن ایمان به خدا و به حق است.از این رو شتابان در پی دست یافتن به وسیله ای هستند که آنان را به هدفشان برساند.

[۸۵] ۲/

خدا نیز به آن وعده که ایشان را داده بود وفا کرد و آنان را به سبب ایمانشان جزا داد و این جزا بهشت جاویدان است.

« فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ -به پاداش این سخن که گفتند،خدا آنان را به بهشتهایی که در آن نهرها روان است پاداش داد.در آن جاودانند.این است پاداش نیکوکاران.» [۸۶]

اما آن یهودان و مشرکان کافر شدند،زیرا خویشتن خویش را می پرستیدند و از پی شهوات و امیالشان می رفتند.سپس در نتیجهٔ کفرشان حق را تکذیب کردند و بدین سبب جهنمی شدند:

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ -و آنان که انکار ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند،اهل جهنّم اند.»

[سوره المائده (۵): آیات ۸۷ تا ۸۹]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ (۸۷) وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَیْمانَ فَکَفّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَهِ مَساکِینَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیّامٍ ذلِکَ کَفّارَهُ أَیْمانِکُمْ إِذا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۸۹)

۲/

ص: ۳۸۵

معنای واژه ها

۸۹[باللغو فی ایمانکم]

:لغو الیمین یعنی سوگند به شیوهٔ غلط آن هم بدون قصد مثل این که کسی بگوید:«لا و اللّه».

[عقّدتم]

:قصد و نیّت را استوار گردانیدید.

۲/

اصلاح جامعه را از اصلاح خود آغاز کن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این دسته از آیات شمّه ای از احکام اسلامی را در رفتار فردی و ارتباط آن با رفتار اجتماعی ملاحظه می کنیم.

مثلاـ شراب،نوشیدن آن یک عمل فردی نیست،بلکه-در واقع-عملی است اجتماعی زیرا سبب زیان رسانیدن به اجتماع می شود و مردم را بر ضد یکدیگر برمی انگیزد.همچنین است قمار.این رابطهٔ مستحکم میان رفتار فردی و جامعه برای انسان انضباط دیگری را در رفتار فردی اش ایجاب می کند.البته محرمات اصل در رفتار انسان نیست،چنان که برخی ملل دیگر می پندارند و هر چیز

را حرام می شمارند،مگر این که در حلال بودن آن آیه ای نازل شده باشد.بلکه بر عکس.انسان در زندگی آزاد است مگر این که با دلیل قاطع چیز معینی حرام شده باشد.

بنا بر این مطابق این عقیده همه چیز حلال است تا زمانی که عکس آن ثابت شود. ۲/ و این چیزی است که در این بحث به آن می پردازیم.

شرح آیات:

اشاره

تحریم طیبات

[۸۷]

در حدیث آمده است که«ان اللّه یحب ان یؤخذ برخصه کما یؤخذ بعزائمه»این حدیث دلالت قطعی دارد که مبالغه ای که برخی منتسبان به دین،در تحریم طیبات دارند عملی شیطانی است و این امر سبب می شود که:

اولا:حکمی را به خدا نسبت دهند که در آن باب چیزی از جانب او نازل نشده است.

ثانیا:سبب رمیدن جماعتی از دین می شود زیرا میان دین و فطرت خود که آنان را به برخورداری از نعمتهای خداوند دعوت می کند تناقضی می بینند.در حالی که خداوند بسیاری چیزهای پاکیزه و حلال برای انسان آفریده است.

مسیحیت منحرف سبب پدید آمدن طوفانی علیه دین در اروپا شد در هنگامی که پیشرفت علمی آغاز شده بود.مسیحیت منحرف طلب علم را حرام کرده بود و این امر را به دین نسبت می داد.و جمعی از علمای دینی مسلمان نیز دانسته یا ندانسته این طوفان غربی را یاری کردند تا در بلاد اسلامی نیز نفوذ یافت.

از اینجاست که قرآن با اصرار تمام با تحریم آنچه خدا حلال کرده است به مبارزه برخاست،خواه این تحریم به ۲/ گفتار باشد یا به کردار و گفت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید!چیزهای پاکیزه ای را که خدا بر شما حلال کرده است حرام مکنید.»

البته استفاده از چیزهای حلال هم بایـد در حد حقوق واجبه باشد.مثلا جسم انسانی را حقوقی است که باید آن را رعایت کرد و در استفاده از طیّبات یعنی چیزهای حلال و پاکیزه از حـد تجاوز نکرد.مثلا زیاده روی در خوردن،نوعی تجاوز به حق جسم است مخلّ سلامت آن.

همچنین برای مردم حقوقی است که چون می خواهیم از چیزهای حلال استفاده کنیم باید آن حقوق را رعایت کنیم.از این رو قرآن در سیاق حکم حلال بودن چیزها تأکید می کند که:

« وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ -و از حد درمگذرید که خدا تجاوز کنندگان را دوست ندارد.» [۸۸]

در استفاده از طیبات باید در نظر داشت که حتما بر اساس حدی باشد که شریعت مقرر داشته زیرا شریعت به مصلحت آدمی است اعم از فرد یا اجتماع و این تجاوز نکردن از حد خود گونه ای تقوا است.

« وَ کُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ حَلاٰلاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ - از چیزهای حلال و پاکیزه ای که خدا به شما روزی داده است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده اید بترسید.»

کفارهٔ عهد و سوگند

[۸۹]

در اینجا برای استفاده از طیبات حد دیگری مقرر شده و آن حد تعهد شخصی است به عدم استفاده از یکی از امور حلال برای این منظور یا آن منظور.و این را قسم گویند.

مثلا تو می توانی سوگند بخوری که از نعمت میوه ها استفاده نکنی،البته قصدت این باشد که فقراء و مساکین استفاده کنند،نه این که آن را بر خود حرام سازی همین که به این عمل به قصد زهد و ریاضت بدون در نظر داشتن مصلحتی یا رجحانی یا سبب معقولی مصمم شدی،بر تو واجب می شود که ۲/ از آن بازگردی این عدول از عهدی است که با خود کرده ای و در نتیجه عدول از ارادهٔ تو است و برای

نفس تو شکستی است.

البته مسئله ای است که بعضی از مردم بدون توجه و از روی شتابکاری به خدا سوگند می خورند،ولی قصد التزام و تعهد واقعی و ثابت ندارند.

قرآن در این باب سخن می گوید آن گاه دربارهٔ قسمهایی که به قصد التزام و تعهد یاد می شوند سخن می گوید:

«لاٰ یُؤٰاخِذُکُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمٰانِکُمْ وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا عَقَّدْتُمُ الْأَیْمٰانَ فَکَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَهِ مَسٰاکِینَ مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ ثَلاٰثَهِ أَیّٰامٍ ذٰلِکَ کَفّٰارَهُ أَیْمٰانِکُمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَیْمٰانَکُمْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ -خدا شما را به سبب سوگندهای لغوتان بازخواست نخواهد کرد،ولی به سبب شکستن سوگندهایی که به قصد می خورید بازخواست می کند و کفارهٔ آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانوادهٔ خویش می خورانید،یا پوشیدن آنها یا آزاد کردن یک بنده و هر که نیابد سه روز روزه داشتن.این کفارهٔ قسم است هر گاه که قسم خوردید،و به قسمهای خود وفا کنید خدا آیات خود را برای شما اینچنین بیان می کند،باشد که سپاسگزار باشید.»
سپاسگزار خداوند باشید به سبب هدایتش و به سبب بیان طریقهٔ استفاده از چیزهای حلال و پاکیزه.

[سوره المائده (۵): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْخَمْرُ وَ اَلْمَیْسِرُ وَ اَلْأَنْصٰابُ وَ اَلْأَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ اَلشَّیْطٰانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمٰا یُرِیدُ اَلشَّیْطٰانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ اَلْعَدٰاوَهَ وَ اَلْبَغْضٰاءَ فِی اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ وَ عَنِ اَلصَّلاٰهِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمٰا عَلیٰ رَسُولِنَا اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ (۹۲) لَیْسَ عَلَی اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جُنٰاحٌ فِیمٰا طَعِمُوا إِذٰا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ ثُمَّ اِتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اِتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۹۳)

۲/

معنای واژه ها

۹۰[الانصاب]

:بتها و به این نام نامیده شده زیرا که برای عبادت و پرستش نصب شده اند.

[رجس]

:رجس در لغت به هر کار زشتی گفته می شود.

۲/

چگونه به رستگاری می رسیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اشاره

بشر عقل و اراده است

[۹۰]

در بشر عقل هست و اراده،در برابر شهوات و جهل.بر انسان واجب است که به قوت اراده عقلش را بر شهواتش حاکم گرداند.ادیان آسمانی آمده اند تا قدرت ارادۀ بشر را رشد دهند و نیز قدرت عقلش را.تا بتواند شهوات خود را در ضبط آورد و زندگی اش را به سویی که عقل فرمان می دهد سوق دهد.

ادیان آسمانی هر چیزی را که به عقل یا اراده زیان برساند حرام کرده اند.

زیرا طبعا موجب سیطرۀ شهوات بر زندگی انسان می شوند.

در رأس چیزهایی که ادیان الهی حرام کرده اند،شراب و قمار است.زیرا این دو عقل و ارادۀ انسان را به پایین ترین سطح خود تنزل می دهند و سبب نقصان

عقل و ضعف اراده می شوند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ ٢/ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ -ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و گروبندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است.از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید.» رستگاری بالاترین هدف هر انسانی در زندگی است و آن تحقق نمی یابد مگر با سیطره بر شهوات آن هم به نیروی اراده.

اما لهو نیز اراده را ضعیف می کند و در برابر انسان مشکلاتی می آفریند و این همان پلیدی است که شیطان تقویت کنندهٔ آن است.

شراب و قمار از لشکریان شیطانند

[۹۱]

شراب و قمار سبب جدایی و تفرقهٔ در بین مردم می شوند،در حالی که اسلام به وحدت فرمان می دهد و این وحدت را به تحریم هر چه سبب تفرقه می شود استحکام می بخشد.

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ -شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند.» دشمنی به سبب سیطرهٔ امیال و شهوات بر انسان،به وجود می آید و هر کس می خواهد برای تحقق بخشیدن به امیال و شهوات خود به حقوق دیگران تجاوز کند.

کسی که مورد تجاوز واقع شده در مقام دفاع برمی آید و اگر نتوانست از خود دفع ظلم کند خود نیز نسبت به کسی که از او ضعیف تر است ستم روا می دارد.

در نتیجه جامعه به صورت سلسله ای از ظالم و مظلوم درمی آید و دشمنیها به کینه کشیها بدل می شود.و جغد کینه در دلها لانه می کند و هر مظلومی خواستار فنای کسی است که بر او ظلم کرده است.

مسئله این است که گاه این کینه متوجه غیر شخص ظالم می شود یا حتی همهٔ افراد یک جامعه.در این حال فریاد برمی آورد و برای خالی کردن کینهٔ خود

نفسکش می طلبد. ۲/ اکنون این سؤال پیش می آید که شراب چگونه سبب این عداوت می شود.

جواب این است که شراب عقل را زایل می کند و اراده را ناتوان.انسان، قدرت تسلط بر شهوات را از دست می دهد و از آن پس این شهوات است که بر او تسلّط می یابند و او را به هر جا که خاطرخواهشان است می کشند.

اما قمار،هر دسته سعی دارد که بر دستهٔ دیگر فایق آید ولی این فایق آمدن از راه درست نیست،از طریق تصادف است یا از طریق تقلب و حقه بازی.مسلّم است که حال جامعه ای که هدف همهٔ افرادش برتری و پیروزی بر دیگران باشد، آن هم به مدد تقلب و حقه بازی چگونه است؟ علت دیگر برای حرمت شراب و قمار،غفلت از ذکر خداست در حالی که ذکر خدا راه رستگاری آدمیان است.

شیطان نماد قوای شریره است در طبیعت و قوای شریره را در نفس انسان برمی انگیزد هرگز نمی خواهد میان افراد بشر وحدت کلمه به وجود آید بلکه در تقویت شهوات انسان و تقویت هواهای نفسانی او می کوشد.هدف شیطان که مردم را به لهو و لعب و شرابخواری و از یاد بردن مسئولیتها فرا می خواند و به بازی قمار می کشاند و از کارهای نیکو منع می کند،هدفی در مسیر سعادت بشر نیست.

خداوند می خواهد که آدمی به مسئولیتهای خود آشنا باشد و بداند که از سوی خدا سخت تحت نظر است تا واجبات خود را به انجام رساند و همواره متذکّر این مراقبت خدایی باشد.

اما شیطان خدا را از یاد انسان می برد و او را با شراب و قمار از یاد خدا دور می نماید.

از اینجاست که خدا هدف شراب و قمار را چنین بیان می دارد:

۲/ « وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ -و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد.آیا بس می کنید.» آیا از پیمودن این خط غفلت و فراموشی و بی خبری بس می کنید؟

ص: ۳۹۲

گرانبهاترین چیزها برای بشر یاد خداست و یاد مسئولیت و تعهد او به ادای آن.

و شیطان انسان را به خطی دیگر که بر عکس اوست می اندازد.آیا وقت آن نرسید که توبه کنیم و شیطان را طرد کنیم و جام غفلت را بشکنیم و اسباب عداوت و کینه را به دور افکنیم؟

راه بازگشت

[۹۲]

به آستان اطاعت و تعهد در برابر مسئولیتها بازمی گردیم.

« وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ -خدا و پیامبرش را اطاعت کنید.» به جای غفلت و فراموشکاری هشیاری پیشه می کنیم و به سلاح پرهیزگاری مسلح می شویم.وقتی که تو در بیشه ای انبوه و تاریک و پر از درندگان گرفتار شده باشی آیا درست است که به خواب روی و آن همه خطرهایی را که گرد بر گردت را گرفته اند به فراموشی بسپاری؟شیطان آدمی را به غفلت می خواند و خدا به هوشیاری.

« وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِینُ -و پروا کنید و اگر رویگردان شوید بدانید که وظیفهٔ پیامبر ما رساندن پیام روشن خداوند است.» ما پاسخگوی اعمال شما نیستیم،رسول ما هم پاسخگوی اعمال شما نیست،شما خود پاسخگوی اعمال خود هستید.بر رسول ماست که رسالت خویش به شما ابلاغ کند،سپس شما خود بار مسئولیت را به دوش می گیرید.

همه چیز حلال است

[۹۳]

حرام شدن شراب به معنی این نیست که خدا می خواهد که انسان در تنگی و سختی /۲ زیست کند.خداوند چیزهای پاکیزه را بر انسان حرام نکرده است.

« لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا -بر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند،در آنچه خورده اند گناهی نیست.»

هدف تقوی عمل صالح است ولی عمل صالح باید با ایمان همراه باشد.

ایمان پیش از عمل صالح و بعد از عمل صالح.پیش از آن تا انسان را به اختیار عمل صالح وادارد و بعد از آن،زیرا عمل صالح ایمان را استواری می بخشد و پای بر جا می سازدش.از اینجا ایمان هدف تقوی است.از این روست که پروردگار ما می فرماید:

« إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ -هر گاه پرهیزگاری کنید و ایمان بیاورید.» تقوی(یعنی احساس مسئولیت)به عمل صالح دعوت می کند و در همان وقت به سطح تازه و مرتفعی از سطوح ایمان فرا می خواند.

این سطح همان احسان به مردم است.از این رو احسان به منزلهٔ نتیجهٔ تقوی است در این آیه:

« ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ -باز هم پرهیزگاری کنند و نیکی که خدا نیکوکاران را دوست دارد.» بدین گونه مؤمن یک یک مراحل آتیه را می پیماید:

۱-تقوی به هدف عمل صالح.

۲/ ۲-تقوی به هدف تقویت ایمان.

۳-تقوی به هدف احسان به مردم.

بطور کلی،طعام به منزلهٔ سوخت مادی انسان است برای قیام به این مراحل هم چنان که تقوی سوخت معنوی اوست.

میان طعام در مفهوم توحیدی که تحت سیطرهٔ تقوی است و به هدف تحمل مسئولیت و احسان با طعام در مفهوم شیطانی آن که ضد تقوی است و ضد تحمل مسئولیت است فرق بزرگی است.

ص :۳۹۴

[سوره المائده (۵): آیات ۹۴ تا ۹۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اَللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ اَلصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اَللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اِعْتَدى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا اَلصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ اَلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ اَلْكَعْبَةِ أَوْ كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اَللَّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اَللّٰهُ مِنْهُ وَ اَللَّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ اَلْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ اَلْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اِتَّقُوا اَللَّهَ اَلَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

۲/

معنای واژه ها

۹۶[للسيّاره]

:به معنای مسافران است.

۲/

شکار در حج

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خوردن طعام باید به هدف عمل صالح و ایمان و احسان به مردم باشد.از این رو طعامی که با این هدف مخالف باشد چون شراب،حرام است.

گاه نخوردن طعام خود باعث تقویت همین اهداف می شود،چون ترک

ص: ۳۹۵

طعام در ماه رمضان.زیرا در این مورد ترک طعام موجب تقویت تقوی و احساس مسئولیت و در نتیجه احسان و عمل صالح می شود.و چنین است ترک طعام در حج.

حرام شدن شکار در حرم کعبه یا در خلال قیام به مراسم احرام به معنی این نیست که طعام پلید است،بلکه معنی اش این است که ترک طعام خود از عوامل آزمایش ارادهٔ انسان و تحکیم قدرت او بر ضبط شهوات است.

در این مجموعه از آیات خداوند فلسفهٔ حرمت صید را در حج بیان می دارد.

خداوند برای منع شکار کردن در حج یا در احرام برخی مجازاتها مقرر داشته است /۲ تا این مجازاتها کفّاره گناهانشان شود.و نیز دریابند که هر کس از پی شهوات خود رود باید مجازات و عواقب ناگوار آنها را هم تحمل کند.

در همان هنگام که خداوند صید در خشکی را حرام کرده صید دریایی را در حالت احرام حلال شمرده،زیرا هدف رشد اراده و پرورش روح تقوی بوده نه گرسنه نگاه داشتن انسان.

شرح آیات:

اشاره

صید و امتحان اراده ها

[۹۴]

با آن که صید در حج به صورت مشروع انجام می گیرد و بهره کشی از دسترنج دیگران نیست و کسی که صید کرده خود صاحب آن است باز هم خداوند این صید را حرام کرده است نه از این جهت که حاصل دسترنج دیگران است(مثل حرمت ربا)و نه از آن جهت که به عقل انسان یا به جسم او لطمه می زند مانند (حرمت شراب و گوشت خوک)بلکه از آن جهت که خدا می خواهد اراده انسان و رشد روحیهٔ تقوی را در او بیازماید.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّٰهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنٰالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِمٰاحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ یَخٰافُهُ بِالْغَیْبِ -ای کسانی که ایمان آورده اید،خدا شما را به صید که به دست می گیرید یا به نیزه شکار می کنید می آزماید،تا بداند چه کسی در نهان از او می ترسد.»

بنـا بر این حرمت صـید کردن در حـج آزمـایش است و هـدف از آن معرفت کسـی است که در نهان از خـدا می ترسـد.چنین شخصی،کسی است که در آگاهی از عاقبت عمل خود از نور عقل استفاده می کند.و تنها به آنچه به چشم خود می بیند بسنده نمی کنـد،بلکـه بـه دورتر و دورتر می نگرد.خـدایی را کـه مراقـب اعمـال اوسـت و گناهـانش را برمی شـمارد و در برابر آنها پاداشش می دهد می بیند و از او می ترسد.

« فَمَنِ اعْتَدىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذٰابٌ أَلِيمٌ -و هر که ازین پس از حـد تجاوز کنـد،او راست عـذابی دردآور.» ۲/ پس از آن که خداوند موارد حرمت را بیان داشت و حدود آن را معین نمود، هر کس از آن حد تجاوز کند مستحق عذاب دردناک خدایی می شود.

اهداف حرمت

[۹۵]

حکمی که خدا مقیاس امتحان قرار داده:کشتن صید است در حالت احرام یا در منطقهٔ حرم.

«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ -ای کسانی که ایمان آورده اید،هر گاه در احرام باشـید شـکار را مکشید.» این حکم برای چیست؟ زیرا احرام تجرد از خویشـتن است و رشـد و نمو دادن روحیـهٔ تقوی.این حالت با پراکنده شدن در زمین به طلب صـید سازگار نیست.زیرا اگر همهٔ کسانی که به مکه می آیند بخواهند شـکار کنند مسـلما میانشان کشاکشـها رخ خواهد داد و این کشاکشها به زد و خوردها و این امر با هدف حج که وحدت بخشیدن به امت اسلامی است منافات دارد.

کفارهٔ صید

« وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزٰاءٌ مِثْلُ مٰا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ -هر که از شـما صـید را به عمد بکشد جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته

است.» زیرا برای هر حیوان وحشی که صید می شود در میان حیوانات اهلی حیوانی است از حیث حجم و شکل و گله و رمه همانند آن.

از اینجاست که باید دفع کفاره بر حسب حجم حیوان و شباهت او انجام پذیرد.مثلا گوسفند در حجم می تواند کفاره کشتن آهو شود.

۲/ مرجع قانونی برای قضاوت در اینکه این حیوانی که به کفاره قربانی می شود همانند حیوان شکار شده هست یا نه،خود مردم هستند یعنی عرف عام که در آن آیه از آن به دو عادل تعبیر شده است:

« یَحْکُمُ بِهِ ذَوٰا عَدْلٍ مِنْکُمْ -دو عادل از شما به آن گواهی دهند.» و این جزاء به کعبه و حجاجی که به زیارت آن آمده اند بازمی گردد.

« هَدْیاً بٰالِغَ الْکَعْبَةِ -قربانی را به کعبه رساند.» کسی که باید این کفاره را بپردازد می تواند به جای قربانی بر حسب مقدار آن حیوان که صید کرده مساکین را طعام دهد.مثلا اگر گوشت آن شکار ده تن را سیر می کرده،ده تن را طعام دهد.

« أَوْ کَفّٰارَةٌ طَعٰامُ مَسٰاکِینَ -یا به کفاره درویشان را طعام دهد.» یا می تواند به مدتی که آن صید یک نفر را سیر می کرده روزه بگیرد.مثلاـ در عوض قربانی کردن گوسفندی که گوشت آن ده تن را سیر می کرده،یا ده مسکین را سیر کند باید ده روز روزه بگیرد.البته این کفاره کشتن آهویی است که معادل یک گوسفند باشد.

« أَوْ عَدْلُ ذٰلِکَ صِیٰاماً لِیَذُوقَ وَبٰالَ أَمْرِهِ -یا برابر آن روزه بگیرد تا عقوبت کار خود را بچشد.» خلاصه این است که انسان به قدر آنچه از صید استفاده کرده عوض بدهد.

اما اگر صید قبل از حکم به حرمت آن انجام گرفته باشد یا قبل از علم به این حکم،در این صورت عفو شده است:

« عَفَا اللّٰهُ عَمّٰا سَلَفَ -از آنچه در گذشته کرده اید خدا عفو کرده است.»

ص :۳۹۸

۲/ البته کسی که صید کند،سپس کفاره دهد و بار دیگر هم به صید پردازد کفاره از گناه او نمی کاهد.باید هم چنان گناهکار باقی بماند تا خدای خود را ملاقات کند و از کیفرش را بدهد.

« وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ -ولی هر که بدان بازگردد،خدا از او انتقام می گیرد که خدا پیروزمند و انتقام گیرنده است.»

شکار دریایی برای شما حلال است

[۹۶]

هدف از حرام دانستن صید خشکی گرسنه ماندن مسافران بیت الحرام نیست،بلکه رشد و نمو دادن اراده و تقوای آنهاست و نیز جلوگیری از مشاجره و نزاع در میان آنهاست.ولی در صید دریایی چنین مشکلاتی پیش نمی آید.

« أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ -شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره مند شدنتان از آن بر شما و مسافران حلال شده است.» یعنی برای شما که در حرم اقامت دارید و برای مسافرانی که به زیارت حرم می آیند به منزلهٔ کالایی است.

« وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ -و شکار صحرایی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده.از خداوندی که به نزد او گردآورده می شوید بترسید.»

[سوره المائده (۵): آیات ۹۷ تا ۱۰۰]

اشاره

جَعَلَ اللّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلائِدَ ذلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اِعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ وَ اللّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

۲/

معنای واژه ها

۹۷[الهدی و القلائد]

:هدی،چهارپایی است که به کعبه هدیه می شود و قلائد،قلادۀ هدی است که به عنوان علامت به کار زده می شود.

۲/

حج روزهای آزادی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم بخشی از احکامی را که به تنظیم زندگی اجتماعی ارتباط دارد و شماری از محرماتی را که هدفش حفظ وحدت مردم است بیان داشت.

از آن جمله است ضرورت التزام به ایمان و حرمت نقض آن و حرمت شراب و قمار،به اعتبار این که هر دو از عوامل انهدام اجتماع هستند و نیز حرمت صید کردن در حج.

در این مجموعه از آیات برای ما بیان می کند:

اولا:هدف حج دو چیز است که آن دو با یکدیگر تلفیق می یابند و به صورت امر واحدی درمی آیند.آن دو یکی،بر پای داشتن زندگی مردم و تنظیم آن به گونه ای صالح و پسندیده.

ص:۴۰۰

و دیگر:ایجـاد یـک مانع داخلی در نزد مردم که آنان را به پیروی از رهنماییهای خداونـد و قبول اوامر او وامی دارد.و این مانع همان علم به این حقایق است که اینک به بیان آنها می پردازیم:

۱/ اول:خدا مراقب آنهاست و به هر کاری که می کنند آگاه است.

دوم:پیامبر پاسخگوی اعمال آنها نیست،بلکه آنان خود در هر حال پاسخگوی اعمال خویش اند و بر رسول وظیفه ای جز ادای رسالت نیست.

سوم:در زنـد گی،پاک هست و ناپاک و این دو برابر نیسـتند.انسان نه ذاتا پاک است و نه ذاتا ناپاک.بعضـی پاک اند و بعضـی ناپاک و او باید خود راه خویش را برگزیند.عقلش را به کار اندازد و برای خود طریقی اختیار کند یا به سوی پاکی یا به سوی ناپاکی.

و به مناسـبت سـخن از این بازدارنده قرآن در مطالبی که پس از این می آید از علم به احکام شرعی می گوید.و ما به ذکر آن خواهیم پرداخت.

شرح آیات:

اشاره

سمبلهای آزادی

[۹۷]

چرا کعبه؟چرا حـج به گرد کعبه.آیا کعبه عبادتگاهی است که در آنجا مردم به پروردگارشان تقرب می جوینـد یا مـدرسه ای است که نفس بشـری را تزکیه می کنـد؟یـا از این بیشـتر است یعنی مرکز تجمع امت اسـلامی است برای سـر و سامـان دادن به زندگی آنان در روی زمین و آماده ساختن آنان برای دخول در بهشت،در آخرت؟کعبه واقعا همهٔ اینهاست.

خدای تعالی دربارهٔ کعبه می گوید:

« جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ قِيٰاماً لِلنّٰاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلاٰئِدَ -خدا کعبه،بیت الحرام را با ماه حرام و قربانی بی قلاده و با قلاده قوام کار مردم گردانید.» این مناسک،کعبه را به صورت یک منطقهٔ آزاد و ماه حرام را روزهای

آزادی،و قربانی بی قلاده /۲ و با قلاده را چون اشیاء مورد احترام(یعنی آزاد برای خدا نه برای بندگان خدا)قرار داده است.

این امور همه رموز حریت انـد که خداونـد آنها را قوام کار مردم یعنی تنظیم امور زنـدگی آنها ساخته است.زیرا حریت اساس تنظیم حیـات اجتماعی است در یک منطقـهٔ آزاد مردم گرد می آینـد تا هر طایفه رأی صـریح خود را بیان دارد و مردم بر گرد هر چه خواهنـد هم رأی شونـد و برای بنـای زنـدگی همراه بـا کرامت خود،دست یـاری به هم دهنـد و برای مقـاومت در برابر طاغوت متحد گردند.

امـا مـاه حرام وقتی است که در آن تجاوز به دیگران حرام است و بایـد در خلال آن ماه همه امکان و اجازت یابنـد که به حج روند و کسی متعرض آنان نشود،این تعرض به هر بهانه ای که باشد حرام است.

امّا قربانیهای بی قلاده(هـدی)و با قلاده(قلائـد)چیزهایی است که کسـی را نرسـد که بر آنها تعـدّی کنـد.آنها متعلق به شـخص معینی نیسـتند متعلق به خدا و مردم اند،یعنی متعلق به تمام کسانی هسـتند که به حج می روند.نماد مالکیت مردمی هسـتند.نماد همیاری در استفاده از چیزهای این زمین اند برای رفاه همهٔ ساکنان آن.

آزادی میان هرج و مرج و تحرک

اکنون این سؤال پیش می آیـد که چگونه ممکن است آزادی سـبب قوام کـار مردم گردد و مـا می دانیم که آزادی کـارش به هرج و مرج می کشد.

پاسخ:

اولاـ:حریت یعنی همـهٔ مردم آزادنـد و به معنی آن نیست که یک گروه یا یک شـخص آزاد است.وقتی که ما این ارزش(یعنی آزادی برای همهٔ مردم)را به مرحلهٔ اجرا درآوریم موجب انضباط همگان در آن موقعیت خواهد شد.یعنی هیچ کس حق ندارد /۲ آزادی دیگری را سلب کند بلکه بر او واجب است که آزادی دیگران را محترم شمارد.

ص :۴۰۲

و این احترام به حقوق دیگران خود از عوامل انضباط و تقید است.

از این روست که می گوییم که آزادی نظامی است عادلانه و پابرجا.

معنی آزادی

ثانیا:قرآن در اینجا از آزادی به احرام و حرمت(بیت الحرام و ماه حرام) تعبیر کرده است.یعنی آزادی عبارت است از خودداری از تجاوز به چیزی که مطالبهٔ آن حق انسان نیست.

تو آزادی،زمانی که به حقوق دیگری تجاوز نکرده ای.این حقوق را خداوند تحدید کرده است.در حرم نظامی است که خداوند همه را ملزم به رعایت آن کرده است تا آزادی برای همگان تأمین گردد.

این یکی از هدفهای حج است ولی نه همهٔ آن.زیرا در اینجا قضیهٔ تزکیهٔ خود هم مطرح است و این تزکیه جز از طریق بازدارنده ای در قلب حاصل نمی شود این بازدارنده زمانی به وجود می آید که هر فردی احساس کند که خدا مراقب اعمال اوست.و چون چنین احساس در او به وجود آمد.بیشتر احساس مسئولیت کند و در برابر مسئولیتها تعهد بیشتر به خرج دهد.از این روست که پروردگار ما می گوید:

« ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ -تا بدانید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است می داند و او بر هر چیزی آگاه است.» [۹۸]

خدا فقط مراقب مردم نیست،بلکه آنان را به شدت مجازات می کند یا مشمول رحمت واسعهٔ خود قرار می دهد.پس آدمی میان دو حالت قرار گرفته:یا به حضیض ذلت سقوط می کند یا به اوج رفعت ارتقاء می یابد.

« اِعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ -بدانید که عقوبت خدا سخت است و هم او آمرزنده و مهربان است.» ۲/ این معادله نفس را به سرعتی هولناك به پیش می راند.زیرا خود را میان دو قطب متضاد می بیند.یا عقاب شدید یا مغفرت و رحمت بی پایان انسان در این میان

ص :۴۰۳

در معرکه ای سخت قرار گرفته که حاصل آن پیروزی است یا شکست.بسته به این است که این شخص تا چه حد پرهیز می کند و احساس مسئولیت دارد،و میزان تقوای او چقدر است.

مسئول کیست؟

[۹۹]

ممکن نیست که انسان مسئولیتهای خود را به گردن دیگران بگذارد.

مثلا۔ بگوید:خدا و پیامبرش مسئول اعمال من هستند و مسئول تربیت و تزکیه و هدایت من اند.نه،اوّلین مسئول خود انسان است.اما پیامبر فقط مسئولیتش به حد همان دعوت است.

« مٰا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ -بر پیامبر جز رسانیدن پیام وظیفه ای نیست.» چون پیام خدا به اشخاص رسید مسئولیت پیامبر هم پایان می گیرد و انسان در برابر خدا مسئول قرار می گیرد.

« وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَکْتُمُونَ -و آنچه را آشکار می سازید یا پنهان می دارید خدا می داند.» [۱۰۰]

مردم بر دو فریق اند:پاک و ناپاک و میان این دو مسافتی است بس دراز.هر کس باید یکی از این دو فریق را برگزیند ولی باید قبلا آگاه شده باشد که فریق پاک هر چند هم افرادش اندک باشد بر آن فریق دیگر برتری دارد.

« قُلْ لاٰ یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ -بگو ناپاک و پاک برابر نیستند هر چند فراوانی ناپاک تو را به اعجاب افکند.» تقوی،توشهٔ انسان است برای رسیدن به سطحی که عنوان«پاک»را شایسته باشد.پس بر انسان واجب است که از خدا بترسد و همهٔ مسئولیتهای خود را از روی آگاهی و عقل بر دوش کشد،هر گاه خواستار سعادت باشد.

۲/ « فَاتَّقُوا اللّٰهَ یٰا أُولِی الْأَلْبٰابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ -پس ای خردمندان از خدای بترسید باشد که رستگار شوید.»

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْهٰا حِينَ يُنَزَّلُ اَلْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اَللّٰهُ عَنْهٰا وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهٰا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهٰا كٰافِرِينَ (۱۰۲) مٰا جَعَلَ اَللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِيلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ وَ لٰكِنَّ
اَلَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ قٰالُوا حَسْبُنٰا
مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاٰ يَضُرُّكُمْ مَنْ
ضَلَّ إِذَا اِهْتَدَيْتُمْ إِلَى اَللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۰۳[بحيره]

:أصل باب سعه است،و دريا(بحر)به سبب وسعتش دريا(بحر)ناميده شده،و اسبی بحری يعنی دارای پوييدنی وسيع است و در حديث است كه پيغمبر (ص)دربارهٔ اسبش گفت كه آن را بحر يافتم،(شتر اگر ده شكم بزايد گوشش را می برند و رهايش می كنند).

[السائبه]

:سائبه فاعله از ساب الماء يعنی آب روی سطح زمين جاری شد،و گفته می شود سيّبت الدابه يعنی او را رها كردم به هر جا كه بخواهد برود.و اصل آن

ص:۴۰۵

مخلاه است و آن مسیّبه است،و گرفته شـده از گفتهٔ آنها سابت الحبه و انسابت اگر با اسـتمرار رفت،(و سائبه آن است که در مرتع رها شده،پس از حوض و علف بازداشته نشود اگر پنج شکم زاییده باشد).

[وصیله]

:اگر وصل داده شـد به معنی موصول است مانند این که به دیگری وصل شده و می تواند به معنی واصل باشد.به سـبب این که به برادرش وصل گشت و این در آیه روشـنتر است(و آن است که اگر یکی از ایشان را گوسـفندی بود و برایش نر یا ماده می زایید می گفتند به برادرش وصل گشت پس بخاطرش ذبح نمی شد).

[حام]

:به گوساله ای گفته می شود که ده شکم زاییده باشد که دیگر چیزی بر پشت او ننهند.

۲/

جهل و تقلید آفت اصلاح

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

علم به حکم شـرعی موجب می شود که انسـان در برابر عمـل به آن مسـئولیت پیـدا کنـد.از حکمت خداونـد است که احکـام شرعی را به تدریج بیان می کند تا به خوبی در ذهن مردم جایگزین شود.

ولی بعضـی از مردم در کـار شـتاب می کننـد و می خواهنـد از احکام و حقایق یکباره آگاه شونـد در حالی که هنوز آمادگی نیافته اند،پس به حقایقی کافر می شوند یا قدرت اجرای احکام را ندارند و از آن سر برمی تابند.

بر آدمی است که منتظر وحی باشد تا حکم شرعی نازل شود آن گاه دربارهٔ آن پرسش کند.زیرا خداوند جز در زمانی که مقرر است علم را نازل نمی کند و چون زمانش فرا رسد به قدر ظرفیت مردم به آنان ارزانی می دارد.

بعضی از مردم به سبب شتابی که در شناخت احکام دارند گاه از سوی خود احکامی نازل می کنند و به خدا نسبت می دهند و سنتهای جاهلی را چون احکام می پذیرند و چون حکم خدایی آشکار شود با آن که احکام جاهلی /۲ با عقل و علم مخالف است باز هم آن را رها نمی کنند.

تقلید از سنت پدران به منزلهٔ مانعی عظیم است در طریق تحمل مسئولیت.

همچنین تقلید جامعه.زیرا بعضی از مردم گذر از این مانع نتوانند.از این رو برخی از واجبات را ترک می کنند به صرف این پندار که مردم آن را خوش ندارند.

قرآن در این مجموعه از آیات می خواهد این موانع را از سر راه مردم بردارد بنا بر این او را از شتابکاری و عدم انجام مرحله به مرحلهٔ احکام و پیروی از نظریهٔ جامعه بازمی دارد.

شرح آیات:

اشاره

بینش مرحله ای در قرآن کریم

[۱۰۱]

شتاب کردن در فهم حقایق اعم از این که مربوط به احکام شرعی باشد یا تقالید و سنن اجتماعی؛اگر قلب مستعد پذیرفتن آنها نباشد سبب کراهت قلب از آنها می شود و گاه سبب می شود که مسلمان به آنها کافر گردد.از این رو خداوند از تجسس در حقایق،قبل موعد منع کرده گفته است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند اندوهگینتان می کنند،مپرسید.» بر ماست که از این حقایق در زمانی سؤال کنیم که زمانش فرا رسیده باشد و ارادهٔ خداوند بر بیان آنها تعلق گرفته باشد.زیرا خداوند زمانی که حکمتش

اقتضـاء کنـد،یعنی زمـانی که جامعه مسـتعد قبول آن حکم با آن حقیقت علمی شـده باشـد آن را آشـکار می سازد.زمان نزول قرآن زمان مناسب سؤال از این حقایق است.

« وَ إِنْ تَسْـئَلُوا عَنْهٰا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْـدَ لَكُمْ -و اگر سؤال از آنها را واگذارید،تا به هنگام نزول قرآن،برایتان آشـکار خواهد شد.» /۲ قرآن هم حکم را ناگهـانی بیـان نمی کنـد بلکه بـا ذکر مواعـظ منـاسب با آن حکم و فلسـفه ای که آن را ایجاب می کنـد،به بیـان آن می پردازد.همچنین خـدا عفو می کنـد از گناهـانی که پیش از نزول احکـامی که برای اصـلاح و تزکیه نفس افراد، مرتکب شده اید.

« عَفَا اللّٰهُ عَنْهٰا وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ -خدا از آنها عفو کرده زیرا که آمرزنده و مهربان است.» از نشانه ها و دلیلهای آمرزش او،عفو کردن اوست از گناهان پیشین و از دلایل حلم او این است که حقایق را جز مرحله به مرحله بیان نمی کند.

شتابکاری طریق کفر است

[۱۰۲]

سپس خداوند ما را از پرسشهای پیش از وقت منع می کند و می گوید:

« قَدْ سَأَلَهٰا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهٰا كٰافِرِينَ -مردمی که پیش از شـما بودند از آن چیزها سؤال کردند و بدان سـبب کافر شدند.» آنان به آن حقایق کافر شدند،زیرا قبل از موعد بود و بالاتر از سطح فکر آنها در آن مرحله،از ادراک حقایق.

خـدای تعالی احکام را به صورت تـدریجی نازل کرده.حتی شـراب را در سه مرحله حرام کرد و حکم زکات را پس از مـدتی دراز نازل کرد و به جهان فرمان نداد مگر زمانی که جامعه آمادهٔ آن بود.

تحریم طیبات

[۱۰۳]

از اموری که اهل جاهلیت همواره دربارهٔ آن سؤال می کردند /۲ چیزهایی بود که به سببی بر خود حرام کرده بودند.مانند بحیره و سائبه و وصیله و حامی.این حیوانات را نذر بتان خود کرده بودند و آزاد رها کرده تا به هر جا که می خواستند می رفتند و کس متعرض آنها نمی شود.

قرآن حکیم بیان می کند که این ستوران را خدا بر مردم حرام نکرده است زیرا:

اولا:نذر برای بتان حرام است و هر چیزی که به نوعی با بتان رابطه داشته باشد حرام است.حتی ذبیحه ای که به اسم خدایان باشد حرام است اگر چه تمام شرایط ذبح در آن به عمل آمده باشد.

ثانیا:این حکم بدون اذن خدا بوده،پس بدعت و ضلالت و شرک است.

ثالثا:خداوند چیزهای خوب و پاکیزه-طیبات-را بر مردم حرام نکرده، حتی خوردن قربانیان با قلاده و بی قلاده حلال است.میان عقاید اهل جاهلیت که حیوانات حلال گوشت را به اسم بتان قربانی می کردند و قانون اسلامی که فرمان می دهد که از گوشت قربانی همهٔ افراد جامعه می توانند استفاده کنند فرق بسیار است.

اسلام در برخی مناسبات،طیبات را از ملکیت خاص آزاد کرده است تا به طور مشاع ملك جامعه باشد،در حالی که در عصر جاهلیت آنها را بر همهٔ مردم حرام می کردند و بی فایده رهایش می نمودند.

«مٰا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِيلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ -خداوند دربارهٔ بحیره و سائبه و وصیله و حامی حکمی نکرده است.» زیرا در جامعه ای که باید همهٔ اینها در خدمت انسان باشند،تحریمشان مخالف سنت خداست. /۲ دیگر آن که با شریعت اسلام که می خواهد همگان از طیبات استفاده کنند مخالف است.

ص: ۴۰۹

«وَ لٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ -ولی کافران بر خدا دروغ می بندند و بیشترینشان بی خردند.» دلیل این بی خردی این است که بدون علتی معقول طیبات را بر خود حرام کرده اند.

رسالت آسمانی نه تقلید از نیاکان

[۱۰۴]

خدا از انسان می خواهد که از موهبت علم و عقل استفاده کند ولی کفر دریچه های قلب کافر را می بندد و نمی گذارد که نور عقل در آن داخل شود.از این رو می بینی که از عقل خود بهره نمی گیرد بلکه از کسانی تقلید می کند که از حیث عقل و هدایت از او کمترند.

واقع این است که تقلید خواه از اجتماع باشد و خواه از نیاکان بیش از هر چیز راه ترقی و پیشرفت انسان را می بندد.

«وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قٰالُوا حَسْبُنٰا مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا -و چون به ایشان گویند که به آنچه خدا نازل کرده است و به پیامبر روی آورید گویند:آن آیینی که پدران خود را بدان معتقد یافته ایم ما را بس.» ملاحظه کنید،می گویند«ما را بس»یعنی حرکت خود را در مسیر زندگی می بندند و بی آن که به آینده نظری افکنند هم چنان به گذشته بسنده کرده اند.

«أَ وَ لَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ -حتی اگر پدرانشان هیچ نمی دانسته اند و راه هدایت نیافته بوده اند.» یعنی آیا حتی اگر پدرانشان به سبب دست نیافتن به دو مصدر و منشأ پیشرفت و تعالی،یعنی علم و هدایت راه فلاح را گم کرده بوده اند. ۲/ باز هم از آنان تقلید خواهند کرد؟در صورتی که چراغ علم افروخته است و نور هدایت راهشان را روشن کرده است.

ص:۴۱۰

[۱۰۵]

تقلید یکی دیگر از عواملی است که بر سر راه تطور انسان و پیشرفت و تعالی او قرار می گیرد.چه بسیار کسانی که راه سعادت خود را یافته اند ولی از ترس یا شرم جامعه آن را رها کرده اند.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لاٰ یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید به خود پردازید و اگر شما هدایت یافته اید آنان که گمراه اند به شما زیانی نرسانند.» کسی که در بیابانی راه را گم می کند باید از درندگان بیمناک باشد هم چنان که بر او واجب است از کسی که راه را می شناسد تقلید کند نه بر عکس.

هدایت یافته بر وفق حرکت حق و بر وفق سنت خدا در عالم،راه می پیماید.

از این رو به زودی یا در آینده به هدفهای خود خواهد رسید.در این هنگام گمشدگان خسارت دیده،از بی خیالی و سهل انگاری خود پشیمانند.

پایان حرکت انسان خداست،آن دارندهٔ آسمانها و زمین.اوست که ما را می آگاهاند که چه کسی ره یافته است و چه کسی گمراه.آن گاه عادلانه پاداش می دهد هم گمراه را و هم ره یافته را.

« إِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -بازگشت همهٔ شما نزد خداست،تا شما را به آن کارها که می کرده اید آگاه گرداند.» گاه آدمی به جزای عمل خود رسیده بدون این که بداند این جزای عمل اوست ۲/ مثلا آب آلوده را می خورد و بیمار می شود ولی نمی داند سبب بیماری اش خوردن آن آب بوده است.البته خداوند نمی گذارد که انسان به راه خطا رود تا آن گاه که او را خبر دهد که راه او به یقین راه خطاست و هر عقاب و شکنجه ای را که می بینند بهای آن گمراهی و خطاکاری اوست.هم چنان که آنها که به راه صواب رفته اند راه صواب را به آنها نشان داده و اینک می دانند که این ثواب پاداش همان اعمال است.

ما انسانها،از ملامت مردم می ترسیم،اگر کسی ما را به ریشخند گیرد در برابر ریشخند او عقب نشینی می کنیم.گاه اعتماد به نفس خود و به دین خود را به مجرد این که کسی ما را به باد مسخره گرفت از دست می دهیم.

بعضی نیز راه هدایت را به مجرد این که کسی به آنها بگوید که این راه به گمراهی تو منجر خواهد شد شرک می گویند.

قرآن در این آیه به ما توصیه می کند که به سخن مردم ننگریم بلکه به عقل و خرد خویش اطمینان کنیم و به آن حقایق که برای ما آشکار شده است چرا باید به این دلیل که دیگران راه صواب را رها کرده اند ما نیز به تقلید آنان رها کنیم؟ بگذار دیگران از پی تو آیند زیرا این تویی که به راه صواب می روی نه دیگران.از حرفهایشان مترس زیرا حقیقت به زودی از پردهٔ اختفا چهره خواهد نمود.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ حِینَ اَلْوَصِیَّةِ اِثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَأَصابَتْکُمْ مُصِیبَةُ اَلْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ اَلصَّلاةِ فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ إِنِ اِرْتَبْتُمْ لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ لا نَکْتُمُ شَهادَةَ اَللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ اَلْآثِمِینَ (۱۰۶) فَإِنْ عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا اِسْتَحَقّا إِثْماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ اَلَّذِینَ اِسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ اَلْأَوْلَیانِ فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَ مَا اِعْتَدَیْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ اَلظّالِمِینَ (۱۰۷) ذلِکَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجْهِها أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ بَعْدَ أَیْمانِهِمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ اِسْمَعُوا وَ اَللّهُ لا یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِینَ (۱۰۸)

۲/

شهادت و اعتماد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به مناسبت سخن از مسئولیت و نقش علم در آن(زیرا علم از مسئولیت جدا نیست)در این آیات سخن از شهادت آمده،شهادتی که علم نیست ولی در ایجاد مسئولیت دینی جانشین آن است.روش قرآن این است که غالبا برای بیان یک حقیقت از یک واقعهٔ خارجی که با زندگی رابطهٔ مستقیم دارد،استفاده می کند و این امر سبب می شود که همواره با احکام و حقایق یک مثل زنده همراه باشد.

بر حسب این روش،در اینجا از شهادت بعد از مرگ سخن می گوید:آنجا که شخصی که مرگ خود نزدیک می بیند دو عادل را به شهادت گیرد و مسئولیت شهادت پس از مرگ را بر عهدهٔ آنان می نهد و اگر آن دو در موضع تهمت بودند دو تن دیگر را برگزیند و آن دو پس از ادای فریضه سوگند بخورند که در شهادت خود دروغ نمی گویند.

چون دروغشان معلوم شد،حکم به دروغگویی آنها نمی توان کرد مگر وقتی که دو تن از معارضان آنان که مدعی هستند که آن دو در شهادت دروغ می گویند سوگند خورند و اگر سوگند خورند آن تهمت درست است /۲ و آنان در متهم ساختن آن دو به دروغگویی،به راه ستم نرفته اند.

این راه بهترین راه است برای صدق شهادت و رد نکردن سوگند.

بر آدمی است که اگر می خواهد به حقیقت رسد،مخصوصا قاضیان که می خواهند به حق دست یابند،دو کار انجام دهند:

الف:ترس از خدا و پیروی از اوامر او.

ص :۴۱۳

ب:گوش فرا دادن به رأی و عقیده.

اما اگر قاضی تقوی نداشته باشد گوش فرا دادن به سخن طرفین مرافعه فایده ای ندارد.

شرح آیات:

اشاره

شهادت و شهود

[۱۰۶]

حکم شرعی چگونه ثابت می شود؟ اولا:به علمی که از تقلید نیاکان یا تقلید اجتماع به دور باشد و نیز به دور از استعجال احکام شرعی این چیزی بود که در آیات پیشین از آن یاد شد.

ثانیا:به شهادت و این ویژه مؤمنان عادل است.چنین کسی مردی است راست گفتار و راست کردار که مجری تعالیم پروردگارش باشد.برای عادل کافی نیست(چنان که از خود کلمۀ عدل برمی آید)که فقط مؤمن یا متقی باشد بلکه باید علاوه بر ایمان و تقوی در اندیشه و رفتار نیز مستقیم باشد.اگر شخصی باشد که زود قانع شود یا در فهم حقایق ساده باشد،شهادتش مقبول نخواهد بود.

۲/ یکی از موارد مهم شهادت،شهادت در وصیت است.هنگامی که کسی را مرگ در می رسد دو مرد عادل را بر وصیت خود شاهد قرار می دهد.بهتر این است که این دو از مسلمانان باشند،اگر مسلمان ممکن نشد هر دو عادل باشند.

ثبات شهادت

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهٰادَةُ بَیْنِکُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنٰانِ ذَوٰا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرٰانِ مِنْ غَیْرِکُمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید،چون مرگتان فرا رسید به هنگام وصیت دو عادل را از میان خودتان به شهادت گیرید،یا از غیر خودتان.» هر گاه این دو مورد تهمت واقع شدند،مثلا در زمانی که مرگ در سفر اتفاق افتاده و دو شاهد غیر مسلمان از همراهان میت از راه برسند و شهادت دهند که فلان

کس در مورد فلان یا فلان مورد چنین و چنان وصیت کرده است.

در اینجا تردید پیش می آید که آیا راست می گویند یا دروغ زیرا وصیت گاهی ممکن است سربسته و مهر نهاده باشد گاهی هم چنین نیست.در چنین صورتی عدالت ظاهری(شهادت)کافی نیست از آن دو می خواهیم،پس از نماز فریضه سوگند یاد کنند که در شهادت خود صادقند.

« إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصابَتْکُمْ مُصِیبَهُ الْمَوْتِ -هر گاه در سفر بودید و مرگتان فرارسید.» و دو تن غیر مسلمان آمدند و شهادت دادند،در چنین موقعی:

« تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاهِ فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ -اگر از آن دو در شک بودید نگاهشان دارید تا بعد از نماز آن گاه به خدا سوگند خورند.» اگر نحوهٔ ادای شهادت یا نشانه هایی که از طرز وفات یا زمان وفات می دادند تردید برانگیز بود،چون برای حصول یقین دلیل عینی وجود ندارد تا از آنان رفع تهمت شود باید ایشان را سوگند داد سوگند گران(قسم مغلظ)و مضمون قسم چنین باشد:

« لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی /۲ وَ لا نَکْتُمُ شَهادَهَ اللّهِ -این شهادت را به هیچ قیمتی دگرگون نکنیم هر چند به سود خویشاوندان ما باشد و شهادت خدا را کتمان نکنیم.» زیرا گاه ممکن است دروغ گفتن به زبان نباشد بلکه به خاموشی باشد.

مثلا از بیان حقیقتی که می داند لب بربندد و نگذارد حقیقت آشکار شود.بدین گونه هم مرتکب گناه شده است.

« إِنّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِینَ -اگر جز این باشد از گناهکارانیم.» [۱۰۷]

اگر معلوم شود که این دو مرتکب گناهی شده اند،در این صورت اثبات گناه ممکن نشود مگر وقتی که دو تن دیگر علیه آنها و در مصلحت صاحبان حقی که از میان رفته است شهادت دهند.

« فَإِنْ عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا اسْتَحَقّا إِثْماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِینَ

ص :۴۱۵

اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ

-و هر گاه معلوم شود كه آن دو شاهد مرتكب گناه خيانت شده اند دو شاهد ديگر كه اولى از آن دو باشند جاى ايشان را بگيرند.» يعنى به جايگاه شهود روند و بر وفق مصالح صاحب حق-هر گاه دليلى بر خيانت آن دو در دست دارند،شهادت دهند.

و اولى از آنها باشند،يعنى يا از صاحبان خون باشند يا از جهت خويشاوندى نزديكتر باشند.

« فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا -آن دو به خدا قسم خورند كه شهادت ما از شهادت آن دو درست تر است.» يعنى پيش از شهادت بايد سوگند بخورند كه دروغ نمى گويند و دروغ آن دو شاهد پيشين را آشكار سازند.

/۲ « وَ مَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ -و ما از حق تجاوز نكنيم،هر گاه چنين كنيم از ستمكاران باشيم.» يعنى هر گاه مرتكب تجاوز از حد شويم،تجاوز از حد،ما را به صفت ظالم متصف مى كند.در اين حال بايد آماده عذابى باشيم كه براى ظالمان مقرر شده است.

[۱۰۸]

اين نوع گواهى خواستن بهترين انواع آن است زيرا موجب آن مى شود كه ضمير و و جدان شاهد تحت تأثير قرار گيرد و آن عامل دينى بازدارنده را در آنها برانگيزاند.

« ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا -اين شيوه نزديكتر به آن است كه شهادت را بر وجه خود ادا كنند.» مراد شهادت به وجه صحيح است.

مردم به شهادت اطمينان بيشترى پيدا مى كنند زيرا شهادت به سوگند مؤكد شده است.

« أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ -يا پس از سوگند خوردن از ردّ سوگندهايشان بترسند.»

ص :۴۱۶

از آن بترسند که پس از شهادت دو شاهد حقیقت آشکار شود و رسوا گردند.بطور کلی شهادت راه رسیدن انسان به علم و آگاهی است ولی نیاز به تقوی دارد و نیاز به استماع،از طرف کسی که شهادتها را می شنود در این حال تقوی مستمع شهادت را از پیشداوری یا حکم در قضیه ای بدون دلیل بازمی دارد.همچنین مانع آن می شود که به یکی از دو طرف دعوا میل کند.یا برای آن که هر چه زودتر قضیه را فیصله دهد بدون احراز دلایل و شواهد حکم صادر کند.

شنیدن شهادت شرط مادی معرفت حقایق است بعد از وجود شرایط روحی و عقلی و مراد از شرایط روحی و عقلی همان تقواست.از این رو فرموده است:

۲/ « وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اسْمَعُوا -و از خدا بترسید و گوش فرا دارید.» سپس به اهمیت تقوی در فهم حقایق می پردازد و می گوید:

« وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ -و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند.» اگر انسان در حق دیگران ستم کند،این ظلم به منزلهٔ حجابی جلو چشمانش را می گیرد و او را از دیدن حق مانع می آید.زیرا ظالم همیشه می خواهد ظلم خود را در برابر مردم توجیه کند تا از فشار و جدان که عرصه را بر او تنگ کرده و خواب از چشمش گرفته است برهد.

[سوره المائده (۵): آيات ۱۰۹ تا ۱۱۵]

اشاره

يَوْمَ يَجْمَعُ اَللّٰهُ اَلرُّسُلَ فَيَقُولُ مٰا ذٰا أُجِبْتُمْ قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ اُذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلىٰ وٰالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ تُكَلِّمُ اَلنّٰاسَ فِي اَلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ اَلطِّينِ كَهَيْئَةِ اَلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهٰا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ اَلْأَكْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ اَلْمَوْتىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرٰائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَقٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۱۰) وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى اَلْحَوٰارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قٰالُوا آمَنّٰا وَ اِشْهَدْ بِأَنَّنٰا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قٰالَ اَلْحَوٰارِيُّونَ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنٰا مٰائِدَةً مِنَ اَلسَّمٰاءِ قٰالَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قٰالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهٰا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنٰا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنٰا وَ نَكُونَ عَلَيْهٰا مِنَ اَلشّٰاهِدِينَ (۱۱۳) قٰالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنٰا أَنْزِلْ عَلَيْنٰا مٰائِدَةً مِنَ اَلسَّمٰاءِ تَكُونُ لَنٰا عِيداً لِأَوَّلِنٰا وَ آخِرِنٰا وَ آيَةً مِنْكَ وَ اُرْزُقْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ (۱۱۴) قٰالَ اَللّٰهُ إِنِّي مُنَزِّلُهٰا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذٰاباً لاٰ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ اَلْعٰالَمِينَ (۱۱۵)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۱۴[عیدا]

:عید اسم است برای آنچه در زمان مشخّص به سوی شما بازمی گردد و لذا به خیال و غم نیز عید می گویند.

ص :۴۱۸

پیامبران در پیشگاه خداوند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

باید دانست که محاکمات در روی زمین در این دنیا به هر نحو که باشد خواه به نفع صاحبان حق و خواه به نفع صاحبان باطل،در جای دیگری محکمهٔ عدلی است که هر حکم که می کند عادلانه است و از بی عدالتی نشانی نیست.

در آنجا خداوند فاسقان را راه نمی نماید،همهٔ مردم را گرد می آورد و پیامبران نیز در میان آنهایند.خداوند از پیامبران می پرسد،پاسخ مردم در برابر سخن شما چه بود.(از اینجا معلوم می شود که کس را از آن محاکمه گریزی نیست حتی پیامبران را)اینجا سخن از عیسی بن مریم است که در پیشگاه خداوندی ایستاده و خدا از او می پرسد که آیا تو بودی که مردم را گفتی که مرا به جای خدا بپرستید؟ البته خدا می داند که عیسی چنین سخنی نگفته است.

ولی قبل از این که از او چنین سؤالی کند نعمتهایی را که به او و مادرش و مردم عنایت کرده است بیان می کند.از این که او را به روح القدس یاری کرد و کتاب و حکمتش آموخت و بر دست او معجزاتی جاری کرد چون زنده ساختن مردگان و حفظ او از کید بنی اسراییل. ۲/ و نیز مردم را فرمان داده که به او ایمان بیاورند و موضع او را در میان بنی اسراییل تقویت کرد بدین گونه برای آنها از آسمان مائده نازل نمود و این مائده را بنی اسراییل از او خواسته بودند و از این قبیل...

هدف از ذکر این قصه در پایان سورهٔ مائده فقط بیان مسئولیت شاهد آگاهی نیست که به هنگام ادای شهادت باید خود را در پیشگاه الهی تصور کند،

ص :۴۱۹

نه،هـدف این نیست،بلکه هـدف کلی تر از این است و آن بیان مسـئولیت انسان است در زندگی،شاید این مسـئولیت را که در روز قیامت در محکمهٔ عدل الهی مورد بازخواست قرار می گیرد،دریابد.

شرح آیات:

اشاره

رسولان در پیشگاه خدای رحمان

[۱۰۹]

در روز قیامت حقایق امور آشـکار می شود،حقایقی موجود و ثابت که با نفی کردن آنها یا با سکوت از آنها،نفی نمی شوند و از میان نمی روند.

حقایقی است که اگر از آن سـکوت کنیم نیروی رسوخ آنها بیشتر می شود و در نتیجه ما را در میان فرو می گیرند و نابود می کنند.

احساس به وجود حقیقت و اینکه روزی بالآخره آشـکار می شونـد،صاحب علم را وامی دارد که برای علم خود شاهـد صادقی باشد و از علم خویش آنچه را با مصالحش مخالف باشد کتمان نکند.

بارزترین و برترین علما رسولانند.آنهایی که خداوند بار رسالت خویش بر دوش آنها نهاده است و علم و حکمتشان داده.اینان نیز از نتایج کارشان-با همه عظمتی که دارند-بازخواست می شوند.

« یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مٰا ذٰا أُجِبْتُمْ -روزی که خـدا پیـامبران را گرد آورد و بپرسـد که دعوت شـما را چگونه پاسـخ دادند.» خداوند رسولان را برای هدایت مردم و تبلیغ دعوت خود بر آنها فرسـتاد اکنون از آنها می پرسد /۲ نتیجهٔ اعمالشان چه بوده است ولی چون عمر رسولاـن در زنـدگی دنیوی کوتاه بوده،علم به باطن مردم ندارنـد مگر آنچه خـدا به آنان تعلیم کرده باشد از این رو اظهار بی خبری می کنند:

« قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا -گوینـد ما را هیـچ دانشـی نیست.» یعنی علم ما به حقیقت حال مردم کافی نیست تا بتوانیم پاسـخ حقیقی را بازگوییم.

« إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ -که دانا به غیب ها تو هستی.» بنا بر این:اگر فرضا پیامبران را فریب دهیم و در رو به روی آنها از روی دروغ و نفاق تظاهر به ایمان کنیم،آنها هم سکوت کنند،نباید پنداریم که چهرهٔ حقیقت را فروپوشیده ایم.نه،خداست که به غیبها آگاه است و او به زودی ما را محاکمه می کند.

[۱۱۰]

این داستان عیسی با خداست بنگر به عنوان یک شاهد بر قوم خود چگونه از خدا سؤال می کند و چگونه باطل بودن ادعاهای قومش را آشکار می سازد و از آنها می پرسد که آیا او گفته است که او را به جای خدا بپرستند.

« إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً -خدا به عیسی بن مریم گفت:نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته ام یاد کن آن زمان که به روح القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی با مردم سخن گویی.» اینها نعم پروردگار است به عیسی که اگر این نعمتها نبود عیسی،عیسی نبود.روح القدس روحی است که صاحبش را از گناه حفظ می کند و خداوند رسولان(ص)و امامان(ع)را به روح القدس یاری می رساند.و آن مهمترین نعمتی است که خدا به بنده ای از بندگانش عطا می کند و چون مرتکب خطایی نمی شود، نادانان پندارند که او پسر خداست.یا پسری است که روحی از ذات باری سبحانه و تعالی در او حلول کرده است...نه هرگز چنین نیست.

خدا است که عیسی را به این روح یاری کرده و اگر نمی بود عیسی در ورطهٔ لغزشها گرفتار می آمد،هم چنان که ۲/ مردم دیگر بدین گونه اند.مثلا خدا یونس بن متّی را واداشت که لحظاتی-آن هم از روی حکمت بالغه خود-در اندیشهٔ خود باشد و قومش را نفرین کند.خدای تعالی او را به کیفر این لغزش(که مسلما به مرتبهٔ گناه نرسیده بود)در شکم ماهی حبس کرد.و همچنین معجزهٔ ظاهری عیسی یعنی سخن گفتنش در گهواره دلیل الوهیت او نیست بلکه دلیل عبودیت اوست

در برابر خدا.همچنین است علم او و حکمت او.

« وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِیلَ -و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.» معلوم است که کتاب همان دستورات شرعی و قوانین است که در تورات آمده و حکمت عبارت است از مواعظ و رهنمودهایی که در انجیل است.

« وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیهٰا فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتیٰ بِإِذْنِی -و آن گاه که به امر من از گل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی به امر من پرنده ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و به امر من مردگان از گور بیرون آوردی.» قرآن در سرتاسر این مطلب کلمۀ«به امر من،به فرمان من»را تکرار کرده است تا دلیل باشد که عیسی(ع)بندۀ خدا بود.

« وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرٰائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَقٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِینٌ -و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسراییل آمدی من آنان را از آسیب رساندن به تو بازداشتم از میانشان کسانی که کافر بودند، گفتند که این جز جادویی آشکار نیست.» بنی اسراییل مبارزه با عیسی را به هر طریقی که ممکن بود آغاز کردند و اگر خداوند عیسی را یاری نمی کرد عیسی همانند هر شخص دیگر در برابر آنان ناتوان بود.بنا بر این عیسی بر خلاف پندار مسیحیان نمی تواند خدا باشد.

معجزۀ مائده،ایمان به غیب و شهود

[۱۱۱]

از همه مهمتر آن که خدا بر او اعتماد کرد و او را رسول خود گردانید.

۲/ « وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوٰارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی قٰالُوا آمَنّٰا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنٰا مُسْلِمُونَ -به حواریان وحی کردیم:به من و پیامبر من ایمان بیاورید.گفتند:

ایمان آوردیم،گواه باش که ما تسلیم هستیم.» [۱۱۲]

موقعیت عیسی را استحکام بخشید بدین گونه که چون بنی اسراییل از او طلب معجزه ای کردند تا دلیل بر پیامبری او باشد،دعایش را مستجاب کرد.

« إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ -و حواریان پرسیدند:

ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو می تواند برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ گفت اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید.» عیسی آنها را امر به تقوی کرد،زیرا تقوی بر یقین انسان و ایمان او و صدق او می افزاید و چون انسان نفس خود تزکیه نمود،می تواند بدون حاجز و مانعی حقایق را بفهمد.

[۱۱۳]

ولی بنی اسراییل در اصرار خود افزودند:

« قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ -گفتند که می خواهیم از آن مائده بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن شهادت دهیم.» گفتند:ما نیاز به اطمینان قلبی داریم و جز این هیچ نیست.همانطور که ابراهیم(ع)به پروردگارش گفت:«آری،ولی می خواهم دلم مطمئن شود.» سپس می خواهیم که دلهای ما به صدق رسالت و رسول اطمینان یابد.زیرا فرق است میان کسی که نادیده به چیزی ایمان آورده و کسی که ایمانش به شهود و دیدن است.در این هنگام می تواند کلامش برندگی و قاطعیت بیشتری داشته باشد زیرا مردم در صدق سخن مؤمنی که ادعا کند که دلایل و براهین نبوت را به چشم خود دیده است کمتر شک می کنند در حالی که به ایمان کسی که نادیده ایمان آورده شک می کنند و آن را به صفای نیت و ساده دلی او حمل می کنند.

[۱۱۴]

« قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا /۲ عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا -عیسی بن مریم گفت:بار خدایا،ای پروردگار ما، برای ما مائده ای از آسمان بفرست تا ما را و آنان که بعد از ما می آیند عیدی باشد.»

ص :۴۲۳

یعنی روز بزرگی شود که مردم آن روز را از یاد نبرند و هر سال خاطرهٔ آن تازه کنند و برای نسلهای بعد عبرتی باشد.

« وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرّازِقِينَ -و نشانی از تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی.» این آیتی است دال بر معجزات خدایی.ولی عیسی(ع)برای قوم خود طلب رزق دایم نمود.

[۱۱۵]

« قالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ -خدا گفت:من آن مائده را برای شما می فرستم ولی هر که از شما از آن پس کافر شود،چنان عذابش می کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم.» زیرا تفاوت است میان گروه هایی که پس از ایمان سرچشمه گرفته از شهود عینی به کفر آشکار کشیده شدند و کفری که پس از ایمان غیبی به وجود آمده که گاهی سطحی است.

خداوند به بندگانش نعمت می دهد تا بیازماید که تا چه پایه سپاسگزارند و تا چه حد نعمتهای او را قدر می دانند و از آن استفاده می کنند.چون کفران نعمت کنند،خداوند فقط آن نعمت از آنان سلب نمی کند،بلکه دیگر نعمتها را هم سلب می کند تا بگویند ای کاش خداوند هرگز این نعمت را به ما نمی داد.

مثلاـ نفت در کشورهای ما نعمت بزرگی است از سوی خدا و برای ملت ما رزقی عظیم.اگر شکر این نعمت را با ادای حقوق محرومین و تقسیم عادلانهٔ ثروت در میان مردم به جای بیاوریم این نعمت هم چنان ادامه دارد و افزونتر هم می شود.

اما اگر این نعمت را کفران کنیم و بزرگان آن را به خود اختصاص دهند و مستضعفان را محروم سازند و توانگران سرگرم عیش و عشرت شوند،خداوند نه تنها ثروت نفت را از ما می گیرد،بلکه برخی از ما را بر برخی دیگر مسلط می کند تا در میان ما کینه و حقد اشاعه یابد و یکدیگر را بکشیم.تا روزی بیاید که ٪ حتی از نفت و ثروتهای نفتی هم بیزار شویم و بگوییم ای کاش کشور ما کشاورزی بود تا با

یکدیگر یک دست و همدل می بودیم.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَكَ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مٰا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (۱۱۶) مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ اَلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱۱۸) قٰالَ اَللّٰهُ هٰذٰا يَوْمُ يَنْفَعُ اَلصّٰادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

۲/

۲/

عیسی گوید:اللّٰه،پروردگار مرا بپرستید

اشاره

شرح آیات:

اشاره

[۱۱۶]

در گفتگویی میان خدا و بنده و پیامبرش عیسی بن مریم،خدا از عیسی پرسید که آیا او به یارانش گفته که او را بپرستند؟در حالی که خداوند

می دانـد که عیسـی هرگز چنین سـخنی نگفته است ولی باری تعالی از او می پرسـد تا برای ما بیان کنـد که عیسـی(ع)هم باید پاسـخگو باشـد هر چند بندهٔ مخلص خداست و بندهٔ اوست و مبعوث بر مخلوق او پس حال ما مردم گنهکار چگونه است؟ « وَ إِذْ قٰالَ اللّٰهُ یٰا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -آن گاه خدا به عیسی بن مریم گفت:آیا تو به مردم گفته ای که مرا و مادرم را سوای اللّه به خـدایی گیریـد؟» این کسانی که عیسـی و مادرش را به خـدایی برگزیدند می خواسـتند از زیر بار مسـئولیت اعمالشان بگریزنـد به این ادعاء که عیسـی و مادرش آنها را از عذاب خدا رهایی خواهند داد،هر چنـد مرتکب گناهان شوند.خداوند می خواهد به آنها بگوید که این دو،بنده ای بیش نیسـتند و نمی توانند با فرمان خدا مقابله کنند. ۲/ وقتی که عیسی چنین باشد آن دیگران که مدعی پیروی از ایشان هستند چگونه خواهند بود.

« قٰالَ سُبْحٰانَکَ -گفت:به پاکی یاد می کنم تو را.» یعنی تو برتر از آن هستی که دیگری جز تو پرستیـده شود و والاتر از آنی که کسی خود را همتای تو بخواند.

« مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مٰا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ -نسـزد مرا که چیزی گویم که سـزاوار آن نبـاشم.» زیرا من فقط پیامبری هسـتم که از جـانب تو بر مردم مبعوث شـده ام و وظیفه رسول این است که مقیـد به تعـالیم کسـی باشـد که او را به رسـالت فرسـتاده است، بـدون کم و زیـاد.حتی اگر هم کلام رسول بر حق باشـد،وظیفه اش ایجاب می کنـد که از حـدودی که خداونـد برای او مقرر داشـته قـدم بیرون ننهد.مثلا رسول خدا نمی توانست که آیاتی از قرآن را پیش از موقع مقررش برای مردم بخواند،در حالی که قرآن کلام مبین خداست.

« إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَـدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِی وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ -اگر من چنین گفته بودم تو خود می دانستی،زیرا به آنچه در ضمیر من می گذرد دانایی و من از آنچه در ذات تو می گذرد بی خبرم،زیرا

تو داناترین کسان به غیب هستی.» مسئولیت انسان در برابر پروردگارش همانند مسئولیت در برابر کسی چون عیسی(ع)یا در برابر نظام و قانون نیست.زیرا اتفاق می افتد که انسان از پاره ای از کارها آگاه نباشد در حالی که خدای سبحان عالم به همهٔ غیبهاست،نه تنها اعمال انسان را می داند،حتی به عواقب این اعمال نیز آگاه است.

نقش رسول

[۱۱۷]

نقش رسول،نقش مبلغ و شاهد است.اما تبلیغ،مسئولیت او عبارت است از نقل رسالت خدا بی هیچ کم و کاستی.اما شهادت معنی اش مراقبت از اجرای ۲/ احکام رسالت است و هدایت مردم به راه راست و عیسی این دو مسئولیت را به انجام رسانید و گفت:

« مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مٰا دُمْتُ فِیهِمْ -من به آنان جز آنچه تو فرمانم داده بودی نگفتم.

گفتم که اللّٰه پروردگار مرا و پروردگار خود را بپرستید و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیدتشان بودم.» معلوم می شود که شهادت رسول شهادتی محدود است یا شهادتی موقتی است و منحصر است به ایام حیات او و بعد از او این خداست که نگهبان است:

« فَلَمّٰا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ -و چون مرا میرانیدی تو خود نگهبان عقیدتشان گشتی.» تو مراقب اعمال آنها بودی تا در دنیا و آخرت آنان را محاسبه کنی اما نگهبانی خدا از اعمال مردم در پاداشی که به آنها در دنیا یا آخرت می دهد، منعکس می گردد.بدون آن که کسی قادر به فرار از آن باشد و این ما را وامی دارد که مراقب اعمال و گفتار خویش باشیم تا از ما خطایی سر نزند که چون سر بزند خداوند حساب آن را نگه می دارد و ما را مؤاخذت می کند.

« وَ أَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ -و تو بر هر چیزی آگاهی.»

ص :۴۲۷

شهادت خدا همان قدرت و سلطهٔ مستقیم اوست بر زندگی مردم که به صورت یاری مؤمنان پاکدل،و خذلان کافران منافق و هدایت مجاهدان و نیکوکاران مجسم می شود.خداوند سلطان و قادر حقیقی در زندگی است.بر ماست که بر او توکل کنیم و از کسی جز او نترسیم.

قدرت و سلطهٔ خداوند

[۱۱۸]

قدرت و سلطهٔ خداوند مربوط به زمان حال نیست.به آینده هم کشیده می شود و عذاب و آمرزش به دست اوست.

۲/ « إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ -اگر آنان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی تو پیروزمند حکیمی.» گفتیم که مسیحیان با مطرح کردن این اعتقاد می خواستند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند.از این قرار که عیسی و مادرش دو خدایند که آنان را از عذاب خدا می رهانند.در رویارویی با این اعتقاد قرآن حقیقت مسئولیت انسان را در برابر پروردگارش روشن می کند.علامت این مسئولیت علم خداست به اعمال او و مراقبت از آن و شهادت بر آن و پاداش دادن به اعمالش.

[۱۱۹]

خداوند تأکید می کند که آنان که به مسئولیت خویش آگاه هستند و از زیر بار آن شانه خالی نمی کنند خدا به آنان پاداش نیک خواهد داد.

« قٰالَ اللّٰهُ هٰذٰا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّٰادِقِینَ صِدْقُهُمْ -خدا گفت:این روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود دهد.» از اینجا معلوم می شود که راستگویی،همانا دوری از بهانه تراشی و نفاق گریختن از مسئولیت است.این راستی مهمترین عمل صالحی است که انسان انجام می دهد زیرا او را به تحمل مسئولیتها و ادای آن به گونه ای نیکو وامی دارد.

« لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ -از آن آنهاست بهشتهایی که در آن نهرها

جاری است همواره در آن جاویدان خواهند بود.خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند و این کامیابی بزرگی است.» زیرا اینان برای انجام اعمال خود بر وفق اوامر خدا و تعهد به صدق سعی کرده اند و افکار و اقوالشان مطابق حق بوده.خداوند پاداش آنها را این گونه داد که از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنود.تبادل خشنودی میان بنده و پروردگارش نتیجه ای است که از ممارست بنده در ذکر خدا و تفکر دربارۀ خدا،و در نظر داشتن خدا در سخن و کردارش حاصل می شود.

[۱۲۰]

اللّه حق است.اللّه ضمیر آگاه عالم وجود است.اللّه مدبر و پرورش دهندۀ جهان است.چون بنده اوامر پروردگارش را انجام دهد.خدا جهان را مسخّر او خواهد کرد.زیرا در این حالت او /۲ به خدا پیوسته...به ضمیر آگاه پیوسته...به قدرت پیوسته...به علم و عزیمت پیوسته است.

اما چون بنده با خدایش مخالفت کند او در برابر همۀ عالم می خواهد ایستادگی کند.آیا بر این کار توانایی دارد؟ « لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - از آن خداست فرمانروایی آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست و او بر هر کاری تواناست.»

ص :۴۲۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹